

فیلسوف شیرازی در هند

اکبر ثبوت



۳۲۰۰ تومان
شابک ۹۶۴-۳۶۳-۰۰۹-۹



فیلسوف شیرازی در هند

اکبر الپوت

۱	۰۱۰
۹	۶۸

۲۵۱

۱۱۲۱

۱۰۲

۵۹

۱۴۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فیلسوف شیرازی در هند

۱۹۴۱۹

اکبر ثبوت

مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها

با همکاری

انتشارات هرمس

۲۷۷۳
۱۵/۱۲/۱



مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها: تهران، خیابان شهید لویسانی، پلاک ۹۱ - تلفن: ۲۲۰۶۶۳۷-۹
با همکاری
انتشارات هرمس: تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۷۹۵۶۷۴

فیلسوف شیرازی در هند

اکبر ثبوت

طرح جلد: کارگاه گرافیک سپهر

چاپ اول: ۱۳۸۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: محمد امین

همه حقوق محفوظ است.

ثبوت، اکبر

فیلسوف شیرازی در هند / اکبر ثبوت. - تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها: ۱۳۸۰.

۳۳۵ + هفت ص.

فهرستبندی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرستبندی پیش از شمار).

۱. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. ۹۷۹-۱۰۵۰ ق. ۲. همه اسلامی.

الف. عنوان.

B

۱۸۹/۱

ص ۴۸۲

۲۶۱۱۲-۷۹ م

ISBN 964-363-009-9

شابک ۹۶۴-۳۶۳-۰۰۹-۹

فہرست

۱	پیشگفتار
۷	۱ شیخ پیر محمد جونپوری لکھنوی حنفی
۸	۲ قاضی عصمتہ اللہ عمری لکھنوی
۹	۳ انوار الدین حسینی
۹	۴ محمد شاہ کر سندیلوی
۱۰	۵ قاضی محبت اللہ عثمانی صدیقی بہاری (بہاری) حنفی
۱۳	۶ سید صدر الدین علی خان حسینی حسینی مدنی ہندی شیرازی، معروف بہ ابن معصوم
۲۲	۷ شیخ سعد اللہ سلونی
۲۲	۸ مترجم ناشناس
۲۳	۹ محمد امجد صدیقی قنوجی
۲۵	۱۰ امام الدین ریاضی لاہوری دہلوی
۲۶	۱۱ قاضی قطب الدین عمری گویاموی
۲۷	۱۲ شیخ محمد عظیم فاروقی گویاموی ملانوی حنفی
۲۸	۱۳ سید مستعد خان
۲۹	۱۴ شارح ناشناس
۴۰	۱۵ نظام الدین انصاری سہالوی لکھنوی فرنگی محلی
۴۹	۱۶ قاضی مبارک ناصحی ادھی عمری فاروقی گویاموی
۵۷	۱۷ کمال الدین انصاری سہالوی فتحپوری
۵۷	۱۸ حمد اللہ سندیلوی
۶۱	۱۹ احمد اللہ حسینی رضوی خیر آبادی
۶۲	۲۰ محمد حسن سہالوی لکھنوی فرنگی محلی
۷۶	۲۱ محمد برکت عثمانی آلہ آبادی
۷۶	۲۲ شیخ محمد اعلم سندیلوی حنفی
۸۱	۲۳ باب اللہ جونپوری
۸۲	۲۴ غلام یحیی بارہوی بہاری
۸۳	۲۵ ملا محمد حسینی بہاری اورنگ آبادی معروف بہ غلام نور
۸۴	۲۶ شاہ عبدالقادر حسینی کنتوری اورنگ آبادی میلپوری
۱۱۲	۲۷ نواب تفضل حسین کشمیری سینالکوتی لاہوری دہلوی لکھنوی شیعہ معروف بہ خانِ علامہ

۱۱۴		۲۸	محشّی ناشناس
۱۱۵		۲۹	محشّی ناشناس
۱۱۵		۳۰	عبدالعلی لکهنوی حنفی
۱۳۹		۳۱	ملاّ محمدمبین انصاری لکهنوی فرنگی محلی
۱۴۱		۳۲	شاه عبدالعزیز دهلوی
۲۰۳		۳۳	شاه رفیع‌الدین دهلوی
۲۰۵		۳۴	سید دلدراعلی نقوی نصیرآبادی لکهنوی معروف به غفران مآب
۲۱۰		۳۵	مولانا شیخ رستم علی رامپوری حنفی
۲۱۰		۳۶	شیخ اسدالله پنجابی حنفی
۲۱۱		۳۷	مولانا نورالاسلام دهلوی رامپوری حنفی
۲۱۱		۳۸	مولانا عمادالدین عثمانی لَبَکَنی حنفی
۲۱۶		۳۹	سراج‌الحقّ بن نورالحقّ بریلوی رامپوری
۲۱۷		۴۰	فرنگی محلی
۲۱۷		۴۱	ابراهیم سعد شیرازی
۲۱۸		۴۲	سید مبارز علی حسینی نقوی سهسوانی
۲۱۸		۴۳	نعیم‌الدین قنوجی حنفی
۲۱۸		۴۴	سید عبدالعظیم حسینی لَنجانی اصفهانی
۲۱۹		۴۵	احمدی بن وحیدالحقّ هاشمی جعفری پهلواروی
۲۲۰		۴۶	مفتی اسماعیل مرادآبادی لکهنوی لندنی ملقب به ممتاز العلما
۲۲۱		۴۷	سید نجف علی نونهروی غازیپوری شیعی
۲۲۱		۴۸	شیخ صادق بن علی صدیقی بهتروی غازیپوری
۲۲۱		۴۹	مفتی شرف‌الدین رامپوری حنفی
۲۲۲		۵۰	سید اسماعیل طباطبایی اصفهانی شیعی
۲۲۲		۵۱	شیخ ولی‌الله انصاری لکهنوی فرنگی محلی حنفی
۲۲۵		۵۲	مولانا محمدحسن بریلوی حنفی قادری - صدرالصدور
۲۲۷		۵۳	ملاّ محمدمعین انصاری لکهنوی
۲۲۷		۵۴	قاضی القضاة ابوعلی محمدارتضاعلی خان بهادر صفوی فاروقی بخاری گوپاموی مدراسی
۲۳۱		۵۵	محمد اسرائیل سلهتی
۲۳۲		۵۶	سید محمد نقوی لکهنوی شیعی
۲۳۵		۵۷	مولانا عبدالحکیم لکهنوی
۲۳۶		۵۸	مولانا محمد رضا
۲۳۸		۵۹	غلامحسین علوی شیرازی جونپوری شیعی
۲۳۹		۶۰	سید حسین نقوی لکهنوی شیعی
۲۴۲		۶۱	مولانا ابوالبرکات رکن‌الدین محمد ترابعلی دهلوی امروہوی لکهنوی حنفی
۲۴۵		۶۲	مولوی ابو محمد قلندرعلی اسدی زبیری پانی پتی

۶۳	مفتی محمد سعد اللہ مراد آبادی رامپوری حنفی	۲۵۱
۶۴	فیض احمد اموی عثمانی بدایونی	۲۵۴
۶۵	مفتی یوسف انصاری لکھنوی	۲۵۵
۶۶	مفتی محمد عباس لکھنوی	۲۶۰
۶۷	سید کمال الدین حسینی موہانی شیعہ	۲۶۹
۶۸	شیخ علی فاضل تبتی	۲۷۰
۶۹	سید حسین لکھنوی شیعہ	۲۷۴
۷۰	میرزا احمد وقار شیرازی	۲۷۴
۷۱	سید ابوالحسن حسینعلی فتحپوری لکھنوی حنفی	۲۷۶
۷۲	سید محمد تقی نقوی لکھنوی	۲۷۷
۷۳	سید حسین حسینی نونہروی غازیپوری شیعہ	۲۷۸
۷۴	اعجاز حسین	۲۸۰
۷۵	سید سراج حسین حسینی موسوی کنتوری	۲۸۱
۷۶	سید ابوالحسن طباطبائی اردستانی اصفہانی متخلص بہ جلوہ	۲۸۲
۷۷	مولانا عبدالحلیم لکھنوی	۲۸۲
۷۸	سید ابوالخیر معین الدین محمد حسینی کاظمی مشہدی الاصل کروی	۲۸۴
۷۹	عبدالحق خیر آبادی حنفی	۲۸۷
۸۰	مولانا محمد ہدایت اللہ خان بن مولانا محمد رفیع اللہ خان رامپوری حنفی	۲۸۸
۸۱	محمد حسین آزاد دہلوی	۲۸۹
۸۲	شیخ رضا حسن علوی کاکوروی	۲۹۳
۸۳	نواب ابوطیب صدیق حسنخان قنوجی	۲۹۳
۸۴	سید محمد باقر طباطبائی یزدی نجفی حائری	۳۰۷
۸۵	سید حیدر علی رضوی لکھنوی شیعہ	۳۰۸
۸۶	قاضی عبدالحق کابلی حنفی	۳۰۸
۸۷	سید عباس حسین رضوی جارچوی	۳۰۹
۸۸	ابوالحسنات محمد عبدالحق ایوبی لکھنوی فرنگی محلی حنفی	۳۰۹
۸۹	حاجی سید اعجاز حسن امروہوی شیعہ	۳۲۶
۹۰	مولانا برکات احمد طوکی حنفی	۳۲۶
	یادآوری	۳۳۴

يؤتى الحكمة من يشاء
و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً
و ما يذكر إلاّ اولوالألباب

دانشومند پارسا و اوستاد ذوفنون ابوالحسن شعرانی تهرانی، طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه، هنرهای فراوانی را با وجود ذیجود خود شرف و زینت داده بود و یکی از آن میان: صدرشناسی. و این ناچیز که در تحصیل علوم عقلی و دینی، بیش از هر کس وامدار محضر فیض پرور ایشان است، بسیاری از متون حکمت صدرائی را با راهنمایی ایشان و در خدمت باسعادتشان فرا گرفت. تذکار حقوق آن بزرگوار بر ذمه این خوشه‌چین ارباب معرفت را مجالی بس فراختر از این می‌باید و کنون با امید به آنکه عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة، این نامه را با نام عزیز ایشان آراسته و عطراگین می‌دارد و با یاد خوش درس اسفار در شبهای دولت منزل ایشان، این صحایف را که برای تبیین گوشه‌هایی از جایگاه اندیشه‌ها و آثار والای صدرالمآلهین فراهم آمده، همچون برگ سبزی به آستان آن استاد بزرگ فقه و اصول و حکمت و کلام و ریاضی و هیئت و تفسیر و حدیث تقدیم می‌نماید.

چه خوش گفت علامه قطب‌الدین شیرازی:

فقیّم الباغ قد یهدی لمالکة برسم خدمته من باغ التحفا

پیشگفتار

لو كان العلم بالثريا لتناوله ناس من أبناء فارس^۱

صدراى شیرازى از فیلسوفان بسیار بزرگ و شاید بزرگترین فیلسوف اسلامى ایرانى است که در جامعیت علمى و ژرف اندیشى، هوشمندی و لطافت ذوق، دقت نظر و قوت استدلال، اصابت رأى و متانت مبانى، جودت تقریر و حسن تألیف، گوی سبقت از همگنان ربوده؛ و «حکمت متعالیه» او به راستى مصداق «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» است و با وجود یکپارچگى و انسجامى که در آن مى بینیم، تجلی گاه مکتبها و نظرگاههای گوناگون است که هر یک با زبانی و از راهی، گوشه‌ای از جمال حقیقت نامتناهی را به نمایش نهاده‌اند. شیوه او، نزدیک کردن طریقه‌ها و مشربهای مختلف به یکدیگر، و ساختن کاخی عظیم از اندیشه با استفاده از مصالحی است که در کارخانه‌های متعدد فراهم آمده - بی هیچ تعصبی در گزینش. و این است که در مکتب وی، هم تعالیم فرزندگان ایران باستان به گسترده‌گی راه یافته است؛ هم معتقدات و سنتهای فکری یونانیان در نحله‌های متعدد فلسفی ایشان، هم حکمت گرانقدر اسکندرانیان و میراث معنوی حُرانیان، هم تأثیراتی ژرف از عرفان هندویی و هم جلوه‌هایی از آیین مسیح و بودا، و در کنار اینها استفاده وسیع از نصوص اسلامى - آیات و احادیث - و نظریه‌ها و تفسیرهای عارفان و متکلمان و اندیشمندان مسلمان وابسته به مذاهب مختلف. کوتاه سخن، «از همه گرفتن»، که در برابر آن «همه از او گرفتن» را داریم، و این واقعیت را که از قلمروهای گوناگون جغرافیایی و نژادی و فرهنگی و دینی، نظرها به سوی مکتب او جلب شده، در بسیاری از نواحی گیتی، از میان هر ملت و طبقه و با هر گرایش فکری و عقیدتی، افرادی از برترین فاضلان و دانایان به ترویج و کشف دقایق آراء او همت گمارده‌اند که بررسی این داد و ستد متقابل، و این اثرپذیری و اثرگذاری دوجانبه - در ابعاد گوناگون آن - کاری بس سترگ است و در ضرورت آن کمترین تردیدی نه.

۱. این حدیث شریف را - با همین عبارت - امام احمدین حنبل به نقل از ابوهریره از پیامبر (ص) نقل کرده (المسند ۲/ ۴۲۰ و ۴۲۲) و این اثر هم با اندک اختلافی در الفاظ، آن را به روایت از قیس بن سعد از رسول (ص) آورده است (امدالغابه ۴/ ۲۱۶). در باب دیگر مصادر فراوان و معتبر حدیث، و چهره‌های گوناگون و طرق متعدد و راویان آن نیز در مقاله مستقلی گفتگو خواهیم کرد.

- دفتری که در دست دارید، مجلدِ نخست از کتابی است مشتمل بر شش بخش و مجموعاً در دو گفتار در بررسی
۱. آنچه فیلسوف شیرازی و استادان و شاگردان او، از سرزمین پهناور هند و فرهنگِ عظیم آن گرفتند.
 ۲. آنچه هند و فرهنگ آن از ایشان گرفت، و چگونگی گسترش آثار و آرائشان در آن مرز و بوم.

گفتار اوّل در دو بخش در بررسی

۱. توجّه به هند و اندیشه‌های برخاسته از آن در آثار فیلسوفان ایران در عصر صفوی از جمله میرفندرسکی، استادِ صدرا، و کارهای وی در هندشناسی و پژوهش در فرهنگ هند.
 ۲. آنچه صدرا و اخلافِ روحانی او از فرهنگ هند گرفتند و در آثار خود عرضه کردند.
- در پایان این گفتار، همانندیِ آراء صدرا با اندیشه‌های هندوان در باب وحدت وجود و اتحاد عاقل و معقول را به بحث می‌گذاریم؛ و به تطبیق نظریّه حرکت جوهری صدرا با حرکت همیشگی و دمامد در همه امور و اشیاء جهان در دیدگاه بودایی می‌پردازیم؛ و مشابهت‌های آراء صدرا در باب «وجود مظاهری برای روح یگانه در جهان، و یک مظهر اکمل برای آن در هر زمان، و تجلّی حقیقت یگانه و سریان آن در چهره‌ها و به گونه‌های متعدّد، و پدید آمدن ارباب انواع، و کیفیت صدور عقلها از یکدیگر» را با عقاید بودائیان در این خصوص که «همه بوداها تجلّی بودای نخستین‌اند، و او پنج بودا پدید می‌آورد و آنان به نوبه خود چهار بودی ستوه پدید می‌آورند و ...» بازمی‌نماییم.

گفتار دوّم در چهار بخش در بررسی

۱. رواج آثار و آراء استادان صدرا - شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی - در هند، و شاگردان ایشان در آن سامان.
۲. نشر مصنّفات صدرا در هند.
- الف) شرح الهدایه (نسخه‌های خطّی آن، چاپ‌های آن و جایگاه آن در برنامه‌های آموزشی).
- ب) اسفار (نسخه‌های خطّی آن و جایگاه آن در برنامه‌های مدارس).
- ج) نسخه‌های خطّی بقیه آثار صدرا در هند.
۳. نشر آثار شاگردان و اخلافِ فکری صدرا در هند.
۴. شارحان صدرا در هند.

از میان تمام بحثها و بخشهای یادشده، آنچه را به تشارحان صدرا در هند مربوط می‌شود، در این دفتر فراهم آوردم؛ تا چگونگی نفوذ فیلسوف شیرازی در هند را از طریق ایشان باز نمایم. و پیش از ورود به بحث اصلی، یادآوری این چند نکته را ضروری می‌دانم:

الف) در شبه‌فاظه هند، توجه به آراء صدرا و اهتمام در تبیین آن، محدود به منطقه یا مناطقی ویژه از این سرزمین پهناور، یا طبقه‌ای خاص از اهل فرهنگ، یا پیروان فرقه و مذهبی مخصوص نبوده است. در سه چهار سده اخیر، در سراسر این مرز و بوم و در میان هر فرقه و هر طبقه و با هر گونه گرایش فکری و عقیدتی و هر نوع پیشینه خاندانی، هر کجا خبری از تعلیم و تعلم حکمت و مطالعات فلسفی بوده، افرادی از برترین فاضلان و دانایان به ترویج و کشف دقایق آراء صدرا همت گمارده‌اند:

از ستیان سخت مخالف شیعه (شاه عبدالعزیز، ملا محمد معین) و مبلغان متصلب و پرحرارت شیعه (دلدار علی و دو فرزند و نواده او) و کسانی که گرایش به وهابیان داشتند (صدیق حسن‌خان) و مخالفان سرسخت این فرقه (ترابعلی امروهوی) و رجال طریقت و پیشوایان سلسله‌های صوفیانه قادری و چشتی و نقشبندی و قلندری و غیره (پیر محمد جونیوری، سعدالله سلونی، غلام یحیی بهاری، قاضی مبارک) و متهمان به غربزدگی یا انحراف از جاده شریعت (محمد اسماعیل لندنی، شرف‌الدین رامپوری) و بزرگترین حکیمان و منطقیان و اصولیان هند در دوره اسلامی (محب‌الله بهاری، عبدالعلی بحر العلوم) و ریاضی‌دانان شهیر (غلامحسین جونیوری) و ادیبان نامی عربی و فارسی و اردو (سیدعلیخان، آزاد دهلوی، اقبال لاهوری) و طراح بادوامترین برنامه درسی برای حوزه‌های علمیّه هند (نظام‌الدین لکهنوی) و نخستین کسی که در دانشهای جدید اروپایی و معارف غربیان به مرتبه استادی رسید (تفضل حسین) و فقیهان و واعظان حنفی (محمد مبین) و شخصیتی که در امپراطوری هند به منصب قاضی القضااتی و صدارت عظمی سرفراز گردید (محب‌الله بهاری) و برخی کسان که به فرماندهی سپاه و حکومت ایالات و ریاست دواوین دولتی نائل شدند (سیدعلیخان) و رهبران انقلابی روزگار ما (ابوالاعلی مودودی) و عربی‌نویسان (اکثر نامیردگان) و کسانی که صدرا را به اردو زبانان و انگلیسی‌دانان شناساندند (مناظر احسن، فضل الرحمن) یا در کتابهای فارسی به شرح و توضیح آراء وی پرداختند (عبدالقادر میلاپوری) و آنانکه نسب به امامان شیعه و بزرگان خاندان هاشمی - امام سجّاد، امام کاظم، امام رضا، امام هادی، جعفر طیار، حضرت عباس - می‌رسانیدند (سیدعلیخان، سعدالله سلونی، سید حیدرعلی، سادات نقوی، احمدی پهلواروی، غلامحسین علوی) و کسانی که خود را از نوادگان ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر، ابویوب انصاری و امویان می‌شمردند (حمدالله، محمداعلم، عمادالدین، ترابعلی، خاندان انصاری، فیض احمد) و ...

همچنین انتساب شارحان هندی صدرا به استانها و شهرها و قصبات مختلف هند، حاکی از وسعت و عمق قلمرو نفوذ آثار و آراء این فیلسوف در آن سامان است؛ نسبت‌هایی از این قبیل: اِلَه آبادی، اَمروهُوی، اَمیتهوی (امیتوی)، اورنگ آبادی، بازهُوی، بدایونی، بریلوی، بهاری، پنجابی، پَهترُوی، پُهلُوازوی، تبّی، جارچوی، جونپوری، خیر آبادی، دهلوی، رامپوری، سیلتهی، سلونی، سَنَدیلوی، سَهالوی، سَهسوانی، سیالکوتی، طوکی، غازیپوری، فتحپوری، قَنوجی، کاکُوروی، کَرُوی، کشمیری، کَنُتُوری، گُوپاموی، لاهوری، لَبکنی، لَکهنوی (لَکَنوی)، مَدزاسی، مُراد آبادی، مَلائوی، مُوهانی، میلپوری، نصیر آبادی، نُونهروی و ...

کوتاه سخن آنکه، در میان علمای نامی شبه‌قاره که پس از صدرا ظهور کرده‌اند، کم کسی را توان یافت که در آثار خود به اندیشه‌های صدرا نپرداخته، و به نوعی، شارح وی یا متأثر از وی نباشد، و تنها از یک خانوادهٔ فرنگی محلی - بزرگترین خاندانهای علمی در تاریخ اسلامی هند - بیش از ده تن را می‌شناسیم که بر یک کتاب صدرا (شرح الهدایه) تعلیقه نوشته‌اند. دلدار علی و دو پسر و نوادهٔ وی نیز هر یک حاشیه‌ای بر این کتاب دارند. دانشمندی دیگر (محمّداعلم) سه تعلیقه بر آن نگاشته، و در احوال ولی‌الله لکهنوی می‌خوانیم که وی و استادش و استاد استادش و استاد استادش همه بر کتاب نامبرده حاشیه نوشته‌اند و ...

ب) در بین آثار صدرا، آنکه در هند بیش از همه به توضیح دقایق آن پرداخته‌اند، شرح‌الهدایهٔ اوست که در آن سامان، از کتابهای درسی بوده و نزدیک هفتاد تعلیقه بر آن نوشته‌اند و بیش از بیست رساله در توضیح یکی از جستارهای آن (المثناة، بالتکریر) تألیف کرده‌اند و حتی برخی (مانند مولانا حشمت علی) آن را از برکرده و هر ساله مرور می‌کرده‌اند (مطلع‌الانوار، مرتضی حسین، ۲۰۸؛ تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان، ۹۰).

ج) در میان مناطق مختلف هند، لکهنو و حوالی آن، بیشترین سهم را در تربیت صدراشناسان داشته؛ و علت این امر نیز استقرارِ مهمترین حوزه‌های تدریس علوم اسلامی هند، اعم از سنی و شیعی، و بزرگترین خاندانهای علمی اسلامی - ایضاً از سنی و شیعی - در این ناحیه بوده است.

د) غالب کسانی که در این دفتر شناسانده شده‌اند، به شرح کوششهایشان در صحنهٔ صدراشناسی و مقایسهٔ اقوال ایشان با مبانی صدرا بسنده نشده؛ و چهرهٔ نسبتاً کاملی از ایشان ترسیم شده؛ و بویژه از خدمات چشمگیر بسیاری‌شان به جوانب گوناگون فرهنگ ایران و ادبیات فارسی به تفصیل سخن رفته؛ و گرایشهای شیعی در آنان - یا مشترکات فکری ایشان با شیعه - مشخص گردیده؛ و در مواردی نیز گفته‌ها و نوشته‌هایشان در معرض نقادی قرار گرفته است.

امید است دیگر بحثها و بخشهای کتاب نیز به زودی آماده گردد، و بدین گونه آینه‌ای تهیه شود که چهره هند در آثار صدرا و چهره صدرا و اندیشه و فرهنگ ایرانی در هند را بتوان در آن مشاهده کرد؛ به یاری استادان و دانشورانی که نظرهای انتقادی و ارشادی ایشان، بهترین وسیله برای تکمیل این دفتر است. و با تمسک به عنایات خداوندی که جز با هدایت او راهیابی ممکن نیست و حکمت گرانبهاترین داده او است.

در خاتمه، به مصداق من لم یشکر الناس لم یشکر الله، از همه بزرگواران و دوستانی که یاریهای پراجشان در نگارش و نشر این دفتر بسی کارساز بوده است سپاسگزاری می‌نماید. از دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر محمدجواد فریدزاده رئیس پیشین مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها که در این اوراق به عین عنایت نگریستند و دستوره‌های موکد ایشان امکان چاپ این کتاب را فراهم ساخت؛ از جناب آقای دکتر سید عطاءالله مهاجرانی رئیس کنونی آن مرکز که مراتب کمال و فضیلت‌پروری ایشان مستغنی از توصیف، و سرانجام یافتن کار نشر این کتاب مرهون حسن نظر ایشان است؛ از دوست بسیار گرامی جناب آقای محمدباقر کریمیان معاون دانشور سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که همیشه پشتیبان تلاشهای فرهنگی بوده‌اند و تشویقها و تأکیدهای مستمرشان نقش اساسی در تألیف این اثر داشت؛ از خانم شراره چگانی که دست‌نوشته‌های پریشان و گاه بدخط این ناچیز را صورتی به این زیبایی و دل‌رایی بخشیدند و گوشه‌ای از حسن خلق خویش را در آن جلوه‌گر ساختند؛ از سرکار خانم پروانه عروج‌نیا و سرکار خانم فاطمه فنا که با وجود اشتغالات علمی متعدد، بر این بنده منت نهاده و زحمت تصحیح نمونه‌های چاپی و نظارت بر طبع کتاب را عهده‌دار شدند؛ از سرپرست محترم و مسئولان و کارکنان انتشارات هرمس که همکاریهای ارزنده ایشان مسیر دشوار انتشار کتاب را هموار نمود. از همه این عزیزان و دوستان متشکرم و پیش از اینها و پس از اینها کلام آسمانی خواجه شیراز را وارد زبان داشته و دارم که:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم

اکبر ثبوت

۱ شیخ پیر محمد جونپوری لکهنوی حنفی (۱۰۸۵ یا ۱۰۸۰-۱۰۲۷)

از سادات مندیاهون، قریه‌ای در ناحیه جُونپور، در قریه مزبور تولد یافت و در آنجا و جونپور و مانکپور و قَنُوج و اَجْمیر و دهلی و لکهنو و حرمین - مکه و مدینه - دانش فراگرفت و در نزد علامه حیدر و شیخ عبدالقادر عمری بلخی لکهنوی - پدر قاضی عصمة الله محشی شرح الهدایة صدرا^۱، که ذکر وی بیاید - شاگردی کرد و به مدارج والای علمی رسید. طریقت چشتیه را از شیخ عبدالله سیاح دکنی اخذ کرد و دکنی از جانب تمامی طرق و سلسله‌های صوفیانه به وی اجازت داد و او را در تعلیم عوارف المعارف (از سهروردی عارف) و جواهر خمسہ (اثر فارسی محمد غوث گوالیری از نسل شیخ عطار؟) مجاز شناخت و به منصب ارشاد و خلافت سرفراز گردانید.

پیر محمد به سماع دلبستگی بسیار داشت و پیوسته - هر صبح و شام - قوالان (خوانندگان و مطربان) در محضر وی بودند و هرچه می‌رسید، چهار یک آن را به ایشان می‌بخشید. چون بحر الفراسه را، که یکی از معاصران وی در شرح دیوان حافظ نگاشته، به نظر وی رسانیدند بسیار پسندید و ستایش کرد. در لکهنو اقامت گزید و به تدریس آثار علمای ایران - همچون تفسیر بیضاوی و کتاب چغینی خوارزمی در هیئت - می‌پرداخت و مدرسه او مطاف علمای بلاد بود و ریاست علم و تدریس به وی منتهی گردید و کثیری از دانشمندان از او تعلیم گرفتند. آثار بسیاری به فارسی و عربی در حکمت و فقه و تصوف برجای نهاد و از آن میان مکتوبات و نامه‌های عرفانی، حاشیه بر هدایة الفقه، فتاوی فقهیه، منازل اربعه به فارسی در عرفان و احکام شریعت و طریقت و حقیقت در چهار منزل، حاشیه‌ای بر شرح صدرا به نام سراج الحکمة، سراج الظلمة فی شرح هدایة الحکمة که شاید با اثر قبلی یکی باشد.

۱. این کتاب صدرا را از این پس تنها با نام شرح صدرا یاد خواهیم کرد.

خاکجای او در لکهنو زیارتگاه است و غلام سرور لاهوری، برای وفات او ماده تاریخی به فارسی سروده است.^۱

۲ قاضی عصمة الله عمری لکهنوی (۱۱۱۳-۱۰۴۶)

در نزد استادانی مانند پدرش عبدالقادر بلخی لکهنوی درس خواند؛ و از پیر محمد سلونی (جد مادری سعدالله سلونی محشی شرح صدرا که ذکر وی بیاید) طریقت را فراگرفت؛ حافظ قرآن و عالم علوم غریبه و به قولی شیعه بود؛ و اورنگ زیب امپراطور مقتدر هند در نزد وی شاگردی کرد و او را در جرگه مقربان درگاه خویش درآورد. از اعضای هیأتی بود که به فرمان شاه مزبور، برای تألیف کتاب عظیم فقهی و حقوقی فتاوی هندی به هزینه دویست هزار سکه، تشکیل شد. در مرادآباد و مناطق دیگر، به مناصب عالی حکومتی نائل گردید. مردی بسیار بخشنده بود که هر روز دویست تن از طالبان دانش، و در ماه رمضان هر شب هزار تن را اطعام می کرد. از دیگر آثار او: حاشیه بر شرح جامی در نحو، شرح خلاصة الحساب در ریاضی و حاشیه بر تشریح الافلاک در هیئت (متن هر دو از شیخ بهایی) و حاشیه بر شرح صدرا.

در یادداشت های موجود در مرکز تحقیقات فارسی - دهلی^۲ نیز نسخه ای با این نشانی ها شناسانیده شده: «پتنه، کتابخانه خدابخش، حاشیه بر شرح هدایة الحکمة صدرالدین شیرازی، ۱۸۷۴، محمد عصمة الله» که گویا همان حاشیه نامبرده است. محمدشاکر عمری لکهنوی فرزند و شاگرد قاضی عصمة الله نیز احتمالاً از محشیان شرح صدراست - و بیاید.^۳

۱. نزهة الخواطر، عبدالحی حسنی لکهنوی ۹/۵-۹۸ و ۲۴۰ و ۲۱۵/۶؛ الهند فی المهد الاسلامی، از همو ۴۴۳؛ تذکرة علمای هند، رحمانعلی نازوی ۵-۳۴؛ ایضاح المکون، اسماعیل پاشایغدادی ۷/۲؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی ۲۰۳۹/۳؛ خزينة الاصفيا، غلام سرور ۴۸۲/۱.
 ۲. از این مأخذ، از این پس با نام کوتاه شده یادداشتها نام می بریم.
 ۳. تذکرة علمای هند ۱۴۰ و ۷۳؛ نزهة الخواطر ۵/۲۴۰ و ۱۸۱-۲/۶ و ۱۳۰؛ مطلع الانوار، مرتضی حسین صدرالافاضل ۹-۳۵۸؛ حركة التألیف باللغة العربیة فی الاقلیم الشمالی الهندی، جمیل احمد ۵۳۸ و ۳۱۲ (ظاهراً میان آثار این مؤلف و عصمة الله سهارنپوری حنفی م ۱۱۳۳ خلط شده است).

۳ انورالدین حسینی (سده ۱۲)

حاشیه‌ای بر شرح صدرانگاشته که نسخه‌ای از آن در حیدرآباد دکن - کتابخانه سالار جنگ به شماره ۳۵۱ - موجود است، با این نشانی‌ها: کتابت در اواخر سده ۱۲ در ۷۵ برگ، ۱۵ س، به قطع ۲۲×۱۲/۸ سم، به خط نستعلیق معمولی، انجام افتاده، آغاز: «الحمد لله الفرد الذی لا ینقسم و لا یتجزی» پایان: «عن حقیقة الزاویه فلا یلزم التخالف النوعی». نسخه‌ای دیگر در رامپور، کتابخانه رضا به شماره $\frac{19372}{D}$ به خط نستعلیق و قطع ۲۹/۲×۲۱ سم، در ۳۴ برگ، ۲۵ س - تا پایان گفتگو از ابطال جزء تجزیه‌ناپذیر در شرح صدران. این محشی ظاهراً همان است که اثری موسوم به التئورات در شرح ایماضات میرداماد نیز پدید آورده که نسخه آن در کتابخانه سالار جنگ موجود است.^۱

۴ محمدشاکر سندیلوی

از دانشمندی به این نام در میان محشیان شرح صدرایاد کرده‌اند و او احتمالاً یکی از نامبردگان زیر است:

الف) محمدشاکر عمری سندیلوی که فرزندش محمد اعلم سه حاشیه بر شرح صدرانگاشته و شاید هم حاشیه پسر را به نادرست به پدر نسبت داده‌اند.

ب) محمدشاکر عمری لکهنوی (۱۱۳۳-۱۰۶۹) که در محضر پدرش قاضی عصمة الله و نیز پیر محمد - هر دو محشی شرح صدران - دانش آموخت؛ و در ۱۹ سالگی فارغ‌التحصیل شد و از آن پس به افاده و تدریس پرداخت. آثار متعددی پدید آورد - از آن میان شرحی بر تهذیب المنطق تفتازانی. این مرد نیز با پدر محمداعلم همنام، و در نسبت عمری با وی شریک است؛ و ۶۵ سال پیش از محمداعلم درگذشته و شاید با پدر او یکی باشد.

ج) سید شاکرالله سندیلوی شاگرد نظام‌الدین محشی شرح صدران که شاید با شیخ شاکرالله سندولوی از مشایخ طریقت یکی باشد و استاد او نظام‌الدین (م ۱۱۶۱) را بعداً یاد خواهیم کرد.^۲

۱. فهرست کتابخانه رضا ۴/۵-۴۹۴ (که از محشی با عنوان حسنی - و نه حسینی - یاد کرده است)؛ فهرست

کتابخانه سالار جنگ ۶/۱۱۷: فهرست مخطوطات عربی سالار جنگ ۱/۷.

۲. نزاهة الخواطر ۶/۳۱۵ و ۷/۳۶۱؛ الثقافة الاسلامیة فی الهند، عبدالحی حسنی لکهنوی ۸-۲۶۷.

۵ قاضی محب‌الله عثمانی صدیقی بهاری (بیهاری) حنفی (م ۱۱۱۹)

از علمای بسیار بزرگ هند بود و او را همسنگ فارابی و ابن سینا می‌پندارند.^۱ شماری از کتابهای درسی را در نزد قطب الدین سیهالوی (پدر نظام‌الدین محشی شرح صدرا که ذکر وی بیاید) و شاگرد او قطب‌الدین شمس آبادی خواند. اورنگ‌زیب وی را به کارهایی همچون قضای لکهنو و حیدرآباد دکن، و معلّی نواده خود رفیع‌القدر – پسر شاه عالم – برگماشت. در عصر شاه عالم، به مقامات بس عالی همچون قاضی‌القضاتی و صدارت عظمی در سراسر هند رسید و به فاضل‌خان ملقب گردید.^۲ به تصدیق محققان هندی، وی در افکار و آثار خود از صدرا و استاد او میرداماد، بسیار متأثر است و هرچه می‌نویسد، در حقیقت، تأثراتی است که آگاهانه یا ناخودآگاه، از آن دو گرفته؛^۳ و حتی در نامگذاری دو کتاب معروفش – سلم العلوم و مسلم الثبوت – از میرداماد و کتاب او افق‌المبین پیروی کرده است.^۴ از دانشمندان ایرانی پس از صدرا نیز با آثار آقا حسین خوانساری آشنا بوده؛ و یک‌جا ضمن گفتگو از فصل منطقی، نظریه‌ای را یاد کرده و می‌نویسد: «این نظریه را دانشمند دوانی و پیروان او همچون فاضل کاشی (ابوالحسن) و باغنوی (میرزا جان) و قراباغی (یوسف بن محمدجان معروف به کوسج و م ۱۰۵۴؟) و خوانساری پذیرفته‌اند؛ و برخلاف عقیده صدر شیرازی و پیروان اوست.»^۵

پاره‌ای از آنچه هم در کتابهای وی نقل شده – و بی‌هیچ ایرادی به آن – بی‌شبهت به آراء شیعه نیست.

مشابهت‌های آراء محب‌الله با معتقدات شیعه

در تصنیف گرانقدر او مسلم الثبوت – معتبرترین کتاب سنیان هند در علم اصول فقه – می‌خوانیم: «ارتد اکثر الناس بعد وفاته علیه‌السّلام و المؤمنون اقلّ / پس از درگذشت پیامبر درود بر او باد، بیشتر مردمان از دین برگشتند و مؤمنان در اقلیت بودند.» و

۱. الثقافة الاسلامیة ۵-۲۶۴.

۲. پایان سلم‌العلوم با شرح قاضی مبارک، چاپ هند ۱۳۱۶؛ نزّه‌الخواطر ۴/۳-۲۵۲.

۳. تذکره مصنفین درس نظامی، اختر راهی ۱۴-۲۱۰.

۴. تاریخ الضلّات بین الهند و البلاد العربیة، دکتر محمد اسماعیل ندوی ۲۲۲ و ۲۳۶.

۵. شرح سلم، قاضی مبارک ۲۸۱؛ فهرست مشترک ۲/۲-۹۹۱.

این عبارت، یادآور سخنی است که در پاره‌ای از کتابهای شیعه آمده و سخت مورد اعتراض سنّیان قرار گرفته. وی به دنبال جمله یاد شده، در نفی حقانیت اکثریت می‌نویسد: «وكان الاكثر في زمان بنی امیة علی امامة معاوية و یزید و اشباههما / در روزگار امویان، بیشتر مردم، پیشوایی معاویه و یزید و همانندان ایشان را پذیرفته بودند.»^۱ و این سخن نیز خصوصاً با تفسیر تند و تیز بزرگترین شارح سنّی کتاب - عبدالعلی بحر العلوم^۲ - با عقیده بسیاری از سنّیان که معاویه را خلیفه بر حق و امیر المؤمنین و خال المؤمنین می‌دانند سازگار نیست. نیز در پاسخ کسانی که در مناقب کلیّه صحابه و ام المؤمنین عایشه، به دو عبارت «اصحابی کالتجوم فبائهم اقتدیم اهتدیم» و «خذوا شطر دینکم عن الحمیراء» استناد می‌نمایند، تصریح می‌کند که هر دو حدیث ضعیف است و استدلال به آن مردود؛^۳ با آنکه خصوصاً حدیث نخست، در میان اهل سنّت، شهرت فراوان دارد و بسیاری از ایرادات ایشان به شیعه، مبتنی بر آن است.^۴ همچنین برخلاف سنّیانی که اعتقاد به تقیه را بر شیعه عیب می‌گیرند، وی تقیه در جای خود را عذری شرعی برای سکوت و خودداری از بیان حکم حق می‌شمارد و می‌نویسد: «اگر پیش از استقرار مذاهب فقهی، برخی از مفتیان در جایی فتوایی دهند یا قضاوتی بنمایند، و دیگران خاموشی گزینند و بر آنان انکار نمایند، و مدّتی که عادتاً برای تأمل لازم است بگذرد، و هیچ تقیه‌ای هم به خاطر ترس و بیم و غیره نباشد، بیشتر حنفیان بر آنند که فتوی یا حکم ایشان، به صورت اجماع قطعی درمی‌آید.» و در پاسخ این ایراد که «صرف سکوت در

۱. مسلم الثبوت در ضمن فوائح الزحموت، چاپ مصر، در ذیل المستصفی از امام غزالی ۲/۲۲۳. عبارت «ارتد الناس الاثثة» در پاره‌ای از کتابهای شیعه (از جمله فرة العیون، فیض ۴۶۲) آمده؛ ولی استاد بزرگوار ابوالحسن شعرائی حدیث بودن آن را نپذیرفته و حتی آن را دروغ شمرده‌اند (نور علم، ش ۵۰ و ۵۱، ص ۱۶۰ از رساله در علم درایه) و قاضی نورالله شوشتری نیز گرچه عبارت مزبور را به عنوان حدیث یاد کرده، ولی با توضیحاتی که داده، عقیده به کفر و ارتداد اکثر صحابه را نادرست و برخلاف معتقدات شیعه دانسته است (مجالس المؤمنین ۱/۶۱-۱۵۹ و ۲۰۳).

۲. از محشّیان هندی شرح صدرا که شرح احوال و آثار وی و آنچه در اینجا به آن اشاره کردیم بعداً به تفصیل بیاید. ۳. مسلم الثبوت ۲/۲۲۹.

۴. ابن حجر هیتمی شافعی در خطبه کتاب صواعق محرقة (ص ۳) آن را به عنوان حدیثی معتبر یاد کرده است؛ ولی برخی از محققان متأخر سنّی مانند ابوبکر باغلوئی حَضَرَمی، نقطه ضعف‌هایی در آن نشان داده‌اند. (رشفة الصادی ۴-۱۷۳) در مورد برخوردهای شیعه با آن نیز بنگرید به: صوامر مهرة، قاضی شهید ۳ تا ۶: عیون اخبار الرضا، ابن بابویه ۸۷/۲.

برابر مقتیان، ممکن است ناشی از عواملی همچون ترس از مفتی باشد»، می‌گوید:
 «فرض ما مربوط به موردی بود که تقیّه‌ای به خاطر ترس نباشد.»^۱
 در خصوص شیعه - به تعبیر برخی از سنّیان «روافض» - نیز تصریح می‌کند که
 «طایفه‌ای از فقیهان سنّی، ایشان را کافر نمی‌دانند». و عبدالعلی نامبرده هم تصدیق
 می‌نماید که حنفیان - که محبّ الله از آنان است - بر همین عقیده‌اند.^۲

آثار محبّ الله

از آثار محبّ الله که در میان دانشمندان عرب و هندی رواج یافته و مقبول افتاده:

۱. الفطرة الالهية فی شرح الحکمة الجامعة.^۳

۲. مسلم الثبوت که در هند و مصر و ایران چاپ شده و سنّیان هند، آن را مهمترین کتاب در علم اصول شمرده؛ و کثیری از علما بر آن شرح نوشته‌اند همچون: نظام‌الدین سهالوی (که دو شرح بر آن نوشته یکی مطوّل و دیگری اطول) و فرزندش عبدالعلی، ولی الله و ملاحسن و ملامبین (هر سه لکهنوی)، عبدالحق خیرآبادی - همه از شارحان صدرا که ذکر ایشان بیاید - احمد عبدالحق لکهنوی، بشیرالدین قنوجی، محمدرضا برادر نظام‌الدین.

۳. سلم العلوم در منطق که هنوز از مهمترین متون درسی به شمار می‌رود، و کثیری از علما بر آن شرح نوشته‌اند، همچون: قاضی مبارک، حمد الله سندیلوی، محمد عظیم گوپاموی، اسد الله پنجابی، ملاحسن و ملامبین و عبدالعلی و ولی الله لکهنوی، شرف‌الدین رامپوری، نعیم‌الدین قنوجی، قلندرعلی پانی‌پتی (همه از شارحان صدرا که ذکر آنان بیاید)، احمد علی عبّاسی چرپاکوتی، محمد اشرف عبّاسی بَرَدوانی، محمد علی مبارکی جونپوری، محمد فیروز بن محبت، حیدرعلی سنْدیلی، شیخ احمد عبدالحق، عبدالباسط قنوجی، احمد علی سندیلوی، محمد مهدی و محمدولی و محمدرضا لکهنوی، محمد حنیف دَهْمُتُوری، ملامسافر، عبیدالله اسدعلی مودودی، عبد الغفور سندیلی، ابومظهر شرف‌الدین محمد و عبد الله محمد سهارنپوری. سلم العلوم به زبان هندی (اردو؟) ترجمه شده، و یک شرح فارسی هم

۱. مسلم الثبوت ۲/۳-۲۳۲. ۲. همان ۲۳۳ (تفصیل بیشتر در ذیل احوال و آثار عبدالعلی بیاید).

۳. الآداب العربیة فی شبه الفارزة الهندیة، زبید احمد ۳۶۳.

برای آن می‌شناسیم که به فتح محمد جونیوری تقدیم گردیده است.^۱

۴. رسالة الجوهر الفرد یا جزء لایتجزی در گفتگو از جزء تجزیه‌ناپذیر که گویا در شرح مبحثی به این نام از شرح صدرا نگارش یافته و نسخه آن در بوهار به شماره ۵۸۱ موجود است، با این نشانی‌ها: به خط نستعلیق و بی تاریخ ولی ظاهراً در سده ۱۹ م. کتابت شده، با کرم‌خوردگی، آغاز: «سبحان الذی مدّ الظلّ و هو لایتجزی»، انجام: «کتداخل الجسم الطبیعی و الجسم التعلیمی عندهم.»

۵. رسالة فی طرفة الزاوية در توضیح نکته‌ای از همان مبحث؛^۲ که نسخه آن در کتابخانه رضا به شماره ۳۵۶۰ - الحکمة العامّة^M ۸۹۶۹، با این نشانی‌ها موجود است: کتابت به خط نستعلیق در ۱۱۲۵، در ۸ ص، ۲۱ س، به قطع ۲۵/۳×۱۵/۵ سم، با کرم‌خوردگی، آغاز: قد برهن المهندس الصّوری فی المقالة الثالثة من کتاب الاصول علی ان الزاوية الحادثة.

دور نیست که رسالة فی طرفة الزاوية، با رسالة الجوهر الفرد یکی بوده یا بخشی از آن باشد.

محبّ الله در سال ۱۱۱۹ درگذشت و این مصرع فارسی، ماده تاریخی است که برای وفات او سروده‌اند: رفته سوی ارم محبّ الله.^۳

۶ سید صدرالدین علیخان حسینی حسنی مدنی هندی شیرازی، معروف به ابن معصوم (۱۱۲۰-۱۰۵۲)

پدرش امیر نظام‌الدین احمد از ادیبان و دانشمندان عصر خویش بود که نسب به میرغیاث‌الدین منصور بزرگترین فیلسوف ایران در سده دهم و وزیر شاه اسماعیل و شاه طهماسب، و فرزند میر صدرالدین دشتکی حکیم نامی قرن ۹ می‌رسانید. مادرش دختر شیخ محمد منوفی امام شافعیان حجاز، و مادر پدرش خواهر شاه عباس صفوی بود. در مدینه تولّد یافت و در مکه اقامت گزید؛ و چون پدرش به

۱. الثقافة الاسلامیة ۱۲۶، ۶۲-۲۶۰: نزهة الخواطر ۶/۳۰۴، ۷/۲۴۰: شرح سلم، مبارک ۲۷۳: ترجمة مطلع الانوار ۶۲۸؛

تذکرة مصنفین ۲۱۴: فهرست مشترک ۲/۹۲۴: الآداب العربیة ۹۲-۳۸۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰.

۲. این نکته در شرح صدرا، چاپ تهران ص ۲۲ آمده است.

۳. تذکرة علمای هند ۶-۱۷۵: نزهة الخواطر ۶/۳۰۴-۲۵۲: فهرست رضا ۴/۳-۴۹۲: فهرست مخطوطات عربی مکتبه بوهار

هند ۲/۵۲۲: تذکرة مصنفین ۱۴-۲۱۰.

دعوت سلطان عبداللّه قطب شاه به حیدرآباد دکن رفت و دختر وی را به زنی گرفت و در جرگهٔ مقربان آن درگاه درآمد، او یازده سال دیگر در حجاز ماند و سرانجام در سال ۱۰۶۶ به دعوت پدر عازم هند شد. دو سال بعد به حیدرآباد رسید و در آنجا از محضر دانشمندان و ادیبانی که مجلس پدرش میعادگاه آنان بود دانش فراگرفت و به مناصب بزرگ دولتی نائل گردید. پس از وفات سلطان، نظام‌الدین که گویا هوای شاهی در سر داشت به زندان افتاد و در حبس بود تا درگذشت و پسرش سیدعلی که از ناحیهٔ دشمنان احساس خطر می‌کرد، پنهانی از حیدرآباد بیرون شد و به درخواست اورنگ‌زیب آهنگ درگاه او کرد. مخالفان در تعقیب وی برآمدند و نیافتندش و او به برهان‌پور نزد اورنگ‌زیب رفت. شاه او را گرمی داشت و در جرگهٔ فرماندهان بزرگ دولت خویش درآورد و لقب خان (امیر) بخشید و سرکردگی ۱۳۰۰ سپاهی و محافظت اورنگ‌آباد و سپس سرپرستی حکومت ماهور و توابع آن را به وی سپرد. پس از آنکه روزگاری دراز شغل اخیر را حفظ کرد، به ریاست دیوان خراج در برهان‌پور رسید و چند سالی بر سر این کار بود و به مشاغل سپاهی نیز می‌پرداخت. در سال ۱۱۱۴ از همهٔ مناصبی که داشت کناره گرفت و با اجازهٔ پادشاه با خانوادهٔ خود عزم حجاز کرد و پس از چهل و شش (و به قولی چهل و هشت) سال اقامت در هند ترک آن دیار گفت، با خاطراتی گوناگون و ناهمگون که او را در توصیف هند، به تحریر عباراتی متناقض واداشت؛ مثل این سخنان که در کنار نکوهشهای برخی کسان از هند ثبت کرده است: «بعضی گفته‌اند که هند، دریایش مروارید است و کوهش یاقوت، درختش عود (مادهٔ خوشبو) و برگش عطر، گیاهش دارو و زمستانش تابستان و تابستانش بهار.»^۱

سید پس از زیارت مکه و مدینه و عتبات مقدسهٔ عراق، برای زیارت امام رضا (ع) به ایران آمد و از خراسان نیز به اصفهان رفت و مورد توجه شاه سلطان حسین قرار گرفت. در سالهای پایانی زندگی، در موطن اجدادی خود شیراز اقامت گزید و در مدرسهٔ منصوریه، که جدش غیاث‌الدین منصور بنا نهاده بود، به افاده و تدریس و تألیف و پیشوایی و مرجعیت اهل فضل پرداخت تا درگذشت و در حرم شاهچراغ در جوار غیاث‌الدین به خاک رفت.

۱. ریاض‌التالکین، سید علی، خان ۲۲۲/۴.

آثار

۱. سلافة العصر یا زندگینامه ادیبان و دانشمندان سده ۱۱ که آن را در هند تألیف کرد.
۲. سلوة الغریب، سفرنامه حیدرآباد.
۳. الدرجات الرفیعة، زندگینامه بزرگان امامیه از صحابه، تابعین، محدثان، دانشمندان، حکیمان، متکلمان، پادشاهان، وزیران، امیران، سرایندگان و زنان.
۴. انوارالزیع که شرحی بر بدیعه خود اوست و آن را در هند به قلم آورده و در هند چاپ شده است.
۵. شرحی بر صمدیه شیخ بهائی در نحو که آن را هم در هند تألیف کرد. وی دو شرح دیگر - متوسط و کوچک - نیز بر صمدیه دارد و از شیخ بهائی تأثیر فراوان گرفته است.
۶. منظومه نغمة الاغان که آن را در برهان پور هند به رشته نظم کشیده و در هند به طبع رسیده است.
۷. کتابی بزرگ در لغت عرب که در آن هرچه را به واژه مورد بحث مربوط بوده - حتی داستانها و ترانه‌ها و قاعده‌هایی که استادان فن استنباط کرده‌اند - همه را آورده است.
۸. کتابی به شیوة مخلاة شیخ بهائی.
۹. مجموعه‌ای از اشعار در ستایش شعر و شاعران.
۱۰. دیوان شعر عربی که چاپ شده است.
۱۱. نفثة المصنوع که نیز در هند تألیف کرد.
۱۲. تخمیس قصیده البردة که به نام اورنگ زیب سروده و به وی تقدیم نموده است.
۱۳. ریاض السالکین که بهترین شروح صحیفه سجّادیه است و آن را هم در هند نگاشته و بعدها به نام شاه سلطان حسین مصدّر نموده است.^۱

۱. مقدّمه سید محسن حسینی امینی بر ریاض السالکین، چاپ حروفی، ج ۱؛ طبقات اعلام الشیعة، شیخ آقا بزرگ، قرن ۱۱ ص ۲۳ و قرن ۱۲ ص ۸۱۸ و ۵۲۱؛ اعیان الشیعة، سید محسن امینی ۱۵۲/۸؛ نزهة الخواطر، ۹/۵-۶۷ و ۶/۶-۱۸۵؛ الغدير، عبدالحسین امینی ۹/۱۱-۳۴۸؛ ریحانة الادب، محمدعلی مدرّس خیابانی ۹۰/۲ تا ۹۴؛ ریاض العلماء، عبد الله افندی اصفهانی ۷/۳-۳۶۳؛ روضات الجنّات، محمد باقر خوانساری ۷/۴-۳۹۴؛ مقدّمه تخمیس قصیده البردة ۱۱-۲.

سید علیخان و صدرا

استاد و شیخ اجازه سید، پدر اوست^۱ و او در معقول شاگرد حکیم شمس الدین گیلانی مجاور مکه بوده^۲ که ارتباط وی با صدرا و با هند را در جای دیگر بازمی‌نماییم. از طریق دیگر سید علیخان با دو واسطه شاگرد شیخ بهایی استاد صدراست^۳ و بارها در مجلس محمدباقر سبزواری در مکه حضور یافته و مباحثات او را درک کرده و او را با عنوان «یکی از مجتهدان در دانش‌های دینی و علوم دیگر» ستوده.^۴ این سبزواری نخستین کسی است که فلسفه صدرا را مطرح کرده؛ و از زمان او اسفار و شواهد ربوبیه صدرا کتاب درسی شناخته شده؛ و گویند تعلیقاتی بر اسفار و اسرار آیات صدرا دارد که مانند الماس می‌درخشد.^۵ در حواشی خود بر شفا نیز از صدرا با عنوان بعض الفضلا، صدرا الافاضل، بعض المحققین و صدر شیرازی یاد کرده^۶ و از تعلیقات او بر شفا، مطالب بسیاری آورده و نوعاً مناقشات آقا حسین خوانساری (برادر زن خود) در حواشی بر شفا - بر مطالب تعلیقات صدرا - را نقل و گاهی به پاسخ آنها پرداخته؛ و گاهی اشکالات او را تقریر می‌نماید. و این دو دانشمند با آنکه در بسیاری موارد، تعلیقات صدرا بر شفا را مورد انتقاد قرار داده‌اند، تأثیر آرا و عقاید صدرا در افکار آن دو واضح و نمایان است و در حلّ کثیری از معضلات، از حواشی صدرا استمداد نموده‌اند و لهذا حواشی آن دو بر قسمت آخر شفا که صدرا بر آن حاشیه ننوشته کمتر و عدم حضور افکار صدرا در آن قسمتها محسوس و آشکار است.^۷

سید علیخان شرح حالی از صدرا نوشته که قدیمترین شرح حال این حکیم است که به دست ما رسیده. با اینکه او آن را در هند نگاشته، نوشته وی در این باب، حتی مأخذ کسانی بوده که در عصر وی در ایران می‌زیسته‌اند، از جمله شیخ حرّ عاملی که

۱. فهرست آستان قدس رضوی ۲۴۱/۶؛ الغدیر ۳۴۹/۱۱.

۲. نزهة الخواطر ۶۷-۹/۵؛ خاتمة انوار الزیج، به نقل از سلوة الغرب؛ اعلام النبیة قرن ۱۱ ص ۷-۲۶۶.

۳. ریاض العلماء ۳۶۵/۳. ۴. سلافة العصر ۴۹۱.

۵. مصاحبه آقای سید جلال الدین آشتیانی، ویژه‌نامه کنگره حکیم سبزواری ۱۲.

۶. مقدمه آقای آشتیانی بر شرح مشاعر محمد جعفر لاهیجی ۷۰.

۷. منتخبانی از آثار حکمای ایران، آشتیانی ۲/۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۷، ۵۳۷، ۴-۵۴۱، ۵۴۸.

بیست سال هم از سید سالخورده‌تر بوده و شانزده سال پیش از او درگذشته است.^۱ سید علیخان صدرا را بسیار ستوده و «داناترین مردم روزگار خویش در حکمت، و استاد فنون گوناگون، و دارای تصانیف بسیار و بلندمرتبه در حکمت» خوانده.^۲ او در موارد متعدّد به اخذ و اقتباس از آثار صدرا پرداخته؛ و غالباً بدون تصریح به نام وی و گاهی با ذکر نام او، در تفسیر مفاهیم دینی و حکمی از آراء وی کمک گرفته و در نشر و ترویج آن کوشیده است. برای نمونه:

● پس از نقل کلامی از جدّ دوّم خود امیرنظام الدّین احمد در خصوص نزول وحی و فرشته بر پیامبران می‌نویسد: «این تحقیق موافق است با آنچه یکی از متألّهان از دانشمندان متأخّر – صدرالدّین شیرازی قدّس اللّٰه سرّه – گفته»، سپس سخن او را در باب مشاهده رسول (ص) جبرئیل را – و شنیدن او کلام وی را با گوش حسّی – آورده است.^۳

● در ضمن سخن از غایت آفرینش می‌نویسد: «خداوند آنچه را در مراتب ارجمندتر و برتر است، علّت غائی و سبب کمال یافتن موجوداتی قرار داد که در درجات زیرین و فرودین جای دارند؛ زمین را برای گیاه آفرید و گیاه را برای جانوران، و حیوان را برای انسان ... و آخرین درجه انسان و غایت این پدیده‌ها همان انسان کامل است که شهریار جهان زمینی و جانشین خدا در آن است. و از این رو در روایت آمده است که: «اگر زمین بدون امام بماند فرو می‌رود» زیرا برای او آفریده شده و هرچه برای کسی آفریده شد، چون او نباشد آن چیز هم نخواهد بود.^۴ که این سخنان با اختلافی بس ناچیز عین عبارات صدر است.^۵

● آنچه در ج ۱، ص ۲۴۰، تحت عنوان «قال بعض العارفين: هو الآخر» آورده، برگرفته از تفسیر صدر است. (ج ۶، ص ۵-۱۵۴)

● آنچه از قول بعض المحقّقین در تعمیم ثنا به زبانی و حالی آورده و آن را به حمد کردن حق خود را مستند نموده و در ضمن آن از دعای رسول (ص) یاد کرده، برگرفته از تفسیر صدر است.^۶

۱. امل الامل، حرّ عاملی ۲/۲۲۳. ۲. سلافة المصّر ۴۹۱. ۳. ریاض المتالکین ۱/۱۵۸.

۴. همان ۱/۱۸۱-۳. ۵. شرح اصول کافی، صدرا ۲/۸-۴۸۷.

۶. ریاض المتالکین ۱/۲۳۱ (سنجیده شود با تفسیر صدرا ۱/۳-۷۲).

• در ضمن سخن از شیطان می‌نویسد: «از سنت الهی دانسته‌ایم که او هر کاری را جز از طریق سبب و اثر آن انجام نمی‌دهد و از این رو اگر دیوارهای خانه روشن شود و سقف آن سیاه گردد، دانسته می‌شود که سبب روشنایی از سبب سیاه شدن جداست. اسباب روشن شدن دل و سیاه شدن آن نیز بدین گونه است؛ گاهی اندیشه‌ها و یاددهایی در آن راه می‌یابد و بدین ترتیب گاه بینا می‌شود و گاه سرگردان؛ بینایی بخش فرشته‌ای است که آفریده شده تا سرانجام، فایده‌ها را افاضه نماید و پرده از چهره حق برگیرد و در برابر نیکوکاری و عده‌های نیک دهد، و سرگردان‌کننده شیطانی است که برای ضدّ اینها آفریده شده است.»^۱

که این سخنان یادآور کلام صدر است که با اشاره به سنت خدا و عادت او در ترتیب مسببات بر اسباب می‌نویسد: «پس هر گاه که مثلاً دیوارهای خانه روشن شد و سقف آن تاریک و به وسیله دود سیاه شد، دانسته می‌شود که سبب سیاه شدن از سبب روشن شدن جداست. پس حکم می‌کنیم که سبب روشن شدن، روشنی آتش است و سبب تاریک شدن، تاریکی دود. همچنین برای روشنی‌های دل و تاریکی‌های آن، دو سبب جداگانه است؛ سبب آنچه در خاطر می‌گذرد و به نیکوکاری دعوت می‌کند، در عرف دین فرشته خوانده می‌شود و سبب آنچه در خاطر می‌گذرد و به زشت‌کاری می‌خواند شیطان نام دارد.»^۲

• آنچه در ج ۲، ص ۱۰ و ۱۱، آمده: (فامّا البحث ... و هوائیّة) برگرفته از تفسیر صدر است. (ج ۴ ص ۲۱۵)

• آنچه در ج ۲، ص ۹ تا ۱۱، آمده: (اختلف الناس في حقيقة الملائكة ... خيرها الملائكة و شريرها الشياطين) بیشتر آن برگرفته از مفاتیح الغیب صدر است. (ص ۳-۳۴۱)

• آنچه در ج ۲، ص ۵-۲۴، آمده: (النفخة نفختان ... اليه التّشور) برگرفته از المظاهر الالهية صدر است (ص ۹۰) که از وی با عنوان «قال بعض المحققين» یاد شده است.

• در ذیل سخن از شیطان، رساله موسوم به ردّ شبهات ابلیس را با اندک تصرّفی، بدون تصریح به نام مصنف آن، با انتساب به «یکی از متأخران از دانایان متبحر ما»

۱. ریاض التالکین ۱۷۷/۳. ۲. مبدا و معاد، صدر ۲۰۰؛ شرح اصول کافی ۲۴۵/۱.

آورده^۱ که این رساله به قرائن متعدد از صدراست و همانندیِ محتویات و سبک نگارش آن با آثار صدرا قابل ملاحظه است.

مقایسه رساله ردّ شبهات ابلیس با آثار صدرا

۱. صدرا در کتاب تفسیر خود و در مفاتیح الغیب، شبهات ابلیس را آورده و با آنکه منقولات وی در آن دو جا با آنچه در ردّ الشبهات الابلیسیّه آمده یکسان نیست، پاره‌ای مشابهت‌های موجود در میان این سه نقل درخور توجه است؛ از جمله آنکه تعبیر «قال شارح الانجیل» در کتاب ملل و نحل^۲، یعنی مأخذ اصلی تفسیر صدرا و مفاتیح الغیب و رساله ردّ شبهات، در هر سه کتاب اخیر به صورت «قال شارح الانجیل» درآمده است.^۳

۲. از حکمت متعالیه که عنوان مکتب صدرا و نام دو اثر وی (۱) مهمترین کتاب او یا همان اسفار، ۲ کتابی دیگر) است، کراراً در این رساله یاد شده است.^۴

۳. عنوانی که پس از بسمله، در آغاز گفتگو از شبهات ابلیس و پاسخ آنها، به چشم می‌خورد: «اضائه عرشیة و ضیاء مشرقیة»^۵، یادآور بسیاری از عنوانهای نزدیک به آن در کتابهای مختلف صدراست: «تحصیل عرشی لحکمة مشرقیة»^۶، تلویح عرشی، رمز عرشی،^۷ تنویر عرشی، لامعة عرشیة، قاعدة عرشیة،^۸ طلوع نور مشرقی،^۹ قاعدة مشرقیة.^{۱۰}

۴. در این رساله پس از ذکر شبهات آمده است: «قال شارح الانجیل فاوحی الله ... فانالله لا اله الا انا لاسأل عما افعل ... قال الفخر رازی لواجتمع الاولون والآخرین من الخلائق، لم یجدوا من هذه الشبهات مخلصاً الا الجواب الالهی ... فاقول: ان لكل هذه الشبهات

۱. ریاض السالکین ۸۶/۳-۱۸۰ (قاضی شوشتری از علمای ایرانی مقیم هند و شیعه مذهب نیز رساله‌ای فارسی

در پاسخ به همین شبهات ابلیس که در ملل و نحل آمده نوشته است؛ بنگرید به الذریعه، شیخ آقابزرگ ۱۸۴/۵

و ۲۰۱-۲/۱۰؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی ۷۷۸/۲

۲. ملل و نحل، محمد شهرستانی، چاپ محمد بدران ۲۵/۱.

۳. تفسیر صدرا ۲۵۵/۴؛ مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین ۳۴۷؛ مفاتیح الغیب، صدرا ۲۲۲.

۴. مجموعه رسائل فلسفی ۳۴۸ و ۳۵۴. مقدمه آقای آشتیانی بر رسائل فلسفی صدرا ۱ و ۲؛ شواهد ربوبیه، صدرا ۳۴.

۵. مجموعه رسائل فلسفی ۳۴۵. ۶. شواهد ربوبیه ۱۶۳.

۷. مبدا و معاد ۴۳ و ۲۰۳ (دومی عنوان بحثی درباره شیطان).

۸. رسائل آخوند ملاصدرا، چاپ سنگی ۴-۶۳؛ عرشیة صدرا ۲۲۱. ۹. رسائل آخوند ۳۱۶.

۱۰. عرشیة ۲۲۲.

جوابا برهانیا حقاً ینتفع به من له قلب ولا ینتفع الجدلی؛ فلا ینکن الزامه الا بضرب من الجدلی؛ و لهذا اجیب بما یسکته.» و سپس در توضیح آیه مورد استناد می نویسد: «لأَمِّیَّة لِفَعْلِهِ المطلق الذات، فانَّ ایجادَه للاشیاء لیس له سبب ولا غایة لأنفس ذاتَه بذاته... ذکر الفخر الرّازی انه لو اجتمع الخلاق کلّهم لم یجدوا مخلصاً لهذه الشّبهات الا بما ساءه الجواب الالهی.»^۱

که این عبارات، بسیار شبیه است به آنچه در مفاتیح الغیب صدرا به دنبال شبهات آمده است: «قال شارح الاناجیل فاوحی الله... فانی انا الله لا اله الا انا لا سأل عمّا افعل... قال صاحب التفسیر الکبیر لو اجتمع الاولون و الآخرون من الخلاق لم یجدوا عن هذه الشّبهات مخلصاً الا بهذا الجواب الالهی... اقول: انّ لكلّ هذه الشّبهات جوابا برهانیا صحیحاً عند اصحاب القلوب لكن الجاحد لا ینفعه و أمّا یسکته الجواب الجدلی المشهور.» در توضیح آیه مورد استناد نیز می نویسد: «لأَمِّیَّة لِفَعْلِهِ الصّادر عن ذاته من غیر واسطة سوی ذاته، و أمّا ذاته هو منشأ الفعل المطلق و غایتَه.»^۲

۵. در ضمن سخن از شیطان به این نکته اشاره شده است که اگر همه آدمیان در یک مرتبه جای گیرند و تفاوتی در استعدادهای آنان نباشد، با حکمت خداوندی منافی است؛ زیرا آبادانی جهان جز با گران جانانی که برای هدفهای کوچک کار کنند تحقق نمی یابد... «... ذلك منافياً للحكمة، لبقائهم على طبقة واحدة... فلا تتمشى عبارة الدنيا بعدم النفوس الجاسية الغلاظ العمالة لاغراض دنيّة، الاترى الى ماروى في الحديث القدسي: اني جعلت معصية آدم سبباً لعبارة العالم؟ و ماروى ايضاً في الخبر: لولا انكم تذبون، لذهب الله بكم و جاء بقوم يذبون.»^۳ و این معانی در عباراتی بسیار نزدیک به اینها، در شرح اصول کافی تألیف صدرا آمده است: «ینافی الحکمة لبقائهم على طبقة واحدة... فلا یتمشی الامور الخسيسة و الدنيّة بعدم النفوس الغلاظ القاينين بعبارة العالم؛ و لهذا ورد في الخبر: اني جعلت معصية آدم... و في الخبر لولا انكم تذبون.»^۴ همچنین یک جمله آن «فلا تتمشى عبارة... الغلاظ»، در رساله سه اصل صدرا این گونه منعکس شده است: «عمارت دنیا به اصناف گران جانان و غلیظ طبعان برپاست؛ و حفظ نظام، بی وجود نفوس جاسیه تمام نیست.»^۵

۶. در ضمن گفتگو از فاعل مختار و اراده جزافیّه، عقیده یاران فخر رازی

۱. مجموعه رسائل فلسفی ۵۴-۳۴۷. ۲. مفاتیح الغیب ۳-۲۲۲. ۳. مجموعه رسائل فلسفی ۳۵۳.

۴. شرح اصول کافی ۱/ ۱۹۴ (نیز بنگرید به شواهد ربوبیه ۳۱۴؛ اسفار ۹/ ۳۴۸؛ تفسیر صدرا ۴/ ۲۵۴).

۵. رساله سه اصل ۸.

(اشعریان) همان‌گونه و با همان عباراتی مورد انتقاد قرار گرفته است که در کتابهای صدر؛ «إِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَنْسُدُّ بِهِ بَابُ اثْبَاتِ الْمَطَالِبِ كَاثِبَاتِ الصَّانِعِ؛ اذْ مَعَ تَمْكِينِ هَذِهِ الْإِرَادَةِ الْجَزَافِيَّةِ لَمْ يَبْقَ اعْتِدَادٌ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْيَقِينِيَّاتِ؛ فَيَجُوزُ أَنْ يَخْلُقَ الْفَاعِلُ الْمُخْتَارُ الَّذِي يَعْتَقِدُونَهُ، فَيُنَا أُمُورًا يَرِينَا الْأَشْيَاءَ لِأَعْلَى مَا هِيَ عَلَيْهَا.»^۱ که این عبارات یادآور عبارات اسفار است: «تَمْكِينِ الْإِرَادَةِ الْجَزَافِيَّةِ يَنْسُدُّ بِأَبْوَابِ اثْبَاتِ الصَّانِعِ ... بَلْ مَعَ ارْتِكَابِ الْقَوْلِ بِهَا لَمْ يَبْقَ مَجَالٌ لِلنَّظَرِ وَ الْبَحْثِ وَ لَاعْتِدَادٍ عَلَى الْيَقِينِيَّاتِ؛ وَ رُبَّمَا يَخْلُقُ فِي الْإِنْسَانِ حَالَةً تَرِيهِ الْأَشْيَاءَ لَأَكْبَاهِي، لِأَجْلِ الْإِرَادَةِ الْجَزَافِيَّةِ الَّتِي يَنْسُبُونَهَا إِلَى اللَّهِ.»^۲

اما اینکه برخی گفته‌اند این رساله به احتمال ضعیف از خود سیّدعلیخان شیرازی است که ملقب به صدرالدین بوده،^۳ پذیرفتنی نیست؛ زیرا گذشته از قرائنی که انتساب آن به صدر را تأیید می‌کند، دلیل استواری بر نفی انتساب آن به سیّد وجود دارد و آن اینکه مصنف آن پس از ذکر شبهات ابلیس، راهی را که فخررازی برای ردّ آنها پیموده، مورد انتقاد قرار داده و سپس پاسخهای خود به یکایک آنها را آورده است.^۴ و سیّد علیخان نیز پس از ذکر شبهات مزبور، به سخن فخررازی در پاسخ آنها اشاره کرده و سپس می‌نویسد: «یکی از متأخران از دانایان متبحّر ما در دنباله سخن وی می‌گوید» و به دنبال این عبارت، انتقادهای مصنف ردّ الشبهات الابلیسیّه به پاسخ فخررازی و سپس پاسخهای خود وی به آن شبهات را آورده است؛^۵ و این می‌رساند که انتقاد مزبور و پاسخهای دنبال آن، از سیّد علیخان نیست و به قلم «یکی از متأخران از دانایان متبحّر ما» است؛ تعبیری نزدیک به آنچه در جای دیگر کتاب خود برای صدر آورده است.^۶ به علاوه، کاتب نسخه ردّ الشبهات از مصنف با عنوان مولانا صدرالدین یاد کرده^۷ و این با ملا صدرا سازگارتر است تا سیّد علیخان. باری، با توجه به قرائن متعدد، فهرست‌نگاران مراد از «مولانا صدرالدین» را، که کاتب نسخه رساله را به او نسبت داده، همان صدرا دانسته‌اند^۸ و رساله نیز در مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین به چاپ رسیده و با نقل تمام آن در کتاب سیّد علیخان، می‌توان وی را از شارحان و مروّجان آثار صدر به شمار آورد.

۱. مجموعه رسائل فلسفی ۸-۳۴۷ (نیز بنگرید به ۵-۳۵۴).

۲. اسفار ۲/ ۲۶۰ (نیز بنگرید به شرح اصول کافی ۱/ ۳-۱۹۲ و ۷۱-۲۶۷). ۳. مجموعه رسائل فلسفی، مقدمه ۳۷.

۴. همان ۳۴۶ به بعد. ۵. ریاض التلکین، افسست از نسخه چاپ سنگی ۵-۱۷۴.

۶. همان، چاپ حروفی ۱/ ۱۵۸. ۷. مجموعه رسائل فلسفی ۶۰۸.

۸. فهرست کتابخانه مجلس شورا ۵/ ۲۰۶.

۷ شیخ سعدالله سلونی (م ۱۱۳۸)

از سادات بریلوی است که نسب از سوی پدر به به امام کاظم (ع) و از جانب مادر - گویا - به خلیفه عمر می‌رسانید. در سلون، شهری در ده میلی بریلی، تولد یافت؛ دانش‌های گوناگون را در هند و حجاز فراگرفت و انجیل و تورات را در نزد رهبانان آموخت و در طریقت به سلسله قادریه پیوست. دوازده سال در مکه اقامت گزید و در آن شهر شماری از پیشوایان نامی سنی از او دانش آموختند و کثیری دست ارادت به وی دادند. اورنگ زیب وی را بسی حرمت می‌نهاد و «سیدی و سندی» خطاب می‌کرد و به دست خود برایش نامه می‌نوشت. سلونی از مبلغان شیعه بود و رساله‌ای در اثبات حقانیت تشیع نوشت و اورنگ زیب را به محبت دوازده امام تحریر می‌نمود.

از آثار دیگر وی: آداب البحث در منطق، رساله‌ای در شرح چهل بیت از مثنوی مولوی، تعلیقات بر «حاشیه قدیم دوانی بر شرح علی قوشچی بر تجرید خواجه طوسی» و بر حاشیه جدید او بر آن شرح،^۱ و حاشیه بر هدایة الحکمة و بر شرح صدر.

سلونی در بازگشت از حجاز به هند، در بندر سُورَت، در جنوب غربی هند اقامت گزید و در همانجا درگذشت و به خاک رفت. ماده تاریخ وفات وی: «زعالم نایب صاحب زمان رفت».^۲

۸ مترجم ناشناس

نسخه‌ای از ترجمه یک قطعه از اسفار به فارسی، در کتابخانه خدابخش - پتنه به شماره ۱۵۹۵ موجود است که نمی‌دانیم از کیست، و چون ظاهراً در مجموعه‌ای است که در هند کتابت شده و نسخه‌ای از ترجمه یاد شده نیز در ایران سراغ نداریم،

۱. از این دو حاشیه، از این پس، همه‌جا تنها با نام کوتاه شده حاشیه قدیم و حاشیه جدید یاد خواهیم کرد.

۲. تذکره علمای هند ۷۳: نزهة الخواطر ۹/۶-۹۸ و ۹۷/۵؛ الثقافة الإسلامية ۸-۲۶۷؛ مطلع الانوار ۴-۲۹۲؛ حركة التألیف ۲۳۱ و ۵۴۱.

احتمال می‌رود که ترجمه در هند انجام گرفته باشد. در عنوان نسخه: «ترجمه کلام سیدصدرالدین شیرازی از اسفار» میان صدرا و سید صدر - فیلسوف ایرانی سده نهم - خلط شده و آغاز آن: بدانکه مراتب قوت علیّه (علمیه؟) چهاراند...^۱

۹ محمدامجد صدیقی قنوجی (م ۱۱۴۰)

در نزد علی اصغر بکری صدیقی قنوجی، از نسل خلیفه ابوبکر و مرید و خلیفه پیرمحمد محشی شرح صدرا، شاگردی کرد. در منطق و حکمت مبرز بود و به تدریس و افاده می‌پرداخت. بسی کتابها تصنیف کرد و مشهورترین آنها حاشیه بر شرح صدرا که در دیباچه آن می‌نویسد: «هنگام تدریس، نوشته‌هایی پراکنده از آثار اندیشه خویش فراهم آوردم - بویژه در توضیح کتاب کامل و گفتار فاصل^۲ شرح الهدایه از صدرالافاضل شیرازی که جز هوشمندان به نکات لطیف و دقیق آن کتاب راه نیابند؛ پس کسانی که در نزد من درس می‌خواندند، خواهش کردند حاشیه‌ای بر آن کتاب بنگارم و فوایدی را که دریافته‌ام در آن بیاورم. من در آغاز - به عذر اندک مایگی - نپذیرفتم؛ و سرانجام از سر مهرورزی به ایشان، تن داده و این تعلیقه را پرداختم.»

محمدامجد در نگارش این حاشیه، از آثار علمای ایران در فلسفه و منطق و کلام و اصول - مانند برهان شفا، شرح میرک بخاری بر حکمة العین کاتبی قزوینی، تلویح تفتازانی، مواقف قاضی ایجی و شرح شریف جرجانی بر آن، شرح خواجه طوسی بر اشارات ابن سینا، محاکمات قطب رازی، و افق المبین و تقویم الایمان؛ هر دو از میرداماد استاد صدرا، سود جسته و از میر غالباً با تجلیل و با عنوان «باقرالعلماء» یاد می‌کند. همچنین نکته‌ای از حاشیه شرح صدرا به قلم «المولی‌العلامة ادام‌الله ظلّاله» نقل کرده که ندانستم کیست؛ و اگر - به احتمال قوی - استاد خودش علی اصغر

۱. خدابخش لائبریری مین هماری خطی میراث ۸۱/۱۷.

۲. این تاریخ را فقط در تاریخ فلسفه در اسلام اثر میان محمد شریف ۵۰۴/۲ یافتیم و بدون ذکر از مأخذ؛ و شاید هم با تاریخ وفات استادش علی اصغر قنوجی اشتباه شده؛ ضمناً شاید نسبت صدیقی را از آن رو به وی داده‌اند که مانند استادش از نسل خلیفه ابوبکر بوده است.

۳. فیصله دهنده، حکم قطعی و سخن آخر.

قنوجی باشد که در سال ۱۱۴۰ در گذشته، یکی دیگر بر محشیان شرح و شارحان هندی صدرا باید افزود.

نکته‌ای از حاشیه محمد امجد بر «شرح صدرا»

در ذیل این عبارت صدرا «صناعة نظریة يستفاد بها»^۱ می‌نویسد: «بدانکه نفس را دو جهت است؛ جهتی به سوی عالم غیب که به اعتبار این جهت، نفس اثرپذیر است و از جهان برتر از خود، فیض می‌ستاند و جهتی به سوی عالم شهادت که به اعتبار آن جهت، اثرگذار است و به کالبدهایی که در مرتبه زیرین آن، جای دارد فیض می‌رساند. همچنین نفس را بر حسب هر یک از دو جهت مزبور، قوه‌ای است که به وسیله آن قوه، امور نفس در آن جهت انتظام می‌یابد. قوه‌ای که به وسیله آن قوه، اثر می‌پذیرد قوه نظری نام دارد و آنکه به وسیله آن، اثر می‌گذارد قوه عملی.»^۲

حاشیه محمد امجد بر شرح صدرا، از دیرباز میان دانش‌پژوهان متداول و مورد استفاده بوده؛ و بسیاری از قسمتهای آن، درهامش چاپهای شرح در هند، و قطعاتی هم درهامش دو چاپ آن در ایران که من دیده‌ام، انتشار یافته و پاره‌ای مطالب آن، در حاشیه ترابعلی بر شرح صدرا^۳ که ذکر وی بیاید - مورد نقد قرار گرفته است.

نسخه‌های خطی حاشیه محمد امجد بر «شرح صدرا»

۱. سالار جنگ ۲۵ به قطع ۲۲/۸×۱۵ سم، که در اوایل سده ۱۲ - ظاهراً - به خط نستعلیق و در ۸۴ برگ، ۱۵ س، رونویس شده است، آغاز: «الحمد لله الذي هدانا الى اسرار حكمه السوية و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا بموائد الطافه القوية ...»، انجام: «فصل في ان الصورة الجسمية لا يتجرد عن الهیولی قوله و لا يخفى عليك ...»

۲. لکهنو، کتابخانه ندوة العلماء، مجموعه شماره ۱۳۴۶، الحکمة ۲۳، از ص ۱۴۶ تا ۲۵۵، ۲۱ س، ۲۰/۵×۱۵/۴ سم، به دنبال حاشیه محمد اعلم بر شرح صدرا، که ذکر آن بیاید - به خط نستعلیق محمد صادق لکهنوی که در سال ۱۲۳۰ رونویس کرده است. نسخه‌ای خوب ولی ترمیم شده. انجام افتاده، آغاز و انجام مانند نسخه پیشین.

۱. شرح صدرا، چاپ تهران ۳.

۲. شرح صدرا، چاپ هند، دیوبند ص ۷ حاشیه ۲، نیز تصویر چند صفحه از نسخه خطی حاشیه محمد امجد در گنجینه سبحان الله (سنجیده شود با شرح صدرا، چاپ تهران ۲۰۵).

۳. همانجا مجموعه شماره ۱۳۴۷، الحکمة ۲۴، به قطع ۲۵/۷×۱۹ سم، به خط نستعلیق نورالهدی، ۲۸ ص، ۴۱ (؟۱۴) س، موریانه خورده، ترمیم شده، انجام: «فلا یبقی فی العالم الا الکرات الکلیّة المحیطة بعضها ببعض.»

۴. علیگر، دانشگاه اسلامی، کتابخانه مولانا آزاد، گنجینه سبحان الله ۱۱۰/۲۱، به خط نستعلیق، ۲۶ برگ، با همان سرآغاز، انجام: «بحیث یكون اشارة الى الجسم و بالعکس و هذان نقصان للتعریف ... و یکن.»

۵. لکهنو، کتابخانه دانشگاه $\frac{520}{MV.01}$ ۶ و ۷. خدا بخش ۴-۲۳۷۳ هر دو به خط نستعلیق و بی تاریخ، یکی با قطع ۱۱×۷ سم، در سده ۱۳ در ۴۷ برگ، ۲۲ س، و دیگری با قطع ۱۰×۷ سم، ظاهراً در سده ۱۴ در ۳۷ برگ، ۱۳ س، رونویس شده است.

نسخه‌ای از این حاشیه نیز با نشانی «مفتاح ۱۸۶۴» معرفی کرده‌اند که شاید یکی از دو نسخه بالا و شاید نسخه دیگری در همین کتابخانه باشد.

۸ و ۹. رضا ۳۵۶۱ و $\frac{714}{D}$ ۳۵۶۴ و $\frac{8189}{M}$ هر دو به خط نستعلیق و با کرم خوردگی، یکی نسخه‌ای کامل به قطع ۲۵×۱۷/۷ سم، در ۵۰ برگ، ۱۹ س، با جدول قرمز و باریکه آبی؛ و دیگری نسخه‌ای خوب ولی ناقص و آبدیده به قطع ۲۰/۷×۱۴/۵ سم، در ۴۶ برگ، ۱۵ الی ۲۰ س، کتابت در سده ۱۳ به قلم غلام یحیی آله آبادی.

نسخه‌ای از این حاشیه نیز به شماره ۴۸ (ضمن مجموعه شماره ۴۸) در این کتابخانه نشانی داده‌اند که یا یکی از دو نسخه بالا یا نسخه‌ای دیگر است.^۱

۱۰ امام‌الدین ریاضی لاهوری دهلوی (۱۱۴۵-۱۰۶۶)

پدرش لطف‌الله مهندس و جدش استاد احمد در فنون ریاضی و هنر معماری و مهندسی یگانه روزگار بودند. خود او در نزد پدر و علمای دیگر دانش آموخت و به مرتبه استادی رسید. آثار متعددی به فارسی یا به عنوان شرح و حاشیه بر آثار

۱. نزّه الخواطر ۱۸۹/۶؛ ۲۸۴؛ تذکره علمای هند ۱۸۳، ۱۴۱؛ ابجدالعلوم، صدیق حسن خان ۲۶۵/۳؛ فهرست سبحان‌الله ۸۰، فهرست رضا ۴۹۲-۵/۴، یادداشتها، خدابخش لائبریری مین هماري خطی میراث ۱۱۰-۱۱/۲۱؛ فهرست نسخه‌های شرقی کتابخانه دانشگاه لکهنو ۶؛ فهرست سالار جنگ ۱۱۶-۷/۱؛ مقاله حامدعلیخان درم، ثقافه الهندج ۴۳، ش ۳؛ هدایة الحکمة؛ حركة التالیف ۲۸۳.

علمای ایران پدید آورد از آن میان: دیوان اشعار فارسی با تخلص ریاضی، شرح بر سه کتاب تشریح الافلاک و تهذیب المنطق و شرح خلاصة الحساب؛ و حاشیه بر کتابهای شرح قطب الدین رازی بر مطالع سراج الدین ازموی و شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی و هیئت فارسی از علی قوشچی و اخلاق ناصری از خواجه طوسی و شرح قاضی زاده بر ملخص چغینی خوارزمی در هیئت و شرح هداية الحکمة؛ نیز رساله نسبت مثناة و مثلث بالتکریر که ظاهراً در توضیح مبحثی به این نام در شرح صدر است؛^۱ و شاید با حاشیه بر شرح الهدایه یکی باشد.

از سروده‌های او:

پایه عشق بلندی ز سر دار گرفت هر که دریافت چو منصور سری سرداری است
یوسفستان معانی است ریاضی سخت چاک پیراهن نظم تو عجب بازاری است
نیز:

دریاد دل است یار و نم از من دریغ داشت خاک رهش شدم قدم از من دریغ داشت^۲

۱۱ قاضی قطب الدین عمری گویاموی (م ۱۱۶۰)

در علوم حکمی به ویژه ریاضیات بر همگنان تفوق یافت و کثیری از علما در مدرسه او در شهر گویامو دانش آموختند. چهارصد کس در محضر وی کار دانشجویی را به پایان بردند و در نواحی بنگاله و پنجاب به تدریس و افاده پرداختند. از آثار او حاشیه بر المثناة بالتکریر که ظاهراً در توضیح مبحثی از شرح صدر است به این نام؛ و دو نسخه از آن در لکهنو ندوة العلما با این نشانی‌ها موجود است:

۱. نسخه‌ای خوب ولی ترمیم شده در ص ۵-۱۴۲ از مجموعه شماره ۱۳۴۶، الحکمة ۱۹، ۲۱ س، به قطع ۲۷/۸×۱۸ سم، به خط نستعلیق محمد صادق لکهنوی که در سال ۱۲۳۰ رونویس کرده است، آغاز: «فاستمع اولاً تحقیقاً و تفسیراً معنی مثناة بالتکریر فی اصطلاح...»، انجام: «و هو بدون انقسام الاجزاء محال فبطل الجزء الذی لایتجزی و هو المقصود.»

۱. در ضمن گفتگو از عبدالحی لکهنوی، ترجمه بخش‌هایی از رساله وی در توضیح این مبحث را خواهیم آورد.

۲. نزهة الخواطر ۴۰/۶ و ۲۴۵؛ تذکره مصنفین ۷۲-۳؛ اردو دائره معارف اسلامیه ۱۸/۱۰-۱۰۴؛ تذکره شعراي پنجاب، خواجه عبدالرشید ۱۶۶-۷.

۲. نسخه‌ای موریانه خورده به شماره ۱۳۵۶، الحکمة ۱۷، به قطع ۲۲/۵×۱۷ سم، در ۴ ص، ۱۸ س، به خط نستعلیق، آغاز و انجام همان.^۱

۱۲ شیخ محمد عظیم فاروقی گویاموی ملانوی حنفی (سده ۱۲)

در نزد قطب‌الدین گویاموی محشی شرح صدر اشاگردی کرد و در منطق و حکمت به مرتبه استادی رسید. به تدریس و افاده می‌پرداخت و آثار بسیاری پدید آورد؛ مانند شرح بر سلم‌العلوم در منطق، متن تصنیف محب‌الله بهاری از شارحان صدر، حواشی بر «تعلیق میرزاهد هروی بر رساله قطب‌الدین رازی» و «تعلیق همو بر شرح دوانی بر تهذیب المنطق» و «تعلیق همو بر شرح شریف جرجانی بر مواقف قاضی عضد ایجی»،^۲ حاشیه‌ای بر شرح صدرانیز دارد که نسخه‌های خطی آن:

۱. رضا ۳۵۶۴، حکمت عامه $\frac{۸۱۸۹}{M}$ در ۴۱ برگ، ۱۸ س، ۲۰/۷×۱۴/۵ سم، نسخه‌ای خوب ولی با کرم‌خوردگی، کتابت در سده ۱۳، به خط نستعلیق غلام یحیی آله آبادی برای مولوی عبدالغنی، آغاز: الحمد لله الكامل شونه فی جمیع الجهات.^۳
در حرکت التالیف نیز به وجود نسخه‌ای از این حاشیه به شماره ۶۴ در این کتابخانه (ضمن مجموعه‌ای از حواشی شرح صدر)، و در الآداب العربیة به نسخه‌ای به شماره ۳۸۵ در آنجا اشاره شده که شاید همان نسخه مذکور باشد.^۴

۲. علیگر - خان طیبیه کالج ۱۵۷ $\frac{۱۸۰}{ع-۱}$ به خط نستعلیق، ۱۲۲ ص، ۱۷ س، ۲۹/۴×۱۷/۹ سم، آغاز: «الحمد لله ... الشامل قدرته لجميع المبدعات و الكائنات ... و بعد فیقول الفقیر ... محمد عظیم الدین بن کفایة الله الفاروقی الکوفاموی»، انجام: «ثم اذا تم البدن فی الجسمانیة لوصوله الی الکمال ... یقف و بعد الوقوف یأخذ بالنقصان الی آخر عمره و ذلک النقصان غیر النقصان الذی قبل تعلّق النفس ... ثم اذا وصل النقصان الی المرتبة الاخیره یعرض للنفس کمال آخر هو تحریرها عن البدن ... تمام شد.»

۳. ندوة العلماء ۱۳۵۲، الحکمة ۲۹، نسخه خوبی در ۶ (؟) ص، ۱۶ س، ۲۲/۷×۱۶/۷ سم،

۱. نزهة الخواطر ۲۳۱/۶: الهند فی العهد الاسلامی ۴۴۴، یادداشتها.

۲. از این سه تعلیق، از این پس با نام کوتاه شده «میرزاهد - قطب»، «میرزاهد - دوانی» و «میرزاهد -

مواقف» یاد خواهیم کرد. ۳. فهرست رضا ۵۰۱/۴-۵۰۰-۳/۲-۲۴۲.

۴. حرکت التالیف ۳۰۶، الآداب العربیة ۳۸۸.

سم، به خط نستعلیق خوانای محمد عوض گوپاموی، که قاعدتاً از محمد عوض گوپاموی خیرآبادی استاد عظیم‌الدین جداست. آغاز همان و انجام: «کما لا یخفی علی المتأمل فتأمل»^۱

شیخ محمد عظیم، اثری موسوم به حاشیه علی‌المثناة بالتکریر نیز دارد که در توضیح مبحثی به این نام در شرح صدر است. نسخه موریانه خورده‌ای از آن به خط نستعلیق خوانا در ندوة العلماء، در ضمن مجموعه شماره ۱۳۵۷، الحکمة ۱۶، در ۲ ص، ۲۰ س، به قطع ۱۸×۲۲/۵ سم موجود است، آغاز: «قوله الثانية لما استصعب علی الطالبین المحصلین مطلب هذا الدلیل ...»، انجام: «لا یكون الا اذا لم یکن الضلعان و الوتر عدداً؛ فتأمل». ارتضاعلیخان و ترابعلی لکهنوی، هر یک در حاشیه خود بر شرح صدر - که ذکر آن بیاید - پاره‌ای از مواد تعلیق شیخ محمد عظیم را نقل و نقد کرده‌اند.^۲

۱۳ سید مستعدخان (م ۱۱۳۹)

در حاشیه وی بر شرح صدر، از اسفار صدر و حواشی وی بر شرح حکمة الاشراق مطالبی نقل شده؛ و به اقوال استاد وی میرداماد اشارت رفته است؛ از نکات مندرج در آن: محلّ گاهی بر آنچه عَرَض در آن حلول می‌کند اطلاق می‌گردد - که در آن صورت، موضوع نامیده می‌شود - و گاهی بر آنچه جوهر در آن حلول می‌کند، و در آن هنگام هیولی و ماده نیز نامیده می‌شود ...

نسخه خطی ناقص و نامرتبی از این حاشیه را در دهلی دیدم و از آن عکس گرفتم؛ آغاز: «فصل فی اثبات هیولی قوله "علی ما ادّی الیه نظری" هذا ما یستفاد من التعلیقات حیث قال «الاعراض والصّور المادیّة وجودها فی ذواتها، هو وجودها فی محالّها»، انجام: «النفس الامری لیس وجود الكلّ ایضاً، لانّ وجود الكلّ ...»، نسخه کرم‌خورده، با یادداشتهای معدودی در هامش که در اوایل نسخه نشانی «منه سلّم الله» و در اواخر نشانی «منه ره» دارد و حاکی است کتابت نسخه در حیات محشی آغاز شده و پس از درگذشت وی به پایان رسیده است. در برگ پیوست نسخه می‌خوانیم: «حاشیه مستعدخان بر شرح صدر، قدفات الاستاد غفر الله له ۲۷ شهر شوال سنه ۱۱۳۹

۱. یادداشتها. ۲. نزهة الخواطر ۶/۳۳۳ و ۳۳۸؛ حاشیه ارتضا علیخان و حاشیه ترابعلی، یادداشتها.

من هجرة جدّه صَلَّى الله عليه و آله، و تاریخ وفاته دانشمندی رفت، و کان عمره قرب ۴۳، و کان فیاضاً بلا شبهة.»

نسخه دیگری از این حاشیه، در سالار جنگ به شماره ۶۷، به پیوست شرح صدرای موجود و بنابر آنچه در فهرست آمده، در توضیح مصطلحات شرح صدر است. اما در خصوص محشی، ما دو مستعدخان می‌شناسیم:

الف) قاضی محمدپناه بن امان‌الله جونپوری که در زادگاه خود جونپور، و در دهلی به کسب علم پرداخت و در معقول و منقول استاد شد. وقتی محمدشاه گورگانی، کسانی از علمای هند را خواست تا با علمایی که در رکاب نادر شاه بودند مناظره کنند، وی را پیش انداختند و او در مسئله جنگ با ایشان گفتگو کرد، پس نادر وی را مستعدخان لقب داد و محمدشاه به قضای جونپورش گماشت و او تا پایان زندگی در همان شهر بود و از آثار وی رساله‌ای است در تحقیق جعل بسیط و مرکب، و رساله‌ای در تحقیق مبدع.^۱

این مرد همان محشی شرح صدر نمی‌تواند باشد، زیرا محشی، پیش از حمله نادر به هند (که در سال ۱۱۵۱-۲ روی داد) در گذشته است.

ب) میرزا محمد ساقی مستعدخان (م ۱۱۳۶)، دست‌پورده یکی از امیران اورنگ زیب، و میرمنشی وزیر بهادر شاه گورگانی که به دستور وزیر، کتاب مآثر عالمگیری را در شرح رویدادهای ۵۰ ساله عصر اورنگ زیب تألیف کرد. گزارشهای مربوط به او نیز با آنچه از محشی شرح صدر می‌دانیم هماهنگی کامل ندارد که هر دو را یکی بدانیم، مگر بپذیریم که پاره‌ای از گزارشهای ناهماهنگ درست نیست.^۲

۱۴ شارح ناشناس

نسخه‌ای از یک رساله فارسی مختصر موسوم به رساله وحدت‌الوجود، با انتساب به صدرای در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگر موجود است که در سال ۱۳۱۸ به قلم محمدحسن عباسی کتابت شده و در سال ۱۹۹۲ م. با یک مقدمه تحلیلی و شرح

۱. نزّه الخواطر ۲۹۲/۶: خطی میراث ۷۹/۲۱: الآداب العربیة ۳۶۴.

۲. فهرست مشترک ۴۸۰/۱۰: فهرست سالار جنگ ۱۱۲-۳/۶: الفهرست المشروح للمخطوطات العربیة سالار جنگ

حال مختصری از صدرا به زبان اردو، به قلم غلام یحیی انجم وابسته همان دانشگاه، به وسیله کتابخانه خدابخش در پتنه، در مجموعه تصوف برصغیرمین تصوف کی نادر مخطوطات به طبع رسیده است. نثر این رساله، به منشآت صدرا، آن گونه که در سه اصل و دیگر نگارش‌های فارسی او می‌بینیم، نمی‌ماند؛ ولی مطالب آن، با آنچه در کتابهای وی می‌خوانیم، مشابهت فراوانی دارد و می‌توان گفت که نگارنده‌ای با عنایت به آراء و نظریات صدرا آن را به قلم آورده و بعدها دیگران، با ملاحظه پیوند مطالب آن با آنچه در آثار فیلسوف شیرازی دیده‌اند، و با توجه به اینکه وی سه رساله یکی در اثبات اصالت جعل وجود و دیگری در باب سریان نور وجود حق در موجودات و سومی در اتصاف ماهیت به وجود نگاشته،^۱ این رساله را نیز از او پنداشته و به نام وی رونویسی و چاپ کرده‌اند. در این اثر، به شیوه صدرا، برای اثبات وحدت وجود و طرح مسائل مربوط به هستی، هم از مبانی عارفان و اشراقیان استفاده شده است و هم از روشهای استدلالی مشائیان و آیات قرآن و سخن امام علی (ع) که صدرا بارها به آن استناد جسته (مع کل شیء ...) و این هم که آن را از آثار هندیان به شمار آوردیم، با ملاحظه انشای آن است و اینکه در آن، پاره‌ای از کلمات (مانند کدام و کدامی) در مواردی به کار رفته که بیشتر در نوشته‌های فارسی‌نویسان هند یافته‌ایم، علاوه بر اینکه تنها نسخه شناخته شده آن در هند است.

آقای غلام یحیی انجم در مقدمه‌ای که بر این رساله نگاشته، به پیروی از شارحان صدرا، گهگاه برای تبیین دقایق عرفانی از سروده‌های پارسی سود جسته است. چنانکه در ذیل سخن از مجهول‌الکنه بودن واجب، این مصرع را یاد کرده «راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود» و برای اشاره به شیوه صدرا در جمع میان حکمت و شریعت و عرفان، گفتار خود را با این بیت پایان می‌دهد:

در کف جام شریعت در کف سندان عشق هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

در اینجا متن رساله مزبور را عیناً می‌آوریم و در پاورقی‌ها نیز به پاره‌ای از مضامین مشابه آن در آثار صدرا اشاره می‌کنیم:

بدان - وفقک الله تعالی - که جمیع عقلا اتفاق دارند بر این که عالم موجود را

۱. رسائل آخوند، چاپ سنگی، مجموعه رسائل فلسفی.

صانعی ثابت و متحقق است و شهرتش به درجه‌ای رسیده که از جمله بدیهیات شده. و نیز اتفاق دارند بر این که معرفت کنه واجب، از طاقت بشر و ملک بیرون است، کما قال علیه السلام: ما عرفناک حق معرفتک.^۱ و ظاهر است که سعادت عظمی برای نفس ناطقه، معرفت واجب است^۲ - به قدر طاقت بشریّه - و طریق تحصیل این معرفت، یا نظر و استدلال است و یا ریاضت و مجاهده. و اهل نظر، اگر متبع کدام نبی [= یکی از پیامبران] باشند فهم المتکلمون و الآفهم الحکماء المشائون؛ و اهل ریاضت و مجاهده، اگر متبع نبی باشند فهم الصوفیة المتشرعون و الآفهم الحکماء الاشراقیون.^۳ و نیز مصرّح است که لفظ وجود، گاهی اطلاق کرده می شود بر معنی مصدری که تعبیرش در فارسی، بودن و شدن است و این امر اعتباری است؛ و گاهی اطلاق کرده می شود بر وجود خارجی که عبارت از وجود ما به الموجودیة است - یعنی وجودی که به سبب آن، جمیع اشیا موجودند^۴ - و این وجود در واجب، عین ذات است، یعنی ذات همان وجود است؛ وجود امر زائد بر ذات نیست،^۵ چنانکه در ممکن این وجود زائد بر ذات است؛ یعنی ممکن را ذاتی است و وجود امر دیگر است که او را عارض شده.^۶ و

۱. بنگرید به اسفار ۷۰/۱، مجموعه رسائل فلسفی صدر ۲۶/۱ (ان حقيقة الوجود الواجبی ... غیر معلوم الکنه)، مبدأ و معاد صدر ۲۳ (ان کنه الواجب تعالی غیر معلوم للبشر) و آن سخن منسوب به پیامبر (ص) نیز بدون انتساب به کسی، در مفاتیح الغیب صدر (ص ۳۴۹) به این گونه آمده است: «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک»، و از آنجا که در مکتب صدر عبادت معرفت است (مبدأ و معاد ۲۷۴) تفاوت چندانی میان «عرفناک» و «عبدناک» وجود ندارد.

۲. النفس الناطقة کمالها الخاص بها ان ... يتصور كيفية تدبير الباري للأشياء فهذه هي السعادة الحقيقية (مفاتیح الغیب ۷-۵۸۶) الوجود هو الخير و السعادة؛ والشعور بالوجود أيضا خير وسعادة و اكمل الوجودات و اشرفها هو الحق الأول (اسفار ۱۲۱/۹، نیز در ص ۱۲۹: معرفت حق و شناخت نظام احسن، سعادت انسان را در پی دارد) رأس السعادات ... هو اكتساب الحكمة الحقّة اعنى العلم بالله و صفاته و افعاله و ... (اسرار الآيات صدر ۲).

۳. ناشر رساله وحدت الوجود در مقدمه اردوی خود بر آن، با توجه به اینکه تقسیم بندی مزبور را حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون آورده، احتمال داده است که یا وی آن را از صدر گرفته یا به عکس؛ ولی ظاهراً پیشینه این تقسیم بندی بیش از اینهاست و رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین (۱۱) عیناً آن را از حاشیه میرسید شریف بر شرح مطالع نقل و می گوید که خواجه طوسی نیز آن را ذکر کرده است.

۴. در خصوص تفاوت میان وجود به معنی مصدری (هست بودن) که امری اعتباری است، با مفهوم وجود عام (هستی) بنگرید به اسفار ۲۳۲/۱ - متن و حاشیه - و ۶۳ و مجموعه رسائل فلسفی صدر ۱۸۲، ایقاظ النائمین ۱۰.

۵. در این باب که وجود واجب عین ذات اوست و زائد بر ذات نیست، بنگرید به اسفار ۲۴۹/۱ و ۴۱۱.

۶. در این مورد که وجود در ممکن، زائد بر ذات است، بنگرید به اسفار ۵۳-۵/۶.

معنی اول یعنی معنی مصدری نه عین نه غیر. زیرا که امر اعتباری است - یعنی وجود [ی که] مابه‌الموجودیه [است] نزد بعضی [یعنی در یکی از موجودات که واجب‌الوجود باشد] عین ذات [است] و نزد بعضی [یعنی در تمام ممکن‌الوجودها] غیر [ذات است]. و وجود مصدری، این عینیت و غیریت ندارد، زیرا که امر اعتباری است.

و ایضا بدان که الله عَلم است برای ذات واجب‌الوجود که جامع جمیع صفات کمال باشد^۱ منزله از صفات نقصان. و این ذات که لفظ الله برای او موضوع شده، نزد متکلمین عبارت است از جزئی حقیقی بسیط^۲ - در خارج و ذهن - و جمیع صفاتش زائد بر ذات‌اند^۳ و انفکاک آنها از آن محال [است]. و جمیع عالم که عبارت از ماسوی‌الله است، موجود واقعی و نفس‌الامری هستند و با واجب، مباین و غیر محض، چه، غیرت در واجب و ممکن بدیهی است. و آن ذات، نزد حکیم هم جزئی حقیقی و بسیط است. و همه ممکنات موجودند حقیقه^۴ - و با ذات واجب، مغایر محض^۵ - لیکن صفات [= صفات خدا] عین ذات‌اند. پس فرق در مذهب حکیم و متکلم این است که حکیم صفات را عین ذات می‌داند^۶ و متکلم غیر [ذات]. و نزد متکلم، جمیع عالم حادث است^۷ و نزد حکما بعض اشیاء قدیم‌اند مثل افلاک و عناصر و غیره، و ماسوای اینها حادث. و هر دو [= حکیم و متکلم] متفق‌اند بر این که ممکن، موجود است حقیقه^۸، و مباین واجب. و معنی زیادتِ صفات بر ذات که مذهب متکلمین است این است که ذات چیزی دیگر و صفت چیزی دیگر [است]، مانند سیاهی و جامه. چنانکه علم ماغیر ذات است، یعنی علم ما چیز دیگر و زائد بر ذات و مقیم به ذات ما

۱. ان مسمى لفظ الله هو المنعوت بجميع الاوصاف الكمالية و الثبوت الالهية (تفسير صدر ۱/۳۷)، الله اسم للذات الالهية باعتبار جامعيتها لجميع النعوت الكمالية (اسرار الآيات ۴۳).

۲. درباره بساطت حق، بنگرید به اسفار ۱۰۰/۶ تا ۱۰۳، ۲۱۶، ۳۷۳ و ۲۳۷/۷.

۳. نظریه متکلمان در این مورد که صفات آفریدگار زائد بر ذات اوست، در اسفار (۱۸۲/۲ و ۳۰۱/۷) منعکس شده است.

۴. در این باره که به عقیده حکما (حکمای مشاء) حقیقت وجود در ممکنات با وجود در واجب مغایر محض است، بنگرید به اسفار ۱۰۸/۱ (ذاته - ای ذات واجب‌الوجود - الذي هو الوجود الخاص المخالف بالحقيقة لساير الوجودات عند المشائين).

۵. در خصوص اینکه به عقیده حکما، صفات واجب عین ذات اوست بنگرید به اسفار ۳۱۵/۲؛ مبدا و معاد ۶۶ به بعد. ۶. در باب استدلال متکلمین بر حدوث عالم بنگرید به اسفار ۱۱/۶ - ۳۱۰.

۷. الحکماء السابقین، فنسبوا اليهم القول بتسرمدا لافلاک و نحوها (اسفار ۵/۱۹۴).

[=است] - همچنان علم واجب غیر ذات واجب [است]. یعنی در علم ما [به] زید، ذات ما کافی نیست. مادام که صفت - یعنی صورت علمیّه - مقیم به ذات ما نشود، علم [به] زید حاصل نشود؛^۱ و عینیت صفت با ذات، عبارت است از کافی بودن ذات در آثار صفات؛ چنانکه واجب را سمع و بصر بلا واسطه آلت حاصل است،^۲ همچنان علم [به] [جميع ممکنات بلا انضمام کدامی [=هیچ] صفت حاصل است. جميع صوفیه اتفاق دارند بر این که صفاتش [=صفات خدا] عین ذات اند - [به] معنی عینیت ذات با صفات - لیکن بعضی از صوفیه، واجب الوجود را جزئی حقیقی می‌گویند،^۳ مثل متکلم و حکیم، و ممکن را مباین واجب و موجود واقعی می‌شمارند.^۴ بعضی ایشان واجب را جزئی حقیقی می‌گویند و ممکنات و موجودات را موجودات نفس‌الامریّه نمی‌شمارند؛ بلکه نزد ایشان همه وهم و خیال است - مثل سراب - و ذات واجب، در صور متعدده و اشکال مختلفه، خود را وانموده؛ و همان ذات در خارج و ذهن موجود [است]؛ و موجودات، معدوم محض؛ و موجودیت ایشان وهم و خیال [است]^۵ و این هم وحدت وجود است. لیکن بر این تقدیر، امر و نهی و بعثت رسل باطل می‌شود زیرا که ممکنات که اوهام و خیال‌اند، صلاحیت این امور نمی‌دارند؛ و این مسلک خلاف کتاب و سنت است.^۶

و نزد بعضی از صوفیّه، واجب الوجود وجود مطلق است که در آن، هرگز کدامی [=هیچ‌گونه؟] قید نباشد؛ و جميع موجودات، در واقع موجودند؛ لیکن به همان وجود

۱. لا علم لاحد بشئ من الجسم واعراضه الا للاحقة الا بصورة ... (اسفار ۲۹۸/۳).

۲. بنگرید به اسفار ۴۲۲/۶.

۳. در حاشیه رساله آمده است: یعنی مفهوم واجب الوجود کلی است و مصداقش جزئی. یعنی امری که بر این مفهوم صادق می‌شود جزئی حقیقی است؛ یعنی قابل تعدد و تکثر نیست و مفهومش کلی یعنی قابل تعدد و تکثر است.

۴. درباره صوفیانی مانند علاء الدّوله سمنانی که وجود ممکن را مباین با وجود واجب می‌دانند بنگرید به اسفار ۳۳۷/۲.

۵. ظنوا ... انّ هویات الممكنات، امور اعتباریّه محضه؛ و حقائقها اوهام و خیالات لاتحصل لها الا بحسب الاعتبار حتی ... صرّحوابعدمیه الدّوات الکریمه ... و النّظام المشاهد فی هذا العالم المحسوس و العوالم التی فوق هذا العالم ... (اسفار ۳۱۸-۹/۲).

۶. صدرا نیز تصریح می‌کند که اگر وحدت وجود را به معنای وحدتی عاری از هرگونه کثرت حقیقتی بگیریم، برخلاف عقل و شرع است و لازمه اعتقاد به تکلیف و وعد و وعید، قبول اندراج کثرات در وحدتی جمعی است (اسفار ۳۲۴/۲) و: فعدم اعتبار الاعیان و الماهیئات اصلا، منشأ للضلاله و الحیره و الالحاد و بطلان الحکمه و الشریعه (اسفار ۲۵۱/۳).

واجب، یعنی جمیع موجودات در مرتبه خود وجود واقعی دارند لیکن موجودیت ایشان به همان وجود مطلق است که آن واجب است و همین است معنی وحدت وجود نزد ایشان.^۱ یعنی نزد صوفیّه قائل [به] وحدت وجود، واجب تعالی جزئی حقیقی نیست بلکه وجود مطلق است [یعنی وجود خالی از قیود - از حاشیه نسخه] و تمامی ممکنات، عین آلّه هستند و به وجود اله، موجودند، و آن وجود، به مطلق یا: [= آن وجود مطلق؟] قابل تقیید است. پس آن وجود مطلق در مرتبه اطلاق - یعنی در مرتبه خلّو از قیود - معبود؛ و در مرتبه تقیید، عابد [است] [یعنی همان وجود، وقتی که از مرتبه اطلاق تنزّل نمود و در مرتبه تقیید آمد عابد شد - از حاشیه] پس حاصل شد فرق در عابد و معبود. یعنی آن وجود مطلق، دو مرتبه دارد: اطلاق و تقیید. در اول معبود و در ثانی عابد. یعنی آن وجود مطلق در مرتبه اطلاق حکمی دارد که در مرتبه تقیید یافته نمی شود؛ چه در مرتبه اول، معبود و محیی و ممیت است و عذاب دهنده؛ و در مرتبه ثانیه، یعنی تقیید، عابد و مصلّی. و عابد با معبود، من وجه، عینیت دارد و من وجه غیریت؛ نه عین محض است و نه غیر محض.^۲ و

۱. کل ممکن من الممكنات یکون ذاجهین: جهة یکون بها موجودا واجبا لغيره من حیث هو موجود و واجب لغيره؛ و هو بهذا الاعتبار یشارك جمیع الموجودات فی الوجود المطلق من غیر تفاوت (اسفار ۲/ ۲۲۰) کل شیء اذا اعتبر ... من الوجه الذی یسرى الیه الوجود من الاول الحق رأى موجودا - لا فی ذاته لکن - من الوجه الذی یشمل موجوده ... فهو باعتبار وجه ربه موجود (همان ۳۴۲) انه تعالی عین حقیقه الوجود الذی به یوجد سائر الاشياء فیکون ظاهراً بذاته مظهراً لغيره (مفاتیح الغیب ۳۲۳) الوجود الحقیقی شخص واحد و هو ذات الباری تعالی و الماهیات امور حقیقیة موجودیتها عبارة عن انتسابها الی الوجود الحقیقی و ارتباطها به تعالی (اسفار ۳/ ۷۲).

۲. و کونه عین الاشياء، بظهوره فی ملابس اسمائه و صفاته فی عالمی العلم و العین؛ و کونه غیرها بارتفاعه و علوّ ذاته عن کلّ شیء، و استعلائه عن کل نقص و شین (مفاتیح الغیب ۳۲۲) فهو الشاهد من کل صورة و هو الناطق بکلّ لسان من غیر لسان (همان ۳۲۳) فخرج عن التقیید و التحدید بظهوره فی القیود و الحدود لیکون هو المعبود (همان ۳۲۴) ظهور الوجود بذاته فی کلّ مرتبة من الاکوان ... یوجب ظهور مرتبة من مراتب الممكنات (اسفار ۶۹/ ۱) الوجودات ... یلزمها بحسب کلّ مرتبة من المراتب اوصاف معیّنة (همان ۷۰) الوجودات و ان تکثرت و تمايزت الاّنها من مراتب تعینات الحقّ الأول (همان ۷۱) انّ الوجود لکل شیء من الاشياء له مرتبة خاصّة من الظهور؛ و غایة المجد و العلوّ ان یشمل قیوما غنیاً واجبا بالذات، غیر متعلّق بالقوام بغيره اصلاً، فیکون بما هو هو فعلیّة محضة، مقدّسة عن جمیع شوائب القوة و الامکان و النقص و القصور، و ما سواه مصحوب بالقصور و الامکان الذاتیین علی تفاوت مراتبها (همان ۳۳۹) اعلم انّ للاشياء فی الموجودیة ثلاث مراتب اولیها الوجود الصّرف الذی لا یتعلّق وجوده بغيره و الوجود الذی لا یتقید بقید و هو المسمی عند العرفاء بالغیب المطلق و الذات الاحدیة. المرتبة الثانية الموجود المتعلّق بغيره و هو الوجود المقید بوصف زائد و المنعوت باحکام محدودة كالعقول و النفوس و الافلاک و العناصر و المركبات و الانسان (همان ۳۲۷/ ۲).

این عینیت، مخفی می ماند و بعد مجاهده و ریاضت منکشف می شود.^۱
و معنی وحدت شهود آنکه در قلب عارف نوری پیدا می شود که در آن نور،
جميع ماسوی الله - از عرش تا فرش - مخفی می گردد، اگر چه در واقع موجودند،
چنانکه جميع ستارگان که موجودند، وقت طلوع شمس مخفی می شوند و در واقع
معدوم نیستند.^۲

خلاصه اینکه الله عَلم است ذات واجب الوجود را و در این ذات، اختلاف است.
نزد حکما و متکلمین، آن ذات جزئی حقیقی است و مباین ممکنات، و جميع
ممکنات موجود [اند] حقیقه. و نزد بعض صوفیه، واجب جزئی حقیقی، و مباین
ممکنات، و ممکنات موجود واقعی هستند. و نزد بعضی از صوفیه، واجب
جزئی حقیقی، و موجودیت، منحصر در ذات واجب و ممکنات، اعتبارات و
خیالات [اند]. و نزد بعضی، واجب، وجود مطلق است؛ و آن وجود نه عام است و نه
خاص، مبرا از جميع قيود است و تمام عالم، موجود به این وجود است.^۳ و [این
وجود،] با عالم، من وجه [= از جهتی] عین، و من وجه غیر [است.] و این مسلک،
جامع شریعت و طریقت است و سر مو از جاده مستقیمه تجاوز [= انحراف] ندارد.

۱. هذا المطلب الشريف الغامض اللطيف (وحدت وجود) مما وجدوه و حصلوه بالكشف و الشهود عقيب
رياضاتهم و خلواتهم. فاذن ليس في الوجود شأن الا و هو شأنه (اسفار ۶/۲۷۳ و نیز: ۲/۳۴۱ و ۱/۷۱ و ۱۱۸).
۲. و من النصوص على اتصاف الموجودات بالكثرة الحقيقية الغير المنافية للوحدة الحقيقية: المرتبة الرابعة
في التوحيد ان لا يرى في الوجود الا واحدا. فان قلت كيف يتصور ان لا يشاهد الا واحدا و هو يشاهد السماء و
الارض و سائر الاجسام المحسوسة و هي كثيرة؟ فاعلم ان هذا غاية علوم المكاشفات وان الكثرة فيه في حق من
يفرق نظره؛ و الموحد لا يفرق نظره رؤية السماء و الارض و سائر الموجودات بل يرى الكل في حكم الشيء
الواحد (و با این تمثیل:) و کم من شخص يشاهد انسانا ولا يخطر بباله كثرة اجزائه و اعضائه و تفصيل روحه و
جسده و الفرق بينهما. و هو في حالة الاستغراق مستغرق واحد ليس فيه تفرق و كأنه في عين الجمع و الملتفت
الى الكثرة في تفرقة (اسفار ۴/۲۲۳) قال ابو يزيد البسطامي حكاية عن نفسه: لو كان العرش و ماحواه
في زاوية من زوايا قلب ابي يزيد لما احس به (همان ۳/۳۰۱) چون بنده به نور تجلی او بینا شود، غیر او نباید
بیند ... و هستی او در وجود مطلق محو و متلاشی شود - مثل نور کواکب در اشعه آفتاب ... به مثابه ای که
غیر او در وجود، به نظر شهود در نمی آید. (مصباح العارفين، صدرالدین کاشف دزفولی که در ص ۱۶۲ نیز از
او یاد خواهیم کرد.)

۳. الوجود بما هو، لا کلي و لا جزئي و لا عام و لا خاص، و هو اشمع الاشياء باعتبار سعة رحمته و فيضه؛ و هو
بهويته مع كل شيء و بحقيقته مع كل شيء (مفاتيح الغيب ۳۲۲) الوجود العيني و ان كان حقيقة واحدة، لا يعرض له
كثيرة و العموم و الجزئية و الخصوص، الا انه مشترك بين جميع الماهيات متحد بها (اسفار ۱/۶۸).

دلایل وحدت وجود

اشیاء منوره، در نورانیت سه مرتبه دارند؛ یعنی هر چیز که روشن است، از سه مرتبه خالی نباشد:

اول این که: روشن باشد به نوری که مستفاد و حاصل از غیر است؛ چنانکه زمین روشن است از نور آفتاب و این مرتبه ادنی مراتب است و در این مرتبه، زوال نور از منور - ذهناً و خارجاً - جایز [و] واقع است؛ زیرا که تاریکی زمین بعد زوال نور آفتاب، ممکن و واقع است.

دوم آن که: شیء منور، روشن باشد به نوری که این نور، مقتضای ذات منور است. یعنی ذات منور، آن نور را می خواهد؛ و آن نور، از چیز دیگر - سوای آن منور - حاصل نیست لیکن آن نور غیر آن منور است؛ چنانکه [=مثلاً] جرم آفتاب، که روشن است به نور خود، و نور آن از غیر حاصل نیست بلکه ذات آفتاب، نور را می خواهد؛ و آن نور، از آفتاب، در خارج، ممتنع الانفکاک [است]. [و چون که [نور،] غیر آفتاب است، تصور یکی به غیر دیگری، ممکن است، و این مرتبه از مرتبه اول فوقیت دارد زیرا که در این مرتبه، انفکاک نور و منور، در ذهن ممکن است و در خارج جایز نیست. و در مرتبه اولی انفکاک در ذهن و خارج جایز است.

سیوم این که: منور، به ذات خود روشن باشد و در روشنی خود محتاج به جزء [=چیز؟] دیگر نباشد. چنان که [=مثلاً] ذات نور، که به ذات خود بر دیده‌های مردم ظاهر و پیداست و در ظهور خود، به نور دیگر - که از غیر حاصل شود یا مقتضای ذات باشد - محتاج نیست؛ و الاّ لزم الدّور و التسلسل. و این مرتبه بالاتر از هر دو مرتبه است زیرا در این مرتبه، انفکاک نور از منور - ذهناً و خارجاً - ممتنع است؛ چه منور عین نور [است،] و شیء از نفس خود منفک نمی شود.

خلاصه اینکه منور، یا منور بالغیر است چنان که [=مثلاً] وجه ارض که از آفتاب روشن است [و] در این مرتبه، سه چیز است: منور یعنی وجه ارض و نور و آفتاب و هر سه با هم متغایر [اند].

یا منور بالذّات است به آن نوری که آن نور غیر منور است؛ چنانکه آفتاب، منور به نور است و در این مرتبه دو چیز است یکی آفتاب، دوم نور، و هر دو با هم متغایر [اند].

یا منور بالذّات است به نوری که آن نور، عین منور است، و در این مرتبه، جز یک

[= یک حقیقت] غیری حاصل نیست، و آن وجود نور است و خود منور.^۱ و چنانکه اشیا منوره را در نورانیت، سه مرتبه هستند [= است]، همچنان موجود را در موجودیت، سه مرتبه اند [= است] یکی ادنی، و دیگر اوسط، سیوم اعلی.^۲ موجود ادنی این [= است] که موجود باشد به وجودی که از غیر حاصل باشد، مانند ماهیات ممکنه که وجود ایشان غیر ایشان است و حاصل است از موجد. در این مرتبه، هر سه امر متغایر باشند: موجود و وجود و موجد، و انفکاک و جدایی وجود از این موجود، در ذهن [و] خارج ممکن بلکه متحقق است.

موجود اوسط آن [= است] که موجود باشد به وجودی که این وجود مقتضای ذات باشد. چنانچه [= مثل] واجب الوجود به مذهب متکلمین، که به ذات خود مقتضی وجود است. و در این مرتبه چیزی که مقتضی موجود [= است]، انفکاک [آن] در خارج ممتنع است اما در ذهن جایز است. و این مرتبه از اول بالاتر است زیرا که در این مرتبه، انفکاک وجود از موجود، در خارج ممتنع و در ذهن جایز است، به خلاف اول که انفکاک وجود از موجود در خارج و ذهن جایز است، بلکه واقع.

و موجود اعلی این [= است] که موجود باشد به وجودی که عین موجود باشد. و وجودی که عین ذات موجود است نه غیر ذاتش، و نه از غیر مستفاد؛ و انفکاک وجود از این موجود در ذهن [و] خارج ممتنع است. چنان که نور به ذات خود روشن است و نورانیت دیگر اشیا به نور است، همچنان وجود به ذات خود موجود، و موجودیت دیگر اشیا به همان وجود است. و عقل سلیم، حاکم است که واجب تعالی بر اعلی مراتب موجودیت باشد؛ و اعلی مراتب موجودیت این است که موجود بنفسه باشد و موجودیت دیگر اشیا به او باشد.^۳ و موجود بنفسه، نیست مگر وجود

۱. ضوء المضيء ان كان من ذاته لا بان يفيض عليه من مقابلة كما للشمس يسمي ضياء و الا فعرض كالقمر و يسمي نورا ... و ربما يسمي العرضي الحاصل من مقابلة المضيء لذاته - كنور القمر و نور وجه الارض - الضوء الاول (اسفار ۹۵/۴) ان جميع الموجودات عند اهل الحقيقة ... من مراتب اضواء النور الحقيقي و تجليات الوجود القيومي الالهي (همان ۲/ ۲۹۲) الوجود كله من شروق نوره و لمعان ظهوره و مثال هذا في الشاهد اشعة شمس الحسن الذي هو المثل الاعلى له في السموات (رسالة في حدوث العالم ۱۴۴).

۲. الوجود في بعض الموجودات مقتضى ذاته - دون بعض - و في بعضها آتم و اقوى، فالوجود الذي لاسبب له اولي بالموجودية من غيره؛ و هو متقدم على جميع الموجودات بالطبع؛ و كذا وجود كل واحد من العقول الفعالة على وجود تاليه (اسفار ۳۶/۱) كل وجود في مرتبة من المراتب (۲۵۲/۳).

۳. اعلم ان الوجود احق الاشياء بان يكون ذات حقيقة و ذلك لان كل ما هو غير حقيقة الوجود، فهو بهايكون ذات حقيقة و

مطلق، پس واجب عین وجود مطلق باشد که در مرتبه اطلاق معبود است و [در] مرتبه تقید و تنزل عابد است.

خلاصه این که واجب باید که بر اتم مراتب موجودیت باشد که ماوراء آن ممکن و متصور نباشد؛ و اتم مراتب موجودیت، یافته نمی شود مگر در وجودی که او موجود بنفسه است و در موجودیت خود، به دیگر اشیا احتیاج ندارد؛ به خلاف دیگر اشیا که در موجودیت خود، به وجود دیگر احتیاج دارند. پس حقیقت واجب، نیست مگر وجود مطلق که موجود بنفسه است و جمیع اشیا به آن موجود.

پس ثابت شد که واجب الوجود مطلق است که بنفسه موجود است و موجودیت دیگر اشیا به همان وجود است؛ چنانکه نور منور بنفسه است و تمامی اشیا به آن روشن.

این است دلیل عقلی بر اثبات وحدت وجود. و بعضی از شواهد قرآنیته هم مذکور می شود:

الف) قال الله تعالى هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن - الحديد ۱۳ - در این آیت، حصر صفات اربعه در واجب است، و آن حصر صحیح نیست مگر بر تقدیر وحدت وجود. زیرا که بر تقدیر وجود غیر اله، آن غیر هم به کدامی [= به یکی؟] صفت از این صفات اربعه متصف خواهد شد. و این معطل [و منافی] حصر است. و این معنی [= حصر صفات اربعه در واجب] متبادر [به ذهن] است. و دیگر [= بقیه معانی و تفسیرها] تأویلات است.

ب) قال الله تعالى: «فأینا تولوا فثم وجه الله»؛ یعنی هر جا که رو آرید پس آنجا ذات حق است، و بودن ذات حق [در] هر جا، ممکن نیست مگر به این معنی که غیر الله را وجودی نیست؛ و الا [لازم می آید که در] هر جا [= همه جا]، ذات حق نباشد.^۲

ج) قال تعالى: اذا سئلک عبادى عنى فانى قریب. و مراد از قرب و معیت، نیست

→ بها بصیر موجودا و کائنا فی الاعیان او الازهان فالوجود الذی به ینال کل ذی حق حقّه اولی بان یکون حقاً و حقیقه (مفاتیح الغیب ۳۲۱).

۱. صدرا نیز در ضمن گفتگو از وحدت وجود، بارها این آیه را به گواه آورده است. بنگرید به اسفار ۲/۳۷۲، ۴/۲۴۴؛ اسرارالآیات ۳۶؛ مشاعر ۵۳؛ ابقاظ الثامنین ۱۸؛ مفاتیح الغیب ۳۲۲ (هو بهوئته مع کل شیء کما نبه الله بقوله ... هو الاول و ...).

۲. صدرا نیز در ضمن گفتگو از وحدت وجود، این آیه را یاد کرده است، بنگرید به ابقاظ الثامنین ۱۸.

مگر احاطه ذاتیه که آن عبارت از اتحاد وجود است.^۱

(د) قال الله تعالى: «وهو معكم اينانتم.» و این معیت هم عبارت از احاطه ذاتیه است.^۲

(ه) كما قال لييد: «الا كل شيء ما خلا الله باطل.»^۳

(و) و قول علی علیه السلام هم بر این معنی دلالت دارد: «(مع) كل شيء لا بمقارنة و غير كل شيء لا بمزايلة»؛ یعنی الله تعالی با جمله اشیا، نه عین محض است که تفاوت تعین هم نداشته باشد؛ بلکه عین اشیاست لیکن فرق به اعتبار تعین است؛ و نه غیر آنها به غیریت بحث.^۴

(ز) و قول صدیق اکبر رض از این قبیل است: «ما رأيت شيئا الا و رأيت الله فيه»^۵ — کذا نقل في الكتب المعتمدة. والله اعلم و علمه اکمل و اتم. سبحانک ما عرفناک حق معرفتک. فقط.

به فضل خداوند ایزد متعال، و به برکت ذات رسول بر حق و بی مثال، این رساله وحدت الوجود از دست فقیر سرتا پا خطا و تقصیر، در مدت چند ایام، که در بعض اوان از آن صرف کتابت نموده شد، صورت اختتام پذیرفت. و به تاریخ ۱۹ محرم الحرام سنه ۱۳۱۸، قبل از چاشت، خلعت اتمام گرفت. الکاتب العاصی الآسی محمدمحسن العباسی جعله الله فی حجة القائم والراسی من سکناء البلدة المعروف و المشهور اعنی (الجواکیو).

۱. اسفار ۱/ ۱۱۴ و ۷۰، مجموعه رسائل فلسفی ۲۶، مبدأ و معاد ۳۸، ایقاظ الثامن ۲۸.

۲. مفاتیح الغیب ۳۲۲، اسفار ۲/ ۲۷۲ و ۳/ ۴۰۰ و ۶/ ۳۷۴ و ۷/ ۲۷۴، ایقاظ الثامن ۱۸.

۳. در حاشیه نسخه آمده: این شعر (از) لیید است و رسول علیه السلام تعریف این شعر کرده و فرموده: احسن کلمة قالها لیید (اصدق کلمة قالها شاعر کلمة لیید - الوفا، ابن جوزی ۴۵۹) و به همین جهت این شعر را حدیث گویند (صدرا نیز در ضمن گفتگو از وحدت وجود به این شعر و حدیث مربوط به آن اشاره کرده. بنگرید به الواردات الثلبه ۱۱۹، مفاتیح الغیب ۶۰).

۴. صدرا در بسیاری از آثار خود، در ضمن گفتگو از وحدت وجود، به این جمله از نهج البلاغه امام علی (ع) استناد کرده است. بنگرید به مبدأ و معاد ۳۲، اسرار الآیات ۳۶، مفاتیح الغیب ۳۲۲، اسفار ۷/ ۲۷۴ و ۹/ ۱۴۱.

۵. صدرا در بسیاری از آثار خود، در ضمن گفتگو از وحدت وجود، این عبارت را آورده و آن را به امیر مؤمنان (ع) نسبت داده است. بنگرید به اسفار ۱/ ۱۱۷ و ۵/ ۲۷، ایقاظ الثامن ۴۶، مفاتیح الغیب ۶۰. اما اینکه شارح هندی صدرا این عبارت را به صدیق اکبر منسوب داشته، شاید از آن روی باشد که بر طبق پاره‌ای از احادیث، پیامبر (ص) امیر مؤمنان را صدیق اکبر خوانده است (الغدير ۱۰/ ۲۸۶) هر چند برخی از اهل سنت این کلام را از ابوبکر می‌دانند و عامه سنیان نیز عنوان صدیق اکبر را بر او اطلاق می‌کنند (بنگرید به فتوحات مکیه، ابن عربی، چاپ چهار جلدی ۳/ ۱۱۶ و ۲۲۶؛ و شرح محمد لاهیجی بر گلشن راز. پیوست‌ها به قلم محمدرضا برزگر خالقی).

۱۵ نظام الدین انصاری سَهالوی^۱ لکهنوی فرنگی محلی (۱۱۶۱-۱۰۸۸)

شخصیتی بس بزرگ است که محققان هندی، او را همسنگ فارابی و ابن سینا می‌پندارند.^۲ وی بادوام‌ترین برنامه آموزشی را برای حوزه‌های علمی دینی‌اهل سنت در شبه قاره پهناور هند عرضه کرد و بیشتر علمای هند در سه قرن گذشته، شاگردان بی‌واسطه و به واسطه او بوده و مطابق برنامه پیشنهادی وی تعلیم یافته‌اند؛ و او را با عنوان «دارای دانش‌ها و فنون، دانا به آنچه در ربع مسکون است، ابر پیایی بارنده افادات، استاد استادان، پیشوای ناقدان، بی‌همتا در دانش‌ها و علمدار آنها، یگانه روزگار خود در اصول و کلام و منطق» می‌شناسند.

نظام‌الدین نسب به خواجه عبدالله انصاری دانشمند و ادیب و عارف نامدار ایرانی می‌رسانید؛ و از طریق خواجه، به ابویوب انصاری، صحابی بزرگ رسول (ص) و یار امام علی (ع) می‌پیوست؛^۳ و از نسل وی و برادرانش، چندان عالم و فاضل برخاستند که گفته‌اند: «در تمامی هندوستان، این چنین خاندان که در آن، علم موروثی - ابا عن جد - باشد، یافت نمی‌شود.» و: «این خانه تمام آفتاب است.»

علاوه بر نسب ظاهری، شجره نسب تعلیمی نظام‌الدین - از طریق پدرش - به حکیمان ایران می‌پیوست، که در جای دیگری توضیح خواهیم داد،^۴ و استاد دیگرش غلام نقشبند اصفهانی‌الاصل لکهنوی، شاگرد پیرمحمد محشی شرح‌صدرا و استاد مدرسه پیرمحمد در لکهنو بود. سلسله مشایخ نظام‌الدین در طریقت، به عبدالقادر گیلانی پیشوای ایرانی تصوف منتهی می‌گردید؛ و از جانب سید عبدالرزاق حسینی بانسوی شیخ فرقه قادریه منصب خلافت داشت؛ و با آثار علمای ایران تعلیم گرفته و زندگی را به فراگیری و مطالعه و تجزیه و تحلیل آنها گذراند.

محضر نظام‌الدین، مرکز دانش و آموزش بود؛ صدها طالب علم - از سراسر هند و مناطق دیگر - در آنجا به استفاضه مشغول بودند؛ و نظامی که او برای تعلیم و تعلم

۱. یا سَهالوی منسوب به سَهالی، قریه‌ای از توابع لکهنو. ۲. الثقافة الاسلامیة ۵-۲۶۴.

۳. شجره نسب پدر وی قطب‌الدین، تا خواجه عبدالله و از او تا ابویوب، در پایان حاشیه محمدیوسف (یکی از نوادگان قطب‌الدین) بر شرح قاضی مبارک بر سلم‌العلوم آمده است. محمدیوسف و قاضی مبارک هر دو از شارحان صدرا هستند و ذکر ایشان خواهد آمد.

۴. در بحث از جایگاه آثار صدرا در برنامه‌های آموزشی هند، مدرسه فرنگی محل.

نهاد، و نخستین بار در حوزه خود در فرنگی محل^۱ به اجرا درآمد، در طول دو سه قرن، در بیشتر مدارس اسلامی هند، مورد قبول واقع؛ و به نام خود وی «درس نظامی» خوانده شد.^۲

نظام الدین و صدرا

در درس نظامی، شرح صدرا یکی از سه کتاب اصلی و شاید مهم ترین کتابی بود که عموماً برای تدریس حکمت در مرحله عالی مورد استفاده قرار می گرفت. نظام الدین خود حاشیه ای بر این شرح و برای توضیح دقایق آن پرداخت و در نگارش آن از دیگر آثار صدرا سود جست و چندبار از شواهد ربوبیه و کراراً از اسفار مطالبی آورد و به اختلاف موضع صدرا در شرح الهدایه با دیگر آثارش اشاره کرد. چنانکه یک جا پاره ای از آنچه را در اثبات حرکت جوهری در اسفار آمده - و برخلاف محتویات شرح الهدایه است - نقل و سپس می گوید: «برهانهای دیگری نیز، به گونه ای که مقتضای زیرکی آگاهانه اوست، بر اثبات حرکت جوهری آورده است.»

همچنین با اینکه در پاره ای جاها از آراء صدرا خرده می گیرد، اما در احترام به او و فروتنی در برابر او فروگذار نمی نماید. یک جا پس از توضیح جمله ای از کتاب وی که چندان روشن نبوده می نویسد: «شاید او در این باب دانشی داشته که هیچ کس از فاضلان به آن دست نیافته است؛ چه رسد به این بنده دنباله رو آثار ایشان. زیرا او دریای بی کرانه دانش است.» و در جای دیگر، از او با عنوان «دریای دانشها: بحر العلوم» یاد می کند. حتی گاهی نخست نقصانی را که در نوشته او یافته یادآور شده و سپس: «شاید هم عبارت وی معنی درستی داشته باشد که من در نیافته ام، و باشد که پس از این، خدا آگاهم گرداند.» و بالاخره دعای «رحمه الله» که با وجود اختلاف مذهبی با صدرا برای وی می فرستد.

۱. نام کاخی باشکوه که یک بازرگان فرنگی (فرانسوی) در لکهنو بنا کرد (و بدین جهت فرنگی محل نامیده شد) و بعدها اورنگ زیب آن را به خانواده نظام الدین بخشید.

۲. مقالات شبلی نعمانی ۹۳/۳؛ تذکره علمای هند ۱۶۷-۸ و ۲۴۱-۲؛ نزّه الخواطر ۱۴۹/۶ و ۲۱۴-۵ و ۲۸۳-۵؛ الهند فی العهد الاسلامی ۴۴۳؛ تذکره مصنفین ۱۲-۷.

با میرداماد

نظام‌الدین، میرداماد اندیشمند و دانشور و قدیس بزرگ شیعی را نیز سخت می‌ستاید. همان شخصیتی را که بیش از هر معلم و استادی بر صدرا تأثیر نهاد و مورد احترام وی بود و صدرا کتاب او را به خط خویش استنساخ کرد و بر آن حاشیه نوشت و از او با تعبیراتی همچون «سیدی و سندی و استادی و استادی فی‌العالم الدینی و العلوم الالهیة و المعارف الحقیقیة والاصول الیقینیة...» یاد کرد. آری نظام‌الدین نیز از میر به گونه‌ای یاد می‌کند که حتی شیعیان و ایرانیان نکرده یا کمتر کرده‌اند: «مشید ارکان الحکمة و مسدّد اصول القوانین العلمیة، باقرالعلوم البالغ اعماقها، باقرالعلوم العقلیة، ناصر الفلسفة، ذلک الراسخ فی العلم، مشیدارکان الفلسفة، مقوم اساطین الفلسفة الحقة و مقنن قوانین الحکمة المحققة، باقرالعلوم الحکمیة، قانع باب المفسدة و...» و یک جا پس از نقل سخنی از وی می‌نویسد: «متانت این کلام بر تو پنهان نیست» و تعبیر «بعض اولی الایدی و الابصار» نیز که آورده، گویا اشاره به میراست و در قرآن کریم به عنوان وصفی برای پیامبران بزرگ، ابراهیم و اسحق و یعقوب، آمده. و البته این ماجرا - مقبولیت میر و آثار و آراء وی در هند - تازگی نداشت؛ بلکه از روزگار خود او آغاز شد و تا اعصار نزدیک به ما همچنان رو به فزونی بود و بدون واکنش مخالف هم نماند، و برخی مانند امان‌الله بنارسى حنفی شاگرد قطب‌الدین - پدر نظام‌الدین - تصانیف مستقلى در داوری میان میر و مخالفان وی پدید آوردند.^۱ و هرچند به خاطر عظمت مقام نظام‌الدین و پیش از او محمود جونپوری که میر را سخت تقدیس می‌کرد، کسی جرأت گستاخی به آن دو عالم هندی نداشت، اما توان گفت که حملات و ناسزاهای برخی از سنیان مثل عبدالعلی - پسر نظام‌الدین - به میرداماد، برای مقابله با این گونه ستایشها و اقتباس‌های علمای بزرگ سنی هند از یک متفکر شیعی ایرانی بوده است.

با خواجه طوسی و شیخ اشراق و فخر رازی

از دیگر مآخذ نظام‌الدین در حاشیه بر شرح صدرا، آثار خواجه طوسی و شیخ اشراق است که اولی را با وجود اختلاف مذهبی، با دعای رحمه‌الله یاد می‌کند. و در

۱. روضات الجنات، محمدباقر خوانساری ۲/۴ - ۱۲۱؛ آغاز شرح اصول کافی از صدرا؛ نزهة الخواطر ۴۱/۶ و ۲۲۲؛ نیز برگردید به ص ۹ و ۱۰ و ۲۴ (در ذیل سخن از بسیاری دیگر از شارحان صدرا نیز به اقتباس‌ها و ستایش‌های آنان از میرداماد اشاره خواهیم کرد).

خصوص دومی، اقتباسات صدرا از وی را متذکر می‌شود و ضمن توجه به تفاوت نظرهای او در دو کتاب تلویحات و حکمة الاشراق، توضیح می‌دهد که وی تلویحات را به شیوهٔ مشائیان پرداخته و دیگری را برای بیان عقاید خود نوشته. نیز جالب است که سهروردی را - به گونه‌ای که در عکس یک نسخهٔ خطی از حاشیه دیده‌ام - در موارد متعدّد به جای عنوان مشهور و کم و بیش تحقیرآمیز «شیخ مقتول»، با عنوان تفخیمی «شیخ مقبول» یاد می‌کند. که اگر این تعبیر، به‌راستی از نظام‌الدین باشد، و به احتمال قوی هست، نشانهٔ دیگری است از حرمت حکیمان ایران در نظر وی. و با این همه بزرگداشت آنان، طبیعی است که در برخوردهای عقیدتی متکلمان با ایشان، جانب آنان را بگیرد، و متکلم بزرگ فخررازی را که مشهورترین عیبجوی فیلسوفان است، به در نیافتن مطالب آنان منسوب گرداند و شکوک و اعتراضات او را دفع کرده، استدلال وی را ناتوان و نارسا بخواند و پس از نقل قولی از او بنویسد: «لا طائل تحته!»

نظام‌الدین و امام علی (ع)

حاشیه نظام‌الدین، با توجه به حرمتی که به صدرا و مکتب شیعی وی می‌نهد، از گرایش به تشیع خالی نیست و برای نمونه، بنگرید به این تعبیر که به گفتهٔ خود از فتوحات مکیهٔ شیخ اکبر ابن عربی گرفته است: «وصی النبی و سید اولیائه امیر المؤمنین علی علیه السلام و علی اولاده الکرّام»^۱ و البته این گرایش‌ها را در آثار دیگر وی نیز می‌توان یافت. چنانکه در کتاب مناقب سید عبدالرزاق حسینی - پیر خود - به حادثهٔ شگفت‌آوری از مشاهدات حضرت سیدهٔ النساء فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها اشاره می‌نماید و در سرگذشت پیر مزبور که در این گرایش‌ها بی‌تأثیر نبوده، بارها به کراماتی از این قبیل برمی‌خوریم: وی از روحانیت اولیا و خصوصاً «امام الاولیا، سیدالاعتقا، مظهرالعجائب و الغرائب حضرت علی کرم الله وجهه» مستفیض گردید و ...^۲

۱. این تعبیر را در فتوحات ندیدم؛ اما در تحریر نخستین آن کتاب، عبارت «علی ابن ابیطالب رضی الله عنه امام العالم و سرّ الانبیاء اجمعین» به چشم می‌خورد؛ و در تحریر دوم: اقبال الناس الیه (پیامبر (ص)) علی بن ابیطالب (فتوحات ۲/۲۲۷، متن و حاشیه).

۲. تذکرهٔ مید صاحب بانوی ۴۶-۹، ۸۸-۴، ۹۳. برخورد احترام‌آمیز نظام‌الدین و فرزندش عبدالعلی و دیگر علمای فرنگی محل با مراسم بزرگداشت شهیدان کربلا را در ذیل سخن از عبدالعلی یاد خواهیم کرد.

نکته‌ای از حاشیه نظام‌الدین بر «شرح صدر»

به عنوان نمونه‌ای از مطالب حاشیه نظام‌الدین بر شرح صدر، چند سطری از آنچه را در توضیح این عبارت صدر «نسبت آفریدگار برتر، به همه پدیده‌ها یکسان، و عبارت از معیت غیرزمانی است.» نگاشته است می‌آوریم: «موجودات بر دوگونه‌اند؛ یکی آنها که هستی‌شان وابسته به زمان است؛ به این نحو که موجود نخواهند بود مگر با انطباق بر زمان یا بر پاره‌ای از آن یا بر مرزی از آن یا بر نفس زمان - به گونه‌ای که با انقسام زمان منقسم نمی‌گردند ولی جز با گونه‌ای دگرگونی که فقط در زمان تحقق می‌یابد پدید نمی‌آیند؛ مانند حرکت قطعی و توسطیه. این‌گونه موجودات، زمانی خوانده می‌شوند. دوم موجوداتی که چنین ویژگی‌هایی را نمی‌پذیرند مانند مفارقات و معیت موجودات با یکدیگر بر دو گونه است؛ یکی اینکه در هستی، در واقع با یکدیگر مشترک باشند که این معیت دهری نام دارد. دوم اشتراک در زمانیت، به این گونه که وجود آنها وابسته به زمانی واحد یا طرفی واحد از آن باشد؛ یا یکی از آن دو، زمان و طرف آن باشد و دیگری جز آن دو. پس آفریدگار بزرگ و گرامی بر چیزی تقدّم ندارد بلکه با همه چیز هست، به معیتی دهری و نه زمانی؛ و همه پدیده‌ها و آفریده‌ها به این اعتبار، اصلاً نه پیشی‌ای در آنها هست و نه پستی‌ای.»

حاشیه نظام‌الدین بر شرح صدر، از روزگار خود وی در میان طالبان علوم عقلی متداول و مورد استفاده بوده. خود او آن را تدریس می‌کرد^۱ و بسیاری از قطعات آن را در هامش چاپهای متعدّد شرح صدر در هند، و پاره‌ای را در هامش چاپهای این کتاب در ایران می‌توان یافت.^۲ و این هم شماری از نسخه‌های خطی آن:

نسخه‌های خطی حاشیه نظام‌الدین بر «شرح صدر»

۱. علیگر، دانشگاه اسلامی، کتابخانه مولانا آزاد، گنجینه مولانا عبدالحی.
۲. همان کتابخانه، گنجینه حبیب گنج، نسخه در حیات نظام‌الدین رونویس شده، و این عبارت در آن دیده می‌شود: «نسخه حاشیه مولوی نظام‌الدین سلّمه‌الله بر شرح هدایة الحکمة صدر»^۳

۱. مقاله اطهر عباس در جاویدان خرد، س ۴ ش ۲ ص ۳۳.

۲. در تحلیل حاشیه نظام‌الدین، از همان قطعات چاپ شده، و از تصویر نسخه خطی سبحان‌الله که در بسیاری از جاها خوانا نیست سود جستیم.

۳. بانی درس نظامی، محمد رضا انصاری، فرنگی محلی ۹-۲۱۸.

۳. دیوبند، کتابخانه دارالعلوم ۶۸۹/۱۳، ۲۲۴ ص، ۲۵ س، نسخه‌ای قدیمی و بی‌تاریخ که گمان می‌رود در حیات محشی کتابت شده؛ و شاید همان باشد که عکس دو صفحه اول آن را دیده‌ام و به خط نستعلیق ریز است و آغاز آن: «تبارک‌الذی بیده الملك و هو علی کلّ شیء قدير ... قوله: و منها ما يتعلّق بامور مادّیة.»^۱

۴. گنجینه بوهار ۳۲۴، ۱۳۰ برگ، ۲۲ س، ۱۰/۵×۶/۵ سم، که به خط نستعلیق و شکسته محمدحسین المعروف بغلامحسین در سال ۱۱۷۴ یعنی سیزده سال پس از درگذشت نظام‌الدین کتابت شده، عبارات صدرا به قلم قرمز و با عنوان قوله، آغاز مانند نسخه پیشین.^۲

۵. خدابخش ۲۳۷۱ (۱۸۶۷) کتابت به خط نستعلیق در سده ۱۲، ۱۳۳ برگ، ۲۹ س، ۱۰×۷ سم، با کرم‌خوردگی.^۳

۶ و ۷. رضا ۳-۲۵۶۲ (حکمت عامّه) و $\frac{۷۰۴}{D}$ و $\frac{۸۲۵۷}{M}$ ، دو نسخه خوب به خط نستعلیق، کتابت در سده ۱۳، یکی در ۱۴۸ برگ، ۱۹ س، ۲۳×۱۷/۵ سم، و دیگری در ۱۰۶ برگ، ۱۹ تا ۲۸ س، ۲۴/۷×۱۷/۴ سم، با کرم‌خوردگی.^۴

در پاره‌ای منابع نیز چهار نسخه از حاشیه مزبور در کتابخانه اخیر نشانی داده‌اند - به شماره ۶-۴۳، که شاید دو نسخه آن با دو نسخه مزبور یکی باشد.

۸. بهار، گوپال پور، محله باقر گنج، کتابخانه رسول احمد ۱۱، به خط نسخ نثار حسین پالوی عظیم آبادی، ۱۶۰ ص، ۳۱ س، به قطع ۲۵×۱۵ سم، که در سال ۱۲۹۵ رونویس شده، انجام افتاده، آغاز: «تبارک‌الذی ... قدير و صَلَّى الله على سيد العالم محمد و على آله الطّيبين الطّاهرين ذوی الفضل العظيم الكبير ...» انجام: «قوله و اقول يمكن الجواب عنها بوجه اخر؛ الاول منقوضة بالحركة التّوسّطية بالنسبة الى الحركة القطعية ... فيلزم انطباق ...»^۵.

۹ و ۱۰. سبحان‌الله ۳۸/۱۱۰ و ۷۳/۱۶۰ هر دو به خط نستعلیق، یکی در ۲۹۸ برگ، و دیگری در ۶۳۰ ص، ۱۵ س، به قلم هدایت علی، آغاز مانند نسخه پیشین، انجام: «و ليس هذا من العوارض ... ان الفلك معناه سواء ... تمام شد.»

۱. تعارف مخطوطات کتبخانه دیوبند ۱۳۹/۲.

۲. م. روابط فرهنگی ایران و هند، کلکته، دسامبر ۱۹۶۱ م. مقاله کریم معصومی؛ فهرست مخطوطات عربی مکتبه بوهار

هند ۳۵۲/۲. ۳. خطی میراث ۱۰۹/۲۱. ۴. فهرست رضا ۴۹۲-۳/۴. ۵. حركة التألیف ۳۲۱.

۶. یادداشتها.

نسخه دوم در فهرست سبحان الله؛ و در صفحه عنوان نسخه که به انگلیسی و نونویس است، حاشیه محمد حسن (نواده برادر نظام الدین که ذکر او بیاید) بر شرح صدرا معرفی شده است.^۱

۱۱. کلکته، کتابخانه انجمن آسیایی.^۲

نسخه ای نیز با نشانی بنگال P/۳۰۵ یاد کرده اند،^۳ که شاید با نسخه شماره ۱۱ یکی باشد.

۱۲. ندوة العلما ۱۳۵۳ (الحکمة ۳۰) در ۱۴۶ ص. ۱۸ س، ۸/۱۵×۲۴/۵ سم، به خط نستعلیق، موریانه خورده، آغاز: «قوله: لا یخفی علی الناظر انّ المذكور الخ لا یخفی انّ کلام المحاکم ...» انجام: «فعلی هذا کیف یصحّ ان یؤخذ وجوده فی الخارج مسلّمًا و یورد النقص به علی ما ذکره.»^۴

۱۳. پیشاور ۱۶۷۷.^۵

۱۴ و ۱۵. خدابخش ۶-۱۸۷۵، دو نسخه، اولی در ۲۷۳ برگ، ۲۱ س، به خط نستعلیق، با کرم خوردگی.^۶ دومی (۱۸۹۱) به خط نستعلیق خوانا، ۲۲ س، آغاز همان، انجام: «عقل اولاً، وسواء تصوّره او عقل فیعود المحذور الیه ... تمّت بالخیر.»^۷

دیگر آثار نظام الدین

نظام الدین آثار متعدّد دیگری هم به فارسی، یا به عربی ولی به عنوان شرح و حاشیه بر آثار علمای ایران تألیف کرد؛ از آن میان:

- حاشیه بر نسخه ای از شواهد ربوبیّة صدرا که در کتابخانه رضا به شماره $\frac{۱۱۶۵۳}{D}$ ۱۹۲۶ موجود است و نمی دانم آیا به اندازه ای هست که یک اثر علمی محسوب گردد یا نه.^۸
- دو شرح بر مسلم الثبوت در علم اصول تصنیف محبّ الله بهاری از شارحان صدرا (اطول و مطول).
- شرحی بر منار الاصول (متن از ابوالبرکات عبدالله نسفی).
- تعلیقه بر حاشیه قدیم دوانی و بر شرح او بر عقاید عضدی.^۹

۱. فهرست سبحان الله ۸ و ۸۲، عکس چند صفحه از نسخه دوم.

۲. فهرست نسخ خطی عربی و فارسی در کتابخانه انجمن آسیایی، کلکته ۱۷. ۳. حرکة التألیف ۳۲۱.

۴. یادداشتها. ۵. حرکة التألیف ۳۲۱. ۶. یادداشتها. ۷. عکس دو صفحه از نسخه.

۸. فهرست رضا ۱/۹-۴۱۸. ۹. این شرح را از این پس با نام اختصاری شرح دوانی یاد خواهیم کرد.

- کتابی فارسی در مناقب پیر خود عبدالرزاق که دست‌کم دوبار چاپ، و به اردو هم ترجمه شده است.
- مجموعه‌ای از نامه‌های فارسی^۱ که سه فقره از آنها را می‌آوریم تا هم نمونه‌ای از انشای فارسی نظام‌الدین در دست باشد و هم مشابهت عقاید وی با شیعه در باب مراسم بزرگداشت اولیا و بزرگان دین و نیز روابط دوستانه وی با برخی از علمای شیعه آشکار گردد.

سه نامه فارسی از نظام‌الدین

الف) شریعت پناه اعز^۲ قاضی قل محمدجیو^۳. از نظام‌الدین محمد. بعد سلام و دعوات جمعیت^۴. هویدا می‌گردد که تبرک حضرت غوث اعظم^۵ قدس سرّه العزیز رسید. مع روپیه^۶. بر سر نهاده شد. خانه آباد و سعادت باد. دیگر، از شما به خواهش تمام قلمی آنکه^۷ نفسانیت و کینه را [در دل] جا دادن، بسیار خصلت ذمیمه است. هر گاه^۸ غلام مسعود در تبرک پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم^۹ در ربیع‌الاول دعوت کرده بود [و] قبول نکردند، خوب نکردند. حالا رسم سلام علیک در میان آرند. در تقریبات،^{۱۰} چنانچه وجهی از وجوه شادی و تقریب ضیافت عامّه – مانند عرس^{۱۱} و غیره – با یکدیگر ملاقات نموده باشند،^{۱۲} از خود تأنف^{۱۳} و استنکاف نکنند و صورت آشتی مدنظر داشته باشند. زیاده زیاده است.^{۱۴} والسلام.

۱. نزهة الخواطر ۵/۶-۳۸۳؛ تذکرة مصنفین ۱۷؛ بانی درس نظامی ۹۲-۱۸۹ و ...، ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، اختر راهی ۵-۲۲۴. ۲. گرامی‌تر. ۳. عمر و زندگی و جان و مجازاً محبوب.
۴. شاید مراد از دعوات جمعیت، دعا‌هایی باشد که برای جمعیت خاطر یا جلوگیری از تفرقه صفوف خوانده می‌شده است.
۵. ظاهراً منظور از «تبرک حضرت غوث اعظم» طعامی بوده که به نام شیخ عبدالقادر گیلانی و در مراسم یادبود او می‌بختند – مثل نذری. ۶. با روپیه‌ای که فرستادید – روپیه واحد پول هند.
۷. یعنی: مرقوم می‌دارد که. ۸. به جای «هرگاه» بخوانید: وقتی ...
۹. ظاهراً مراسمی بوده که برای پختن غذای مخصوص (نذری) در سالروز تولّد پیامبر (ص) برگزار می‌شده است.
۱۰. گردهمایی‌ها، مراسم. ۱۱. جشن سالروز وصال یعنی درگذشت اولیا و بزرگان.
۱۲. به جای «نموده باشند» بخوانید: کنند. ۱۳. تکبر و خودداری.
۱۴. بیش از این گفتن زیاده‌گویی است.

ب) اخى اعزّ حمدالله جيو^۱ سلّمه الله تعالى. بعد سلام و دعوات جمعيتِ مرضيه. هویدا می‌گردد که شریعت مآب فرزندم قاضی قل محمد در آنجا می‌رسند. به هر امری که در خدمتِ سامی ظاهر نمایند، کار خود دانسته، به قدر وسع، مساعی و افره و مشکوره به فعل درآیند [= درآورند؟] در این باب هرچه قلمی گردد، کمتر از آن بود که در دل است. والسلام فالسلام ثم السلام. رقمه نظام.

ج) باسمه خیر الاسماء.

برخوردار شریعت پناه قاضی قل محمد سلامت.

بعد سلام و دعوات جمعيت. مطالعه نمایند که ملا حمدالله جيو از سنديله تشریف آورده، همه‌ها [= همه] مردم را داعی شدند [= دعوت کردند] که به تاریخ هفتم [= هفدهم] روز نکاح ولد ایشان مقرر است، حاضر باید شد. چون این مسافت طی کرده برای دعوت آمدند، به تخصیص، اجابت ضرور شد. چنانچه پس فردا سواری غالب که برسد، از این راه [= به این علت] در آنجا نمی‌توان رسید. اگر پیش از این معلوم [می‌شد] این مقدم داشته می‌شد. والسلام.

از عبدالعلی^۲ سلّمه العلی سلام.^۳

نظام الدین در ۹ جمادی الاول ۱۱۶۱ درگذشت و غلامعلی آزادبیلگرامی در قطعه‌ای فارسی تاریخ وفات او را چنین به نظم درآورد:

عالم کامل، امام عصر، استاد جهان	طایر روحش به سیر جنة الماوی شتافت
سال تاریخ وفات او به طور تعمیه	گفته شد ملا نظام الدین دل فردوس یافت

این بیت نیز ماده تاریخ دیگری است که برای وفات او سروده‌اند:

از وفاتش بی سرو پا گشته‌اند عشق و خیر و فیض و فضل و هم کمال^۴

در خاتمه در خور ذکر است که یکی از علمای معاصر از خاندان فرنگی محل – موسوم به محمدرضا انصاری – کتابی به نام بانی درس نظامی در شرح احوال نظام الدین به زبان اردو نوشته است. به گونه‌ای هم که بعداً به تفصیل خواهیم گفت،

۱. از علمای شیعه هند و شاگرد نظام الدین و استاد بسی از علمای سنی و شیعه و نگارنده حاشیه‌ای بر

شرح صدرا که ذکر او بیاید. ۲. فرزند نظام الدین و محشی شرح صدرا که ذکر او بیاید.

۳. مفهوم نامه اینکه: به دلیل ضرورت حضور در مراسم عروسی، به جای دیگر نمی‌تواند رفت.

۴. تذکره مصنفین ۱۶.

فرزند و شاگرد نظام الدین، عبدالعلی، و دو شاگرد دیگر وی - محمد حسن نواده برادرش و کمال الدین انصاری از عموزادگان وی - و دهها تن دیگر از خاندان وی و شاگردان به واسطه‌اش که پیشوایان حوزه فرهنگی محل و مروجان درس نظامی بودند - و نیز شاگرد دیگر او حمدالله - هر یک حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارند.

۱۶ قاضی مبارک ناصحی ادهمی عمری فاروقی گوپاموی (حدود ۱۱۶۴ یا ۱۱۶۲-۱۰۹۲)

در نزد قاضی بدرالدین گوپاموی و شیخ صفة الله حسینی خیرآبادی و قطب الدین گوپاموی محشی شرح صدرا شاگردی کرد. با سلسله چشتیه صابریه ارتباط داشت و به اکرم شاه دهلوی ارادت می‌ورزید و خرقه خلافت سلسله قلندریه را از شاه علاءالدین احمد لاهری‌پوری گرفت. عنوان عمری فاروقی را گویا از آن رو به وی دادند که نسب به خلیفه دوم می‌رسانید. در دربار مغولان هند مورد احترام بود و محمد شاه گورکانی فرمان قضا به نام او صادر کرد. با حمدالله سندیلوی محشی شرح صدرا مناظره و مباحثه علمی داشت و روزگار خود را به افاده و تدریس و تصنیف گذرانید. در سال ۱۱۶۲ یا ۱۱۶۴ در دهلی درگذشت و همانجا به خاک رفت و «حسن خاتمه» ماده تاریخ وفات او است.

آثار

تعلیقات بر «میرزاهد - قطب» و «میرزاهد - دوانی» و «میرزاهد - مواقف»، شرحی مبسوط - با حواشی - بر سلم العلوم در منطق - اثر محب الله بهاری از شارحان صدرا - نیز دارد که در هند بسی مورد توجه قرار گرفته، و از کتابهای درسی بوده، و بسیاری از دانشمندان بر آن حاشیه نوشته‌اند از جمله: مولوی نورالاسلام رامپوری، ترابعلی لکهنوی (وی، هم شرحی بر این شرح نوشته و هم حاشیه‌ای موسوم به التعلیق المرضی علی شرح القاضی دارد.) عبدالحق کابلی، عبدالحق خیرآبادی، مفتی یوسف لکهنوی (همگی نامبردگان از شارحان صدرا و ذکر آنان بیاید) و نیز فضل امام خیرآبادی و محمد احسن پیشاوری.^۱

۱. تذکره علمای هند ۵-۷۴؛ نزّه الخواطر ۸/۶-۲۴۷؛ الثقافة الإسلامية ۲۶۰؛ تذکره مصنفین ۴۱-۲۳۸.

با میرداماد

به گفتهٔ عبدالحی لکهنوی از علمای بزرگ هند و از شارحان صدر که ذکر وی بیاید، قاضی مبارک در تمامی کتابهای خود مقلد میرداماد است. مطالب شرح وی بر سلم العلوم نیز به تصریح محشیان آن، اکثراً برگرفته از افقالبین میر است. غالباً خود او و محشیان، از میر با عنوان ستایش آمیز «خیرالْحَقَّة بِالْمَهْرَةِ، السَّيِّدُ الْبَاقِر» و «المُعَلِّمُ الْأَوَّلُ لِلْحِكْمَةِ الْإِمَانِيَّةِ: نخستین آموزشگر حکمت یمانی» یاد می کنند. یکی از محشیان می نویسد: «حکمت یمانی همان حکمت اسلامی است؛ زیرا در روزگار رسول (ص) گروهی از یمن آمدند و بر دست او بیعت کردند و او ایمان و حکمت ایشان را چنین وصف کرد که: "حکمت، حکمت یمن است ...".» در این کتاب، از دیگر مصنفات میر - همچون تقدیسات و قیسات - نیز مطالبی آمده و اعتراض های وی بر پاره ای از نظریه های فلسفی نقل، و انتقادهای کسانی همچون میرزاهد بر اقوال وی دفع شده است.^۱

با صدرا

در شرح سلم، غالباً همان جستارها که در حکمت صدرایی مطرح است، به گفتگو نهاده شده و در بسیاری موارد، شارح با تصریح به نام صدرا یا بدون ذکر نام وی، به نقل و شرح و نقد نظریه ها و نوشته های او یا دفاع از آنها پرداخته و از آنها در تبیین و نقد دقائق سلم العلوم سود جسته است:

- در شرح قول محب الله «بدانکه نقیض هر چیزی رفع آن است» می گوید: «برخی چنان تحقیق کرده اند که نقیض به حقیقت رفع است؛ و ایجاب لازمه سلب سلب است.» و محشی وی محمد یوسف در توضیح این اشارت می گوید: «مراد از برخی، صدر شیرازی است که نپذیرفته موجه نقیض سالبه باشد و در اثبات نظر خود گفته: نقیض هر چیزی رفع آن است، و نقیض سالبه جز سلب سلب نیست، و این که موجه را نقیض سالبه می شمارند، از آن روست که موجه، لازمه نقیض است که سلب سلب باشد، و بنابراین، نقیض سلب، تنها سلب سلب است، و اطلاق نقیض

۱. مصباح الذجی، عبدالحی لکهنوی (در ضمن حواشی زاهدیه ۵-۲۲۴): شرح سلم ۲، ۲۵، ۵۴، ۸۳، ۴-۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۵-۱۰۴، ۶-۱۲۵، ۱۳۴، ۱۵۷، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳-۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۲، ۸-۲۴۷، ۲۵۶.

بر ایجاب و موجب، مجازاً و از باب اطلاق نام ملزوم بر لازم است.^۱ که عبارت «نقیض کلّ شیء رفعه» عیناً در اسفار (۴/۷-۱۹۳) آمده؛ و در مورد تحقیقات صدرا نیز بنگرید به همان کتاب ج ۷، ص ۶-۱۹۵ و ج ۲، ص ۱۰۵.

— از نظر صدرا و شیخ اشراق در انتزاعی بودن وجود اطراف دفاع کرده، و محشی وی محمد یوسف نیز حق بودن این نظر را تأیید می‌کند.^۲

— نیز می‌نویسد: «معنی این سخن حکیمان که تناقض از نسبت‌های متکرّره است، این است که یکی از دو مفهوم اگر رفع مفهوم دیگر باشد، دیگری نقیض آن خواهد بود. به این معنی که رفع آن، به وسیلهٔ اوّلی تحقّق می‌یابد و آن ایجابی بالاضافه است؛ هر چند که رفع امری دیگر باشد.»^۳

در اسفار^۴ هم می‌خوانیم: «به راستی حقیقت تناقض، آن است که دو مفهوم به گونه‌ای باشند که یکی از آن دو، رفع دیگری باشد و رفع دیگری به وسیلهٔ آن تحقّق یابد. و به این معنی، تناقض را از نسبت‌های متکرّره شمرده‌اند ... پس روشن شد که در دو مفهوم متقابل با تقابل سلب و ایجاب، باید یکی از دو طرف، عیناً مفهوم سلب باشد؛ و طرف دیگر مقابل سلب، ایجابی بالاضافه و با قیاس به آن باشد.»

— نیز می‌نویسد: «ممکنات همگی به منزلهٔ اوصاف انتزاعی و اعتبارات عقلی‌اند برای خداوند پاک. و او — که گرامی است شأن وی — به منزلهٔ منشأ انتزاع آنهاست. بلکه در سرای هستی جز خدای واجب برتر هیچ نیست. و ممکنات به حسب حقیقت، جز اموری اعتباری و منتزع از حقیقتی موجود و یگانه چیزی نیستند.»^۵ و این جمله یادآور کلام صدر است: «به راستی همهٔ هستی‌های امکانی ... اعتبارات و شئونی‌اند برای هستی واجب. جز یگانه حق را هستی نیست و موجود و هستی منحصر است در یک حقیقت یگانه شخصی که او را در موجودیت حقیقی شریکی نیست و در سرای هستی دیّاری جز او نه.»^۶

— نیز: «زائد و ناقص از مقدار، ماهیت مقدار در آن دو، بر شیوه‌ای واحد است ...»^۷ و این بسیار نزدیک است به آنچه در اسفار (۴۳۴/۱) آمده، و اختلاف واژه‌های آن نیز خیلی ناچیز است.

۱. شرح سلم ۵-۱۷۴. ۲. همان ۱۸۸، متن و حاشیه.

۳. شرح سلم ۱۷۶ (نیز ۲۴۴ و ۲۴۳ با تفاوتی بس ناچیز). ۴. ج ۷، ص ۵-۱۹۴.

۵. شرح سلم ۱۷، حاشیه. ۶. اسفار ۱/۴۷ و ۲/۲۹۲ و ۳۰۵. ۷. شرح سلم ۱۳۴.

— این عبارت اسفار: المجلد ... بالمهایة (۳۹۹/۱) با افزایش «الذاتیات» میان «ب» و «المقومات»، و «الوحدانی» به دنبال «البسیط»، در شرح سلم (ص ۱۹۲) آمده است.

— این نظریه را که «ترکیب از هیولی و صورت، اتحادی است» نادرست شمرده و در حاشیه آن را از «صدرالمدققین و پیروان وی» دانسته^۱ است؛ با این توضیح که ایشان «قائل به اتحاد هیولی و صورت در قوام و وجود هستند مطلقاً؛ مگر در لحاظ تعیین و ابهام. و او گوید: در بسائط و مرکبات طبیعیّه، تفاوتی میان جنس و فصل نیست.» و ظاهراً این نظریه همان است که بارها در اسفار به بحث نهاده شده؛ از جمله در ج ۴، ص ۲۷۴: «موضوع برای حرکت جوهری، هیولی است ولی نه بنفسه، زیرا هیولی، جز با صورّۀ ما قوام نمی‌یابد. بلکه هیولی با صورّۀ ما و لاعلی‌التعین، موضوع این حرکت است؛ زیرا حرکت آن، اختصاصاً در صورت‌های جوهری واقع می‌شود.»

نیز در ج ۵، ص ۱۳۸: محال بودن برهنه شدن هیولای جسمیه از مطلق صورت (با ذکر دلایل متعدّد بر اتحاد، تا ص ۱۴۶. نیز بنگرید به ج ۳، ص ۲۰-۳۱۹).

— در حاشیه ص ۲۱۴ قول صدرا را از اسفار نقل کرده و در حاشیه ص ۲۱۵ پس از بحثی مفصّل می‌نویسد: «این است آنچه میرداماد در پاره‌ای از نوشته‌های خود و نیز شاگرد او در اسفار تحقیق کرده‌اند.»

— می‌نویسد: «اعتقاد به اینکه جایز است فصل‌های جوهرها اعراض باشد. در این مورد به مثال تخت متوسّل شده‌اند که مجموعه‌ای است از قطعات چوب و یک هیئت وحدانی. و نیز به مثال جسم که مرکّب است از جوهر و عرض — که مقدار است — و حق این است که ترکیب اتحادی حقیقی از جوهر و عرض تصوّرپذیر نیست.»^۲ که این عبارات، بسی مشابه است با آنچه در اسفار (۶/۵-۳۰۵) آمده. و شاید هم برگرفته از آن است: «عقیده به جواز ترکیب حقیقی بین جوهر و عرض — مانند تخت — تباهی آن روشن است؛ و مثال تخت که زده‌اند، اگر از حیث چوب و هیئت مخصوص به تخت باشد، نادرست است.»

— از ص ۲۲۵ شرح، با توجّه به پاره‌ای حواشی، برمی‌آید که «هر آنچه وقوع آن در نفس الامر مستلزم یک ممتنع ذاتی باشد، ذاتاً محال نیست.» و این همان نظریه صدراست: عقیده به این که «هرچه وقوع آن در نفس الامر، مستلزم یک ممتنع ذاتی

۱. همان ۲۰۴. ۲. شرح سلم ۲۱۹.

باشد ذاتاً محال است» دور از ژرف اندیشی و ژرف نگری است.^۱

— می نویسد: نقیض سلب وجود، سلب سلب وجود است، و وجود از لوازم آن است.^۲ و این عبارت و حواشی آن، بسیار نزدیک است به آنچه در اسفار (۱۰۵/۲ و ۱۹۵-۶/۷) و در حواشی محمدیوسف بر شرح سلم (ص ۱۷۵) از قول صدرا آمده است.

— نیز شارح و محشیانش، با تذکار اینکه تعیین امری عدمی است می گویند: «اشاره به همین دارد کلام خدای شناسان؛ هیچ ندیدم مگر خدا را در او دیدم، و ممکنات، بوی هستی را هم ندارند و نشنیده اند. و این سخنان را شرحی باید که در خور اینجا نیست؛ زیرا مرحله ای فراتر از خرد متوسط است.»^۳ که این تعبیرات، یادآور مفاتیح الغیب صدرا (۳۳۵-۶) و اسفار (۴۹/۱ و ۸۷ و ۱۴۴/۶ و ۳۷۵) است: «موجودات به اعتباری فقط آئینه های وجود حق اند و اعیان آنها، بوی هستی خارجی را نشنیده و معدوم العین اند.» و «ماهیتها هرگز بوی هستی را نشنیده اند، و تصوّر این مطلب، نیازمند ذهنی لطیف است که در برترین مرتبه زیرکی و خرده بینی و لطافت باشد. و این است که گفته اند: این مرحله ای فراتر از مرتبه خرد است.» نیز: «ادراک هر چیز، تنها عبارت است از ملاحظه آن بر وجهی که وابسته به واجب است؛ از آن وجه که واجب، هستی او و موجودیت اوست. و این ادراک ممکن نیست مگر با ادراک ذات حق. و از امیر مؤمنان (ع) نقل است که: هیچ ندیدم مگر پیش از او — و به روایتی با او و در او، و همه صحیح است — خدا را دیدم.»^۴

— تفسیر صاحب الاشراق (تعبیر صدرا از سهروردی) از نظریه افلاطون را نقل می کند که: «هر نوعی را امری مجرد از ماده و قائم به ذات هست که به تدبیر آن نوع و افاضه کمالات بر آن می پردازد و همان رب النوع است، و فرزندگان پارس، همه بر وجود آن همدستانند.»^۵ و در این عبارات، ظاهراً به نوشته صدرا نظر دارد که محشی وی نیز عیناً در حاشیه آورده و در آن، از افلاطون و فرزندگان پارس و صاحب الاشراق نقل شده است که: «هر نوعی را رب النوعی است که به تدبیر آن نوع می پردازد و بدان عنایت دارد.»^۶

— آنچه در حاشیه ص ۱۳۳ آورده (در باب سواد حقیقی و اضافی و مقول به تواطؤ بودن سواد حقیقی بر افراد شدید و ضعیف آن، خط کوتاه و دراز حقیقی و اضافی،

۱. اسفار ۱/۹۲-۱۹۰. ۲. شرح سلم ۲۴۲. ۳. شرح سلم ۲۵۳، با حواشی. ۴. اسفار ۱/۱۱۷.

۵. شرح سلم ۲۵۵. ۶. اسفار ۵/۱۶۳؛ شرح صدرا ۶۶۱.

زیادت و نقصان‌پذیریِ طویلِ اضافی و نه طویلِ حقیقی، کثرت حقیقی عدد و کثرت اضافیِ عرضِ عدد ... با تعبیراتی بس نزدیک به آن، در اسفار (۱/۴۳۰ و ۵-۴۳۴) آمده است.

پارهای دیگر از تعبیرات همانند صدرا در شرح سلم

– در مبحث علم آفریدگار: «پس او ناگزیر، به نفس ذات خود برای ذات خود ظاهر است. پس او عقل است و عاقل و معقول ... شیء پیراسته از ماده، اگر برای خود موجود باشد، عقل و عاقل و معقول است.»^۱ که در خور سنجش است بانوشته صدرا: «خداوند برتر، ذات او عقل و عاقل و معقول است ... موجودِ صوریِ پیراسته از ماده، نفس هستی آن – بدون اعتبار صفتی دیگر – بر آن صدق می‌کند که عقل و عاقل و معقول است.»^۲ نیز در شرح سلم می‌خوانیم: «پس موجودات همگی، از حیث هستیِ رابطی، برای خدای برتر، معلوم و صورتهای علمیه او هستند. پس دانش اجمالی او به آن چیزها، خود ذات اوست ... زیرا آنها با هستی اجمالی خود، با خدای برتر یکی‌اند. پس علم او به آنها در علم او به ذات برتر خود منطوق می‌گردد.»^۳ و سخنان صدرا را به یاد می‌آوریم: «ذات خدای برتر – با بساطت و احدیت آن – باید همه اشیا باشد. پس از آنجا که هستی خدای برتر، هستی همه اشیاست، هر که آن هستی را تعقل کند، همه اشیا را تعقل کرده است. پس واجب الوجود، تعقل‌کننده ذات خود است با ذات خود. و تعقل او ذات خویش را، تعقل همه ما سوای او است. پس ثابت شد که دانش خدای برتر به همه اشیا، در مرتبه ذات او با ذات او حاصل است ... پس این همان دانش کمالی از یک جهت تفصیلی و از یک جهت اجمالی است ...»^۴ نیز: «به راستی، دانش تام به علت تامه، مستلزم دانش تام به معلول آن^۵ است» و سنجیده شود با: «دانش تام به علت، دانش تام به معلول آن را ایجاب می‌کند.»^۶

– در بحث از اوصاف حقیقی و اضافی حق، و اینکه بازگشت قسم اول به صفتی واحد است و آن: وجوب وجود، و بازگشت قسم دوم – مانند خالقیت و رازقیت – به

۱. شرح سلم ۱۵. ۲. اسفار ۳/۳۴۷ و ۳۵۱. ۳. شرح سلم ۱۵-۱۰. ۴. اسفار ۶/۷۱-۲۷۰.

۵. شرح سلم ۱۷۲. ۶. اسفار ۶/۲۲۹.

اضافه‌ای واحد است و آن: اضافه قیومیّه (شرح سلم ۲۳، حاشیه ۱۲۷؛ و مقایسه کنید با اسفار ۲۰/۶-۱۱۸؛ منظومه، به تصحیح محقق ۳۰/۲).

– در بحث تشکیک در وجود و اینکه هستی در واجب عین ذات او و در ممکن استناد به جاعل است، و انحاء تشکیک – به اولویت و اقدمیت – و نفی آن در ذاتیات (مقایسه کنید میان اسفار ۳/۴، ۲۶۳، ۱۵/۶، ۲۴۹/۱، ۸۶، ۴۲۲ با شرح سلم ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۲۷).

– در بحث از ذات واحد دارای مراتب متفاوت که منتزع از نفس ذات آن و بدون اعتبار هیچ امر بیرون از آن با آن باشد، و اینکه شیء واحد به نفس خود می‌تواند مناط انتزاع امور مختلف باشد؛ چنانکه در مورد واجب برتر به نسبت صفات مختلف او می‌گوییم (مقایسه کنید میان اسفار ۱۸۱/۲، ۲۳۵، ۴۴-۶/۱، ۱۲۶، ۱۸۱، ۲۵۳، با شرح سلم ۱۲۶).

– ماده و صورت را اگر لا بشرط شیء اخذ کنیم، جنس و فصل می‌شوند (شرح سلم ۱۹۸) و در کنار این سخن: ماده و صورت، اگر یکی از آن دو را مطلق اخذ کنیم، جنس و فصل نامیده می‌شود (اسفار ۲۸۷/۵) و: ماهیت را گاهی لا بشرط شیء اخذ می‌کنیم، و ماهیتی که به این گونه اخذ شود، گاهی در عالم واقع، به خودی خود متحصّل نیست و در آن صورت جنس خواهد بود. و آنچه به آن اضافه می‌شود و آن را قوام می‌بخشد و یکی از اشیا قرار می‌دهد فصل است (همان ۸/۲-۱۶).

– وجود جنس در ذهن و خارج، همان هستی نوع است (شرح سلم ۱۹۰) و در کنار این سخن: جنس و فصل در هستی و جعل متحدند و هر دو به وجودی واحد موجودند بدون هیچ تغایری در میان آن دو در خارج. و آن دو، عین نوع هستند در خارج (اسفار ۱۱۶/۲).

– این عبارت شرح سلم: شیخ (ابن سینا) گوید وجود عرض‌ها فی نفسه، همان وجود آنها برای محل‌های آنهاست (۱۸۴، ۲۲۰، حاشیه) ظاهراً از اسفار (۸/۱-۴۷) گرفته شده است. زیرا عبارت شیخ این است: «عرض‌ها و صورتهای مادی، وجود آنها در ذات آنها، همان هستی آنها در موضوع آنهاست» (تعلیقات شیخ ۶۵) و در شرح به صورتی نقل شده که در اسفار آمده است.

– پاره‌ای از عناوین حکیمان که در شرح سلم آمده، همان است که در آثار صدرا دیده می‌شود: صاحب‌الاشراق (برای سهروردی) الکبار اولی الایدی والابصار

(شرح سلم ۶-۲۵۵؛ و بسنجید با شرح صدر ۵، ۶۶ و اسفار ۱/ ۱۰).

محشیان «شرح سلم و صدرا»

به دلیل جایگاه اندیشه و آثار صدرا در شرح سلم، کسانی هم که به تحشیه آن پرداخته‌اند، برای توضیح و نقد آن، در موارد متعدّد از نوشته‌ها و آراء صدرا سود جسته‌اند. و گاهی نیز به شرح نظریات وی و ارزیابی آن پرداخته‌اند - که بیاید - همچنین برخی از شاگردان قاضی مبارک، از مدرّسان شرح صدرا بوده‌اند و از آن میان سیّد مجدالدین شاهجهانپوری که گویا در نزد قاضی مبارک شاگردی کرد و به مرتبه استادی رسید و سلامه‌الله بدایونی کانپوری کتابهایی مانند دو شرح حمدالله و مبارک بر سلم و شرح صدرا را در محضر وی فرا گرفت.^۱

قاضی مبارک و دیگر متفکران ایران و زبان فارسی

قاضی مبارک، افزون بر میرداماد و صدرا، از نظریات و تحلیل‌های دیگر متفکران ایران - فخر رازی، خواجه طوسی، شمس‌الدین اصفهانی، عضدالدین ایجی، تفتازانی، شریف جرجانی، سیّد صدر شیرازی، دوانی و ابوالحسن کاشی - نیز برای پاسخ دادن به مسائل فلسفه و منطق کمک گرفته. یک جا هم از سر تعصّب مذهبی ضدّ شیعی، خواجه طوسی را با دعا یا نفرین «علیه مایستحقّه» یاد می‌کند.^۲ وی همچنین مثل دیگر بزرگان معاصر خود در شبه قاره، از فرهنگ و ادب فارسی بهره‌ای در خور داشته و حتی در همین کتاب عربی، گاه برای توضیح مقصود خود تعبیّرات و سروده‌های فارسی آورده است:

— لما لم نجد في الفارسیّة لفظاً مفرداً [در برابر عدم] فسرناه بالمرکّبای نابودن و نیستی و هو معنی سلب الکوّن.^۳

حدّ است تصوّرات مجموع محدود تصوّرات محدود^۴

— ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و ز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم^۵

۱. تذکرة علمای هند ۸-۷۷؛ نزّهة الخواطر ۷/ ۲۰۶ و ۴۱۴.

۲. شرح سلم ۲۳۲، ۲۲۶، ۲، ۷، ۲۶۵، ۱۸۴، ۲۱، ۲۲۰، ۲۳۳. همان ۵.

۳. همان ۲۷۱.

۴. همان ۲۶۶.

۵. همان ۵.

۱۷ کمال‌الدین انصاری سهالوی فتحپوری (م ۱۱۷۵)

از عموزادگان نظام‌الدین محشی شرح صدر و بزرگترین شاگرد وی. در کلام و منطق و حکمت و دیگر دانش‌های عقلی کم‌نظیر بود. بسیاری از بزرگان از محضر وی بهره‌مند شدند از آن میان: حمدالله سندیلوی، محمد برکت آله آبادی، محمد حسن لکهنوی، احمدالله خیرآبادی، و محمد اعلم سندیلوی که همگی بر شرح صدر حاشیه نوشته‌اند و بیاید. محمد اعلم در حاشیه خویش، از کمال‌الدین با عنوان «استاد کمال‌العلماء» نام می‌برد و از تعلیقات متفرقه او بر شرح صدر مطالبی می‌آورد. از جمله در ذیل عبارت صدر: «فلا جود ان یقسم العلوم الی ما موضوعه نفس الوجود» قطعه‌ای از آن را می‌آورد که آغاز آن چنین است: «ان المراد بما موضوعه نفس الوجود ان لایحتاج الوجود فی ...».

از دیگر آثار کمال‌الدین: شرحی فارسی بر کبریت احمر عبدالقادر گیلانی، حاشیه بر شرح دوانی بر عقاید عضدی و حاشیه بر حاشیه میرزاهد - دوانی^۱.

۱۸ حمدالله سندیلوی (م ۱۱۶۰)

از نسل خلیفه ابوبکر بود. در نزد نظام‌الدین و کمال‌الدین انصاری - هر دو محشی شرح صدر - و در نزد علمای شیعه شاگردی کرد و مذهب شیعه را برگزید. بیشتر کوشش خود را در مطالعه و تحصیل فنون حکمت بکار برد تا در شعب آن استاد شد. در طب نیز مهارت یافت و در سندیه - از مضافات لکهنو و به فاصله سی میلی آن شهر - مدرسه‌ای بزرگ به نام منصوریه بنا نهاد که گروه‌هایی از فضلا در آن به تحصیل و تدریس پرداختند. پادشاه گورکانی وی را بزرگ می‌داشت و درآمد چند قریه را برای هزینه‌های مدرسه وی اختصاص داد. بسیاری از علمای سنی و شیعه از محضر او استفاده کردند و مصنفات متعددی پدید آورد.

آثار

۱. شرحی بر سلم‌العلوم در منطق که در میان اهل سنت و نیز شیعیان، مقبولیت تام یافت و به عنوان کتاب درسی انتخاب شد و بسیاری از علما بر آن حاشیه نوشتند همچون:

۱. تذکره علمای هند ۳-۱۷۲؛ نزّه الخواطر ۶/۲۴۴؛ الثقافة الاسلامیة ۲۳۶؛ حاشیه محمد اعلم بر شرح صدر، عکس نسخه گنجینه سبحان‌الله ۱۱؛ شرح صدر، چاپ تهران ۵.

شیخ اسدالله پنجابی، مولانا عبدالحلیم و ترابعلی و شیخ عبدالحکیم (هر سه لکهنوی)، مفتی سعدالله مُرادآبادی، ارتضاعلی خان، عبدالحق خیرآبادی، عمادالدین لیکنی، سید حیدرعلی هندی (وی و چهار تن بعدی شیعی و دیگران سنی‌اند) سید دلدارعلی و پسرش محمد، سید محمدعبّاس، حیدرعلی فرزند حمدالله (وی تکمله‌ای هم بر شرح پدر خویش نوشته و تحریراتی بر شرح او بر سَلَم نیز به وی نسبت داده‌اند که شاید همان حاشیه وی باشد) شیخ محمدقائم آلّه آبادی، شیخ ابوالحسن پهلواروی، مولوی جعفرعلی کُشمندوی، آلّه‌ی بخش فیض آبادی، مولوی عبدالله طوکی، احمدحسن کانپوری، حافظ علی اصغر فیض آبادی، حکیم شریف خان دهلوی؛^۱ که دوازده تن نخست، از محشّیان شرح صدرانیز هستند و بیاید.

۲. شرحی بر زبدة‌الاصول شیخ بهایی در اصول فقه شیعی که آن را برای صفدر جنگ ابوالمنصور خان از سرداران نامی گورکانیان هند تألیف کرد.^۲ حمدالله متن زبده را هم تدریس می‌نمود.

۳. حاشیه بر شرح صدران و محاضراتی پیرامون مبحث «المثناة بالتکریر» از آن کتاب؛ که محاضرات، و قطعاتی از حاشیه، به پیوست و در هامش چاپهای شرح صدران در هند منتشر شده. سه نسخه خطّی از حاشیه نیز در:

– پتنه، کتابخانه دانشگاه ۱۶۶۰ (۵)، ۲۹ ص، ۲۱ س، ۲۳/۶×۱۵ سم. کتابت در سال ۱۲۱۳ در قصبه الهّا به خطّ احمدی، آغاز: «له الحمد و المنة و علی رسوله و آلّه الصّلاة و التّحیّة قوله و موضوعه الجسم الخ اضطرّ عبارات القوم فی تعین حیثیّة موضوع هذا العلم فی بعضها انّ الموضوع هو الجسم الطّبیعی ...»^۳.

– کتابخانه رضا ۳۵۶۱ (حکمت عامّه) ۷۱۴ به خطّ نستعلیق، ۲۳/۵ برگ، ۱۵ س، ۲۵×۱۷/۷ سم، نسخه‌ای خوب ولی ناقص، کتابت در سده ۱۳، آغاز همان.^۴

– سبحان الله ۱۱۱ (۵۶) در ۱۱ برگ، به خطّ نستعلیق، با مهر مجیرالدین بر برگ نخست.^۵

قطعاتی از این حاشیه نیز در هامش نسخه‌های خطّی شرح صدران موجود است و گاهی میان حاشیه حمدالله با حاشیه احمدالله خیرآبادی – که ذکر وی بیاید – خلط

۱. الثقافة الاسلامیة ۶۱-۲۶۰: فهرست رضا ۳/۴-۳۸۲: الآداب العربیة ۳۹۴: الذّریعة ۳/۶-۱۲۲.

۲. تحفة العشریة، عبدالعزیز دهلوی ۱۱۲. ۳. یادداشتها. ۴. فهرست رضا ۳/۴-۴۹۲.

۵. فهرست سبحان الله ۸۱.

شده و حواشی یکی به نام دیگری به چاپ رسیده است. در پاره‌ای مأخذ^۱ نیز از شرح صدر اثر حمدالله یاد کرده و نسخه‌ای از آن را در رامپور به شماره ۱۴۸ نشانی داده‌اند که ظاهراً همان نسخه حاشیه وی در کتابخانه رضاست.

با میرداماد و صدر

حمدالله از اندیشه‌های میرداماد بسیار متأثر است، و از نظریات وی دفاع می‌نماید. در حاشیه بر شرح صدر، از دو کتاب میر - تقویم‌الایمان و قسبات - مطالبی نقل، و از او با عنوان «باقرالعلوم» و «خیراللاحقة بالمهرة» یاد می‌کند. با دیگر آثار صدر مانند اسفار نیز آشنایی داشته و در نگارش حاشیه، از آنها سود جسته و پاره‌ای از ایرادات استاد خود (نظام‌الدین و به احتمال ضعیف کمال‌الدین) «ادام الله ظلّه» و «مدّ ظلّه‌العالی» بر صدر در حاشیه بر شرح صدر را دفع کرده و در عین حال، و با وجود اختلاف مذهبی با استاد، در رعایت حرمت وی فروگذار ننموده است. و روابط صمیمانه آن دورا، هم از دو نامه استاد - که پیشتر آوردیم - می‌توان دریافت و هم از شیوه شاگرد در انتقاد از استاد. چنانکه یک جا پس از پاسخ به ایراد وی بر صدر می‌نویسد: «شگفت است که امثال این نکته بر استاد پوشیده ماند. زیرا او برتر از اینهاست.» وی در موارد بسیاری از حاشیه خود بر شمس بازغه تصنیف محمود جونیوری نیز از صدر به عنوان «الفاضل»، «من مهرة هذا الفن»، «المحقق الصدور الشیرازی» نام برده، و اقوال او را از اسفار و شرح الهدایه نقل کرده، و هدف از این کار، یا توضیح و تکمیل مطالب «شمس بازغه» است یا نشان دادن همراهی صدر با متفکران دیگری مانند جرجانی شارح مواقف؛ یا داوری میان فیلسوفان و مخالفان ایشان، از جمله فخررازی و ابن سینا، به یاری کلام او. گاهی نیز گفتار صدر را در کنار کسانی همچون بوعلی نهاده و در پیرامون آن به بحث و گفتگو می‌پردازد. یا سخن او را شرح می‌دهد یا بدان استناد می‌نماید (از جمله در این باره که مبحث جزء تجزیه‌ناپذیر مربوط به طبیعات است.) یا آن را می‌ستاید؛ مثلاً نظر وی را در کافی نبودن وجهی که برای استناد متغیّر به ثابت و ارتباط حادث به قدیم

ذکر کرده‌اند آورده و آن‌گاه می‌نویسد: «گفتار استوار او پایان یافت.» و با این همه، گاهی بر صدرا خرده می‌گیرد - و البته با نهایت احترام به مقام علمی او - چنانکه یک جا می‌نویسد: صدر محقق در اسفار می‌گوید: «اما وحدت و وجود، پس از طریقه ما دانستی که آن دو، یک حقیقت‌اند؛ و آن دو در هر شیء بر حسب آن‌اند. بلکه آن دو بالذات، نفس آن شیء‌اند» و سپس ایراد می‌کند که: «می‌دانی که نقض این سخن به اعتبار مفهوم وحدت و وجود است که امری انتزاعی است.»

در حاشیه حمدالله بر شمس بازغه، از میرداماد نیز با عنوان «خير الله حق بالهجرة» یاد شده و کلام وی در افق المبين، به تفصیل نقل گردیده و در پایان: «پس بیندیش که سخن او [از بس روشن است؟] از مرز بدیهیات نمی‌گذرد.» در میان دانشمندان ایرانی پس از صدرا نیز از آقا حسین خوانساری با عنوان «الفاضل» ذکر کرده و از دو اثر او - حاشیه بر حاشیه قدیم و بر محاکمات قطب الدین رازی - مطالبی نقل و یک جا به دنبال کلامی از وی می‌خوانیم: گفتار او پایان یافت؛ پس بیندیش.^۱

یادآوری - پاره‌ای از ایرادات حمدالله بر صدرا، مورد اعتراض برخی از دانشمندان هند قرار گرفته. از جمله در باب «سبب موت طبیعی و انقطاع تعلق نفس از بدن» که به عقیده صدرا «سبب، اعراض جوهر نورانی است از شوائب تعلقات بدنیه. و چون قوت تامه استقلال لحوق ملأ اعلی والتحاق مقربین ملائکه منزل اعلی در آن پدید می‌آید، افاضه قوت بر بدن، کمتر می‌کند. چه توجه آن به عالم اعلی است. و هر گاه حرکت جوهریه نوریّه استقلالیه او به نهایت رسید، تدبیر و تعلق آن با بدن منقطع می‌گردد و موت عارض می‌شود...» و حمدالله اعتراض می‌کند که «این وجه موت، منقوض می‌شود در نفوس مفارقة اطفال.» و پاسخ یکی از علمای هند نیز اینکه: «کلام صدرا - چنانکه تصریح کرده - در موت طبیعی است. و موت اطفال، از قسم اخترامی. و این هذا من هذا - این کجا و آن کجا؟» و در دنباله، بالحن پرخاشگرانه‌ای می‌افزاید: «واضح باد که اکثر اعتراضات این حضرات بر صدر المتألهین و میرداماد، از راه ناهمی و جهل می‌باشد.

گر نبیند به روز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه؟^۲

۱. شمس بازغه و در هامش آن حاشیه حمدالله، چاپخانه جمع‌البحرین ۱۲۸۰ ق، ص ۶-۱۵، ۴۱ (و برگ

پیوست آن) ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۳.

۲. نکهته نجوم السما، میرزا محمد مهدی لکهنوی ۱۴۷/۱.

باب الله جونپوری و محمداعلم سندیلوی - هر دو محشی شرح صدر - شاگرد حمدالله بودند. حیدرعلی فرزند و شاگرد حمدالله نیز از حکمت شناسان و مدرّسان نامی شرح صدر بود و مانند حمدالله و باب الله، در مدرسه منصوریه، به تدریس می پرداخت و ارتضاعلیخان شاگرد وی، در حاشیه خود بر شرح صدر پاره‌ای از افادات استاد را آورده است.^۱

۱۹ احمدالله حسینی رضوی خیرآبادی (م ۱۱۶۷)

در محضر کمال‌الدین انصاری محشی شرح صدر درس خواند و در شمار مدرّسان نامی درآمد. به تدریس کتابهایی مانند شرح صدر می پرداخت و کسانی همچون مفتی عبدالواجد خیرآبادی، این کتاب را در نزد وی قرائت کردند. در چاپهای متعدّد شرح صدر در هند - در کنار حواشی حمدالله سندیلوی - حواشی متعدّدی با نشانی احمد و احمدالله دیده می شود که احتمالاً پاره‌ای از آنها، از خیرآبادی نامبرده است. هرچند که ظاهراً میان حواشی وی و حمدالله خلط شده و قطعاتی از حواشی هر یک را به دیگری نسبت داده‌اند و مثلاً آنچه را در ضمن سخن از حمدالله، به عنوان آغاز حاشیه او بر شرح صدر آوردیم، در هامش چاپهای شرح صدر در هند، به نام احمدالله انتشار یافته؛ که برای داوری دقیق و جامع در این مورد، باید تمام آنچه را به نام این دو منتشر شده، با نسخه کامل حاشیه حمدالله مقابله کرد. در اینجا یکی دو جمله از حواشی را که به نام احمد چاپ شده و گمانم از احمدالله نامبرده است می آوریم. در ذیل عبارت صدر «فلأبأس بعدها نحواً آخر من القسمة...» می نویسد: «فیه ان اختلاف العرضین لمالم یکن موجباً للانفصال الخارجی...»^۲

در میان یادداشتها نیز نشانی‌های نسخه‌ای به این گونه دیده می شود: حاشیه احمد بر شرح هدایة الحکمة صدر، ضمن مجموعه ۳۴۴۴ در خدابخش (از ص ۵۰ تا ۶۴، ۱۶ س) به خط نستعلیق، با افتادگی و کرم خوردگی، نسخه ترمیم شده است.

۱. تذکره علمای هند ۵۲: نزه الخواطر ۷/۶، ۷۶-۷/۷، ۸۵-۶/۷؛ الهند فی العهد الاسلامی ۴۴۳: مقاله معصومی؛ مقاله حامد علیخان؛ حاشیه ارتضاعلیخان، نسخه خطی، عکس چند صفحه از نسخه حاشیه حمدالله بر صدر در سبحان الله، هندوستان مین مسلمانون کا نظام تعلیم و تربیت، مناظر احسن کیلانی ۲۹۶/۱؛ ترجمه مطلع الانوار ۴-۲۳۳.

۲. نزه الخواطر ۳۱/۶ و ۷/۳۲۰: شرح صدر، دیوبند ۶۵.

همچنین در کنار حواشی حمدالله سندیلوی بر شمس بازغه (که قبلاً مذکور افتاد) حواشی به نام احمدالله چاپ شده که نمی‌دانم از احمدالله خیرآبادی است یا احمدالله دیگر یا همان حمدالله. به هر حال در پاره‌ای از حواشی مزبور، نامی از صدرا، با عنوان «المحقق الصدرالشرازی» آمده و اقوال وی از اسفار و شرح الهدایة - به اجمال یا تفصیل - نقل گردیده و هدف از این کار نیز گاهی توضیح و تکمیل مطالب شمس بازغه، و گاهی نشان دادنِ همراهی میان صدرا و متفکران دیگر همچون شارح مقاصد (سعد تفتازانی) است. در این حواشی، ذکر خیر و پاره‌ای از نظریات استاد صدرا میرداماد نیز با عنوان «السید باقر»، «خیر اللّٰحقّة بالمهرة» به چشم می‌خورد (از جمله در ضمن پاسخ به اشکال طفره الزاویة) و از دانشمندان ایران پس از صدرا هم، از آقا حسین خوانساری به عنوان «الفاضل» یاد شده و از حاشیة وی بر محاکمات قطب‌الدین رازی مطالبی نقل و نقد گردیده است.^۱

۲۰. محمد حسن سهالوی لکهنوی فرنگی محلی (م ۱۱۹۸)

از بزرگترین علمای هند که او را نیز همسنگ فارابی و ابن‌سینا می‌پندارند.^۲ در نزد کمال‌الدین محشّی شرح صدرا - که از عموزادگان جدّش بود، و بسی بیش از او در نزد نظام‌الدین محشّی دیگر شرح صدرا - که عموی پدرش بود - شاگردی کرد. و پس از هجرت عبدالعلی، پسر نظام‌الدین و محشّی دیگر شرح صدرا که ذکر او بیاید، از لکهنو، ریاست علمی در آن شهر به وی رسید و نزدیک بیست سال در آنجا، و سپس در دیگر مناطق هند به تدریس پرداخت و آثار فراوانی بجا نهاد.

آثار

۱ تا ۳. شروح و حواشی بر سه تعلیقه میرزاهد.^۳

۴. شرح بر مسلم الثبوت در علم اصول؛ متن تصنیف محبّ الله بهاری از شارحان صدرا.

۱. حواشی احمدالله بر شمس بازغه در هامش آن، چاپ ۱۲۸۰، ص ۱۰، ۱۸، ۴۶، ۶۲، ۱۰۱، ۱۲۶ و ... (در میان احمدالله نام‌های سده ۱۳، به کسی که حاشیه بر شمس بازغه داشته باشد برنخوردم. آری احمدی نام محشّی شرح صدرا که ذکر او بیاید حاشیه‌ای بر آن دارد؛ و شاید این دو اثر با یکدیگر خلط شده است. بنگرید به نزه الخواطر ۵۰/۷). ۲. الثقافة الاسلامیة ۵-۲۶۴. ۳. برگردید به ص ۲۷.

۵. شرح بر سَلَم العلوم در منطق که متن آن تصنیف بهاری نامبرده است و بسیاری از علما بر شرح مزبور تکمله یا حاشیه نوشته‌اند؛ مانند ولی‌الله، یوسف، عبدالحلیم، ترابعلی - همه لکهنوی و از شارحان صدرا - محمدحسن سَنَبَهلی و سید کمال‌الدین موهانی شیعی - نیز شارح صدرا.

۶. غایة العلوم و معارج الفہوم در منطق که ولی‌الله لکهنوی و محمد حسن بریلوی - هر دو از شارحان صدرا - بر آن شرح نوشته‌اند و بیاید.

۷. حاشیه بر شمس بازغه که در آن، از آقا حسین خوانساری و بسی بیش از او از میرداماد ستایش و از نظریات آن دو دفاع کرده است و بیاید.

۸. حاشیه بر شرح صدرا^۱ که آن را بسیار سودمند شمرده و گفته‌اند که وی با نگارش آن، به قلب فلسفه نفوذ کرد^۲ و در آن، گاهی به خرده‌گیری از صدرا نشست یا انتقادات وی به برخی از حکیمان و متکلمان را نابجا و عبارت وی را نارسا دانسته است.

با صدرا

۱. در حاشیه این پرسش که پاسخ به مسئله جزء تجزیه‌ناپذیر با کدام دانش است؟ ایراد صدرا را بر دلیل کسانی که آن را جزء طبیعیات گرفته‌اند،^۳ «فی غایة السقوط» می‌خواند.

۲. آنجا که صدرا نظر یکی از محققان (دوانی) را ذکر می‌کند: «مقادیر غیرمتناهی، اگر متساوی یا متزاید باشند، مجموع آنها بالضروره غیرمتناهی است؛ و اگر متناقص باشند، نه...»^۴ و سپس آن را رد می‌کند و سه ایراد بر آن می‌گیرد، محشی، هر سه ایراد را نادرست می‌شمارد و: «مناط اشکال، تساوی و تزاید است و مناط رهایی از آن، تناقص. نه آنگونه که شارح پنداشته که مناط اشکال، فعلیت اجزا و مناط رهایی از آن، بالقوه بودن آنهاست.»

۳. در ذیل انتقاد صدرا بر دلیل معتقدان به جوهر فرد،^۵ و مناط وی برای رهایی از دو اشکال مساوات خردله با جبل و غیرمتناهی المقدار بودن آن، که بالقوه بودن

۱. نهضة الخواطر ۸/۶-۲۹۶، و ۴۰۹/۷؛ تذکرة علمای هند ۱۸۵؛ تذکرة مصنفین ۳-۲۳۲؛ الثقافة الإسلامية ۲۶۱.

۲. مقاله فرخ علی جلالی در «یاد وجیه» چاپ هند. ۳. شرح صدرا، تهران ۱۲-۳. ۴. همان ۱۷.

۵. همان ۱۶.

اجزاست، و مناط دو اشکال به نظر وی، که فعلیت اجزاست، محشی می‌نویسد:
«حق آن است که هر دو مناطی که شارح فهمیده در حیث بطلان است.»

۴. انتقاد صدرا به پاسخ سهروردی بر اشکال ارسطو به تعریف مصطلح حرکت را
- که فخر رازی هم آن پاسخ را تأیید کرده^۱ - رد می‌کند.^۲

۵. مثالی را که صدرا در ذیل سخن از حرکت قطعه آورده تمام نمی‌داند.

۶. بر صدرا خرده می‌گیرد که هنگام تقبیح نظریه اشعریان - در چگونگی تعلق اراده آفریدگار بر تر بر امور^۳ - مبانی خود و حکیمان دیگر را از یاد می‌برد و توجه ندارد که ایشان نیز وقتی در پدیده‌ها، مرجحاتی به اعتبار صفات ویژه آنها نیابند، آنها را به عنایت الهی مستند می‌نمایند.

۷. کلام صدرا «... تحقق قسر در هر مرتبه‌ای پس از تحقق طبع است...»^۴ را
نقض می‌کند.

۸. می‌نویسد: «بیانات صدرا نمی‌تواند نظریه کسانی را که به امتناع ترکیب از جوهر و عرض معتقدند رد کند؛ مگر فقط خواسته باشد به تحقیق در مطلب پردازد و نه رد مخالفان؛ که ساخت عبارات وی نیز با این احتمال نمی‌سازد.»

با این همه، غالباً و حتی هنگام انتقاد از صدرا، در بزرگداشت وی، کوتاه نمی‌آید؛ و از او با عنوان «شارح فاضل» و «شارح محقق» یاد می‌کند. چنانکه در ذیل کلام وی «انتقالات فکریه‌ای که در آنات پیاپی تحقق می‌یابد، در میان هر دو آن از آنات مزبور، زمانی قرار دارد، و حرکت نیست...»^۵. نخست می‌نویسد: «عقیده به امتناع حرکت در فکر - به گونه‌ای که شارح محقق بر آن رفته - مخدوش و نادرست است.» و سپس می‌کوشد که محمل صحیحی برای کلام وی بیابد و ارائه نماید. و جایی دیگر، در حاشیه این کلام صدرا «هیولی بر تقدیر تجرید آن از جسمیت، همان گونه که بالذات دارای وضع نخواهد بود، مطلقاً نیز دارای وضع نخواهد بود. و هیچ‌یک از این سه شق: هیولی خطی جوهری است، سطحی جوهری است، و جسمی است، صحیح نیست. اما اینکه خطی جوهری نیست، زیرا وجود خط بالاستقلال محال است.»^۶ نخست آنچه را در این باره در متن هدایه و شرح

۱. شرح صدر، تهران ۸۷. ۲. همان ۸۸. ۳. همان ۶۴. ۴. همان ۸۳. ۵. همان ۸۷.

۶. همان ۶۰ و ۶۱.

صدرا آمده، اطالۀ بی‌فایده و سخنی که در آن تباهی راه یافته می‌شمارد و سپس: «شاید هم مصنف و شارح از این راه درآمده‌اند تا جوینده دانش را در آغاز با مغالطه‌ای مواجه سازند و سپس آنچه را درست است به وی بنمایند و با این شیوه، ذهن وی را ورزیده گردانند. و این کاری است که هوشمندان به آن راغب‌اند.»^۱

همچنین با وجود اختلاف مذهبی با صدرا، گاهی از وی با دعای رح (رحمت خدا بر او باد) یاد می‌کند و بسیاری از تحلیل‌ها و آراء او را تحسین و تأیید می‌نماید چنانکه:

– در ذیل یکی از دلایلی که بر نفی پیوستگی جسم و بخش‌پذیری آن تا بی‌نهایت اقامه کرده‌اند و بر مبنای ریاضی استوار است^۲ می‌نویسد: «حلّ این شبهه را هوشمندان دشوار شمرده‌اند و بهترین راه حل همان است که در پاسخ صدرا می‌بینیم.»

– آنجا که صدرا نظر مشائیان را در نفی بیش از یک امتداد در جسم می‌آورد و اینکه: «آنان در میان دو مفهوم ممتدّ واحد جدایی می‌نهند که یکی «اخذ بما هو هو و من دون تعین مقداری» است و جوهر محض و مقومّ جسم است. و دیگری «اخذ الجسم علی التعین المقداری – متناهی یا غیر متناهی» است که آن، مقدار غیر مقومّ جسم است و معنی عرض بر آن صدق می‌کند. و تفاوت این دو، در مورد تخلخل و تکاثف جسم آشکار می‌شود که بدون انضمام جسم دیگری به جوهر آن، حجم آن فزونی گیرد و بدون کاهش چیزی از جوهر آن؛ حجم آن نقصان پذیرد. اما در آنجا که صورتهای گوناگونی عارض موم می‌گردد، تفاوت مزبور رخ نمی‌نماید. زیرا در مورد پیشین، نفس مقدار تبدّل می‌یابد. و در مورد اخیر، عوارض آن که مراتب انبساط آن در طول و عرض و عمق است متبدّل می‌گردد...»^۳

در ذیل تحلیل بالا، محشّی ستایشگرانه می‌نویسد: «این سخن نهایت محققانه است...»

– در ذیل عبارت صدرا: «ممتدّ مقومّ جسم عینی، اگر جزئی موجود در خارج باشد، پس باید مناط جزئیّت آن، امور عارضه بر آن نباشد مگر به این معنی که امور مزبور، از لوازم و علامات آن باشد...» می‌نویسد: «چون اینگونه باشد، درستی این سخن صدرا بر تو آشکار می‌شود که: پس وقتی آن ممتد، با صرف نظر از عوارض،

۱. شرح صدرا، دیوبند ۱۳۰. ۲. شرح صدرا، تهران ۲۰: اذا تدرجت الكرة ... ۳. همان ۳۸.

جزئی تعین یافته در خارج شد، در آن هنگام، یا عین مقدار است که عرضیت آن ثابت شد و یا غیر آن که در آن صورت باید در جسم، دو ممتد تعین یافته باشد یکی جوهر و دیگری عرض، و با یکدیگر در وجود، متباین.^۱

حسن لکهنوی، از سویی نکوهشهای صدر را به ابوالحسن اشعری و پیروان وی را یادآور شده است که آنان با اعتقاد به اراده اتفاتیّه جزافیّه برای خدا، و تعلق اراده باری بر امور بدون وجود مرجحات، باب اثبات صورت نوعیه و سایر قوای و کیفیات غیر محسوس را مسدود دانسته اند و با پذیرش نظر آنان، حتی به محسوسات نمی توان اعتماد داشت.^۲ از سویی نیز به عدم تقید صدر را به پیروی مطلق از مشائیان، و به گرایشهای او به اشراقیان و حتی متکلمان اشاره کرده است که گرایشهای محشی را نیز می توان از همان چه نوشته دریافت.

گرایش های فکری محمد حسن لکهنوی

— در ذیل نظریّه مشائیان که صدر نقل می کند: «اشتراک اجسام در جسمیت، و جدایی آنها در مقادیر، ایجاب می کند که مقدار با جسم دو چیز باشد.»^۳ بر ایرادی که صدر به نقل از شیخ اشراقی به آن گرفته چنین می افزاید: «بر منصف ماهر پوشیده نماند که سواد زاید و ناقص، زیادتی و نقصان آن در نفس سوادیت است. همین طور خطّ بلند و کوتاه، اختلاف آن، در نفس بلندی است، نه در امری بیرون از آن. و بیاناتی که در کتابهای مشائیان، برای اثبات تباین بر حسب ماهیات در میان ذوات شدید و ضعیف آمده، همه آنها نزد کسی که تأمل نماید، واهی می نماید. و با این مقدمات که آوردیم، تمام بودن نظریّه اشراقیان، نزد کسی که در آنچه گفتیم ژرف بنگرد، آشکار می شود.»

نیز در همین گفتار که به بیان تشکیک در ماهیت می پردازد، می نویسد: «در ابطال نظریّه مشائیان، وجه دیگری هم به نظر من می رسد که ذکر نکردم.»

— هم یادآور می شود که آنچه شیخ اشراقی در ردّ مشائیان گفته، به صواب نزدیک تر است. و با کمترین تأمل در گفتار صدر، می توان هماهنگی آن را با قول وی دریافت.

۱. شرح صدر، تهران ۳۹. ۲. همان ۶۴.

۳. همان ۳۷ (نیز بنگرید به شرح شمس الدین شهرزوری بر حکمة الاشراق سهروردی ۲۰۴).

– در ذیل سخن صدر: «لِیسَ لِلْمَشَائِنِ دَلِیلٌ عَلٰی حَصْرِ الْعُقُولِ ...»^۱ می‌نویسد: «حاصل گفتار صدر این‌که مشائیان را دلیلی بر انحصار عقل‌ها در ده یا بیست نیست. بلکه شمار عقل‌ها در سلسله طولیه، جایز است تا مرز بی‌نهایت برسد. و در سلسله عرضیه، جایز است که تا چندین برابر بیش از سلسله طولیه پیش برود.»

– در ذیل این سخن صدر «به پندار مشائیان، طبیعت موضوعات فنّ دوّم (فلکیّات) پیشینه‌دارتر و ارجمندتر از موضوعات فنّ سوّم (عناصر و آنچه از آن پدید می‌آید – معادن، گیاه و جانور) است.»^۲ می‌نویسد: صدر با به کار بردن واژه «پندار مشائیان» نشان داده است که:

الف) دلیل‌های این ادّعا سست است و در خور اعتماد نه.

ب) متکلمان بر این عقیده نیستند و اعتقاد ایشان آن است که نفوس انسانها شریف‌ترین آفریدگان است. چنانکه در قرآن نیز آمده است: «ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و از قبول آن سر باز زدند و از آن هراسیدند. و انسان آن را برگرفت و ...» و «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم ...»^۳.

این هم موردی دیگر که محشی در عین پیروی از اشراقیان، تقلید را نفی کرده و دعوت به آزاداندیشی می‌نماید:

نفی تقلید و دعوت به آزاداندیشی

– در ذیل این عبارت صدر «تشخّص شیء در نزد محقّقان، یا به ذات آن است چنانکه شیخ الهی، سهروردی، بر آن رفته. یا ...»^۴ می‌نویسد: «اشخاص همان تشخّصات است. و حمل تشخّص بر آن، مانند حمل بُعد است بر خطّ؛ یا تشخّص بر واجب تعالی. ولی تفاوت در میان این دو، در نیازمندی خطّ است به علّت و بی‌نیازی واجب تعالی از آن. و این را نمی‌توان تصوّر کرد مگر بر طریقه حقه‌ای که همان جعل بسیط باشد – جعل الشیء و وجود و ابداع مجعول، و نه جعل مخصوص به حالات وجودی ...» سپس می‌گوید: «مخالفت با رأی جمهور حکیمان زیانی

۱. شرح صدر ۶۶۱. ۲. همان ۱۲. ۳. قرآن، الاحزاب ۷۲؛ الاسراء ۷۰.

۴. شرح صدر، تهران ۳۹.

ندارد و تقلید بر محققان لازم نیست. پس بر تو باد که رشته تقلید را از گردن بگسلی. «ایضاً:» و اگر وجود کلی طبیعی را در خارج فرض کنیم – چنانکه مسلک تحقیق در نزد حکیمان است – و اگر مسلک تحقیق آن باشد که ایشان پنداشته‌اند، در آن هنگام، حق همان نظریه شیخ الهی (سهروردی) خواهد بود. چنانکه شارح – صدرا – گفته: «تشخص شیء در نزد محققان، یا به ذات آن است...» و این تصوّرپذیر نیست مگر با عقیده به تشکیک در ماهیت؛ و...»

که آنچه حسن لکهنوی در نفی تقلید، و لزوم متابعت از برهان نگاشته، یادآور سخنان صدراست: «انسان حکیم و فرزانه، توجّهی به «قول مشهور» ندارد. و اگر حقیقت را دریابد، از مخالفت با انبوه مردمان و بزرگان پروا نمی‌نماید. و در هر باب، به «سخن» کار دارد و نه به «گوینده». چنانکه از زبان سرور ما پیشوای یگانه پرستان و فرمانروای مؤمنان آورده‌اند که: «حق را به افراد شناس. بلکه حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی.»^۱ نیز پاسخ صدرا به ایراد کسانی که گویند «نظریه وی در باب حرکت جوهری، و اینکه طبیعت جوهری بالذات ناپایدار است را حکیمان پیشین نپذیرفته‌اند»: «اولاً بدان که آنچه باید از آن پیروی کرد برهان است – نه عقیده این و آن.^۲» که این پاسخ را در موارد دیگر نیز تکرار می‌کند؛ از جمله در آنجا که نظر شیخ اشراق و خواجه طوسی را در باب چگونگی صدور کثیر از واحد، نادرست می‌شمارد.^۳ و در آنجا که این دعوی را مردود می‌خواند: «هرچه پذیرای اشتداد باشد، در آن، تضاد است.^۴» و بالاخره در برابر کسانی که گفته ارسطو و عموم حکیمان را دلیل حصر مقولات در ده مقوله می‌دانند.^۵

و پاسخ او به این انتقاد که «چرا در مورد مثالهای عقلی برای انواع، با آموزشگر نخستین (ارسطو) مخالفت نموده‌ای؟» از این قرار است: «حقیقت سزاوارتر است که از آن پیروی کنند.»^۶

و تصریح او به اینکه: «دامنه حقیقت، گسترده‌تر و پهناورتر از آن است که هیچ خرد و حدّ و تعریفی آن را احاطه کند و بزرگتر از آنکه بنایی محصورش گرداند.»^۷ و بالاخره: «به راستی من پروایی از مخالفت با نظر توده‌ها و فراتر رفتن از مرز

۱. اسفار ۶/۶. ۲. همان ۱۰۸/۳؛ رسائل ملاء صدرا ۲۲. ۳. اسفار ۶/۷۹. ۴. شرح صدرا، تهران ۲۷۸.

۵. همان ۲۶۵. ۶. اسفار ۶/۶۴. ۷. شرح صدرا، تهران ص آخر؛ اسفار ۱/۱۰.

سخنانی که بر زبانها افتاده ندارم. زیرا کسی که پا به راه سفر نهاده، از فراتر رفتن از مرز شادمان می‌شود و بدان می‌بالد. ولی توده‌ها در همان شهر و سرزمینی که زادگاه آنها و نخستین خانه وجود آنهاست مستقر می‌گردند و به حالت سکون باقی می‌مانند. و تنها افرادی انگشت‌شمار - و نه کسان بسیار - به عزم سفر و هجرت از آنجا برمی‌خیزند.^۱ حسن لکهنوی در نگارش حاشیه بر شرح صدر از کتابهایی مانند شرح خواجه طوسی بر اشارات ابن سینا سود جسته و در مواردی نیز به اقوال استاد خود کمال‌الدین محشی شرح صدر استناد نموده و با اینکه اثر وی به عربی است، برای توضیح پاره‌ای از واژه‌ها و اصطلاحات، کلمات فارسی به کار برده است. چنانکه یک جا می‌نویسد: «جوهر پیوسته یگانه، گاهی هیئت ویژه‌ای عارض آن می‌شود که در فارسی، از آن به یک لختی تعبیر می‌کنند.» نیز این جمله که نشان‌دهنده آشنایی او با مبانی اندیشه پاره‌ای از ایرانیان پیش از اسلام است: «دوگرایان می‌گویند که آفریدگار نیکی‌ها را یزدان نام است و آفریدگار بدیها را اهریمن» و برای آشنایی بیشتر با حاشیه وی، یک قطعه دیگر از آن را که در توضیح عبارت صدر «تصیر عالماً معقولاً مضاهياً للعالم الموجود»^۲ است ترجمه می‌کنیم.

قطعه‌ای از حاشیه لکهنوی

عالمِ اوّل ظاهراً به کسر لام است^۳ و در این صورت، کلمه «معقولاً» یا صفت آن از باب معنی مجازی است. و مراد از آن، معقولیتِ ویژه همراه با معنی مقبولیت است. چنانکه گویند: این کلام غیر معقول و غیر مسموع است یعنی خرد آن را نمی‌پذیرد و گوشی برای پذیرفتن آن آماده نیست. و شک نداریم که نفس، چون با دانش‌های حکمی ورزیده شود، بهره‌گیری و بهره‌دهی آن در نزد خرد، معقول خواهد بود. شاید هم کلمه معقولاً، مفعول عالماً باشد و در آن هنگام، معنی این می‌شود که نفس با کسب دانش‌ها، دانای معقولات یعنی کلیّات بشود...

۱. اسفار ۲۷۵/۴. ۲. شرح صدر، تهران ۳.

۳. تفسیر عبارت صدر بر اساس این قرائت (عالم به کسر لام) را در پاره‌ای دیگر از حواشی هندیان بر شرح صدر نیز می‌توان یافت، ولی برخی از محشّیان مانند مولوی سیّد حسین (حسین علی فتح پوری؟) این قرائت را مردود شمرده و تفسیرهای مربوط به آن را با ظاهر عبارت، ناهماهنگ می‌دانند (شرح صدر، دیوبند حاشیه ص ۶).

عالمِ دوّم هم ظاهراً به کسر لام و مراد از آن، ذات آفریدگار برتر؛ و تضاهای نیز تشابه و همانندی؛ و وجه شباهت، حصول علم بالفعل است در هر دو. آخرین عبارت شرح صدرا که در حاشیۀ محمّد حسن نقل شده و در پیرامون آن سخن رفته: «مثال ذلك ... يقال له والآن السّيال ... فالتقابل بينهما تقابل العدم والملكة.»^۱ از حاشیۀ نامبرده، قطعات فراوانی در هامش چاپ‌های شرح صدرا در هند و ایران انتشار یافته و از نسخه‌های خطی آن:

نسخه‌های خطی حاشیه

۱. سالار جنگ ۲۴ در ۱۰۴ برگ، ۲۵ س، ۲۷/۸×۱۶/۸ سم، که در اواخر سده ۱۲ به خط نستعلیق معمولی نوشته شده، آغاز: «الحمد لله رب العالمين ... قوله اعلم ان الحكمة اه، ان ارید بالحكمة الملكة، فالاستفادة المأخوذة في التعريف يكون المراد بها»، انجام: «و عدم الحركة موسومة بالكمال الاول لما هو بالقوة من جهة ماهو بالقوة، فالكون داخل فقط.»^۲
۲. رضا ۳۵۷۱ (حکمت عامّه) $\frac{۷۶۹۳}{M}$ در ۲۳۹ برگ، ۱۷ س، ۲۴/۵×۱۵/۷ سم، نسخه‌ای خوب، با حواشی و توضیحات در بحث السکون، به خط امام‌الدین کاتب در لکهنو، با تعلیقه و یک یادداشت در باب جزء تجزیه‌ناشدنی از عبدالعلی لکهنوی محشّی شرح صدرا (از برگ ۲۳۹ تا ۲۴۳).
۳. همانجا ۳۵۲۷ (حکمت عامّه) $\frac{۸۵۶۲}{M}$ در ۱۵۹ برگ، ۱۹ س، ۲۷×۱۷/۵ سم، نسخه‌ای خوب و کامل.
۴. همانجا ۳۵۷۳ (حکمت عامّه) $\frac{۲۶۸}{D}$ در ۱۸۰ برگ، ۱۷ س، ۲۰/۶×۱۰/۷ سم، نسخه‌ای خوب با کمی کرم‌خوردگی، با مهر سید محمّد عباس موسوی (جزائری شوشتری محشّی شرح صدرا که ذکرش بیاید؟) در سال ۱۲۶۲.
۵. همانجا ۳۵۷۴ (حکمت عامّه) $\frac{۸۲۵۷}{M}$ در ۱۱۲ برگ، ۱۹ تا ۲۲ س، ۲۴/۴×۱۶/۵ سم، به خطّ دو کاتب.
۶. همانجا ۳۵۷۵ (حکمت عامّه) $\frac{۸۱۹۰}{M}$ در ۷۱ برگ، ۱۹ س، ۳۰×۲۰/۳ سم، نسخه‌ای خوب به خطّ م. نور الحسن.
۷. خدابخش ۲۳۷۲ (۱۸۷۰) در ۱۴۸ برگ، ۱۷ س، ۸/۵×۷ سم.

۱. شرح صدرا، تهران ۸۸-۹، دیوبند ۸۰-۱۷۹.

۲. سالار جنگ ۱/۱۱۶ که از محشّی به نام حسن علی یاد کرده: الفهرست المشرح ۱/۱۵.

- هر ۶ نسخه یاد شده، در سده ۱۳ به خط نستعلیق نوشته شده است.^۱
۸. همانجا - شاید با نسخه پیشین یکی باشد.^۲
۹. علیگر ۳۸۲ شاید با نسخه متعلق به سبحان‌الله که بعداً ذکر آن بیاید یکی باشد.
۱۰. تهران کتابخانه مجلس شورای ملی پیشین ۱۳۴، ۷۶۰ برگ، ۲۱ س، قطع وزیری، ۲۳×۱۴ سم، به خط نستعلیق شکسته آمیز خوش، آغاز و انجام نزدیک به نسخه شماره ۱. با این یادداشت از کاتب در پایان: «تمام شد نسخه حاشیه صدرامن مصنفات افضل العلما مولوی محمد حسن غفرالله له.»^۴
- دو نسخه دیگر هم، یکی در مجلس پیشین ۵۲۲۸۰ و دومی در سبحان‌الله ۶۱۶۰/۷۳ نشانی داده‌اند که ظاهراً در هر دو مورد اشتباه شده و اولی دیوان کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی و دومی حاشیه نظام‌الدین بر صدر است.^۷

حاشیه بر المثناة بالتکریر

به محمد حسن حاشیه‌ای بر مبحث المثناة بالتکریر از شرح صدران نسبت داده‌اند که ظاهراً اثر مستقلی نیست و بخشی از همان حاشیه وی بر شرح صدر است که بعضاً آن را جداگانه رونویس کرده‌اند و نسخه خطی آن در:

— سبحان‌الله در ۲ ص، ۲۵ س، به خط نستعلیق، آغاز: «قوله الثانية ان مربع قطر الخ اعلم ان النسبة بين المقدارين بالزيادة والتقصان منحصر بالصمیمية»، انجام: «بهذه القبط من التفاسیر المختصة هذه الحاشیه وکان بتأیید الله و ملکوته فافهم قدمت.» با این یادداشت از کاتب در پایان: «تمام شد حاشیه مولوی حسن مرحوم لکهنوی فرنگی محلی بر مثناة بالتکریر.»^۹

نکته

ارتضاعلیخان و ترابعلی لکهنوی و حسین علی فتح پوری، هر یک در حاشیه خود

۱. فهرست رضا ۴/۵۰۱-۴۹۸؛ یادداشتها.

۲. به گمانم از این حاشیه، دو نسخه در خدابخش نشانی داده‌اند. ۳. الآداب العربیة ۳۸۹.

۴. رؤیت، نیز فهرست کتابخانه مجلس ۲/۴۷۹. ۵. فهرست مجلس ۸/۱۷۶.

۶. فهرست سبحان‌الله ۸۲. ۷. تصویر نسخه دوم را دیده‌ام. ۸. شرح صدر، دیوبند ۳۵.

۹. تصویر نسخه.

بر شرح صدرا، پاره‌ای از اقوال محمدحسن در حاشیه خود بر آن شرح را نقل و نقض کرده‌اند و بیاید. همچنین بسیاری از شاگردان محمدحسن به شرح و توضیح آراء صدرا پرداخته‌اند از جمله: ملا محمدمبین که نواده عموی پدر محمدحسن بود و نیز عمادالدین لبکنی و تفضل حسین کشمیری – هر یک از این سه دانشمند، تعلیق‌های بر شرح صدرا دارند – و نیز ظهورالله لکهنوی برادرزاده محمدحسن که در حاشیه خود بر الذّوّة المیّادة، از آراء صدرا سود جسته است^۱ – و محمدحسن بریلوی که رساله معارج العلوم، تصنیف محمدحسن، را شرح کرده و در ضمن آن، بارها به توضیح و نقد آراء صدرا پرداخته و بیاید.

با میرداماد

محمدحسن، نظریات استاد صدرا، میرداماد، را هم می‌شناخته و بارها به شرح آراء وی و دفاع از آنها پرداخته و در مقام داوری میان وی و محمود جونپوری، بزرگ‌ترین دانشمند هند در علوم عقلی در دوره اسلامی، غالباً حق را به جانب میر داده و جونپوری را سخت تخطئه و حتی نکوهش کرده و در برابر، از میر – حتی در مواردی که نظر وی را نپذیرفته – با تعبیرات و عناوین بسیار ستایش آمیز یاد کرده است: الحبر القمقام، التحریر الهمام، المحقق، الحبر الهمام، البحر المحقق، الحبر الماهر؛ الباقر التحریر، المحقق التحریر، باقرالعلوم^۲ و غیره. و برای توضیح بیشتر در این مورد، نخست یادآور می‌شویم که نظریه میرداماد در باب حدوث دهری، در جامعه علمی هند سر و صدای زیادی پیا کرد. چنانکه محمود جونپوری – و به گفته محققان هندی «نقاوه علمای اشرافیین و سلاله حکمای مشائیین»^۳ – در ضمن تقدیس و تجلیل فراوان از میر، انتقادهایی بر نظریه مزبور وارد آورد و امان الله بنارسی حنفی، استاد نظام‌الدین عموی پدر محمدحسن، رساله‌ای نوشت و در آن، در مسئله حدوث دهری، میان جونپوری و میر به داوری نشست^۴ و دیگران نیز به تفصیل در این باب گفتگو کردند که برای آگاهی از چگونگی برخورد محمدحسن با قضیه، توجه به دو مورد زیر مناسب است:

۱. الذّوّة المیّادة، چاپ به دنبال شمس بازغه در کانپور ۱۲۷۹، حاشیه ص ۱ و ۶.

۲. شمس بازغه، چاپ کانپور ۱۲۷۹، حاشیه ص ۸۱-۱۷۹، ۱۸۴. ۳. مقاله اطهر عباس.

۴. نزهة الخواطر ۴۱/۶، ۲۹۶، ۳۸۳.

– جونپوری با اشاره به نظریه محمدباقر داماد می‌گوید: «او بر این مطلب که دعوی صحت آن – بالضروره – را دارد، بدین‌گونه استدلال می‌نماید که حادث یومی را وجودی عینی در زمان نیست.»^۱ و حسن لکهنوی در حاشیه این عبارت می‌نویسد: «می‌گوییم که این سخن از باقر نحیر [= دانای ماهر] در غایت متانت و استواری است و آنچه جونپوری در ردّ آن گفته در غایت سخافت و سستی.» و در توضیح این دعوی نیز از نتایج برهان تطبیق، و تناهی زمان و زمانیات متعاقبه در جانب گذشته استفاده می‌کند و اینکه: «بدون شک زمان و تجدّدات آن، و تفصّی اجزای آن، در ظرفی از واقعیت است که از آن به دهر تعبیر می‌کنیم و چون تناهی زمان در جانب گذشته، در ظرف واقعیت ثابت شد؛ مسبوقیت زمان و زمانیات در ظرف واقعیت، نسبت به عدم که بر آن پیشی دارد، ثابت می‌شود. و همین است معنی حدوث دهری زمان و زمانیات که در ظرف واقع، در پی هم می‌آیند. بدین‌گونه، مدّعی این محقق [= میر] از یک وجه – انعدام زمان و زمانیات متعاقبه در لوح دهر – ثابت می‌شود. و بطلان قدم نوعی که حکیمان پنداشته‌اند، و بطلان معیت قدیمه دهریه واجب با ممکنات موجود، به گونه‌ای که پنداشته‌اند، آشکار می‌گردد. آری مدّعی این دانشمند ماهر [= میرداماد] از هر جهت و به گونه‌ای هماهنگ با انبوه متکلمان – که به حدوث نوعی و شخصی در همه جهان معتقدند – ثابت نمی‌شود. و ما پیشتر روشن کردیم که عقیده ایشان [= متکلمان] بر برهان استوار نیست و قبلیات و بعدیات انفکاکیه واقع در عالم تعاقب، در جهان واقعیتی که از آن به دهر تعبیر می‌شود نیز قبلیات و بعدیات هستند. چون اگر به گونه‌ای که حکیمان متأخر پنداشته‌اند، متعاقبات در ظرف دهر فراهم آیند، بیشتر برهانهای مربوط به تسلسل، در مورد آنها مصداق خواهد یافت؛ زیرا آنچه از متعاقبات معقول است، انقضاء و تفصّی در جهان واقعیت است و نه عدم اجتماع اجزا در حدّ ... و بدین‌گونه، مدّعی این دانشمند ماهر [= میرداماد]، از پاره‌ای جهات به بهترین وجه ثابت می‌شود. و سستی آنچه جونپوری پنداشته و در ردّ وی گفته، به بهترین گونه‌ای آشکار می‌گردد.»^۲

– نیز حسن لکهنوی با اشاره به ایرادات جونپوری بر محمدباقر داماد می‌نویسد: «وی در بدگویی از باقر نحیر زیاده‌روی کرده و برای رسوا ساختن او تعبیراتی صریح و غیر صریح را به کار گرفته و به عقیده من، حقّ این است که باقر نحیر

۱. شمس بازغه، کانپور ۱۸۵۰. ۲. همان ص ۱۹، ضمیمه.

سزاوار بدگویی نیست بلکه همه نکوهش‌ها در خور جونپوری است که نظریه او را نه مقلدان حکیمان می‌پذیرند و نه بر اصول بدیهی و برهانی استوار است و آنچه در نظریه باقر نحیرر بیش از همه نقش دارد، تخلف از عدم سابق [= نیستی پیشین] است در ظرف دهر - با قطع نظر از زمان - که دانستی بی‌هیچ ایرادی ممکن است - هرچند برهان قطعی بر تحقق آن نداریم. پس بدگویی از میر، و بدون هیچ برهانی نظریه او را باطل شمردن، بجا نیست. همچنین اینکه جونپوری تأکیده کرده که در ظرف دهر، هرگز روا نیست تخلف روی دهد، به استناد برهان نادرست است.^۱ که با توجه به خرده‌گیریهای جونپوری بر میرداماد، باید گفت هرچند وی از نظریه معروف میر انتقاد کرده، اما برخلاف آنچه حسن لکهنوی می‌نویسد، هرگز در صدد بدگویی از میر و رسوا ساختن او برنیامده و در عیب‌جویی از وی زیاده‌روی ننموده. بلکه با وجود مخالفت با وی در عقیده و مذهب و هندی بودن، با چنان تعبیراتی پر از ستایش و تجلیل از این دانشمند ایرانی یاد کرده که مانند آنها را از دانشمندان هم‌میهن و هم‌مذهب و هم‌عقیده با میرداماد نشنیده‌ایم یا کمتر شنیده‌ایم.

ستایش‌های جونپوری از میرداماد

بعض خیرة اللاحقین بالمهرة السابقین، مع توغله فی سیاحة ارض الحقیقة و تورطه فی سباحة یم الحکمة و ولوجه فی اعماق ثری الملک باقدام انظاره الغائرة و خروجه عن اطباق سماء الملکوت بقوادم افکاره السافرة، اذ نبض عرقه الهاشمی لحماية دمار (دثار؟) الظاهر من الذین و الذب عن حمی ما علیه الجمهور من الملیین، من حدوث العالم بقضه و قضیضه، لا حدوثا ذاتیا فقط من جهة لحاظ الذات فحسب، بل حدوثا اخس من ذلك مصدقا بسلب الوجود اصلاً فی الاعیان قبل صدق الایجاب، و لم یرخصه بصیرته التّقادة و قریحته الوقادة ان یقول بالحدوث الزّمانی للزّمان ... ابتدع القول بالحدوث الدّهريّ و القبلیة الدّهريّة، و قتن فی ذلك القوانین الدّقیقة و دَوّن الصّحف الانیقة^۲ ... و هذا الرّاسخ فی العلم،^۳ الحبر البصیر ... الباقر النّحیرر،^۴ البحر القمقام^۵ التّحریر الهمام ... فع ایمانی و اذعانی لهذا الحاذق البالغ الفائق السّمدید بطول الباع و علوّ الکعب فی معظم اصول الفلّسفة الاولى، و وضعه الهناء مواضع الثّقب فی اکثر اصول العلم الاعلی،^۶ الماهر الخیر ...^۷

۱. شمس بازغه، کانپور ۱۸۹، حاشیه. ۲. همان ۱۷۹. ۳. همان ۱۸۴. ۴. همان ۱۸۷.

۵. همان ۱۸۸. ۶. شمس بازغه، کانپور ۱۸۹. ۷. همان ۱۹۰.

افزون بر اینها، جونپوری شاگرد میرفندرسکی - استاد صدرا و هم طبقه میرداماد - و از مستفیدان محضر ابوالحسن تهرانی معروف به آصف جاه خانان سپهسالار (مقتدرترین چهره سیاسی و نظامی هند در عصر طلایی شاه جهان) بوده^۱ و حتی به روایتی برای دیدار با میرداماد و گفتگو با او، از هند به اصفهان رفته و با وی در باب مسئله حدوث ذاتی بحث کرده^۲ و چندان از وی تأثیر پذیرفته که حتی در نامگذاری مهم‌ترین کتاب خویش شمس بازغه - یکی از سه کتاب متداول برای تدریس فلسفه در غالب حوزه‌های هند - از میر و کتاب او افق المبین پیروی نموده^۳ و از سوی دیگر نیز دیوان شعری به فارسی سروده و شجره نسب تعلیمی و سلسله استادان او به دانشوران و بزرگان ایران می‌پیوندد. چرا که وی شاگرد محمدافضل عثمانی جونپوری بوده که پدرش از دماوند به هند رفت و او در آن خطه تولد یافت و در محضر پدر و حکیم علی گیلانی خواهرزاده و شاگرد حکیم شمس‌الدین گیلانی دانش آموخت و ...^۴ از مجموع آنچه گفتیم، می‌توان چگونگی ارتباط و پیوند جونپوری با میرداماد و دیگر بزرگان و دانشوران ایران راشناخت و نادرستی و دست‌کم مبالغه‌آمیز بودن سخن لکهنوی، در باب ضدیت جونپوری با میر را دریافت.

با آقا حسین خوانساری

در میان دانشمندان ایران پس از صدرا، حسن لکهنوی با آثار آقا حسین خوانساری آشنا بوده و او را ستوده و بر مبنای پاره‌ای از نظریات او، بر آراء جونپوری خرده گرفته است. چنانکه وقتی جونپوری این برهان رامطرح می‌کند که: «خط موازی با خط غیر متناهی، چون به حرکت درآید، اگر طرفی از آن ثابت باشد، قطعاً موازات از میان می‌رود و مسامته پدید می‌آید.»^۵ حسن لکهنوی در حاشیه می‌نویسد: «بر این برهان خدشه‌ای بزرگ می‌توان وارد کرد که برخی از دانشمندان ماهر - همچون فاضل خوانساری و دیگر محققان - بدان اشاره کرده‌اند و دل به آن آرام می‌گیرد و آن را موافق تحقیق می‌شمارم و بیان آن اینکه: زمان متناهی مانند ساعت، جایز است معیار مسامته باشد.»^۶

۱. تحفه اثنا عشریه، عبدالعزیز دهلوی ۱۶۶؛ نزهة الخواطر ۵/ ۱۵-۱۵.

۲. تاریخ الصلوات بین الهند و البلاد العربیة ۲۳۶. ۳. نزهة الخواطر ۵/ ۹-۳۹۷، ۳۵۹، ۲۸۵؛ تذکره مصنفین ۲۴۶.

۴. شمس بازغه، کانپور ۶۲. ۵. شمس بازغه، کانپور ۶۲.

۲۱ محمدبرکت عثمانی آله آبادی (سده ۱۲)

اصل وی از آمیتی بود. کتب درسی را در نزد کمال الدین انصاری (م ۱۱۷۵) محشی شرح صدرا قرائت کرد و در دانشهای مختلف به ویژه فنون ریاضی مهارت یافت. زندگی را به افاده و تدریس گذرانید و خلق کثیری از محضر او استفاده کردند. آثاری پدید آورد که بیشتر آنها حاشیه بر کتابهای علمای ایران است همچون تعلیقه بر میرزاهد - قطب، و میرزاهد - موافق، و شرح دوانی، و خلاصه الحساب شیخ بهایی، و حاشیه‌ای مفصل بر مقاله نخستین از تحریر اقلیدس به عربی که در هامش متن آن (از خواجه طوسی) و با اشکال هندسی، در دهلی به چاپ رسیده و در آخر آن می‌نویسد: «چون صاحب درة التاج (علامه شیرازی) تمامی اشکال اصل این کتاب را در یک شکل فراهم آورده و کار او برای دلها نشاط‌انگیز و در دیده‌ها زیباست، آن را پیوست این کتاب و در پایان آن قرار دادم. می‌نویسد: من می‌گویم ممکن است که جمله اشکال این مقاله را...».

تعلیقاتی از این دانشمند بر شرح صدرا نیز در شماری از چاپ‌های این کتاب دیده می‌شود و آغاز آن: «قوله نسبة الجذر الخ مثلاً الاربعة جذر لسته عشر و اثنان جذر للاربعة.»

— در حاشیه تریبعلی بر شرح صدرا، پاسخ میرداماد (به نقل صدرا) بر اشکال طفره الزاویه، با تحریر محمدبرکت آمده و شیخ اسدالله پنجابی در یادداشتی که بر حاشیه خود بر شرح صدرا نوشته، از محمدبرکت یاد کرده است.^۱

۲۲ شیخ محمداعلم سندیلوی حنفی (م ۱۱۹۸)

نسب به خلیفه عمر می‌رساند. در نزد کمال الدین انصاری محشی شرح صدرا شاگردی کرد و فاتحه فراغ در خدمت حمدالله سندیلوی شیعی از نسل ابوبکر و



اثر فیه الخواطر ۲/۶-۲۹۱؛ شرح صدرا، دیوبند ۳۶، نیز چاپ لکهنو ۱۳۳۹، ص ۳۰ و ۳۱؛ فهرست رضا ۳/۴-۵۰۲، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، که ذکر وی خواهد آمد — ص ۸۴؛ الثقافة الاسلامیة ۷۱-۲۷۰ و ۲۷۴؛ اقلیدس - المقالة الاولى، بتحریر محمدبرکت آله آبادی.

محشّی شرح صدرا خواند.^۱ در منطق و حکمت مبرز بود و عمر خود را به تدریس و افاده گذرانید. آثار قلمی بسیاری پدید آورد از جمله تعلیقه بر میرزاهد - دوانی، و سه حاشیه کوچک، متوسط و بزرگ بر شرح صدرا که اولی در تقریر برهان سَلَمی است - به گونه‌ای که مانند نردبانی برای طیّ مدارج علمی در خور استفاده باشد - با توضیح آنچه امجد قنّوجی و باب الله جونپوری، دو محشّی شرح صدرا، و حیدرعلی سندیلوی، مدرس شرح صدرا، در تفسیرهای خود از این برهان گفته‌اند. آغاز: «الحمد للحمید المجید ... فی تقریر البرهان السَلَمی بحیث یکون سَلَمًا لمدارج العلوم.»

حاشیه متوسط، تعلیقه بر فصل اوّل از فنّ اوّل از بخش دوّم شرح صدراست (در ابطال جزء تجزیه‌ناپذیر) و آغاز آن: «الحامد لله المحمود، السّاجد لله المسجود ...». حاشیه بزرگ، تعلیقه بر تمامی فنّ اوّل از بخش دوّم شرح صدراست (سماع طبیعی یا سماع الکیان) که در آن، به دو حاشیه دیگر خود بر شرح صدرا اشاره می‌کند و تفصیل پاره‌ای مطالب را به آنها بازگشت می‌دهد. آغاز: «لا آله الا هو سبحانه عمّا یشرکون یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم»، انجام: «القود بالقاف به معنی کشیدن - مقابل السّوق به معنی راندن - و الله اعلم بالصّواب.» در میان این سه حاشیه، من عکسی از پاره‌ای صفحات یک نسخه از حاشیه سوّم را دیده‌ام که چندان خوانا نبود و اکنون توضیحاتی درباره آن.

نگاهی به یکی از سه حاشیه محمّداعلم بر «شرح صدرا» محشّی در دیباچه می‌نویسد که من پیش از اینها بر فصلی از فنّ اوّل شرح صدرا (جزء تجزیه‌ناپذیر) حاشیه نوشته بودم و چون طالبان دانش را دیدم که در مباحثه تمام فصول آن فنّ، سعی وافر می‌نمایند و کسی به حلّ مشکلات آن نمی‌پردازد، بر آن شدم که در اثری دیگر، تمام مشکلات آن فن را حل کنم و منحصرأً نیز به شرح و توضیح پردازم و از نقد و خرده‌گیری بپرهیزم. محمّداعلم در نگارش این حاشیه، از دیگر آثار صدرا - بی‌واسطه و به واسطه

۱. گویا رسم بر این بوده که وقتی کسی فارغ‌التحصیل می‌شده، برای اعلام این امر، محفلی تشکیل داده و در آن، با تشریفات خاص به قرائت فاتحه می‌پرداخته‌اند.

حاشیه نظام الدین استادِ استادش - سود جسته و از شواهد ربوبیه و اسفار مطالبی نقل می‌کند و از صدرا با همان تعبیر تجلیل‌آمیز نظام الدین - «دریای بیکران» - نام می‌برد و پیشینه پاره‌ای از مباحث شرح صدرا را در آثار فلسفی گذشتگان (شرح اشارات، محاکمات، نوشته‌های میرداماد و ...) باز نموده و مباحث مطرح در آن را، با آنچه اسلاف صدرا مانند میرداماد نوشته‌اند به سنجش می‌گذارد. همچنین مصنفات میر (قبسات، ایماضات، افق‌المبین، صراط‌المستقیم و حواشی آن) را پیش روی داشته و در طرح بحث‌ها، از آنها بهره می‌گیرد و میر را با عنوان ستایش‌آمیز «المحقق الباقر» یاد می‌کند و حاشیه استادش کمال الدین و استاد وی نظام الدین بر شرح صدرا نیز برای فهم و تفهیم شرح صدرا مورد استفاده وی بوده است و به پیروی از نظام الدین، تعبیر ابن عربی درباره امام علی (ع) را به کار می‌برد که خالی از رنگ تشیع نیست؛ و آورديم.

محمد اعلم به اختلافات و خطاهای فراوانی که در رونویسی نسخه‌های متعدد شرح صدرا روی داده اشاره کرده و اینکه: «ابن مسکویه در پاره‌ای نسخه‌ها این کمونه ضبط شده و در پاره‌ای ابن سینا و ...» و با همه احترامی که به صدرا می‌گذارد، از خرده‌گیری بر او ابایی ندارد و حتی یک بار که از سخن صدرا در می‌یابد که ارسطو بر قول بطلمیوس و ابرخس اعتماد کرده است، اعتراض می‌کند که این قضیه، به لحاظ تاریخی پذیرفتنی نیست و آن دو، پس از ارسطو بوده‌اند؛ که البته اشتباه از خود اوست و صدرا چنین نگفته و ترجمه عبارت وی این است: «ارسطو بر رصد بابل، اعتماد کرده.^۱» که رصد بابل ربطی به آن دو تن ندارد و سرزمین بابل از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، در طول بیش از ۱۵۰۰ سال قبل از ارسطو (م ۳۲۲ ق.م.) از مهمترین (و شاید مهمترین) مراکز مطالعات نجومی و تحقیق در احوال ستارگان و افلاک بود و قدیمی‌ترین دانشمند و منجم شناخته شده یونان، طالس ملطی، و نیز فیثاغورث، ریاضیدان و عالم بزرگ آن خطه، از بابلیها بسی دانش‌ها فرا گرفتند. همچنین پاره‌ای لغزش‌های تاریخی در این حاشیه هست. از جمله انتساب کتاب محاکمات، اثر قطب الدین رازی، به علامه شیرازی؛ و اینکه: سمع الکیان اسم کتاب للعجم (?)

۱. شرح صدرا، دیوبند ۱۴۱، تهران ۶۶؛ اسفار ۵/۱۶۴.

حواشی محمد اعلم بر شرح صدر، هماهنگ با متن هدایه و شرح آن و مثل دیگر حواشی این شرح، به عربی است. ولی در موارد متعددی از آن، برای توضیح کلمات و اصطلاحات، واژه‌ها و ترکیبات فارسی به کار رفته یا تکه‌هایی از کتابهای فارسی نقل شده است: تحسین به معنی آراسته کردن، التحدیق به معنی نگریستن، الجزافیه من الجزاف معرّب گزاف به معنی بیهوده. نیز عبارتی فارسی را از دانشنامه علایی ابن سینا - «که اگر ...» - آورده و می‌نویسد: «این کاف [که] در فارسی برای تعلیل می‌آید.»

قطعات بسیاری از حواشی محمد اعلم بر شرح صدر، در هامش چاپ‌های شرح در هند و ایران منتشر شده و در حاشیه ترابعلی لکهنوی بر شرح مورد نقد قرار گرفته و از نسخه‌های خطی آن:

نسخه‌های خطی سه حاشیه محمد اعلم بر «شرح صدر»

۱. خدابخش ۲۳۷۵ (۱۸۶۹) حاشیه بزرگ، کتابت به خط نستعلیق در سده ۱۲، ۸۳ برگ، ۱۴ س، ۱۰×۷ سم، با این یادداشت در پایان: «قدم الحاشیه صدر من تصنیف مولوی محمد اعلم سندیلی.»^۱
۲. سبحان الله $\frac{۱۱}{۳۶}$ حاشیه بزرگ، به خط نستعلیق اکرام‌علی که در سال ۱۲۱۶، در ۶۹ برگ، ۲۰ س به دستور استاد خود مولوی مظهر علی ... برکت‌علی خیرآبادی نوشته است.^۲
۳. ندوة العلما در مجموعه شماره ۱۳۴۶ (الحکمة ۲۲) حاشیه بزرگ، ۱۲۳ ص، ۲۱ س، ۱۸×۲۷/۸ سم، به خط نستعلیق محمد صادق لکهنوی که در سال ۱۲۳۰ نوشته و به دنبال آن، حاشیه محمد امجد قنوجی است.
۴. پتنه کتابخانه مجیبیه بدریه ۶، حاشیه بزرگ، به خط نستعلیق، کتابت در سال ۱۲۷۱، ۱۶۴ ص، ۱۷ س، محشی، پاره‌ای برگ‌ها کرم‌خورده و پوسیده.^۳
۵. رضا ۳۵۶۶ (حکمت عامه) $\frac{۲۶۸۱۸}{D}$ حاشیه متوسط، ۶۸ برگ، ۱۷ س، ۱۲×۲۱ سم، با کرم‌خوردگی، بر برگ نخست امضای دوست م. (محمد؟) با تاریخ ۱۳۰۷ و مهر و امضای مظفر حسین با تاریخ ۱۸۶۹ م.

۱. خطی میراث ۲/۲۱-۱۱۱؛ یادداشتها.

۲. عکس صفحاتی از نسخه نامبرده، یادداشتها.

۳. یادداشتها.

۶. همانجا ۳۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{714}{D}$ حاشیه متوسط، ۴۵ برگ، ۱۹ س، ۲۵×۱۷/۷
سم، نسخه‌ای خوب و کامل ولی با کرم خوردگی، به قلم عبدالعزیز بن خلیل الرحمن
برای مولوی سعدالله - همان سعدالله رامپوری محشی شرح صدر که ذکرش بیاید؟
۷. همانجا ۳۵۶۷ (حکمت عامه) $\frac{19272}{D}$ حاشیه متوسط، ۳۶ برگ، ۲۳ س، ۲۹/۵×۲۱
سم، سه برگ از پایان نسخه افتاده، انجام: «و استصعب الاذکیاء قال العلامة
جلال الدین ...».
۸. همانجا ۳۵۶۸ (حکمت عامه) $\frac{2257}{M}$ حاشیه بزرگ، ۴۹ برگ، ۱۹ س،
۲۴/۵×۱۷/۲ سم، نسخه‌ای خوب و کامل با خط خوش.
۹. همانجا ۳۵۶۹ (حکمت عامه) $\frac{704}{D}$ حاشیه بزرگ، ۷۱ برگ، ۱۷ س، ۲۳×۱۶/۷
سم، مهر مفتی م. سعدالله رامپوری محشی شرح صدر بر برگ اول بوده و سترده
شده.
۱۰. همانجا ۳۵۷۰ (حکمت عامه) $\frac{8088}{M}$ حاشیه بزرگ، ۶۴ برگ، ۱۹ س،
۳۰/۲×۱۹/۸ سم، بر برگ نخست امضای سلطان حسن بریلوی.
۱۱. همانجا ۳۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{714}{D}$ حاشیه مختصر، ۱/۵ برگ، ۱۶ س،
۲۵×۱۷/۷ سم، نسخه‌ای خوب ولی ناقص و کرم خورده.
- نسخه‌های شماره ۵ تا ۱۱ (تمام نسخه‌های رضا) در سده ۱۳ به خط
نستعلیق رونویس شده است.^۱
- سه نسخه از حواشی محمد اعلم نیز به شماره ۴۰-۴۲ در کتابخانه رضا
نشانی داده‌اند^۲ که شاید با نسخه‌های یاد شده یکی باشند.
۱۲. ندوة العلماء ۱۳۴۵ (الحکمة ۲۱) حاشیه بزرگ، ۹۲ ص، ۱۸ س، ۲۷/۵×۲۰/۲
سم، به خط نستعلیق.^۳
۱۳. گنجینه بوهار ۲۳۵.^۴
- در پاره‌ای مآخذ نیز نسخه‌ای با نشانی بهار یاد کرده‌اند^۵ که ظاهراً با
نسخه بالا یکی است و دیگر مشخصات آن: ۳۳ برگ، ۸-۲۷ س، $\frac{10 \times 61}{4}$ سم، به خط
نستعلیق دو کاتب، بی تاریخ ولی ظاهراً در سده ۱۹ م کتابت شده، حاشیه بزرگ.

۱. فهرست رضا ۹/۴-۴۹۴. ۲. حركة التألیف ۲۳۶. ۳. یادداشتها. ۴. مقاله معصومی.

۵. فهرست مخطوطات عربی مکتبه بوهار، هند ۲/۳۶۱.

۱۴. سبحان الله ۱۱: در ۳۲ برگ به خط نستعلیق.^۱
 ۱۵ و ۱۶. دیوبند یکی به شماره ۶۸۷/۱۱ در ۲۵۰ ص، ۱۹ س، و دومی به شماره ۲۱ در ۱۴۸ ص، ۱۷ س.^۲
 ۱۷. بانکی پور ۲۳۷۴^۳ - همان نسخه شماره ۱ نیست؟
 ۱۸. همانجا H-L ۳۶۴۴ به خط نستعلیق، ۱۳۸ برگ، ۱۹ س.^۴

چند یادآوری

- مفتی عبدالواجد خیرآبادی خواهرزاده و شاگرد محمداعلم نیز از آشنایان به حکمت بود و مقداری از شرح صدرارا در محضر احمدالله خیرآبادی محشی شرح صدرافراگرفت.
 - ارتضاعلیخان و مفتی محمدسعدالله، هر یک در حاشیه خود بر شرح صدرای پاره‌ای از اقوال محمداعلم را نقل و نقد کرده‌اند.^۵
 - در پاره‌ای مآخذ، از مولوی عالم‌علی سندیلوی نگارنده سه حاشیه بر شرح صدرای کوچک و متوسط و بزرگ - یاد شده^۶ و در هامش پاره‌ای از نسخه‌های خطی شرح^۷ نیز حواشی با نشانی «عالم» دیده می‌شود که ظاهراً همان محمداعلم سندیلوی است.

۲۳ باب‌الله جونپوری

شاگرد حمدالله سندیلوی (محشی شرح صدرای درگذشته ۱۱۶۰) و استاد فرزند وی حیدرعلی (از مدرّسان شرح صدرای درگذشته ۱۲۲۵) و دلدار علی شیعی (نیز محشی شرح صدرای درگذشته ۱۲۳۵) بود. مانند استاد خود در مدرسه منصوریه،

۱. فهرست سبحان الله ۷۹ و ۸۰. ۲. مخطوطات دیوبند ۹/۲-۱۳۸. ۳. مقاله معصومی.

۴. یادداشتها.

۵. نزهة الخواطر ۸/۶-۲۷۷ و ۷/۳۲۰؛ تذکره علمای هند ۱۸۰؛ حواشی ارتضاعلیخان و محمد سعدالله که ذکر هر دو بیاید، عکس صفحاتی از نسخه حاشیه محمداعلم در سبحان الله، حرکه التألیف ۲۳۶.

۶. هندوستان مین مصلانوں کا نظام تعلیم و تربیت، مناظر احسن کیلانی ۱/۲۷۴.

۷. از جمله نسخه‌ای در کتابخانه خدابخش، پتنه.

سندیده به تدریس می پرداخت. در هامش پاره‌ای از نسخه‌های شرح صدرانیز حواشی با نشانی «مولوی باب‌الله» دیده می‌شود که ظاهراً از همین دانشمند است. از جمله نسخه خطی خدابخش که در هامش این عبارت صدر «انّ الحکمة صناعة نظرية ...» می‌خوانیم: «قوله صناعة نظرية یعنی علم ليس بموقوف على مزاولة العمل ... و قوله يستفاد بها كيفية ما عليه الوجود في نفسه ... مولوی باب‌الله»^۱

۲۴ غلام یحیی بارهوی بهاری (درگذشته ۱۱۸۰)

در نزد باب‌الله جونپوری محشی شرح صدران درس خواند و در جرگه مدرّسان درآمد. در لکهنو در مدرسه پیرمحمدچشتی، محشی شرح صدران به تدریس پرداخت. اما وقتی رو به عالم تصوّف آورد و در طریقت نقشبندیان منصب خلافت یافت، به ترک تدریس گفت و در زاویه پیرمحمد نامبرده اقامت گزید و به ارشاد و اشتغالات صوفیانه مشغول شد و در همانجا به خاک رفت.

آثار

۱. حاشیه بر شرح حمدالله (محشی شرح صدران) بر سَلَم‌العلوم در منطق.
 ۲. کلمة الحق در مبحث وحدت وجود و وحدت شهود که در آن، به انتقاد از شاه‌ولی‌الله دهلوی برخاسته و فرزند شاه، شاه رفیع‌الدین (محشی شرح صدران) اثری در ردّ آن نگاشته است.
 ۳. حاشیه فارسی بر شرح آداب المریدین؛ متن آن از ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی.
 ۴. تعلیقه بر میرزاهد - قطب که در آن، از جمله، به نقل و شرح آراء و نوشته‌های صدران و استاد او میرداماد و شارح وی آقا حسین خوانساری و استاد خود باب‌الله پرداخته است.
- حاشیه‌ای بر شرح صدران همراه با اشکال هندسی نیز به پیوست نسخه‌ای

۱. الهندی فی المهد الاسلامی ۴۴۳؛ تذکرة علماء هند ۵۱، ۵-۵۴، ۶۱-۶۰، عکس چند صفحه از نسخه شرح صدران، خدابخش.

از شرح در خدابخش هست که در پایان آن نام غلام یحیی دیده می‌شود و ظاهراً از همین دانشمند باشد. آغاز: «قوله اجیب عن الاول بان مجرد ازدیاد الخ توضیحه ان الاربعة المتناسبة التي يوجب ان يكون حكم الشئین مثل حكم الاثنين الآخرين.»^۱

۲۵ ملامحمد حسینی بهاری اورنگ آبادی معروف به غلام نور (۱۱۸۹-۱۱۳۹)

از رجال علم و طریقت بود. به افاده و تدریس می‌پرداخت و خلق کثیری از محضر او استفاده کردند. آثار چندی بر جای نهاد از آن میان:

۱ تا ۳. حاشیه بر هر یک از سه تعلیقه میرزاهد.^۲

۴. حاشیه بر شرح صدرکه نسخه‌های خطی آن در:

— دو نسخه در سالار جنگ یکی به شماره ۲۶ در ۶۵ برگ، هر ص ۱۷ س،
۱۳/۶×۲۴ سم. و دومی ضمن مجموعه شماره ۳۴۶ (یا ۳۵۱؟) در ۱۸ برگ، هر ص
۱۵ س، ۱۲×۲۲ سم؛ که هر دو در اواخر سده ۱۲ به خط نستعلیق کتابت شده. آغاز:
«الحمد لله ولی الحمد فی الابتداء و الانتهاء و الصلاة والسلام علی نبیه محمد صاحب الجود و
العطاء.» انجام: «لا یصلح للتقویة لکونه خارج البحث.»

— یک نسخه در کتابخانه مولانا آزاد، گنجینه عبدالحی به شماره ۷۶۷/۶۹.

— یک نسخه در رامپور، رضا ۳۵۶۵ (حکمت عامه $\frac{۱۹۳۷۲}{D}$) در ۸/۵ برگ، هر ص
۲۵ س، ۱۹/۲×۲۱ سم، نسخه‌ای خوب اما ناقص و کرم خورده که در سده ۱۳ به خط
نستعلیق نوشته‌اند، آغاز: «الحمد لله ... و بعد هذه حواشی علی شرح الهدایة ... قوله
مخترع العقل الفعّال ...»^۳.

۱. نزهة الخواطر ۸/۶-۲۱۷؛ الهند فی المهد الاسلامی ۴۴۳؛ فهرست مشترک ۱۲۲۲/۳؛ تذکرة علماء هند ۱۵۹؛ شرح صدر،

چاپ تهران ۱۸، عکس دو سه صفحه از نسخه شرح صدر در خدابخش؛ حواشی زاهدیه ۷-۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۳.

۲. برگردید به ص ۲۷.

۳. نزهة الخواطر ۸/۶-۲۱۷؛ فهرست سالار جنگ ۶/۶-۱۱۵؛ مقاله حامد علیخان؛ فهرست رضا ۴/۵-۴۹۴؛ الفهرست

المشروح ۱/۱۶ و ۲۵۰.

۲۶ شاه عبدالقادر حسینی کنتوری اورنگ آبادی میلاپوری (۱۱۴۳-۱۲۰۴)

نیاکان او اصلاً از سادات نیشابور بودند که نسب به امام علی النقی (ع) می‌رسانیدند و به هند آمده در ایالت لکهنو - کنتور اقامت گزیدند. جدّ مادری اش شیخ نظام الدّین اورنگ آبادی چشتی از پیران نامی طریقت بود که وی را از نسل شیخ شهاب الدّین سهروردی زنجانی مؤلف عوارف المعارف می‌دانند. عبدالقادر در کودکی قرآن را از بر کرد و سپس فارسی و عربی و دانش‌های متداول را فراگرفت. از میان استادان و مربیان وی دو تن را نام می‌بریم:

- سیّد غلامعلی حسینی واسطی بلگرامی متخلّص به آزاد، ادیب و پارسی‌نویس و پارسی‌سرای نامی هند که منظومه‌ای بر وزن مثنوی معنوی سرود و عبدالقادر فنون ادب را در محضر او فراگرفت و اشعار خود را برای اصلاح از نظر او می‌گذرانید و به توصیه او تخلّص مهربان را برگزید.^۱

- شیخ فخرالدّین شهابی اورنگ آبادی دهلوی چشتی مرشد بهادر شاه آخرین پادشاه گورکانی هند^۲ و دایی عبدالقادر که نسب به سهروردی نامبرده می‌رسانید و نخست در کسوت امیران بود و غالباً مثنوی می‌خواند و یک بار که با مثنوی تَفأل زد این بیت آمد:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

پس چنان متأثر شد که تصمیم به ترک و تجرید گرفت و امارت را رها کرد و اموال خود را به تنگدستان بخشید و برای تحصیل علم به محضر شاه ولی‌الله دهلوی شتافت و شرح صدر و فصوص و جز آن دو را در نزد میان محمدجان آموخت و چندان کوشید تا در جرگه مشایخ بزرگ درآمد و کتابهای فارسی متعدّدی نگاشت و مانند مولوی وجد و سماع را بسی ارج می‌نهاد و خواهر زاده وی عبدالقادر، طریقت را از او گرفت و به جهت انتساب به او لقب فخری اختیار کرد و می‌نویسد:

۱. نزه الخواطر ۵/۶، ۲۰۳، ۲۲۱ و ۲۹۹/۷؛ تاریخ مشایخ چشت ۵/۱۸۷؛ بر صغیر پاک و هندیمن تصوف کی

مطبوعات، محمد نذیر رانجها ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۹.

۲. الهند فی العصر الاسلامی ۲۱۷ (اما تاریخ درگذشت این دو، هشتاد سال با یکدیگر فاصله دارد و احتمالاً رابطه

رو در رو نداشته‌اند).

این فقیر کتاب مثنوی را از مرشد خود حضرت سید فخرالدین سند نموده و ایشان از سید ابوالقاسم شیخن احمد عرف [معروف به] شیخن صاحب سند فرموده و ایشان از سید محمد خواجه و ایشان از پدر خود میر عبدالرحمن و ایشان از پدر خود میر سید محمد خواجه خضر قنوجی رسولدار و ایشان از پدر خود میر سید محمد کداگی، و ایشان از پدر خود میر سید عبدالملک قنوجی و ایشان از پدر خود میر سید عمادالدین و ایشان از پدر خود میر سید عبدالرحمن و ایشان از پدر خود میر سید حسین و ایشان از حضرت مولوی رومی سند نموده.^۱

عبدالقادر پس از ختم تحصیلات بر مسند تدریس نشست. چند سالی نیز مانند پدر به قضا اشتغال داشت و از وعظ و ارشاد خلق هم غفلت نمی ورزید. سفری به مدراس رفت و در آنجا قبولی عظیم یافت و امیر آن دیار نواب محمد علی والajah در بزرگداشت وی اهتمام نمود. در سال ۱۲۰۴ در میلاپور درگذشت و همانجا به خاک رفت. شاعران متعددی وی را به فارسی مرثیه گفتند و برای وفاتش ماده تاریخ سرودند. از جمله یک شاگرد وی به نام باقر آگاه چنین سرود:

فخری که در مشایخ دوران عدیل او	هرگز نکرده جلوه در آیینۀ شهود
از سرد مهري تن افسرده گشته تنگ	در سیر اوج جان، پر پرواز واگشود
بودم به فکر رحلت او کز صریر کلک	خورد این فغان به گوش دلم «لانظیر بود»

در میان بازماندگان و نوادگان وی نیز کسانی از اهل فضل و کمال بوده اند و شاید هنوز باشند. از شاگردان او علاوه بر آگاه مدراسی که آثار بسیاری به نظم و نثر فارسی پدید آورد، از لچهمی نارایان اورنگ آبادی نام می بریم که مذهب هندو داشت و فارسی را در محضر عبدالقادر فراگرفت و پاره ای از سروده های خود را برای اصلاح به نظر وی می رسانید و تخلص او «شفیق» یادآور تخلص استادش عبدالقادر - مهربان - است و آثار فراوانی به نظم و نثر فارسی و اردو پدید آورد.

آثار

شمار آثار عبدالقادر را به پنجاه می رسانند و از میان آنها:

۱. ذکر این شجره نامه در اینجا، به معنی تأیید صحت آن نیست.

– کحل الجواهر در حالات و مناقب شیخ عبدالقادر گیلانی به فارسی که نسخه آن در کتابخانه آصفیه هند موجود است (فهرست مشترک ۱۷۸۸/۳).

– فیض معنوی در شرح ابیات آغاز مثنوی مولوی و تکمیل آنچه عبدالرحمن جامی در این باب نگاشته؛ و در پایان آن، سلسله استادان خود در تعلیم مثنوی را یاد کرده – که آوردیم – و در مقدمه، اظهار امیدواری «از قاریان این سطور که قوت ممیزه را کار فرموده، آنچه این هیچمدان بر شرح جامی افزوده، در بیان بقیه بیت مذکور، قطره وار به دریا الحاق نموده، به عین تمیز ادراک فرمایند و معنی عدم تعطیل فیض نامتناهی که اثر عدم تعطیل اسماء الهی است دریافت نمایند.

هنوز آن ابر رحمت دُر فشان است خُم و خخانه با مُهر و نشان است
من آن خاکم که ابرِ نو بهاری کند از لطف بر من قطره باری
چو سبزه شکر لطفش کی گزارم اگر بر روید از من صد زبّانم

این اثر در سال ۱۲۲۱ در مدراس به چاپ رسیده است.

– سبحات در مباحث عرفانی به فارسی.

– عَدیم المَثال در توضیح مسئله تجدد امثال که اصطلاح عرفا برای همان دگرگونی ذوات است و تفاوت آن با حرکت جوهری صدرا در این است که یکی خلع بعد لبس است و دیگری لبس بعد لبس و پوششی بر روی پوششی؛ و میلاپوری در نگارش اثری مستقل در توضیح این مسأله، از محسن فیض برترین شاگرد صدرا پیروی کرده که او نیز رساله‌ای موسوم به جواب السؤال عن تجدد الطابع و حركة الوجود الجسمانی بتجدد الامثال پرداخته است. چنانکه شیخ علی حزین نیز که با یک واسطه شاگرد فیض بوده، اثر جداگانه‌ای به نام تجدد الامثال دارد (ذریعه ۱۸۲/۵ و ۳۴۹/۳ و بنگرید به همین دفتر ص ۱۱۳).

– فخر مناقب علیا.

– مفتاح المعارف در عرفان به فارسی.

– اصل الاصول فی بیان مطابقة الكشف بالمعقول والمنقول در توجیه عقلی و نقلی نظریه وحدت وجود به فارسی که در سال ۱۱۹۲ از تألیف آن فراغت یافته و در دیباچه آن، قصیده فارسی مفصلی را که در ستایش پیر خود فخرالدین سروده آورده و در متن آن، شیوه صدرا را در هماهنگ ساختن آنچه از سه منبع عقل و شهود و وحی استفاده

می‌شود به کار بسته و همچون او، مبانی حکیمان و عارفان و عالمان دین را به یکدیگر نزدیک کرده و می‌نویسد: «چون طریق علم به حقایق، منحصر در سه اصول بود عقل، نقل، کشف ... این فقیر این نسخه را به تحریر کشید و مهمامکن به بیان مطابقت کشف با معقول و منقول پرداخته.»^۱

این کتاب مفصل در سال ۱۹۵۹ م. در ۷۳۲ ص، با تصحیح «افضل العلما محمد یوسف گُوگن عمری ایم ای ریدر، عربی و فارسی و اردو شعبه، مدراس یونیورسیتی» از سوی همان دانشگاه چاپ شده و در آغاز آن، مقدمه‌ای مبسوط در شرح احوال و آثار مصنف به قلم مصحح آمده است و بعداً نکاتی از متن آن را خواهیم آورد.

پارسی‌سرایی

عبدالقادر دیوانی پارسی و یکی نیز به تازی فراهم آورد و به خطاب «عندلیب گلشن راز» مخاطب گردید و پاره‌ای از سروده‌های وی در مقدمه محمدیوسف نامبرده آمده است از آن میان:

— قصیده‌ای در ستایش فخرالدین و از ابیات آن:

با رکعتین لیل و نهار اشتغال داشت	این عابد زمانه به شکرانه بقا
در رکعت نخست چو واللّیل خوانده بود	برخاست تا کند به دوم ضمّ والضحی
روح‌الامین بادِ سحر، وحیِ نو بهار	آورد بر پیمبر گل بهر انجلا ^۲
ای باطنِ ضمیر تو روشن ز نور ذات	وی ظاهر جمالِ تو آیینۀ خدا
خورشید در جلال تو حیران چو شمع روز	مہتاب در جمالِ تو ناچیز چون سہا
خورشید را زهر تو خود داده‌ای تو نور	ای مستفیض از تو ثریاست تا ثری
زهد و تشرّع از تو گرفتند اعتبار	رندی و عشق بر تو نمودند فخرها
بر جرم من نظر مکن ای جرم‌بخش خلق	بر لطف خود نگاه کن ای منبع عطا
دارم مس وجود به امید زر شدن	ای در نگاهِ لطف تو صد رنگ کیمیا
گر قطره‌ام ضعیف توانی تو ساخت دُر	ور رشحه‌ام تو بحر توانی کنی مرا
این بنده از تو جز تو قنّا نمی‌کند	زیرا که کل تویی، همه اجزاست مر تو را

۱. اصل الاصول ۱۱؛ ادبیات فارسی در میان هندوان، دکتر سید عبداللّه، ترجمه محمد اسلم خان ۱۰۲ و ۱۶۳.

۲. صیقلی شدنِ آیینۀ دل.

— در ضمن ابیاتی در ستایش پدرش:

در نزاکت^۱ باج گیرد فکر تیزش از صبا
کز پناهش می‌زم پهلوی به خورشید سها
تا بود هر ذره را از مهر، امید ضیا -

در لطافت، طبع او از بوی گل گیرد خراج
سایه گستر دار یارب بر سرم آن ذات را
تا بود خورشید را با شبم زار التفات -

پاره‌ای از ابیات پراکنده او:

گر ببینند نشأه شعرم، کند تحسین شراب
معنی نازک دزدیده ز دیوانِ تُواند
بعد از این سر بر فلک چون گرد می‌باید کشید
منتی گر می‌کشی از مرد می‌باید کشید
به کنج خلوت ما نیز بوریایی هست
همچو گرد آخر تنم در خرقه پشمینه ماند
شمع، خود را روشن از فیض تنزل می‌کند
با وجود تنگدستی نام درویش است شاه
دلی که از غیر پاک گردد، سری به‌این و به آن ندارد
زاهدان را عقده دل سبحة صدदानه بود
سبحه را در عقده وا کرده کم از زُتار نیست
از هر دو لب که خورد به هم مدعا یکی است
ممنونِ نازِ شوخِ صفاهانی خودیم
گرچه در مُلکِ دکن باشند^۲ ایم
چو صبح از ساعتِ ایجادِ خود بر سر کفن بستم
هر که را دیدیم بود آینه اسرار ما
خالی از سفتن نباشد چون صدف گوهر شود
بوی گل تا غنچه لب وا کرد عریان بوده است
کس آینه در خانه کوران نفروشد
بیشتر ویرانه باشد خلوت گنجینه‌ها

— در طلسم معنی‌ام کیفیتِ دیگر بود
— مهربان! بوی گل و رنگ چمن، موج صبا
— خاکساری پایالم کرد لیک از فیض او
— مهربان جز مصرع صائب^۳ مکن تضمین کس^۴
— اگر به مسند سنجاب می‌نشیند شاه
— در لباس فقر از بس خاکساری کرده‌ام
— نور عزت از جبین خاکساران ظاهر است
— هیچ دولت نیست همچون نعمت سامان^۵ فقر
— چه باک دارد ز موج دریا، سبکه جایی ز آب باشد؟
— سینه گر صاف است فرق نیست در اسلام و کفر
— دل چو صاف افتد نماند فرق در اسلام و کفر
— از کفر و دین خوش که هر جا خدا یکی است
— ما را ز گلرخانِ دکن^۶ بی‌نیاز کرد
— اصفهان رنگین شد از اشعار ما
— وجود هستی موهوم من حکمِ عدم دارد
— وحدتِ صرفیم، کثرت را نمی‌دانیم چیست
— مرد را باشد خطر چون عزتش برتر شود
— در سخن هرگز نماند جوهرِ قابلِ نهان
— با مرده دلان قیمت جوهر نتوان گفت
— ابلهان را آسان سفله منع می‌کند

پیوند با تشیع

عبدالقادر، شیعی به معنای مصطلح کلمه نبود. اما به دلیل پیوند تشیع با عرفان و

۱. نازکی. ۲. تخلص عبدالقادر. ۳. صائب تبریزی. ۴. تضمین از صنایع شعری.
۵. توشه. ۶. از ایالات هند. ۷. مقیم.

حرمت کم‌نظیرِ امامانِ شیعه در نظر عارفان، سروده‌های بسیاری در ستایش آن بزرگواران پدید آورد و بسی از مفاهیم شیعی را در دل آثار خویش جا داد؛ که در این باب، ضمن سخن از تأثیر صدرای بر وی اشاراتی خواهیم داشت و اکنون به پاره‌ای تعبیراتِ قصیده‌ای از وی اشاره می‌کنیم که نسب‌نامهٔ اوست و در آن از نه امام که جدّ اویند یاد می‌کند: «امیرالمؤمنین حیدر شیر خدا، قرّة‌العین نبی شاه شهید کربلا، زین‌العباد - ریحان بهار مصطفی، باقر علم لدن، جعفر صادق امام مقتدا - سلطان صداقت پیشگانِ بزمِ حق، موسی کاظم امام اتقیا و اصفیا، ثامن اثنا عشر یعنی علی موسی‌رضا - ضامن حاجات خَلق، امام‌الاتقیا محمد ذوالتُّقی - وارث شاه خراسان در خلافت گستری، وارث تخت خلافت عاشر اثنا عشر - بوالحسن نقی».

همچنین این ابیات در ستایش علی (ع):

ناکام مطلق است به دنیا و آخرت	آن را که بر ولای علی اعتقاد نیست
- ای مهربان به فتوای عشاق مؤمن است	در هردلی که حبّ علی جا گرفته است
- گوشهٔ چشمی به حال مهربان کن یا علی	دست و پا روزی که گردد شاهد افعال ما
بسته‌ایم احرامِ طوف ^۱ درگه شاه نجف	کعبه صد فرسنگ می‌آید به استقبال ما
- کرده‌ای عزم حرم ای مهربان	از نجف در یوزة امداد کن
- به خاک نیز ببین مهربان سعادت من	هنوز از مژه روم غبار راه نجف

تلمیح و اشاره به بیتی از عرفی شیرازی در چکامهٔ بلندی که در ستایش امام علی (ع) سروده:

به کاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر به هند به خاکم کنند یا به تبار

و نیز تلمیح و اشاره به این بیت از رونقی شاعر که مادهٔ تاریخ وصول جنازهٔ عرفی به نجف است:

رقم زد از پی تاریخ رونق کلکم به کاوش مژه از هند تا نجف آمد

(الذریعه ۷۱۳/۹)

و این بیت در ستایش امام رضا (ع):

کرد انتظام کون و مکان رهنمای ما شاه دو عالم است امام رضای ما

میلاپوری و صدرا

اخذ و اقتباس از صدرا، و استناد به نوشته‌های او و توضیح و تأیید و گاهی نقد آنها، کاری است که میلاپوری بارها به آن پرداخته و به این گونه، خویش را در جرگه شارحان وی درآورده چنانکه در اصل الاصول:

— در اصل چهاردهم که به «ایراد اقاویل بعض علماء اهل نظر» در تأیید نظریه اصالت و وحدت وجود اختصاص داده و به سخنان امام رازی، ابوالحسن اشعری، فارابی، ابن سینا، خواجه طوسی، غزالی، شریف جرجانی، دوانی و میرزا همد استناد بسته، آنچه از صدرا نقل کرده پنج صفحه است و از دیگران مجموعاً هفت صفحه. گذشته از آنکه قول حکمای اوایل در این باره را نیز از صدرا نقل کرده^۱ و ذیل عنوان «قول صدرالدین شیرازی» می‌نویسد: «و منهم المدقق الصدرا شیرازی. وی خود از قدوة قایلان وحدت الوجود است من بین العلماء. و تمام اسفار اربعه و شواهد الربوبیه و دیگر تصانیف او از این مطلب بلند و معنی ارجمند مالا مال اند.» سپس فصلی مفصل از متن اسفار را نقل می‌کند و این هم ترجمه یک قطعه از آن به فارسی: «پس با ظهور و آشکار شدن وجود به ذات خود در هر مرتبه‌ای از اکوان، و با تنزل و فرود آمدن آن در هر شأنی از شئون، باید که مرتبه‌ای از مراتب ممکنات و عینی از اعیان ثابته ظاهر گردد. و هرچه مراتب فرود آمدن بیشتر باشد و از سرچشمه وجود دورتر گردد، ظهور عدم‌ها به صفت وجود و نعت ظهور، و محتجب شدن وجود به اعیان مظاهر، و اختفای آن به صورت‌های مجالی، و انصباع آن به صبغه‌های اکوان، بیشتر خواهد بود. پس هر ظهوری از ظهورات موجب تنزلی است از مرتبه‌ای از کمال، و فرود آمدنی از منتهای رفعت و بزرگی و شدت نوریّت و قوّت وجود. و هر مرتبه‌ای از مراتب که خفا و نزول در آن بیشتر باشد، ظهور آن بر مدارک ضعیف، محقق‌تر است. چنانکه ادراک اجسامی که در غایت نقصان وجودند، بر مردم آسان‌تر است تا ادراک آنچه در غایت قوّت وجود و شدت نوریّت است.»

— در ص ۶-۱۷۲ به نقل از آثار صدرا مانند شواهد ربوبیه، دلایلی در اثبات وحدت وجود و ضرورت عدم مباینیت میان ذات علّت و معلول آورده است.

— در ص ۱۳۴ می‌نویسد: «و قدما اشراقیین که به فیض ریاضت، عقول ایشان منور به نوعی از کشف شده، قاطبةً اجماع دارند که متأصل فی الوجود وجود است و ماهیت از منتزعات عقل یا از عوارض وجود؛ علی اختلاف اقوالهم. ملاصدرالدین شیرازی در اسفار اربعه می‌گوید فصل فی ان الوجود حقیقة عینیة...»

— در ص ۱۴۰ می‌نویسد: «ملاصدرالدین شیرازی که حکیم الهی است، در اسفار اربعه و شواهد ربوبیة، این طریق (وجوب وجود وجود مطلق) را مسلوک داشته و رفع شبهات وارد بر این مدعا (وجوب وجود وجود مطلق) نموده.»

— در ص ۱۲۱ اشاره‌ای دارد به آنچه در شواهد ربوبیة در این باره آمده است که: ذات باری، باید مستند جمیع کمالات و منبع کل خیرات باشد.

— در ص ۳۴۹ دلیل صدرا در شواهد ربوبیة را، در این مورد که «تصور وجود جز با مشاهده صریح ممکن نیست» آورده است.

— در ص ۴۲۵ پس از ذکر ایرادات خواجه طوسی بر نظریه ابن سینا در باب علم واجب، پاسخ‌های صدرا — در اسفار و شواهد ربوبیة — به خواجه را آورده است.

— در ص ۵-۳۴۳ کلام صدرا در توضیح طریقه منسوب به ذوق المتألهین (وحدت وجود و کثرت موجود) معروف به توحید خاصی را آورده و سپس هر سه ایراد صدرا بر این طریقه^۱ را به تفصیل یاد کرده و می‌نویسد: «خرده‌ای که بر سخنان صدرا توان گرفت پوشیده نیست؛ زیرا اهل این طریقه، معتقد به قیام وجود و انتزاع آن از ممکنات نیستند و برآنند که این انتزاع، جز از نفس ذات باری تحقق نمی‌یابد. و گویند که عنوان موجود بر ممکنات صادق است بدون قیام وجود و انتزاع آن از ممکنات. و گویند که صدق مشتق بر شیء، مقتضی آن نیست که مبدأ آن قائم به آن باشد. چنانکه دو عنوان حداد و مشمس بر شیء صدق می‌کنند بدون آنکه مبدئی قائم به آن باشد. اما اهل طریقه مشهوره، معتقد به انتزاع وجود از ممکنات هستند. و می‌گویند که صدق عنوان موجود بر آنها، به قیام مبدأ آن یا انتزاع آن از ممکنات است. و اینکه صدرا می‌نویسد: "وجودات اشیا بنابر طریقه ذوق المتألهین متکثر است نه واحد." نادرستی آن آشکار است؛ زیرا اگر مقصود او، وجودات حقیقیه عینیة است، نادرستی آن روشن‌تر از آن است که پوشیده ماند. و اگر مقصود او،

۱. اسفار ۱/۴-۷۱ با توضیحات سبزواری.

وجودات انتزاعیه است، پوشیده نیست که تكثر آنها، تابع تكثر منشأ انتزاع آنهاست. و منشأ انتزاع آنها بنابر این طریقه، واحد است و آن نفس واجب تعالی است.»
 - در ص ۹-۳۲۸ نظریه‌ای را از زبان صدرا بازگو و سپس نقد وی بر آن را یاد می‌کند و آن‌گاه به نقد نقد وی می‌پردازد و اینک نظریه مزبور و نقد آن - چنانکه صدرا تقریر نموده^۱ - و آن‌گاه کلام میلاپوری:

اصل نظریه

اگر وجود را جز حصص وجود، افرادی حقیقی در خارج و در ماهیات بود، ثبوت فرد وجود برای ماهیت، فرع بر ثبوت ماهیت بود؛ زیرا بدیهی است که بنابر قاعده عقلی کلی مشهور: «ثبوت شیء برای شیء دیگر، فرع بر ثبوت آن شیء دیگر و بعد از ثبوت آن است.» و بدین ترتیب، لازم می‌آید که ماهیت را پیش از ثبوت، ثبوتی باشد.

نقد صدرا

این سخن درست نیست؛ زیرا این اشکال، تنها در موردی که قائل به عینیت وجود باشیم و برای آن، افراد حقیقی بینگاریم رخ نمی‌نماید. بلکه اگر وجود را امری انتزاعی بدانیم، این اشکال ظاهرتر خواهد بود؛ زیرا بنابر قول به عینیت، وجود عین ماهیت است و در میان آنها اتصافی - چه بالحقیقه و چه غیر آن - تحقق ندارد. و آنچه در میان آن دو در خارج محقق است، گونه‌ای اتحاد است. و اتصاف تحقق نمی‌یابد مگر پس از یک تحلیل ذهنی. و در خارج مغایرتی بر حسب تحقق در میان آن دو نیست. و مناط اتصاف و معنای آن، عبارت است از تحقق چیزی برای چیزی. اما وقتی که در خارج دو چیز نبود، اتصافی نیست. و در ذهن نیز پس از تحلیل و اعتبار است که اتصاف تحقق می‌یابد. بنابراین، اشکال مزبور با قول به عینیت وجود وارد نیست ... و حقیقت آنکه وجود - چه عینی باشد و چه عقلی - نفس ثبوت ماهیت و وجود آن است نه ثبوت شیء و وجود آن برای ماهیت؛ تا فرع ماهیت

۱. در توضیح اصل نظریه و نقد صدرا بر آن، علاوه بر اصل الاصول، از اسفار (۴/۱-۴۳، ۵۶-۶۰)؛ مشاعر صدرا با شرح محمد جعفر لاهیجی (۸-۱۱۲ و ۷-۱۳۴) سود جسته‌ام.

باشد. و میان این دو قضیه، تفاوت بسیار است. و قاعده کلی «ثبوت چیزی برای چیزی دیگر، فرع بر ثبوت آن چیز دیگر است.» مربوط به آنجاست که «ثبوت چیزی برای چیزی دیگر» مطرح باشد نه «ثبوت چیزی برای خود» - که ثبوت وجود برای ماهیت، نمونه آن است. و کسانی که از این دقیقه غفلت ورزیده‌اند، می‌بینی گاهی مانند فخر رازی، ثبوت وجود برای ماهیت را به عنوان استثنایی بر قاعده عقلی کلی مزبور می‌شمارند.

نقد میلادپوری بر نقد صدرا

«مخفی نماند که اولاً خود صدرا، قاعده کلیه فرعیه را در وجود نیز به خصوصیت مسلم داشته. پس تناقض بین کلامیه [= دو کلام او] ثابت شد. و معهذا چون وجود، نفس ثبوت ماهیت است، پس ما خود، سخن در همان ثبوت داریم؛ که این ثبوت به ماهیت ثابت است یا نه؟ اگر ثابت نیست، صادق آید [که] الماهیه لیست بثابته. و هو باطل. و اگر ثابت است پس این ثبوت اگر حقیقی، یعنی مرادف وجود حقیقی واجب است، پس وی صالح [= شایسته برای] قیام به ماهیت نیست. و اگر ثبوت مصدری است، پس اگر انتزاعی است، بیانش می‌آید. و اگر وصف خارجی انضمامی است، پس تأخر وصف انضمامی از موصوف واجب؛ که قاعده عروض و قیام و وصفیت مقتضی آن است. پس، بعد از تسلیم تأخر وصف از موصوف، می‌پرسیم که این قاعده کلیه فرعیه، یا مطلق است، یا مستثنی منه الوجود. اگر تخصیص کنند به ماعدالوجود، پس تخصیص قاعده کلیه لازم افتاد. و اگر گویند که قاعده بر عموم خود است، پس در این ثبوت نیز جاری خواهد بود. پس این ثبوت الماهیه، که به ماهیت ثابت و وصف انضمامی اوست، در ثبوت خود بالماهیه، محتاج خواهد بود به ثبوت ماهیت موصوف. پس اگر آن ثبوت ثانی اوست، لازم آید علیّه الشیء لنفسه و تقدّم الشیء علی نفسه و غیر ذلک. اگر آن ثبوت، غیر این ثبوت است، لازم آمد وجود شیء واحد به وجودات و تسلسل در وجودات و ثبوتات و توارد علل مستقلّه بر معلول واحد. پس در مسئله ثبوت الوجود، او الثبوت للماهیه، از تخصیص قاعده کلیه و استثناء وجود از آن کلیه، گریزی نیست الا به طریق صوفیه که قایل به ثبوت وجود للماهیه حقیقه نیستند.»

نقد کلام میلاپوری

از کلام میلاپوری برمی آید که وی نقد صدرا را درست ارزیابی نکرده؛ زیرا در نظر صدرا، ماهیت عاری از وجود، نفی صرف است، که نه اعتباری برای آن می توان قائل شد و نه معلومی. مگر معلومیت بالعرض و از جهت معلومیت وجود. و لذا موجودیتی جدا از موجودیت وجود ندارد؛ چه رسد به اینکه صفات دیگر را بپذیرد زیرا قبول شیء شیء دیگر را، فرع بر آن است که قبول کننده، وجودی مستقل بنفسه داشته باشد و نه وجودی وابسته به آنچه قبول می کند. اما اتصاف ماهیت به وجود، امری عقلی است که حقیقت اتصاف و قابلیت در آن تحقق ندارد. پس نیازی نیست که در این مورد، برای قاعده کلی «ثبوت شیء برای شیء فرع بر ثبوت آن است» استثنایی قائل شویم؛ زیرا آنچه وجود است، موجود است و ماهیت با آن متحد است. و ثبوت وجود برای ماهیت، ثبوت شیء برای شیء نیست تا قاعده فرعی مطرح شود. بلکه در اینجا نفس ثبوت ماهیت مطرح است و نه ثبوت شیء برای ماهیت.^۱

شگفت آنکه میلاپوری، در دنباله آنچه از او آوردیم، به تفاوت جعل بسیط و مرکب پرداخته و می نویسد: «میرداماد فرق در ثبوت و تقرر نفس ماهیت من حیث شبیها و قوامها که مفاد جعل بسیط است، و در وجود خارجی او که مقتضای جعل مرکب است بیان کرده. و سایر علمای مدققین که از وی متأخرند، تلقی به قبول نموده اند. چنانچه این کلام صدرا نیز مبنی بر همان تقریر است. و بر متأمل صادق، مخفی نیست که اگر ثبوت را، به طریق صوفیه، مخصوص به وجود علمی واجبی دارند، فرق بینهما متحقق است و الا نه. ثبوت و تقرر ماهیت فی الخارج بعینه وجود اوست و حیثیت شبی و قوام ماهیت مقید نمی شود. و اگر ثبوت و تقرر خارجی را مغایر وجود او دارند، رجوع می شود به قول معتزله که می گویند المعدوم ثابت. و حق آن است که ثبوت الماهیه، و ثبوت الثبوت للماهیه، هر دو یک جا منتهی می شوند.»

نیز در جای دیگر، به جعل بسیط و نظریات مربوط به آن و استنباط هایی که از آیات قرآن و اشعار حافظ در این مورد شده اشاره می کند: «متأخران ارباب تحقیق، اثبات جعل بسیط نموده اند و مُثَبِّتَانِ [= معتقدان به] جعل بسیط نیز دو فرقه شدند. فرقه اولی - چنانچه [= مانند] علامه دوانی و میرباقر داماد - اثبات جعل بسیط متعلق

به ماهیت نموده‌اند. از دوانی پرسیدند که در جعل بسیط چه می‌فرمایی؟ در جواب فرمود: "الحمد لله الذی خلق السموات والارض و جعل الظلمات والنور" و این بیت حافظ شیرازی رحمة الله علیه به استناد گذرانیده:

گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم؟ گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد^۱

دیگر منقولات میلاپوری از آثار صدرا

میلاپوری علاوه بر آنچه با تصریح به نام صدرا از او نقل کرده، در بسیاری موارد بدون ذکر نام وی، مطالبی از آثارش آورده؛ مثلاً آنچه با عنوان قال بعض الحكماء المتأخرین (در ص ۳۹ و ۴۰) در ردّ این تصوّر که «مطالب عارفان عاری از برهان است» نوشته، عیناً برگرفته از اسفار است (۳۱۵/۲ و ۳۲۳ و ...).

نیز آنچه را از کتب حکیمان و عارفان دیگر بازگو می‌کند، در موارد متعدّد برگرفته از نوشته‌های صدراست و مثلاً:

— آنچه در ص ۱۳۴ در بحث از عینیت وجود ذیل عنوان «قال بهمنیار فی التحصیل» نقل کرده، عیناً همان است که با این عنوان در اسفار (۳۹/۱) آمده.

— در ص ۹۳-۴ می‌نویسد: «شیخ عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین، از توحید خواصّ چنین تعبیر فرموده: اما توحید ثالث ... یعنیته لاحد» و این قطعه مأخوذ از اسفار (۳۳۸/۲) است که در آن می‌خوانیم: «قال الشيخ عبدالله الانصاری فی کتاب منازل السائرین للإشارة إلى توحید الخواصّ و اما التّوحید الثالث ... یعنیته لاحد».

— آنچه در ص ۲۸ در باب حدود ارزش عقل از قول غزالی آورده، مأخوذ از اسفار (۳۲۲-۳/۲) است و جالب آنکه هم صدرا برای دفع این توهّم که نظریّه عرفانی وحدت وجود، مخالف عقل و شرع است، به کلام غزالی — با ستایش بسیار از وی — استناد می‌نماید. و هم عبدالقادر که برای تأیید نظریّه مزبور، به نقل اقوال علمای اهل نظر (استدلال) و علمای نقل (شرع) می‌پردازد، گفته‌های غزالی را می‌آورد.^۲

— آنچه در ص ۳۹ به عنوان «قال عین القضاة الهمدانی فی الزیّدة» آمده است — در ارج نهادن به عقل — همان است که در اسفار (۳۲۳/۲) با این عنوان آمده است.

— در فصل مربوط به «اقاویل بعض علماء اهل نظر» در اثبات اصالت وجود،

۱. اصل الاصول ۵۰۳. ۲. اسفار ۳۲۶/۲؛ اصل الاصول ۹-۲۰۲.

نخست از «اوایل الحكماء الاشرافیین» یاد کرده و اینکه: «قاطبة ایشان و قدمای حکما، قائل اند به آنکه متأصل فی الموجودیة وجود است؛ و ماهیات، منتزعات عقلیه. کما قال الصّدر الشیرازی فی الاسفار الاربعة.» سپس قطعه‌ای از اسفار را آورده است.^۱

— آنچه در ص ۳-۹۲ از قول ابن عربی آورده و سپس ایرادات علاءالدوله سمنانی به آن را ذکر کرده و در آخر به پاسخ وی پرداخته، ظاهراً برگرفته از اسفار (۳۳۶-۷/۲) است.

— همچنین در ص ۲۹۶ می‌خوانیم: «محبوب یا در آیینۀ صورت روی نماید یا در آیینۀ معنی یا ورای صورت و معنی. اگر جمال را بر نظر محب، در کسوت صورت جلوه دهد، محب از شهود، لذت تواند یافت. و سرّ "رأیت ربّی فی احسن صورة" با وی بگوید که "فاینّا تولّوا فتمّ وجه الله" چه وجه دارد. معنی "الله نور السموات والارض" به او در میان نهد که:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای، هر چه هستی تویی».

و این مضامین بسی مشابه با تعبیرات صدرا و شاید هم مقتبس از اوست زیرا: اعتقاد به شهود حق در آیینۀ صورت، و استناد به دو آیه «الله نور ...» و «اینّا تولّوا ...» و حدیث «رأیت ...» در این مورد، در آثار صدرا مشهود است و در ذیل حدیث مزبور نیز می‌نویسد: «خداوند، ذیحق‌ترین موجودی است که نام صورت بر او توان نهاد؛ زیرا او صورت وجود و بلکه صورت کلّ، بلکه کلّ صورت است. و ظهور صورت به او، و او آشکارکننده آن است. و این هم که گوید "الله نور ..." چون نور صرفاً عبارت است از صورت ظاهر به ذات خود و ظاهرکننده غیر خود».^۲

نیز: «هر که در دانش و شهود گامی استوار دارد، با چشم راست حق را می‌بیند و می‌داند که فیض رساننده به هر چیزی او، و ظاهر در هر چیزی اوست. و با چشم چپ، آفریدگان را می‌بیند و می‌داند که جز به یاری خدای بزرگ، نه خلق را توانایی و نیرویی است، و نه آن را شأنی جز پذیراشدن شئون و تجلیات؛ که این هم به خودی خود عدم است. و نور حق است که بر ممکنات تابیده و در ذات آن، هستی

۱. اصل الاصول ۸۱-۱۸۰ (و بنگرید به اسفار ۱/۲۱۷). ۲. مفاتیح الغیب ۶-۲۵۵.

رخنه کرده و رنگ جام و باده چنان بهم آمیخته که گویی هر یک دیگری است: فاینا تولّوا فتمّ وجه الله.^۱

سبزواری شارح صدرا نیز می نویسد: «در همه صورت، اسماء و صفاتش را مشاهده کن... اینا تولّوا فتمّ...»^۲

بیت یاد شده از فردوسی را هم ظاهراً نخستین بار صدرا در توضیح نظریّه وحدت وجود مورد استفاده قرار داده و در اسفار^۳ پس از تقریر نظریّه مزبور، آن بیت را از «دیباچه کتاب فردوسی قدّوسی» نقل کرده و در مبدأ و معاد آورده است: «شیخی فقیه که ابوالقاسم نام داشت در طوس امامت می کرد. چون فردوسی درگذشت بر وی نماز نکرد و کار او را در ستایش شهریاران زرتشتی ایران، ناپسند شمرد. تا در خواب او را دید که به صورتی نیکو و چهره‌ای درخشان در بهشت می خرامد و بر سر و پیکر او تاج و جامه دیا می درخشد. پس علّت این حال را از وی پرسید و او گفت که خداوند بخشنده بر من رحمت آورد و مرا بیامرزد و در غرفه‌های بهشت جای داد. و این همه در پاداش یک بیت از شاهنامه که در توحید او گفتم:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چهای، هرچه هستی تویی

یعنی همه هستی اوست و او همه هستی است؛ و این داستان زبانزد است و عطار آن را به نظم درآورده.^۴

میلاپوری و حرکت جوهری

تأثیر نظریّه صدرا بر میلاپوری در باب حرکت جوهری، و دست کم مشابّهت‌های فراوان این نظریّه با اظهارات میلاپوری در باب تجدّد امثال در خور توجه است:

— در ص ۵۸۰ می نویسد: «حقیقتِ شخصیّه حاصل نمی شود مگر به انضمام عوارضِ شخصیّه به حقیقتِ کلیّه نوعیه. چنانکه زید از عمر و مشخص نیست مگر به اینکه عوارضِ شخصیّه، به حقیقتِ کلیّه انسانیّه انضمام یافته. و امتیاز هیچ شخص از دیگر، جز به عوارضِ مشخصه نیست. پس چون عوارضِ شخصیّه متجدّد شود،

۱. ایفاظ النائین، صدرا ۸-۱۷. ۲. اسرارالحکم، سبزواری ۱۹.

۳. اسفار ۲/۲۳۴ (نیز اسرارالحکم ۷-۱۶). ۴. مبدأ و معاد، صدرا ۵-۳۲۴.

تجدّد اشخاص نیز لازم می‌آید؛ زیرا که شخص اوّل، حقیقت کلیّه مکتنف به عوارض بود؛ و چون آن عوارض متجدّد شد و امثال آن موجود شد، شخص ثانی، حقیقت مکتنف به امثال عوارض فانیه است نه مکتنف به ذوات [= عین و خود] عوارض فانیه. «که این جمله‌ها یادآور سخنان صدر است: «هر جوهر جسمانی را نحوه‌ای از وجود است که مستلزم عوارضی است که انفکاک از آن نحوه وجود محال است. و نسبت آنها به شخص، نسبت لوازم فصول اشتقاقیه است به انواع؛ و مشخصات نامیده می‌شود و نشانه‌های تشخص است. و تمام یا پاره‌ای از این مشخصات [زمان، وضع، این، کم و ...] در هر شخص جسمانی تبدّل می‌یابد. و تبدّل آنها تابع تبدّل وجودی است که مستلزم آن عوارض و بلکه به وجهی عین آن است؛ زیرا وجود هر طبیعت جسمانی، بالذات بر آن حمل می‌شود. به این گونه که آن، جوهر متصل وضعی متکّم زمانی متحیّر لذاته است؛ پس تبدّل اوضاع و رنگ‌ها و زمان‌ها و این‌ها و مقادیر و غیره، ایجاب می‌کند که وجود شخصی جوهری جسمانی متبدّل گردد؛ و این همان حرکت در جوهر است. زیرا وجود جوهر، جوهر است چنانکه وجود عرض، عرض است.»^۱

— در ص ۵۲۸-۹ به قاعده «لا یتکرّر التّجلی» استناد می‌جوید که همان اصل «لا تکرار فی التّجلی» است که صدر به تفصیل به آن پرداخته است.^۲

— در ص ۵۷۶ در اثبات تجدّد امثال، به کلام ابن عربی در این باب و استناد او به «العرض لایبق زمانین» اشاره دارد و صدر نیز در ضمن سخن از تجدّد طبایع اجسام و نوشدن جوهر امثال و دثور و زوال آن و حدوث عالم و بقای آن، از کلام ابن عربی و استناد او به «العرض لایبق زمانین» — و هو قول صحیح — یاد می‌کند.^۳

— در ص ۵۶۷ به گفتگوی بهمنیار با ابن سینا اشاره می‌کند و اینکه بوعلی گفت: «آنچه تو دیروز بودی و سؤال می‌کردی امروز تو آن نه‌ای؛ فلایزمنی الجواب.» و بهمنیار به تقرّس عجز استاد خود از جواب، و به ملاحظه پاسب ادب، سخن منقطع ساخت؛ که صدر نیز در ضمن سخن از تبدّل ذات و تجدّد و سیلان مستمر بدن و نفس، و غفلت مردم از این حقیقت مسلم، ماجرای مزبور را حکایت کرده و پس از ذکر پاسخ شیخ (فلم یلزمی الجواب) آن را در خور ایراد شمرده و عقیده اتّصال

۱. رسائل صدر، سنگی ۲۴؛ اسفار ۱۰۳/۳ به بعد. ۲. اسفار ۶۰-۳۵۸.

۳. رسائل صدر، سنگی ۲۸؛ اسفار ۲۴۷/۵.

تجدّدی را تأیید، و قول به تبدّل در عین بقا، و ثبات در عین تحوّل را - هر یک از وجهی - اختیار می‌نماید.^۱

- نیز می‌نویسد: «هر جزء عالم، در هر آن به عدم می‌رود و در هر آن، مثل آن به وجود تازه موجود می‌گردد ... فتری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السحاب».^۲
- و به نقل از ابن عربی: «عالم ... متبدّل و متجدّد می‌گردد مع الانفاس و الآنات. در هر آنی عالمی به عدم می‌رود و مثل آن به وجود می‌آید. و اکثر اهل عالم از این معنی غافل‌اند، کما قال سبحانه بل هم فی لبس من خلق جدید».^۳
- و به نقل از جامی: «در هیچ دو آن، به یک تعین و شأن تجلّی واقع نشود. و در هر آنی عالمی به عدم می‌رود و دیگری مثل آن بوجود می‌آید. اما محجوب به جهت تعاقب امثال و تناسب احوال، می‌پندارد که وجود عالم بر یک حال است و در ازمنه متوالیه بر یک منوال ...

در هر نفسی بَرَد جهانی به عدم	آرد دگری چو او همان دم به وجود ^۴
- بحرست نه کاهنده، نه افزاینده	امواج برو رونده و آینده
عالم چو عبارت از همین امواج است	نبود دو زمان بلکه دو آن پاینده ^۵ .

«حضرت حق سبحانه و تعالی، در هر نفسی متجلّی است به تجلّی دیگر. و در تجلّی او اصلاً تکرار نیست. یعنی در دو آن به یک تعین و شأن متجلّی نمی‌گردد. بلکه در هر نفسی به تعینی دیگر ظاهر می‌شود. و در هر آن، به شأنی دیگر تجلّی می‌کند.

هستی که عیان است در هر شانی	در شأن دگر جلوه کند هر آنی
این نکته بمجوز کلّ یوم فی شأن	گر بایدت از کلام حق برهانی ^۶ .

«استقرار قرار و ثبات ثبات، خاصّه ذات واجب‌الوجود است. هر چیزی رام لاحظه کنی، در هر آن معدوم می‌گردد. و این را تجدّد امثال نامند؛ که در آن، هر شخصی به عدم می‌رود. و در همان زمان، مثل او بوجود می‌آید. مرشدنا سیّد فخرالدّین، روزی فرمودند که ناصر علی (سرهندی) در این بیت اشاره به تجدّد امثال نموده:

نمی‌گنجم به پیراهن، نمی‌سازم به عریانی^۷ جنونی کرده‌ام پیدا، نه شهری نه بیابانی^۸.

۱. اسرار الآیات، صدر ۷-۶۶؛ اسفار ۹/۱۰۸؛ مجموعه رسائل فلسفی ۳۰۰-۲۹۹. ۲. اصل الاصول ۵۸۲.

۳. اصل الاصول ۵۶۹. ۴. همان ۵۸۶. ۵. همان ۵۶۹. ۶. همان ۵۷۰ از لوائح جامی.

۷. پیراهن هستی و عریانی عدم. ۸. اصل الاصول ۵۵۶.

که این مضامین و تعبیرات، در آثار صدرا و شارحان و شاگردان وی نیز بارها انعکاس یافته؛ و همه جا از نوشدن این وجود در هر آن، و تجدد خلق مع الآنات سخن می‌رانند و اینکه: مردمان در هر آنی نو می‌شوند و خداوند را در هر دمی تجلی است و: ^۱ «از آنجا که حقیقت هیولی، قوه و استعداد است و حقیقت صورت، حدوث تجددی، پس هیولی را در هر لحظه‌ای صورتی دیگر است که استعداد آن اقتضا دارد. و هر صورت را هیولایی دیگر است که آن را ایجاب می‌نماید. پس هر یک از آن دو را تجدد و دوامی است که به وسیله دیگری تحقق می‌یابد. و به خاطر تشابه صورتها در جسم بسیط، گمان می‌رود که صورتی واحد استمرار دارد و نوشدن در کار نیست. در حالیکه وحدت صورت در اینجا، وحدت عددی شخصی نیست بلکه وحدت صورتها به لحاظ حد و معنی است. و آنها در هر لحظه‌ای نو می‌شوند و به گونه‌ای پیوسته از پی یکدیگر می‌آیند.» ^۲

«حقیقت هیولی، استعداد و حدوث است. پس آن را در هر آنی از آنات که فرض شود، صورتی است پس از صورت دیگر. و به خاطر همانندی صورتها در جسم بسیط، این گمان پیش می‌آید که در آن، یک صورت واحد بر یک مرز واحد بر جای می‌ماند و چنین نیست. بلکه صورتهایی از پی هم‌آمده، با ویژگی پیوستگی به یکدیگر در کارند؛ نه به اینگونه که از یکدیگر جدا و در کنار هم جای گرفته باشند تا لازم آید که زمان و مسافت، از بخش‌ناشدنی‌ها ترکیب شوند. و به همین حقیقت [تجدد امثال] اشاره دارد کلام خداوند: کوهها را که بینی، پنداری بر جای خودند با اینکه مانند ابر درگذرند.»

«جوهرِ صوریِ موسوم به طبیعت، از این جهت که نزد ما مبدأ حرکت است، امری سیال است. و اگر سیال و متجدد الذات نبود، صدور حرکت از آن امکان نداشت؛ زیرا صدور متغیر از ثابت محال است.»

«حق آن است که طبیعت به ذات خود امری سیال است و هستی آن، نشأت یافته است در میان "ماده که شأن آن قوه و زوال است" و "فاعل محض که شأن آن افاضه است". پس پیوسته از فاعل، امری منبعث می‌گردد و در قابل و پذیرنده نیست می‌گردد و سپس فاعل، با نهادن عوض برای آنچه نیست شده، نیست شدن را

۱. اسفار ۳/ ۸۴؛ قرة العیون، فیض ۳۷۶. ۲. اسفار ۳/ ۴-۶۳.

جبران می‌کند. و این کار پیوسته تکرار می‌شود و امر مزبور طبیعت است.^۱ «پس جهان با همه اجزای خود از افلاک و ستارگان و عناصر و مرکبات، پدیدآینده و از میان رونده‌اند. هر چه در آن است، در هر لحظه موجودی دیگر است و آفرینشی نو.»^۲ «زمان مرکب از آنات است و جسم را اکوانی دفعیه است. و آفریدگار برتر، در هر لحظه جهانی دیگر می‌آفریند.»^۳

«طبیعت باید در ذات خود امری نوشونده باشد؛ مانند حرکت. بلکه حرکت، همان نوشدن لازم برای طبیعت است. و پدید آمدن کیف طبیعی و کم طبیعی نیز با پدید آمدن طبیعت است و بقایش با بقای آن. و چنین است در دیگر احوال طبیعی و معیت آنها با طبیعت در پدید آمدن و نوشدن و محو گردیدن و بقا.»^۴

«هر جسمی اگرچه ماهیتی ثابت دارد، اما متجددالوجود و سیال الهویه است. و بدین گونه، از حرکت که معنای آن نفس تجدد و انقضا می‌باشد متمایز می‌گردد.»^۵ «ماده جسمانی، چون امر در چگونگی وجود خارجی آن محقق گردد، آشکار شود که هستی آن، دربردارنده نیستی است. و ظهور آن دربرگیرنده خفا. و حضور آن تحصیل یافته به غیبت. بقای آن با نوگشتن و از میان رفتن حفظ می‌شود و استمرار آن با توارد امثال منضبط می‌گردد. و این از دو جهت است؛ یکی از جهت نوشدن وجود و دگرگون شدن خلقت آن. و سیلان آن مانند آب جاری - اندک اندک - و محو شدن لحظه به لحظه آن و پدید آمدن آن در هر زمان به گونه‌ای دیگر.»^۶

«در ضمن سخن از تجدد جواهر طبیعیّه نیز می‌گوید: آیه: و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرالسحاب، یعنی کوهها با تبدل امثال که بر اثر حرکت جوهری تحقق می‌یابد، متبدل می‌گردند. و آیه: یوم تبدل الارض نیز اشاره به تبدل طبیعت و تجدد امثال است.»^۷

اشاره به تجدد خلق و نوشدن آفرینش با لحظه‌ها

فیض برترین شاگرد صدرا نیز که اثر مستقلی در باب تجدد طبایع و حرکت وجود جسمانی با تجدد امثال نوشته است می‌گوید:

۱. شواهد ربوبیه، صدرا ۵-۸۴-۹، ۵۱۷. ۲. اسفار ۷/۲۹۸. ۳. همان ۷/۳۲۲.

۴. همان ۳/۳-۱۰۲. ۵. همان ۳/۶۲ (فصل ۱۹، حکمة مشرقیه، برهان تجدد وجود هر جنس).

۶. همان ۷/۴-۲۳۳. ۷. همان ۳/۱۱۰، متن و حاشیه: شواهد ربوبیه ۸۴.

«سراسر جهان همواره در دگرگونی است. و هرچه دگرگونی‌پذیر باشد، تعین و تشخیص آن با لحظه‌ها تبدل می‌یابد. و در هر لحظه، متعینی جدا از متعینی که در لحظه دیگر است پدید می‌آید. با اینکه عین واحد و یگانه‌ای که این دگرگونی‌ها عارض آن می‌شود به حال خود باقی است و این عین یگانه، حقیقت حق است که با تعین اول که لازمه علم او به ذات خود است متعین گردیده. و عین جوهر معقولی است که این صورت‌های موسوم به عالم را پذیرفته. و مجموع صورت‌ها، عرض‌های عارض شونده‌ای هستند که در هر لحظه متبدل می‌گردند. و محجوبان و ناآگاهان، این را در نمی‌یابند و از این تجدد و نوشدن همیشگی در همه جا، در شبهه و اشکال‌اند. اما عارفان و آگاهان می‌بینند که خداوند برتر، در هر دم با نامهای جمالی و جلالی - همراه هم - تجلی می‌کند. با نامهای جمالی، خلعت هستی بر عالم می‌پوشاند و با جلالی، آن را از این خلعت عاری می‌سازد و به سوی نابودی اصلی و بطلان ذاتی آن سوق می‌دهد و چگونه؟ با بازگرداندن آن و بلکه بازگشتن خود آن به خویش؛ زیرا هر چیزی به اصل خود بازمی‌گردد و پیوسته چنین است. و در هر لحظه، او در شأنی است و شما را می‌برد و دیگران را می‌آورد. و این یکی از معنی‌های این آیه است "و هیچ‌کس از ما پیشی نتواند گرفت. اگر خواهیم امثال شما را دگرگون ساخته و به گونه‌ای که نمی‌دانید، شما را [از نو] می‌آفرینیم." و آنچه موجب بقاست، از آنچه موجب فناست، جداست. و در هر لحظه‌ای بقا و فنا تحقق می‌یابد. و هر تجلی آفرینشی نو پدید می‌آورد و آفرینشی را از میان می‌برد. و این است یکی از معانی این آیه "خدا هرچه را خواهد محو می‌کند و ثبت می‌نماید" و این آیه: "خدا هر روز در شأن و کاری است". و راز این آن است که ممکن‌الوجود در حد ذات خود، نیازمند پدیدآرنده‌ای قیوم است؛ زیرا او در حد ذات خود معدوم است. پس در هر لحظه، در ذات خود معدوم است و به یاری پدیدآرنده‌ای موجود. و به بخشش تازه او پس از وجود نو خویش که در پی وجود از دست‌رفته‌اش می‌یابد نیازمند است. پس همواره خداوند پاک در کار آفرینش و صنع و خلقت و روزی دادن است. و از آنجا که این خلق، از جنس همان است که اول بود، امر بر ناآگاهان مشتبه می‌شود و در نمی‌یابند که نوشدن هست و آنچه بوده، با فنای در حق از میان رفته و: "بلکه آنان از آفرینش نو در شبهه و اشکال‌اند" و "نعمتهایی مانند یکدیگر به ایشان داده شده" و "او آفرینش را آشکار می‌کند و بازمی‌گرداند"

"و کوهها را که بینی، پنداری ساکن اند. و آنها مانند ابر در حرکت اند."

هر دمی جانی فدا سازم ترا	جانِ نو بخشد جمال تو مرا
در همان دم بخشی از سر جانِ نو	کهنه را گوید جمالت که برو
هر دمم عیدی و قربانی نو	خلعتِ نو روزِ نو، روزی نو

و این معنی در آب روان آشکار می‌گردد؛ زیرا در هر لحظه، بخشی از آن وارد جوی می‌شود و به صورتی متناسب با جوی شکل می‌گیرد. و سپس می‌رود و یکی دیگر می‌آید. در حالی که به نظر می‌آید یکی بیش نیست. و چنین است در مورد آتشی که از روغن و فتیله نیرو می‌گیرد؛ که در هر لحظه چیزی از این دو، در آن "ناریت" داخل می‌شود و به صفت "نوریت" متّصف می‌گردد و سپس آن صورت، با تبدیل شدن به هوا، می‌رود و دیگری می‌آید. و همین است وضع سراسر جهان که همواره از گنجینه‌های کمی ناپذیر و بازناگرفتنی و افزایش یافتنی و افاضه گردیدنی خداوند، یاری می‌جوید و از آن افاضه می‌گردد و به آن بازمی‌گردد.

هر کوز تو پیدا شد هم در تو شود پنهان	پیدا و نهان گشتن هم کار تو می‌بینم
عالم، چون آب جوست بسته نماید ولیک	می‌رود و می‌رسد، نو نو این در کجاست؟
نو ز کجا می‌رسد؟ کهنه کجا می‌رود؟	گرنه و رای نظر عالم بی‌منتهاست
همیشه خلق در خلق جدید است	اگرچه مدّت عمرش مدید است
همیشه فیض فضل حق تعالی	بود در شأن خود اندر تجلّی
از آن جانب بود ایجاب و تکمیل	وزین جانب بود هر لحظه تبدیل ^۱
نیز: به هر جزئی ز کل کان نیست گردد	کل اندر دم ز امکان نیست گردد
جهان کلّ است و در هر طرفه العین	عدم گردد و لایبقی زمانین
دگر باره شود پیدا جهانی	به هر لحظه زمین و آسمانی
به هر ساعت جوان و کهنه پیر است	به هر دم اندرو حشر و نشر است
درو چیزی دو ساعت می‌نپاید	در آن لحظه که می‌میرد، بزایسد

قال بعض اهل المعرفة: از نفاذ فرمان قهرمان وحدت حقیقی است که در محلّ ظهور آثار اسم بزرگوار الظاهر، هیچ چیز را بهره‌ای از ثبات و قرار نیست ... زهی جوادِ مطلق که به حسب کروار لحظات و مرور لمحات، بل به حسب تتالی آنات، ما نیازمندان را خلعت وجود می‌بخشد. و از صفت بقای خود امداد نموده، از فنا

۱. کلمات مکنونه، محسن فیض، چاپ سنگی ۴۸ تا ۵۰؛ قرّة العیون ۸-۲۷۶.

محفوظ و از بقا محظوظ می‌گرداند. و یک دم اثرِ موجدی و خالقِ او از ما منقطع نیست. و ما از وصول این اثر بی‌خبر و از افاضهٔ این موهبت غافل.»^۱

نفی و اثبات حرکت در وجود

میلاپوری و صدرا، هر دو، حرکت در وجود را از یک دیدگاه نفی کرده و از دیدگاه دیگر پذیرفته‌اند. میلاپوری می‌نویسد: «گمان نکنند که در تجدد امثال، توارِدِ وجودات می‌شود و در وجود حرکت است. چه بقاء موضوع در حرکت شرط است و در تجدد، وجود و موجود هر دو متبدل می‌گردد [و نه فقط وجود]. و حرکت در وجود فی نفسه باطل است؛ زیرا که وجود حقیقی که واحد است به وحدت حقیقیهٔ واجب به وجوب حقیقی، تعالی عن ان ینسب الیه زوال و تبدل؛ برتر از آن است که به زوال و تبدل منسوب گردد.»^۲ صدرا نیز بر این مدعا که «حرکت در وجود باطل است» چنین استدلال می‌کند: «اگر وجود را امری اعتباری بگیریم، امر اعتباری نمی‌تواند بستر و مجرای یک امر حقیقی [حرکت] باشد. و اگر آن را اصیل بینگاریم، باید بپذیریم که از أعراض قائم به ماهیت نیست. بلکه نفس هستی ماهیت، و موجودیت ماهیت، و در واقع عین ماهیت است. پس چگونه می‌توان وجود را دستخوش تبدل شمرد؟ با اینکه ماهیت که در مقام جعل و تحقق، عین وجود است – هرچند در تحلیل عقلی میان آن دو جدایی می‌نهیم – بر جای است؟ افزون بر آن، لازمهٔ حرکت در وجود، آن است که متحرک در حین حرکت باقی نباشد؛ زیرا اگر هستی، بستر حرکت باشد، با دگرگون شدن بستر و تبدیل وجود، شیء متحرک تبدل خواهد یافت؛ چون قوام ماهیت به وجود آن است. و با تبدیل وجود و هستی، ماهیت متحرک هم دگرگون خواهد شد. و بدین‌گونه، در خلال حرکت، شیء ثابتی برجا نمی‌ماند که در چهرهٔ متحرک – یعنی هستی – روی بنماید.»^۳

داماد و شاگرد صدرا، فیض، هم در توضیح عدم تبدل ذات می‌نویسد: «تبدل و دگرگونی شئون، موجب تبدل ذات و تعدد افعال و صفات نیست. ظهور و خفاء شئون و اعتبارات، به واسطهٔ تلّبس به ظاهر وجود، عدم آن موجب تغیر حقیقت وجود و صفات حقیقیهٔ او نیست. بلکه مبتنی بر تبدل نسبت‌ها و اضافات است و آن مقتضی تغیر در ذات نی. اگر عمرو از یمین زید برخیزد و بر یسارش نشیند، نسبت

۱. کلمات مکتونه، چاپ سنگی ۳-۵۲. ۲. اصل الاصول ۵۹۳. ۳. اسفار ۴/۴۲۴.

زید به او مختلف شود و ذاتش با صفات حقیقیه خود همچنان برقرار. با آنکه تبدل نسبت‌ها و شئون نیز در مرتبه فرق است. اما در مرتبه جمع فلاتبدل و لاتغیر بل لیس الالّثبات والقرار.

جمال یار که پیوسته بی‌قرار خود است چه در خفا و چه در جلوه برقرار خود است
برای خود بود و عندلیب گلشن خود هوای کس نکند سبزه و بهار خود است.^۱

همچنین میلاپوری، در جای دیگر و از دیدگاهی دیگر، سخنی دارد که حاکی است زوال و فنای وجود، وجود اشخاص، را محقق دانسته. می‌نویسد: «تحقیق آن است که فانی و زایل از وی [از شخص در هنگام تجدد] وجود او و عوارض او و صفات او و ذات او و ذاتیات او باجمعا [= همگی است.] و باقی نمی‌ماند مگر هویت حقّه؛ که ساریه است در جمیع موجودات و تمام هویات [سریان هویت حقّه در جمیع موجودات و تمام هویات، با حرکت در وجود چه نسبتی دارد؟] سایر اشیا و ذوات و صفات، که به نسبت هویت حقّه، به منزله صفات‌اند، در معرض زوال می‌آید» سپس به این ایراد که «پس ذات اشیا تبدل نیافت» پاسخ می‌دهد.^۲

صدرا نیز در عین تأکید بر مبانی یاد شده، حرکت در وجود را به معنایی دیگر و از دیدگاهی دیگر محقق دانسته و بر آن است که: «در هستی، شیئی است که حقیقت آن، تجدد و سیلان است. و آن به عقیده ما طبیعت است. و هر شیء را ثباتی یا گونه‌ای فعلیت است. و آنچه از جاعل حقیقی بر شیء افزوده می‌شود، تنها ثبات و فعلیت آن است. پس ثبات شیء ثبات تجدد آن است - مانند طبیعت - و تجدد طبیعت، عین ثبات آن است. و طبیعت، از آن حیث که ثابت است، مرتبط به حق است. و از آن حیث که متجدد و نوشونده است، تجدد متجددات [= نوشدن نوشونده‌ها] و حدوث حادثات [= پدید آمدن پدیده‌ها] مرتبط به آن است.»^۳

نیز: «حرکت نحوه‌ای از وجود یعنی وجود عالم طبیعت است؛ از سر تا پای آن. زیرا در طبیعت ساکنی نیست. و سیلان، نه تنها در کمالات ثانوی و مقام دومی طبیعت نفوذ کرده که در وجود آن و مقام نخست آن نفوذ نموده^۴ و تجدد و عدم بقا در جانب وجود است و بقا در جانب ماهیت. و در هر شیئی، اصل وجود آن است و

۱. کلمات مکتونه، چاپ سنگی ۵۰ و ۵۱. ۲. اصل الاصول ۵۹۴. ۳. رسائل صدر ۲۱۱.

۴. اسفار ۷۷/۳.

ماهیت تابع وجود.^۱ و صورتهای طبیعی اشیا، از حیث وجود مادی آنها تجدد می‌پذیرد.^۲ و وجود طبیعت، وجود تجدد و انقضاست.^۳ چنانکه فیض هم حرکت وجود جسمانی را با تجدد امثال امری محقق دانسته و رساله‌ای در آن باب نوشته است، و گذشت.

میلاپوری و احادیث شیعه

استفاده از سخنان امامان شیعه در توضیح مبانی حکمی و عرفانی، چنانکه در آثار صدرا و شاگردان وی قابل توجه است، در کتاب میلاپوری هم مشهود است: - در اصل الاصول (۸۰-۳۷۹) می‌خوانیم: «در مسألة تکلیف و خلق افعال و جبر و اختیار، اگر مغایرتی در میان رب مکلف و عبد مکلف ملحوظ ندارند، کارخانه عظیمی که شریعت جزوی از آن است برهم می‌خورد. و نظام تمام عالم درهم می‌کشد و نصوص و احادیث و اجماعات و عقول و نقول همگی به معارضه برپا می‌شوند. و اگر مغایرت ذاتیة حقیقیة - من جمیع الوجوه - گیرند، به دستور، این همه کارخانجات بر باد می‌روند: اول ایجاد که به حکم "حدوث شیء لاعن شیء محال"، سرایت موجد در موجود واجب، و به دستور، سرایت قدرت و قوت و دیگر صفات کامله در عبد، واجب. پس معنی قول حضرت امام العارفین و الصادقین و بالحق ناطقین جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام معلوم کنند: الامر بین بین؛ یعنی این امر ظهور بین العینیة بحسب الحقیقة و بین الغیریة بحسب الاطلاق و التقیید واقع است - صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام.»

که این سخنان، یادآور اظهارات صدراست که در ضمن ردّ تفسیر انحرافی از نظریة وحدت وجود (وحدتی بدون هیچ‌گونه کثرت) می‌نویسد: «درست آن است که در این وحدت، کثرتها مندرج است و وحدتی جمعی است. و مدار تکلیف و وعد و وعید بر تعدد مراتب موجودات و گونه‌گونی نشئه‌ها و نسبت دادن کارها به بندگان خداست.» و در جای دیگر: «فعدم اعتبارالاعیان و الماهیات اصلا، منشأ للضلالة والحيرة والاحاد و بطلان الحکمة و الشریعة.» چنانکه در انتقاد از جبرگرایی نیز او و شارحانش، با استناد به همان کلام امام صادق (ع) - لاجبر و لاتفویض بل امر

۱. اسفار ۳/۷-۸۶. ۲. همان ۱۰۴. ۳. همان ۱۰۸.

بین‌الامرین - می‌گویند: «اگر بنده را اراده و قدرتی نبود، امر و نهی و وعد و وعید و طلب خیر و احتراز از شرّ توجیهی نداشت و دعا و ریاضت و کسب علوم و آداب بی‌فایده بود.»^۱

همچنین بطلان شریعت با نفی هر گونه مغایرت میان حق و عبد، یادآور حدیثی از امام علی (ع) است که صدرا و شاگرد او فیض به شرح آن پرداخته‌اند و مبتنی بر آن است که با اعتقاد به قضای لازم و قدر محتوم در مورد تمام افعال بندگان، نبوت، تکلیف، قانون و ثواب و عقاب بیهوده خواهد بود.^۲

آنچه نیز میلادپوری در نفی عدم مغایرت مطلق میان حق و خلق، از سویی، و نفی مغایرت مطلق، از سوی دیگر، مطرح کرده، با تعبیرات مختلف در آثار صدرا تکرار شده؛ و خلاصه آن را در کلام علی (ع) که به آن استناد جسته است می‌توان یافت: «مع کلّ شیء لا بقارئة و غیر کلّ شیء لا بمزایلة.»^۳

- در ص ۲۲ این سخن امام علی (ع) را آورده است: «لو شئت ان اوفر سبعین بعیرا من امّ القرآن لفعلت.» و این حدیث را صدرا نیز در آثار خود (از جمله مفاتیح الغیب ۷۰) با اندکی اختلاف آورده است.

- در ص ۵۵۳ این بیت را از «امام العارفین (علی) کرم الله وجهه» نقل می‌کند:

و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

که صدرا نیز در آثار خود (از جمله مبدأ و معاد ۱۲۷) این بیت را از امام علی (ع) نقل کرده است.

- در ص ۳۱۷ می‌خوانیم: «عشق آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل افتد بسوزد» و مضمون این سخن، نزدیک است به حدیثی از امام علی (ع) که شاگرد صدرا فیض آورده: «دوستی خدا آتشی است که بر هر چیز بگذرد می‌سوزد.»^۴ و مولوی آن را در رشته نظم کشیده است:

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هرچه جز معشوق باشد جمله سوخت^۵

۱. اسفار ۲/۲۲۶ و ۲۵۱؛ تفسیر صدرا ۲/۲۶۳؛ نیز: شرح اصول کافی، صدرا، انتشارات محمودی ۷-۴۱۳؛ شواهد

دبویه صدرا با توضیحات سبزواری ۵۸ و ۹۱-۴۸۹؛ علم‌الیقین فیض ۱۹۴ تا ۲۰۰.

۲. شرح اصول کافی ۶-۴۰۳؛ علم‌الیقین ۳-۱۹۲؛ شرح الاسماء، هادی سبزواری ۸-۳۳۷.

۳. مبدأ و معاد صدرا ۲۲۱ و ۳۵۷؛ شرح الاسماء ۳۳۹. ۴. محجة البیضاء، فیض ۷/۸.

۵. مثنوی، خط میرخانی ۴۲۶.

— در ص ۳۰-۲۲۹ می‌نویسد: «و چه خوش فرموده است عالمی از اهل بیت، رضی الله عنهم، که تسمیه کرده نشده است حقّ به عالم و قادر، مگر به این معنی که او، تعالی، واهب علم است مرعلما را و بخشنده قدرت است مرقادرین را. و هرچه شما تمیز می‌کنید حق را به اوهام خود از ادقّ معانی آن، پس آن مخلوق شماست. و مصنوع است مثل شما. و مردود است به سوی شما. و باری تعالی واهب حیات و مقدر موت است. و شاید نمل صغار [= مورچه کوچک] نیز توهم می‌کند که الله تعالی را دو پرند چنانکه او راست؛ زیرا که در توهم خود تصوّر می‌کند که عدم این دو پر نقصان است. و همین است حال عقلا در هرچه وصف می‌کنند الله تعالی را به آن. محقّق دوانی می‌گوید: معلوم می‌شود که آن عالم اهل بیت، امام همام محمد باقرند — رضوان الله علیه و علی آبائه الکرام و ابنائیه العظام — و باز می‌گوید که این کلام رشیق انیق است که صدور یافته از مصدر تحقیق و مورد تدقیق.»

سخنان یاد شده، ترجمه حدیثی است که صدرا از قول «عالم من اهل بیت النبوة علیهم السلام» آورده: «هل سمی عالماً و قادراً الاّ انه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین؟ و کلاً می‌تواند باوهمکم فی ادقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم و الباری تعالی واهب الحیاة و مقدر الموت. و لعلّ النمل الصغار توهم ان لله زبانین کما لها. فانها تتصور انّ عدمها نقصان لمن لا یکونان له و هكذا حال العقلاء فی یصفون الله^۱» و مضمون آن، بسیار نزدیک است به حدیث دیگری که فیض در علم‌الیقین نقل کرده: «ما توهمتم فی شیء فتوهّموا الله غیره» و در حاشیه آن نیز این دو بیت:

هرچه در وهم تو گنجد که من آنم نه من آنم هرچه در خاطرت آید که چنانم نه چنانم
هرچه در فهم تو گنجد همه مخلوق بود آن به حقیقت تو بدان بنده که من خالق آنم^۲

— در ص ۱۹۹ تا ۲۰۱ می‌نویسد: «و کفایت می‌کند به استشهاد در این مقام [بحث وحدت وجود] آنچه استاد علامه جلال‌الدین دوانی، بعد تقسیم توحید به مراتب ثلاثه — یعنی توحید افعال و توحید صفات و توحید ذات — گفته: و یکی فی تحقیق هذه المرتبة، ای مرتبة توحید الذات، الكلمات الخمسة الماثورة عن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، رضی الله تعالی عنه، فی جواب کمیل بن زیاد صاحب سرّه و قابل جوده و برّه. و

۱. اسفار ۴/۴۲۰؛ فرة العیون، فیض (به دنبال حقایق فیض ۳-۳۴۲)؛ مفاتیح الغیب، صدرا ۴-۳۲۳؛ کلمات مکنونه،

فیض ۳-۲۲. ۲. علم‌الیقین، فیض ۴۷.

به این کلمات خسته، اراده نموده ما هی مشهوره بین الصوفیة. و بعضی عرفا به شرح آن نیز اقبال نموده. روایت است از کمیل بن زیاد که وی سؤال نمود از حضرت امیر - کرم الله وجهه - ما الحقیقة؟ قال: مَالِكٌ والحقیقة؟ قال: اَوْلَسْتُ صاحب سِرِّک؟ قال علیه السلام: بلی و لكن یتَرَشَّحُ علیک ما یطفح مِنِّی. قال: امثلک یَحِیْبُ سائلاً؟ قال: الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره. فقال: زدنی بیاناً. فقال: محو الموهوم مع صحو المعلوم. فقال: زدنی بیاناً. فقال: هتک السَّتر لعلَّیة السَّرِّ. فقال: زدنی بیاناً. فقال: جذب الاحدیة لصفة التَّوْحید. فقال: زدنی بیاناً. فقال: نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التَّوْحید آثاره. فقال: زدنی بیاناً. فقال: اطفأ السَّراج فقد طلع الصَّبح - و یروی اطفأ المصباح فقد طلع الصَّباح.

قال: الجلال الدَّوَانِی فلینظر المتحیر فیهِ بنظر دقیق و یتفکَّر فیهِ بفکر عمیق. یتجلی له انوار التَّحْقِیق. الحق که این کلمات جامع، صادرند از مشکوة مجیب سائل کتب اربعه، و قایل قول «سلونی ممّا دون العرش»، و سراینده نغمه «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» - علیه و علی صاحبه السلام. قال امام السَّاجِدین علیه السلام:

یارب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممّن یعبد الوثنا
و لاستحلّ رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسنا

و اقوی الدلائل و اصرحها ما رویناه جاء بالسَّند الصَّحیح عن الامام المهام جعفر بن محمد الصادق - علیه و علی آبائه السلام - أنّه قال: لنا مع الله حالتان؛ حالة هو فی نحن و حالة نحن فی هو. حالت اولی، مخبر ما فی الواقع؛ که تنزل وجود است به مراتب ظهور. حالت ثانی، فنا سالک است به عروج الی الذَّات، یا به اعتبار اندراج جمله در حق؛ چون شجر در نواة - هسته. »

که آنچه را به حدیث حقیقت مشهور است، شارحان صدرا همچون فیض در کلمات مکنونه و احمد احساسی در شرح زیارت جامعه کبیره آورده اند. و عبدالله زنوزی کتابی مفصل به نام انوار جلیّه در شرح آن پرداخته است.^۱ و عنوان «مجیب سائل کتب اربعه» نیز اشاره به کلامی است که صدرا و دیگران از زبان امام علی (ع) بازگو کرده اند: «لو ثبیت لی وسادة و جلست علیها لحکمت لاهل التَّوْرَة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزَّبور بزبورهم و لاهل القرآن بقرآنهم.»^۲ و غرض از «قول

۱. کلمات مکنونه ۳۲؛ انوار جلیّه ۲۹۳ و ... ۲. مفاتیح الغیب ۵۴۷؛ بحار ۱۳۶/۴۰ و ۱۴۴ و ۱۵۳.

سلونی ...» و «نغمه لو کشف ...» دو سخن از علی (ع) است که اوّلی را مجلسی^۱ و دوّمی را صدرا^۲ نقل کرده‌اند و زنوزی نامبرده در کتاب مزبور به شرح دوّمی پرداخته است.^۳ و شعر امام سجّاد (ع) نیز در کتاب صدرا^۴ و حدیث منسوب به امام صادق (ع) هم در کتاب فیض به این گونه آمده است:

«ما را با خداوند حالاتی است که در آن حالات، ما اویم و او ما. و با این همه، او اوست و ما ما.»^۵

– در ص ۲۱ می‌نویسد: «از ابن عباس، رضی الله عنه، مروی است که علی بن ابی طالب، رضی الله تعالی عنهم، وی را به سوی خوارج فرستاد و گفت: اذهب الیهم فخاصمهم و لاتحاجّهم بالقرآن فانّه ذو وجوه ولكن خاصمهم بالسنة؛ که این سخن مشابه است با آنچه در نهج البلاغه نقل شده است.^۶

– در ص ۴۱۹ می‌نویسد: «فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه: العلم نقطة کثرها الجاهلون.» که حدیث مزبور را شارحان صدرا نقل کرده و برخی مانند نورعلی شاه آن را به نظم درآورده‌اند.^۷

میلادپوری و میرداماد

میلادپوری با آثار استاد صدرا، میرداماد، نیز آشنا بود و در کتاب خود، بارها به نقل گفته‌های وی و احياناً نقد آنها پرداخت:

– در ص ۴۹۵ کلام میرداماد در افاضات را در این خصوص که «عدم، انتفاء شیء است ... و نمی‌توان بر آن حکم کرد ...» آورده است.

– در ص ۴۳-۵ در ضمن سخن از وجود مصدری و وجود حقیقی، کلامی از افق‌المبین میر در این باره نقل کرده است که «وجود در حقیقت، جز نفس موجودیت به معنی مصدری نیست ...» سپس به توضیح مقصود او پرداخته و اینکه: «مراد وی نفی فرد عرضی است نه نفی وجود حقیقی؛ زیرا ...»

– در ص ۳۲۷-۸ به «تدقیق فلسفی» که میر در «فرق در مبدء و مناط» بکار

۱. بحار ۷۹/۲۵۴. ۲. مفاتیح الغیب ۶۶۰. ۳. انوار جلیه ۸-۵۱. ۴. مفاتیح الغیب ۵۴۷.

۵. کلمات مکتونه ۱۰۱؛ تعلیقه علی نوری بر اسفار ۲/۸۸.

۶. نهج البلاغه با شرح محمد عبده، محمد محی الدّین عبدالحمید ۳/۱۵۰.

۷. شرح الاسماء، سبزواری ۳۹۸؛ جنات الوصال ۱/۳۷۵.

برده، اشاره کرده و به تفصیل در آن مناقشه نموده است.
 - در ص ۱۶۶ کلامی از افق‌المبین در این باب که «ممتنع است ذات واجب، جزئی از حقیقت او باشد» آورده و مورد انتقاد قرار داده است.
 - در ص ۱۵۴ بحثی به عنوان «انتزاع امور متعدّده از واحد بسیط» مطرح؛ و آنچه را در نفی این مسئله گفته‌اند، با سه دلیل رد کرده و پاسخ میر به دلایل مزبور را نقل؛ و سپس آنچه را یکی از معاصران، به تفصیل و با لحنی تند و تیز، در جواب میر نوشته آورده است.

میلاپوری و احمد سرهندی

شیخ احمد سرهندی شخصیتی است که به خاطر دفاع سرسختانه از سنی‌گری و مبارزه با عارفان تندرو و شیعیان، در میان سنیان هند، جایگاهی والا یافته و مجدّد الف ثانی (نوکننده دین در هزاره دوّم) لقب گرفته. با این همه، میلاپوری به مقابله با وی برخاسته و او را به تناقض‌گویی و عدم درک معانی بلند عرفانی نسبت داده و مکتب وحدت‌شهود وی را - که در برابر وحدت وجود علم کرده - بی‌رنگ نموده و حتی بر آن رفته که وی و متفکر متشرّع دیگر هندی شاه ولی‌الله،^۱ سرانجام همان وحدت وجود را که مقبول ابن عربی و صدرا و هم‌مشریان آن دو است پذیرفته‌اند:
 - شیخ مجدّد که خود را مجدّد الف ثانی قرار داده (شمرده) بر لفظ حاکم و محکوم، هنگامه بسیار نموده. و استغفار بی‌شمار از محکوم گفتن حق - سبحانه و تعالی - نموده. چه کند که وی را غیر از لفظ محکوم عبوری نیفتاده. و اگر عبور نموده، به خاطر جا نگرفته به این معنی بلند، رخصت التفات نداده. و چون سخن طایفه حق است، شیخ را در کلام، اضطرابی لاحق می‌شود. و حق او را کشان‌کشان به همان کلمات می‌آرد. جابه‌جا می‌گوید ممکن عدم است؛ و مأوای هر شرّ و فسادی که در او می‌شود از اقتضای حقیقت عدمیه اوست. و لیس هذا الا رجوع بالقول الاول. مگر اینکه اطلاق لفظ محکوم نکرده. اما حاصل معنی آن در ضمن این بیان نموده...^۲
 - شیخ احمد سرهندی نقشبندی که به زعم تجدید الف ثانی، هرچند خواست که مسئله وحدت وجود را - که اصل الاصول معارف الف اول (هزاره نخستین هجری)

۱. اصل الاصول ۴۱۰. ۲. همان ۸-۵۰۷.

است - بر هم زند، و لهذا در توحید شهودی و حمایت متکلمین، سعی‌های موفوره فرمود، و در مکاتیب و رسائل و مصنّفات وی، ابطال وحدت وجود، و اثبات وجود خارج به اشیاء (برای اشیا) به طریق هجوم واقع گشته، اما در مکتوبات آخر عمر شریف، و اواخر تحریرات و تصانیف، عطفِ عنان فرمود. بلکه در بعض مکاتبات نوشته که من آنچه سابق نوشته‌ام از آن مستغفرم. پس به انکاری که در مکتوبات اوایل، بر اکابر صوفیه نموده، به انکار شیخ نباید برخاست؛ که آخر رجوع به تسلیم فرموده ... پس هر گاه شیخ، موافقت به ارباب وحدت وجود در آخر عمر - که ایام نهایت ترقّیات اند - فرموده، دیگری را مجال انکار باقی نمانده (سپس به نقل چند صفحه از مکتوبات سرهندی در تأیید نظریّه وحدت وجود می‌پردازد و از آن میان): معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حقّ، جلّ و علا، در خارج موجود نیست؛ چه اعیان و چه آثار اعیان. حقایق ممکنات، عدمات اند که در خارج، به علم واجبی تحییّز و تعین پیدا کرده‌اند. جز او در خارج موجودی نیست. و فی الحقیقه غیر از یک ذات در خارج موجودی نیست.^۱

۲۷ نواب تفضّل حسین کشمیری سِنالکوتی لاهوری دهلوی لکهنوی شیعی معروف به خان علامه (۱۲۱۵-۱۱۴۰)

از دانش‌های عقلی و نقلی بهره‌وافر داشت و ارسطوی زمان و معلّم ثالث خوانده می‌شد و به ویژه در ریاضیات جدید و دانش‌های نوشهره آفاق بود. پنج شکل هندسی جدید استخراج کرد و گذشته از فارسی و عربی، انگلیسی و لاتین را به خوبی می‌دانست و خط شکسته و تعلیق را خوب می‌نوشت. از استادان وی محمد علی بن خیرالله دهلوی، مهندس و منجم نامی، و شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، ادیب و دانشمند معروف و پر تألیف ایران، و محمدحسن لکهنوی، محشّی شرح صدر و شاگرد و نواده برادر نظام الدّین محشّی دیگر شرح صدر را نام می‌بریم که شجره نسب علمی سومی به حکمای ایران می‌پیوست؛ زیرا نظام الدّین، چنانکه در جای

۱. همان ۴-۲۲۱.

منابع دیگر: مقدّمه اصل الاصول، محمد یوسف کوکن عمری؛ نزّهة الخواطر ۷/ ۳۰۰-۲۹۹؛ تذکرة علمای هند، رحمانعلی ۱۲۸.

دیگر خواهیم گفت، با چند واسطه شاگرد حکیمان ایران بود. و حزین نیز شاگرد لطف‌الله شیرازی و محمد صادق اردستانی بود که اولی شاگرد فیض بود و دومی شاگرد عبدالرزاق لاهیجی و شیخ حسین تنکابنی و یا فیض - هر سه شاگرد صدرا - و اردستانی نامبرده، پاره‌ای از مبانی صدرا را پسندیده و پاره‌ای را رد کرد و در مسأله پیدایش نفس و حدوث نفس ناطقه، و حرکت جوهری، ایرادهایی بر نظریات صدرا گرفت که شارحان صدرا به ارائه و پاسخ آنها پرداخته‌اند و خود حزین نیز رساله جداگانه‌ای در باب تجدد امثال نوشت که همان اصطلاح عرفا برای دگرگونی ذوات است و اگر با حرکت جوهری یکی نباشد، همانندیهای بسیاری با آن دارد.

تفضل حسین از خانواده‌ای ثروتمند برخاست و به مناصب مهمی مانند سفارت، وزارت، مربی‌گری شاهزادگان (همچون نواب سعادتعلی خان از امیران و پادشاهان محلی هند) رسید و چون درگذشت، خواسته بسیار - از جمله نهصد هزار روپیه پول نقد - برجا گذاشت و با تمام ثروت و مقامات بلند اجتماعی و علمی، ساده زیستی و درویش‌صفتی را همیشه حفظ کرد. در شبانه‌روز جز یک وعده غذا نمی‌خورد و بیش از اندکی نمی‌خفت؛ و با اینکه حضور در مجلس غنا و رقص، از برنامه‌های روزانه او حذف نمی‌شد، «در تشییع غالی و نور ولای ائمه اطهار از سیمای اولامع» بود. صبح‌ها فقه شیعه و عصرها فقه حنفی تدریس می‌کرد؛ تدریس ریاضی هم به جای خود. شماری از رجال نامور انگلیسی و هندی همچون نواب فریدالدوله وزیر شاه عالم (از شاهان گورکانی هند) در نزد او شاگردی کردند و ریاضی و نجوم آموختند. چندین کتاب انگلیسی و یونانی را به عربی یا فارسی برگرداند و هفت فقره از کتابهایش از کتب درسی بود. از آثار او:

- کتابی در هیئت اروپایی.

- ترجمه فارسی کتاب نیوتن دانشمند انگلیسی.^۱

- شرح مخروطات آپولونیوس (Apollonius) و مخروطات وی پال (Whipple) و مخروطات سیمسن (Simson).

- دو رساله در جبر و مقابله به فارسی.

- ترجمه کتاب مساکن تاووسیوس یا همان تحریرالمساکن (از خواجه طوسی) به

فارسی.

1. *Philosophiae naturalis principia mathematica* (مبای ریاضی فلسفه طبیعی)

— حواشی بر کتب متعدد فقه و حدیث.

— تعلیقه‌ای بر مبحث «المثناة بالتکریر» از شرح صدر که نسخه خوبی از آن در کتابخانه رضا با این نشانی‌ها موجود است: ۳۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ ، کتابت در ۱۲۵۰، در ۲۵×۱۷/۷ سم، به خط نستعلیق، با کرم‌خوردگی، آغاز: «الثانية ان مربع قطر المربع بحکم العروس ضعف مربع ضلعه، تقریر هذه الحجة انه قد بين ...» و دلدار علی نقوی که ذکر وی بیاید، در حاشیه خود بر شرح صدر، پاره‌ای از مطالب آن را نقض کرده است.

خان علامه در سال ۱۲۱۵ چشم از جهان فرو بست و نزدیک‌ترین دوست او شاه محمداجمل آله‌آبادی از عارفان و پارسی سرایان هند در آن عصر، قطعه‌ای فارسی در رثای وی سرود که بیت آخر آن، تاریخ در گذشت وی بود:

گر بپرسند سال تاریخش با سر حیف و غم بگو افسوس^۱

۲۸ محشی ناشناس

نسخه حاشیه وی بر شرح صدر، در حیدرآباد دکن کتابخانه سالار جنگ با این نشانی‌ها موجود است: ۱۱۳ ص، ۱۴ س، ۵/۵×۸/۵ سم، خط نستعلیق و گویا در سده ۱۳ کتابت شده است، آغاز: «قوله صناعة الصناعة بالكسر في اللغة اصطلاح كل فن و حرفة الصانع يرتزق منها و بالفتح قد يطلق على علم يتعلق بكيفية العمل»، انجاء: «مخصوصة بالنسبة العددية عندهم دون النسبة الصمّية فتحقق بينهما و هذا آخر ما تيسر لنا من الكلام بتوفيق الله الملك العزيز العلام^۲».

۱. نزهة الخواطر ۱۱۲-۳/۷؛ تذکرة علمای هند ۷-۳۶؛ الذریعة ۳/۳۴۹، ۴/۱۳۴، ۶/۱۳۸، ۱۴/۶۲، ۲۵/۲۵۶؛ فهرست رضا ۴/۵-۵۰۴؛ الثقافة الإسلامية ۲۷۱ و ۲۷۶؛ تذکرة علمای امامیه ۲-۴۶۱؛ احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی ۱۲۵۹؛ تاریخ و سفرنامه حزین، چاپ در آغاز دیوان حزین ۲۵ و ۳۴؛ رود کوثر، شیخ محمد اکرام ۶۳۹؛ ثلاثة غنّالة، حکیم حبیب الرحمن ۲۵؛ کشف الحجب، اعجاز حسین ۱۲۰؛ مطلع الانوار ۴۲-۱۳۸ که در آن می‌خوانیم: نواب سید محمد علی خان اثری به انگلیسی در شرح زندگانی تفضل حسین پدید آورد که در سال ۱۹۰۴ م. به چاپ رسیده است؛ منتخب آثار حکمای الهی ایران ۴/۱۵۴ به بعد؛ زادالمسافر، صدر با شرح سید جلال الدین آشتیانی ۸۲-۱۴۵ (در دو منبع اخیر، ایرادات اردستانی، استاد استاد تفضل حسین بر صدر و پاسخ آنها آمده است).

۲. الفهرست المشروح للمخطوطات العربية فی مکتبة سالار جنگ ۱/۱۴. (آغاز و انجام نسخه بالا، با

– می‌توان احتمال داد که حاشیه مزبور، یکی از حواشی باشد که با ذکر نام و نشان محشی در همین دفتر معرفی شده یا بعداً معرفی خواهد شد.

۲۹ محشی ناشناس

نسخه حاشیه وی بر شرح صدره، در پتنه، کتابخانه مجیبیه بدریه، به شماره ۵۳ با این نشانی‌ها موجود است: ۹۲ ص، ۱۷ س، به قطع ۲۳/۸×۱۶ سم، به خط نستعلیق، آغاز پس از بسمله: «اللهم لك الحمد شكراً ولك المنّ فضلاً، على سيدنا و سندنا و مولينا و مطلوبنا و مقصودنا و محبوبنا و شفيعنا ... محمد و آله و اصحابه و اهليته و احبابه و ازواجه ائمهات المؤمنين و ذريته و عترته الطيبين»، انجام: «الحقايق لا يقع في طريق الحركة اصلاً كيف و يمكن ان يكون مافيه الحركة امراً اعمّ له افرادة مختلفة الحقايق كلّها يقع في طريق الحركة ... تحرّك في المقدار و وقع في طريق حركته مراتب استداراته و من المقرّر عندهم ان مراتب الاستدارات.^۱»

۳۰ عبدالعلی لکهنوی حنفی (۱۲۲۵-۱۱۴۴)

در محضر پدرش نظام‌الدین انصاری محشی شرح صدره، و در نزد کمال‌الدین انصاری که شاگرد پدرش و از عموزادگان جدش و نیز محشی شرح صدره بود شاگردی کرد. در دانش‌های گوناگون مبرز گردید و در جرگه بزرگترین علمای هند درآمد. ملک‌العلماء و بحرالعلوم لقب گرفت و دهها سال در لکهنو و شاهجهانپور و رامپور – به ترتیب – به تدریس پرداخت و چون در میان او و امیر رامپور اختلافاتی پدید آمد، مأمورین دولت انگلیس، امیر را واداشتند که وی را به بُهار، قریه‌ای نزدیک برَدوان (شهری در ایالت بنگال غربی در هند) بفرستد. پس وی در آنجا، در مدرسه بزرگ جلالیه، که به نام و یادبود سید جلال تبریزی عارف ایرانی^۲ بنا شده بود، به

→ آغاز و انجام نسخه حاشیه ارضا علی‌خان متعلق به کتابخانه گنج‌بخش که ذکر آن در ص ۲۵۶ بیاید مشابّهت‌هایی دارد). ۱. یادداشتها.

۲. از نامی‌ترین مریدان سهروردی (بنیادگذار سلسله صوفیانه سهروردیه) و نخستین مروج طریقه وی در بنگال که پیش از سال ۶۵۴ درگذشت.

تعلیم دانش‌طلبان مشغول شد. تا میان وی و بانی مدرسه، کدورتی پیش آمد و به مدراس رفت و روزگاری دراز در آنجا به تدریس اشتغال داشت. پس از مرگ امیر محمدعلی خان گویاموی امیر مدراس، بر سر جانشینی او کشمکش درگرفت و فرزند وی عمده‌الامرا که جانشین قانونی او بود، به خواسته‌های انگلیسی‌ها تن در نداد و از مسند قدرت برکنار و برادرزاده او به کار گمارده شد. و عزل او را عبدالعلی و برخی دیگر از علما طی یک فتوی محکوم کردند و انتشار این فتوی، سوء ظن انگلیسی‌ها به عبدالعلی را برانگیخت و پس از آنکه سپاهیان فرزند عمده‌الامرا را خلع سلاح کردند، املاکی را هم که سابقاً به فرزندان عبدالعلی داده شده بود، پس گرفتند و از آن پس، توجه به مشکلات دانش‌طلبان کاهش یافت و تأمین هزینه‌های مدرسه با دشواری‌ها مواجه بود.

از حوزه درس عبدالعلی، دانشمندان و فضلاء بسیاری برخاستند. وی آثار فراوانی هم در دانش‌های گوناگون پدید آورد که بسیاری از آنها به فارسی یا شرح و حاشیه بر کتابهای علمای ایران است از میان آنها:

آثار

۱. رساله وحدت وجود یا بیان التوحید به فارسی که ترجمه اردوی آن در دهلی چاپ شده است.
۲. پاسخ یک استفتا در باب حرمت افیون و بنگ و غیره که با ترجمه فارسی به چاپ رسیده است.
- ۳ و ۴. شرح فارسی مفصلی بر مثنوی مولوی و حاشیه بر شرح صدر که درباره هر یک جداگانه سخن خواهیم راند.
۵. قیامت نامه یا رساله در احوال قیامت به فارسی.
۶. شرح دیوان امام علی (ع) به فارسی.^۱
۷. هدایة الصّرف به فارسی.
۸. حاشیه بر افق‌المبین میرداماد.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، عارف نوشاهی ۵۱۳.

- ۹ تا ۱۳. حاشیه بر هر یک از سه تعلیقه میرزاهد^۱ - بر میرزاهد مواقف سه حاشیه.
۱۴. شرح سلم العلوم در منطق.
۱۵. حاشیه بر شرح دوانی بر عقاید عضدی.
۱۶. فواتح الرحموت در شرح مسلم الثبوت از مهم ترین کتاب ها در اصول فقه اهل سنت که بارها در مصر و هند و ایران چاپ شده و بعداً نکاتی از آن را خواهیم آورد - متن از محب الله بهاری از شارحان صدرا.
۱۷. رسائل الارکان در مسائل عبادات بر پایه فقه حنفی به فارسی که به اردو ترجمه شده و متن آن در بعضی از مدارس از کتاب های درسی بوده است.
۱۸. تنویر المنار در شرح منار الاصول به فارسی.
۱۹. شرح الفقه الاکبر از ابوحنیفه به فارسی.
۲۰. شرح تحریر مجسطی از خواجه طوسی.
۲۱. شرح فصوص.^۲

حاشیه عبدالعلی بر «شرح صدرا» و برخوردهای وی با صدرا و میرداماد عبدالعلی در این حاشیه مفصل و در آثار دیگر خود، راهی درست مخالف پدرش در حاشیه خود بر شرح صدرا در پیش گرفته و در برخوردهای عقیدتی میان فیلسوفان با علمای سنی و متکلمان ظاهرگرا، از فریق دوم سخت حمایت کرده، و گروه نخست را تا توانسته، کوبیده و تخطئه نموده. چنانکه فخررازی، بزرگترین عیبجوی حکیمان و متکلم نامی ضد فلسفه را ستوده و او را «امام همام علیه الرحمة» خوانده؛ ویر ایرادات و آراء وی مهر تأیید زده و برخواجه طوسی خرده گرفته و پاسخ او به فخررا «لایسمن و لایغنی من جوع» پنداشته و از میرداماد، کراماً با لحنی درشت و پر از ناسزا نام برده و نظریه او را در این خصوص که «وجود عین ذات واجب است» از بدعت های متعدد او خوانده و بر - به قول خود - «حماقت و دشمنی او با اهل حق» و «بدفهمی و شیطنت و هم وی» و مطالب وی که مبتنی بر

۱. برگردید به ص ۲۷.

۲. نزهة الخواطر ۷/ ۹۴-۲۸۹؛ تذکرة علمای هند ۳-۱۲۲؛ تذکرة مصنفین ۵۲-۱۴۶؛ حركة التألیف ۴-۳۳۲؛ فهرست مشترک ۱۴۸/۲؛ ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی، اختر راهی ۱۹ و ۹۳؛ بز صغیر پاک و همدین تصوف کی مطبوعات، محمد نذیر رانجها ۵۵، ۲۸۸؛ ثلاثة غتاله ۸۸ و ۱۸۵-۶.

«قضایای شعری و مقدمات تخیلی است» می‌تازد و او را «مخترع سفسطه»، «بدعت‌گذار» و «کسی که از تصدیق حقیقت استوار مطرود است»، محسوب داشته و پس از نقل دو سه صفحه از کتاب وی می‌نویسد: «این گفتار به سخنان دیوانگان بیشتر می‌ماند...» و دیگر تعبیراتی که نقل آنها بیش از آنچه اسائه ادب به میر باشد، هتک حرمت گوینده است؛ و ظاهراً از سویی واکنش اعتراضات میر است به متکلمان اشعری به ویژه فخررازی^۱ و از سویی عکس‌العمل سنیان متصّل در برابر دو قرن محبوبیت همه جانبه میر - یک اندیشمند شیعی ایرانی - در هند و رواج آثار و آراء او در آن خطّه است که قبلاً باز نمودیم و تعبیرات پر از ستایش محمود جونپوری و نیز نظام‌الدین پدر عبدالعلی درباره میر را آوردیم.^۲ و عبدالعلی هم که به دفاع از سنت برخاسته، از این همه مقبولیت یک فیلسوف شیعی ایرانی و آراء وی در میان سنیان هند - که ظاهراً حتی بیش از آن بوده که در میان شیعیان ایران - برآشفته و به اعتراض برخاسته است که چرا «بیشتر کسان به جادوی میر معتاد شده‌اند و استعارات و تشبیهات وی ایشان را برآن داشته است که مصنفات او را در میان همه آنچه ملّت‌ها نوشته‌اند در برترین مرتبه انگارند و گمان برند که جایگاه آثار او فراتر از آن است که صاحبان فهم‌ها به آن دست یابند» و برای مقابله با همین - به گفته عبدالعلی - «تلبیس و تضلیل‌ها و مغالطات و سفسطه‌ها» بوده است که وی دامن همت به کمر زده و گفتگوهای دور و درازی را - خصوصاً در اواخر حاشیه‌اش بر شرح صدرا و در کتاب دیگری که با عنوان حاشیه بر امور عامّه معرفی شده^۳، به نقد میر و ردّ مندرجات قسّات و افق‌المبین اختصاص داده و برخوردهای تند و تیز او هم ناشی از ویژگی اخلاقی‌اش بود که حتی در نوجوانی و دوران طلب علم، در گفتگو با استاد خود جانب ادب را مراعات نمی‌نمود و رفتاری اعتراض‌انگیز داشت.^۴

در برخورد با صدرا نیز عبدالعلی چنین شیوه‌ای اتخاذ نموده است. ایراد وی بر متکلمان را غیر وارد می‌خواند و تنها به این دلیل که در پاره‌ای موارد، نظریّه مشائیان را تقریر کرده یا پذیرفته، وی را متهم می‌دارد که «دل خود را، با ایمان به

۱. فسات، میرداماد ۱۰-۱۰۳، ۷-۱۲۶، ۲۵۵، ۲۸۷، ۳-۳۵۲، ۳۷۲، ۴۴۴، ۹-۴۶۸، ۴۷۱.

۲. برگردید به ص ۴۲، ۵-۷۴.

۳. هزار و پانصد یادداشت، مهدی محقق ۳-۱۷۲؛ حاشیه عبدالعلی بر شرح صدرا.

۴. نزهة الخواطر ۷ / ۲۹۰.

عقیده آنان و حسن ظنّ به ایشان سیراب کرده و مقلّد استادش بوده»، بدون توجه به آن همه انتقادهای صدرا از شیوه‌ها و آراء مشائیان و آن همه موارد که نظریاتی از مکتب‌های غیرمشائی گرفته؛ و نمونه‌های این هر دو را حتی در شرح صدرا که بیش از دیگر کتب او رنگ مشائی دارد، به کرات می‌توان یافت و عموزاده عبدالعلی، محمد حسن که قبلاً از او یاد کردیم، در حاشیه خود بر این شرح، به موارد متعددی از آن، اشاره کرده است.^۱ همچنین در برابر پدرش در حاشیه بر این شرح، که فخر رازی متکلم را به عدم احاطه بر جوانب سخن ابن‌سینا منسوب می‌داشت و کلام او را سست و استدلالش را ناتوان و «لا طائل تحته» می‌شمرد، او بر صدرا خرده می‌گیرد و وی را به قلت تأمل در سخن فخر متهم می‌نماید و پاسخ او به فخر را تباه و مردود، و کلام وی را خبط می‌شمارد و فخر را به عنوان «فردی مؤمن که یقین دارد صدور افعال، از خدای فعال لمایرد است، و به سبک مغزی‌های فیلسوفان که اثرگذاری را کار قوت‌ها می‌دانند معتقد نیست» می‌ستاید و مدعی است که استادان و پیشروان صدرا و فیلسوفان، معاد جسمانی و رؤیت حق و وزن اعمال را که شکی در آن نیست منکرند و هم می‌گویند که صدرا و امثال او، عقاید اهل حق (سنّیان مخالف فلسفه) را درست عرضه نکرده و بر آنان دروغ بسته‌اند و مثلاً آنچه در باب اعتقاد به تعلّق اراده باری به فعل عاری از حکمت به ایشان نسبت داده‌اند افتراست و ایشان - رحمهم الله - هرگز چنین نگفته‌اند. نیز اینکه: جدایی از حکمت راستین، آنگاه تحقق یافت که نصوص رسیده از سوی خدا و پیامبر (ص) را کنار نهادند و از ظاهر خود بگردانیدند تا آراء کسانی همچون ارسطو را نگاه دارند:

فاتوا علی دین رسطالس وعشنا علی ملّة المصطفی

(پس آنها بر کیش ارسطو بمردند و ما بر دین مصطفی می‌زییم).

نیز برخلاف پدر که از اختلاف موضع صدرا در اسفار و شرح‌الهدایه در باب حرکت جوهری، با لحنی حرمت‌آمیز سخن می‌راند، وی این موضوع را با زبانی پر از تحقیر بازگو می‌کند: «بدانکه صدرا به وقوع حرکت در جوهر یقین دارد و در اسفار خود با سخنانی از آن دفاع می‌کند که همه شعر و سفسطه است و او آنها را حجت و برهان نامیده و نقل امثال آنها تزییع وقت است.» و این هم نمونه‌ای دیگر

۱. برگردیده به ص ۷۰-۶۸.

از نقدهای وی بر صدر:

«صدر بر آن رفته است که موجود حقیقی و بالذات وجود است و ماهیت‌ها به خاطر اتحادی که میان وجود و ماهیت است، موجود بالعرض اند. و مجعول بالذات با جعل بسیط، وجود است و نفس وجود، مابه‌الاشتراک است و عین آن به‌الامتياز. ما می‌گوییم: این دلیل مخدوش است؛ زیرا اگر نفس وجود با قطع نظر از اتصاف به امری مجعول باشد، جاعل، مقوم حقیقت وجود و تقریبش آن خواهد بود و در نتیجه، جاعل در مرتبه حقیقت وجود و از ذاتیات آن خواهد بود؛ در حالی که به عقیده صدر، وجود بسیط است و جاعل بیرون از آن.»

عبدالعلی برای شناختن و شناساندن صدر، و نگارش حاشیه بر شرح الهدایه او، از دیگر آثار وی - اسفار، حاشیه شفا، حاشیه شرح حکمة الاشراق، و رساله در باب وجود - یاری جسته، و تفصیل مطالب را به آنها بازگشت می‌دهد و گهگاه مآخذ اقوال صدر در شرح مزبور را در آثار پیشینیان وی (امام فخر، خواجه طوسی، قطب رازی، قوشچی، دوانی، میرداماد) نشان داده و بعضاً یادآوری که: «بیان صدر در این مورد کاملتر است و ایرادی که بر آن قبلی وارد بود، بر این وارد نیست.» در میان دانشمندان ایرانی پس از صدر هم از آقاحسین خوانساری محشی شوارق^۱ یاد می‌کند که ظاهراً حاشیه او بر شفا را خوانده و در این حاشیه، که شاهد احاطه خوانساری بر فلسفه مشاء و دقت نظر او در عقلیات می‌باشد، بیش از نصف کتاب (افزون بر ۳۰۰ ص) به نقل و نقد نوشته‌های صدر اختصاص یافته و بیش از صد بار از تعلیق وی بر شفا نقل شده است - گاهی برای دفاع از او در برابر بوعلی و دوانی، و گاه برای نقل یا توضیح کلام ابن سینا، و بیشتر موارد برای نقد مطالب صدر. در عین آنکه خوانساری، از صدر با عنوان بعض‌الافاضل، بعض‌المحققین، صدرالحکما و صدرالمحققین یاد می‌کند و در حلّ کثیری از معضلات، از نوشته‌های وی یاری می‌جوید و تأییراتی که از او گرفته، نمایان است و حواشی او بر شفا، در بخش‌هایی که صدر بر آن حاشیه نوشته، رنگ و بویی دارد و در دیگر قسمت‌ها، حواشی او کمتر، و عدم حضور افکار صدر در آن بخش‌ها کاملاً محسوس و آشکار است و برادر همسرش محمدباقر سبزواری؛ و شارح معروف صدر در قرن سیزدهم

۱. درباره شوارق و مصنف آن لاهیجی و ارتباط وی با صدر و مکتب او، بعداً توضیحاتی خواهیم داد. حاشیه آقاحسین بر شوارق در ص ۲۸ و ... از شوارق چاپ سنگی دیده می‌شود.

آقا علی مدرس و دیگران، در میان وی و صدرا به محاکمه نشسته و پاره‌ای از ایرادات او بر صدرا را پاسخ داده‌اند و خوانساری پس از ملاحظه جوابهای سبزواری، بار دیگر اثری پدید آورد و سخنان وی را رد کرد.^۱

عبدالعلی، گاهی هم اقوال صدرا و استادش میرداماد را با یکدیگر می‌سنجد و با همه مخالفت‌هایش با این دو، پاره‌ای از گفته‌هایشان را نیکو و هوشیارانه می‌شمارد و بعضی از ایرادات میرزاهد هروی و دیگران بر صدرا را رد می‌کند و نابجا می‌خواند و معاصر خود محمدحسن لکهنوی محشی شرح صدرا را به عدم درک مقصود از دلیل صدرا متهم می‌نماید. چنانکه ضمن تصریح به اقتباسات محمود جونپوری از میرداماد، در مواردی وی را به عدم تدبّر در کلام او و خرده‌گیری نادرست منسوب می‌دارد. حاشیه عبدالعلی بر شرح صدرا به عربی است ولی در ضمن آن، برای تشریح پاره‌ای از واژه‌ها و مصطلحات، از کلمات فارسی استفاده شده - برای نمونه: «تمویه، سیم و زراندود کردن چیزی را» - و گاهی برای تفهیم مطلب، به سروده‌های فارسی استناد شده همچون این بیت:

نقصان ز قابل است و گر نه علی الدوام فیض سعادتش همه کس را برابر است

بعضی از توضیحات وی نیز با اشکال هندسی همراه است. حاشیه عبدالعلی، از روزگار محشی با واکنش‌های گوناگونی مواجه گردید. برخی همچون دلداری علی شیعوی، در تعلیقه خود بر شرح صدرا، محتویات آن را مورد انتقاد قرار داده و پاره‌ای از اقوال محشی را نقض کردند. یا مانند سیدحسین نونهروی شیعوی - از شارحان صدرا - اعتراضات عبدالعلی بر صدرا و میرداماد را دفع کرده و او را به در نیافتن مقاصد آن دو حکیم منسوب داشتند و برخی - از جمله ترابعلی لکهنوی در تعلیقه خود بر شرح صدرا، پاره‌ای از محتویات آن را به دیده قبول نگریسته و برای آشنایی بیشتر با صدرا، به آن بازگشت داده‌اند؛ و بالاخره برخی بر آن حاشیه نوشته‌اند که از میان آنان:

- عبدالستار که ظاهراً شاگرد عبدالعلی بوده و یک قطعه از حاشیه وی در هامش

۱. مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی بر شواهد ربویه ۹۴؛ منتخبی از آثار حکمای الهی ایران، آشتیانی ۱/۳۶۲ و ۳۶۵ و ۲/۴۹۰ و ۴/۶۰۵؛ حاشیه آقا حسین خوانساری بر شفا، مقدمه مصحح ص ۵۷ تا چهارده، بیست.

حاشیه استاد چاپ شده است و در پایان: «کذا سمعت من الاستاد المحشی..»
 - محمد عبدالحق که پاره‌ای از حواشی وی در هامش نسخه‌ای خطی از حاشیه
 عبد‌العلی در سبحان‌الله هست (وی همان عبدالحق گوپاموی شاگرد عبد‌العلی است؟
 محمد عبدالحق خیرآبادی محشی شرح صدر که بعداً از او یاد خواهیم کرد نیست.)

چاپ حاشیه عبد‌العلی

بسیاری از قطعات حاشیه عبد‌العلی، در هامش چاپهای متعدد شرح صدر در هند و
 ایران منتشر شده - با نشانی بحر العلوم - و تمام آن نیز به تصحیح «فاضل لودعی و
 عالم المعی محمدعلی ظفر افضل گدھی» و به اهتمام شاگردش «احمد ص (کذا)
 علی ع خیرآبادی بن حکیم محمد ص عابد علی ع» در سال ۱۳۲۳ در هند - رامپور
 مطبعه سعیدیّه در ۳۳۲ ص بزرگ، با خط نستعلیق خوش به چاپ رسیده است و در
 هامش آن، حواشی، و بعضاً از عبدالستار شاگرد عبد‌العلی، دیده می‌شود و
 لغزش‌های چاپی هم کم ندارد. در یادداشت پایان کتاب، از صدر با عنوان
 «صدر المتألهین و الحكماء» و از شرح وی بر هدایه، به گونه کتابی که «کلمات آن بر
 اشارات و شفای بوعلی برتری دارد و از بهترین شروح است» یاد شده است.

در پاره‌ای مآخذ نیز به چاپ حاشیه عبد‌العلی بر شرح صدر در سال ۱۲۶۲ و در
 هامش شرح اشاره شده؛ که نمی‌دانم مقصود، چاپ تمام حاشیه در هامش شرح در
 آن سال است یا چاپ گزیده‌هایی از آن در کنار منتخباتی از حواشی دیگران؛ امری
 که پس از این تاریخ نیز بارها انجام گرفت. همچنین در آغاز شماری از نسخ چاپی
 حاشیه، که تمام نشانی‌های نسخ چاپ رامپور را دارد، یک صفحه با این مضمون
 دیده‌ام: «حاشیه بحر العلوم علی الصدر... قد طبع بفخر المطابع الواقع فی لکهنو» و گمان
 دارم که حاشیه مزبور، یک بار هم در لکهنو از روی نسخه چاپ رامپور به طبع
 رسیده. یا اینکه برگه مزبور را در لکهنو چاپ کرده و در آغاز تعدادی از نسخ
 چاپ رامپور چسبانده‌اند و شاید هم چنانکه در پاره‌ای مآخذ آمده، حاشیه
 عبد‌العلی یک بار در سال ۱۲۶۲ در رامپور چاپ شده و بار دیگر در ۱۳۲۳ در لکهنو -
 فخر المطابع.^۱

۱. حركة التألیف ۴-۳۳۲.

نسخه‌های خطی حاشیه

۱ و ۲. خدابخش یکی در ۱۷۵ برگ، هر ص ۲۱ س، و دومی در ۸۴ برگ هر ص ۲۳ س، هر دو نسخه به خط نستعلیق سده ۱۲.

۳. دیوبند ۲۷ در ۱۴۸ برگ، هر ص ۲۴ س، به خط نستعلیق حافظ کلو، که نسخه را در حیات محشی (و پیش از مرگ وی در سال ۱۲۲۵) رونویس کرده و در یادداشت پایان نسخه، از محشی با دعای «لا زال ظلّ جناحه العالی علی رؤس سائر العلماء والفضلاء مادام طلوع الشمس فی العالم» یاد کرده است. با مهر بزرگی از «مدرسه عربی اسلامی دیوبند» بر صفحه نخست و جاهای دیگر، و با این یادداشت بر صفحه نخست: «دخل فی نوبة العبد ... محمداً امام الدین ...»، آغاز: «قوله من حیث اشتاله»، انجام: «سید المرسلین صلوات الله تعالی علیه و آله و اصحابه اجمعین».

۴. سالار جنگ ۲۱ در ۴۴۹ برگ، هر ص ۱۵ س، ۲۲×۱۳/۸ سم، به خط نسخ خوش امیر جمال الدین نقشبندی، با تاریخ ۷ رجب ۱۲۲۵ (۵ روز پیش از درگذشت محشی) در پایان.

۵. دیوبند ۲۰، هر ص ۲۳ س، به خط نستعلیق خوش و پاکیزه، آغاز: «ربّ یسر و تمّ بالخیر ولا تعسر»، انجام مانند نسخه شماره ۳. با مهر بزرگی از «مدرسه عربی اسلامی دیوبند» بر صفحه نخست و جاهای دیگر، با این یادداشت از کاتب در انجام: قد حصلت الفراغة من تسوید هذه النسخة فی يوم الخميس من شهر الشوال فی عهد اکبر پادشاه مطابق سنه مقدسه هجرية ۱۲۳۳ بعد خمس الیوم من وفات مولوی جامع الکمالات حامی دین مولوی رفیع الدین - رفیع الدین دهلوی محشی شرح صدر که ذکر وی بیاید.

۶. خدابخش ۲۳۷۶ (۱۸۶۸) به خط نستعلیق متوسط در ۲۸۴ برگ، هر ص ۱۷ س، ۹/۵×۶ سم، با تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۴۲، با کرم خوردگی و پارگی، نسخه ترمیم شده، آغاز: «ربّ یسر و تمّ بالخیر، نحمده و نصلى علی رسولہ الکریم سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، من حیث اشتاله علی قوة التّغییر، یحتمل ان یراد بالقوة ما یؤثر» با این یادداشت در پایان: «تمام شد حاشیه مولانا عبدالحی بر شرح صدر به تاریخ بست [= بیست و] نهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۴۲».

۷. سبحان الله ۱۱/۵۲ به خط نستعلیق خوش وارث علی سیفی در ۲۶۱ برگ، هر ص ۱۹ س، که در سال ۱۲۵۸ نوشته است، با افتادگی در آغاز و حواشی در میان سطور و کنار صفحات که در ذیل پاره‌ای از آنها نشانی «منه» دیده می شود و از عبدالحی

است و پاره‌ای دیگر از «کاتبه محمد عبدالحق». در مواردی که در حاشیه عبد‌العلی افرادی به صورت مبهم یاد شده‌اند، در کنار صفحه، نام آنها به تصریح آمده است. با پاره‌ای عنوان در کنار صفحات. بعضی از توضیحات با اشکال هندسی، با این یادداشت در پایان: «وقع الفراغ من تسويد هذه الحواشی ... علی شرح هداية الحکمة للفاضل التحریر العلامة صدر الشیرازی بید افقر عبادالله العلی المدعو بمولوی وارثعلی المتخلص بالسینی فی اواسط ذی الحجة سنة ۱۲۵۸».

۸. ندوة العلماء ۱۳۴۸ (الحکمة ۲۵) در ۳۲۰ ص، ۱۸ س، ۶/۲۰×۲۷/۲ سم، به خط نستعلیق، پیش از سال ۱۸۶۰ م. در بریلی نوشته شده، نسخه‌ای خوب ولی موریانه خورده و مرمت شده، عبارات صدر با خطی قرمز بر بالای آن مشخص گردیده، آغاز: «قوله من حیث اشتاله»، انجام: «ویظنون بهم ظناً هو بعض الائم والمسئول من الله الرحمن ان یمهدنا سواء السبیل بشفاعة سید المرسلین صلوات الله ... اجمعین».

۹. رضا ۲۵۷۶ (حکمت عامه) $\frac{8256}{M}$ ، ۳۱۸ برگ، هر ص ۱۷ س، ۲/۱۹×۲۷/۵ سم، از روی نسخه نوشته قادر بخش در بیهار - مرشد آباد نوشته شده، آغاز: «الحمد لله ...»
۱۰. همانجا ۲۵۷۷ (حکمت عامه) $\frac{8189}{M}$ در ۱۰۴ برگ، هر ص ۲۴ س، ۲۱/۵×۲۹ سم، انجام: «فصل فی الحركة و السکون».

● هر دو نسخه بالا خوب ولی کرم خورده است و در سده ۱۳ به قلم نستعلیق نوشته شده.

۱۱. ندوة العلماء ۱۳۴۹ (الحکمة ۲۶) در ۵۵۸ ص، ۱۷ س، ۳/۱۷×۲۲/۴ سم، به خط نسخ زیبا و با جدول‌های زرین، صفحه اول آراسته، با رنگ آمیزی بر زمینه طلایی، آغاز و انجام مانند نسخه شماره ۸.

۱۲ و ۱۳. خدابخش ۲۳۷۷ (ناقص) و ۱۸۷۲ (این دو نسخه با دو نسخه شماره ۱ و ۲ که قبلاً شناسانده شد پیوندی ندارد؟) اولی در ۸۴ ص، ۱۷ س، ۷/۱۰×۱۰ سم، به خط نستعلیق، آغاز: «الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین ... من حیث ...»

۱۴. گنجینه بوهار در کتابخانه همایونی در کلکته - کتابخانه ملّی کنونی ۳۲۴، ناقص، ۱۶۹ برگ، ۲۲ س، ۵/۸×۱۱/۲ سم، به خط نستعلیق، با کرم خوردگی، بی تاریخ ولی ظاهراً در سده ۱۸ م. نوشته شده، آغاز: «من حیث اشتاله علی قوة التّغیر ...»

۱۵. دیوبند ۶۸۸/۱۲۱ در ۲۴۸ ص، ۲۳ س، با کتابت خوب و پاکیزه و بی تاریخ (شاید همان باشد که زیر شماره ۵ ذکر شد.)

۱۶ و ۱۷. لکهنو مدرسة الواعظین، یکی با این سر آغاز: «قوله الحکمة صناعة ای ملکه کما هو الظاهر و قد صرح باطلاق الصنعة علیها» و دومی در مجموعه ای همراه با حاشیه رفیع الدین و مولوی اسماعیل (مرادآبادی؟) بر شرح صدر که ذکر هر دو بیاید (سرآغاز نسخه اول، بسیار شبیه است به سرآغاز حاشیه سید محمد نقوی بر شرح صدر که ذکر وی بیاید و شاید همان باشد).

شرح عبدالعلی بر «المثناة بالتکریر»

عبدالعلی علاوه بر حاشیه شرح صدر، در پاره ای دیگر از آثار خود نیز به آراء صدر پرداخته. چنانکه در حاشیه بر میرزاهد - قطب، پاره ای از ایرادات آن دانشمند بر صدر را دفع کرده است و گذشته از تعلیقه مفصل بر شرح صدر، اثری به نام «رسالة فی تحریر التقرير فی المثناة بالتکریر» دارد که در توضیح مبحثی بدین نام در شرح صدر است و به پیوست شرح در لکهنو مطبوعه کلان کوثهی به چاپ سنگی رسیده؛ و شاید بخشی از همان حاشیه مفصل وی باشد؛ آغاز: «النسبة المثناة هی النسبة المضافة الی نفسها و لا تتحقق الا بین مقدارین»، انجام: «فاذن ظهر ان لیس بینهما عاد مشترک فبطل الجزء ترکیبا و تحلیلا هذا و الله اعلم بالصواب».

نسخه خطی این رساله نیز در ندوة العلماء، در ص ۱۸ تا ۲۰ مجموعه شماره ۱۳۵۸ (الحکمة ۱۸) موجود است. نسخه به خط نستعلیق و به قطع ۱۳×۲۳ سم، هر ص ۱۶ س، آغاز: «الحمد لله رب العالمین النسبة المثناة»، انجام مانند نسخه چاپی.

رؤیت حق

با اینکه عبدالعلی در مذهب اشعری گامی استوار داشت و استادان و پیشروان صدر را از جمله به دلیل آنکه رؤیت حق را منکر بودند نکوهش می نمود (حاشیه او بر شرح صدر) با این همه، نظر او در این باب، با آنچه صدر و شارحان شیعی وی بر آن بوده اند، بسیار نزدیک و مشابه است. در شرح مثنوی در ذیل این بیت:

چون بنالد زار بی شکر و گله افتد اندر هفت گردون غلغله

می نویسد: «یعنی چون انسان کامل ناله کند از محض عشق، در زمین و آسمان جوش می افتد. و این جوش را غیر کامل نمی داند. و سبب ناله آن است که ذات

بحث، غنیّ مطلق است. او به کنه حقیقت، مرئی و مشهود نمی‌شود. و مشاهده او نیست مگر در تجلیات اسمائی. و اسمای حق را نهایی نیست. پس چون مشاهده حق در یکی تجلی بیند، عاشق را در آن، سیری نمی‌شود. بلکه زیاده از آن می‌خواهد و همیشه تشنه می‌ماند.^۱

که این سخنان، گفته‌های صدرا و شارح او حکیم سبزواری را به یاد می‌آورد: صدرا ضمن اشاره به تجلیات ذاتی و اسمائی حق می‌گوید: «انسان کامل که حق را در همه مظاهر و مجالی می‌شناسد، و با یاری جستن از اجمال به تفصیل می‌گراید، حق را بر چهره نامها و صفتهای او مشاهده می‌کند.^۲» حکیم سبزواری نیز بر آن است که:

— رؤیت اگر به معنی شهود کنه ذات حق باشد، نه در دنیا و نه در آخرت ممکن نیست و او «همان سان که از دیده‌ها پنهان است از خرده‌ها پنهان است» و اگر به معنی شهود روی حق باشد ممکن است: «رو به هر سو بگردانید روی خداست.» و در اینجا نظر دیگری هست که بر پایه آن، نگاه هیچ‌کس جز به روی گرامی او نمی‌افتد. چنانکه معصوم (ع) گفت: «جز روی تو نمی‌بینم و جز آوای تو نمی‌شنوم.» زیرا سراسر هستی جز عکس جمال و جلال او نیست:

چهره جز یکی نیست ولی

چون تو آینه‌ها را بسیار کردی، متعدّد می‌شود.^۳

— از جمله رازها راز تجلیات است که آن را شهود هر چیز در هر چیز دانسته‌اند و به انکشاف تجلی اول برای قلب تحقق می‌یابد و در پی آن، احدیّت جمعیه در میان همه نامها مشهود می‌گردد؛ زیرا هر اسمی به همه اسمها متّصف است، چون با ذات احدیّت یکی است و امتیاز آن به تعیناتی است که در پدیده‌هایی که صورتهای آنند آشکار می‌شود. و کوتاه سخن، هر ماهیتی مظهر اسمی است و هر اسمی اسم اعظم و همه اسمها در آن هست. پس مظهر هر اسمی مظهر همه اسمهاست.^۴

— سالک باید هر موجودی را مظهر اسمی از اسمای خدای برتر بیند و سپس برتر رود و مظاهر در نظر او فانی شود و اسما را ظاهر بیند؛ یعنی جانداران گنگ را نبیند

۱. مثنوی مولوی با حاشیه چندین محشی از جمله عبدالعلی، چاپ هند با قطع رحلی ۱۳۵/۱.

۲. اسفار ۲/ ۳۶۱. ۳. شرح الاسماء الحسنی، حکیم سبزواری ۵۱۸-۹. ۴. همان ۴-۲۳.

بلکه خداوند شنوای بینای آگاه را ببند و انسان را نبیند بلکه همه اسماء خداوندی را ببند.^۱

«دیدار وی - پیامبر (ص) - از پروردگار برتر، به گونه‌ای نبوده است که کنه ذات او را به صورت کامل دریابد.»^۲

- آنچه را محمد (ص) دید آیات خداوند بود و نه ذات او. و او پروردگارش را با چشم خرد دید نه با چشم حس و خیال، و با بصیرت قلبی نه با چشم محسوس.^۳
- رؤیت به کنه ذات و حقیقت خداوند تعلّق نمی‌گیرد.^۴

حکیم سبزواری همچنین کوشیده است نظر محققان اشعری (هم مذهبان عبدالعلی) را به نظر معتزله و نظریه مورد قبول خود نزدیک کند و: «نفی کنندگان رؤیت حق را تردیدی در جواز انکشاف کامل علمی نیست. به این گونه که مراد از علمی، علم حضوری باشد نه به ترتیبی که کنه ذات حق را در بر گیرد. چنانکه گفته اند: به راستی عارفان متألّه، او را مشاهده می‌کنند ولی کنه ذات او مشهود نیست. بلکه این مشاهده، از راه فانی شدن در حق تحقق می‌یابد و بر اثر آن، هر فعل و صفت و وجودی را مستهلک در فعل و صفت و وجود خدای برتر می‌بینند. و مؤمن را روا نیست که آن شهود را انکار کند؛ زیرا انکار آن، انکار کتابهای آسمانی و سنت‌های پیامبرانه است.»^۵

- نیز سبزواری در ضمن تأکید بر رؤیت حق، به این ابیات استناد می‌جوید:

خلق را چون آب دان پاک و زلال	اندر آن تابان جمال ذوالجلال
پادشاهان مظهر شاهای حق	عارفان مرآت آگاهای حق
- همه اسما مظاهر ذاتند	- همه اشیاء مظاهر اسما ^۶

با «مثنوی»

عبدالعلی مثنوی را در خانه خود تدریس می‌کرد و بعضی از شاگردان وی مانند مولانا عبدالرحمن سندی لکهنوی نیز از مدرّسان این کتاب عظیم بوده‌اند.^۷ عبدالعلی

۱. شرح الاسماء ۱۲۵. ۲. شرح اصول کافی، کتاب توحید، ص ۸/۱-۱۳۷. ۳. همان ۱۴۱.

۴. همان ۱۶۹ (و بنگرید به آنچه در ص ۱۳۲ در باب آینه بودن خدا و خلق خواهد آمد).

۵. شرح الاسماء ۵۱۵. ۶. همان ۵۱۷.

۷. نقل قول از استاد ضیاء الحسن فاروقی، دهلی، جامعه ملیّه اسلامیّه؛ نزهة الخواطر ۷/ ۲۶۰ و ۸۴.

شرحی دراز دامن نیز بر مثنوی نوشت که نسخه‌های خطی متعددی از آن موجود است و برخی از دانشمندان اروپایی آن را بهترین دیباچه و راهنمای الهیات مولوی دانسته‌اند و در سال ۱۲۹۳ در مطبع منشی نَوَلْکِشُوژ در لکهنو، برای دومین بار منتشر و همراه آن، منظومه‌ای در شرح احوال مولانای رومی اثر طبع احمد وقار - از شارحان صدر که ذکر وی بیاید - چاپ شده است.^۱ در اینجا قطعاتی از آن را می‌آوریم تا نمونه‌ای از برداشت‌های وی از مثنوی و از نثر فارسی او به دست داده باشیم:

در ذیل بیت «کز نیستان تا مرا...» می‌نویسد:

«کاف بیانیّه و بیان شکایت جدایی‌هاست. پس لفظ نی اگر [محمول] بر ظاهر خود است، لفظ نیستان هم بر معنی متبادر محمول است. و اگر از نی، انسان کامل قصد کرده، مراد از نیستان، غیب اوّل و تعین اوّل است، که عبارت از ذات مستجمع جمیع اوصاف و متّسمه به جمیع اسماء کلّیه و جزئیه و تعینات علی وجه الاجمال است؛ به وجهی که صالح است مر ظهور همه اسماء و تنزّلات را. و در این مرتبه، به وجهی کثرت نیست، نه حقیقی و نه اعتباری. و این مرتبه احدیت است. و در این مرتبه اصلاً کثرت را وجود نیست و نه ثبوت. و این مرتبه عدم کثرت است. و نیست مگر ذات احدیت که ظهور کثرت بالقوه دروست. به این معنی که بعد تنزل وی در تعین ثانی، کثرت پیدا شود. و این معنی به معنی حقیقی نیستان مناسبت تامّه دارد؛ زیرا که نیستان عبارت است از آن موضع که نابت می‌شود [می‌روید] درو، نی. و صالح [شایسته] باشد ظهورنی را. و مرتبه احدیت و غیب اوّل هم صالح ظهور اسماء و تنزّلات است. و بالفعل درو کثرت نیست. و مرد و زن هم دو احتمال دارد. یکی ظاهر و دیگر اینکه مراد از مرد، اسمای باری [است] که فاعل و مؤثر در اطوار وجودند [و] از زن اعیان جمله ممکنات که منفعل و متأثرند از اسماء و صفات.

چون همه اسماء و اعیان بی قصور	دارد اندر رتبه انسان ظهور
جمله را در ضمن انسان ناله‌هاست	که چرا هر یک ز اصل خود جداست
شد گریبانگیرشان حب الوطن	این بود سرّ نفیر مرد و زن

و در ذیل ابیات زیر:

۱. شکوه شمس، آن ماری شیمیل ۵۲۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانه گنج‌بخش ۶۸۸/۱.

چونکه موصوفی به اوصاف جلیل ز آتش نمرود بگذر چون خلیل
گردد آتش بر تو هم بُرد و سلام ای عناصر مر مزاجت را غلام

می‌نویسد: «مراد از آتش، آتش معنوی [است] که آتش فراق است. و می‌تواند که آتش صوری مراد باشد؛ یعنی چونکه موصوف و متخلّق شدی به اوصاف و اسمای حق، پس، از آتش صوری بگذر. و یا از آتش فراق بگذر. که [این] هر دو ضرر ندارد. و بر تقدیر اوّل، مقصود آنکه [چون] تخلّق به اخلاق الهیّه حاصل شد، پس همه موجودات پیش تو عادت خود بگذارند و خرق عادت حاصل آید. و بر تقدیر ثانی، مقصود آنکه آنچه فراق متوهم می‌شود، در حقّ او فراق نیست. در هر آن وصل است. خواه در تجلّیات جلالی و یا جمالی.

بدانکه ولی چونکه واصل حق گردد، [و] به وصول تام رسد، متخلّق به اخلاق الهیّه و موصوف به صفات ربّانیّه می‌گردد. [و] چنانکه در فضّ آدمی از فصوص الحکم مذکور است، انسان کامل که حادث بر صورت الهیّه است، آن چیز که نسبت کرده می‌شود سوی او سبحانه - از اسمی و یا صفتی - پس نسبت کرده می‌شود آن چیز، سوی انسان کامل. سواي وجوب ذاتی که آن صفت مختصّه به حضرت حق است. و نیز در فضّ مذکور، مذکور است: پس نه وصف کردیم او تعالی را به وصفی مگر آنکه هستیم مایان [جمع ما] آن وصف؛ یعنی متصفّ به آن وصف هستیم و ذائق [=چشنده] آن وصف هستیم. سواي وجوب ذاتی خاصّ که نه متصفّ آن هستیم و نه ذائق آن هستیم؛ که صفت مختصّه ذات حق است.»
و در ذیل این ابیات:

کوه طور اندر تجلّی حلق یافت تا که می‌نوشتید و می را بر نتافت
صار دگّا منه وانشقّ الجبل هل رأیتم من جبل رقص الجمل
لقمه بخشی، آید از هر کس به کس حلق بخشی کار یزدان است و بس

می‌نویسد: «یعنی بر کوه طور تجلّی حق شد و می شهود نوشید. لیکن نتوانست که برداشت آن نماید. و بیت ثانی در معرض تعلیل واقع شده؛ یعنی شد طور شکسته از آن تجلّی. منشقّ شد آن جبل طور. پس طاقت برداشتن تجلّی نبود او را. و در این اشارت است به این آیه "فلما تجلّی ربّه للجبل جعله دگّا؛ پس هر گاه [آنگاه] که متجلّی شد ربّ موسی [عم] - یاربّ آن جبل - مر جبل را، بگردانید آن تجلّی، آن

جبل را پاره پاره ... " و در مصراع ثانی تعجب می‌کند: که دید هیچ یکی از شما جبل را رقص شتر؟ یعنی: آنکه در نظر، جماد می‌آید، از او افعال حیوان و طرب حیوان ظاهر شد. »

و در ذیل این ابیات:

حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد بهر هر عضوی جدا
این گهی بخشد که اجلالی شوی	از دغا و از دغل خالی شوی
تا نگویی سر سلطان را به کس	تا نریزی قند را پیش مگس

می‌نویسد: « یعنی جسم را حلق گرفتن غذای صوری بخشد. و روح را حلق اخذ غذای معنوی می‌بخشد تا اخذ علوم کند و ذائق آن گردد. و در بیت ثانی، مشارالیه لفظ بر تقدیر اول، حلق روح است. و بر تقدیر ثانی حلق جسم و روح و حلق هر عضو؛ یعنی این بخشیدن حلق برای اخذ علوم، آن زمان است که شخص اجلالی شود. و متعلق به اخلاق ربّانیه شود و از اخلاق رذیله پاک گردد. »

و بدانکه اجسام معرفت دارند و مسیح حقّ اند. لیکن این معرفت، با بصیرت نیست؛ مگر [برای] اولیا، که اولیا به ابدان خود ذائق اسرار تشبیه‌اند. و به ارواح خود ذائق اسرار تنزیه. و این است مقصود از بخشیدن حلق [در] اینجا. »

و در ذیل این ابیات:

حلق بخشد خاک را لطف خدا	تا خورد خاک آب [و] روید صد گیا
باز حیوان را بخشد حلق و لب	تا گیاهش را خورد اندر طلب
چون گیاهش خورد حیوان، گشت زفت	گشت حیوان لقمه انسان و رفت
باز خاک آمد شد اکال بشر	چون جدا شد از بشر روح و بصر
دزه‌ها دیدم دهانشان جمله باز	گر بگویم خوردشان گردد دراز

می‌نویسد: « در این ابیات بیان آن است که خاک هم غذایی گیرد که بر آن مترتب می‌شود انبات [= روییدن] و نضارت [= شادابی] او. و حیوان غذای خود می‌کند نباتات ارض را. بعض حیوانات را انسان می‌خورد. و باز انسان را خاک می‌خورد بعد موت. پس غذای بدن انسان از خاک بود. و غذای خاک از بدن انسان. و این تناول در این عالم پیداست. و شیخ عبداللطیف در تحت بیت ثانی گفته که اشارت است به مضمون آیه "منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة أخری: از آن زمین پیدا کردیم شما را و در این زمین عود خواهیم کرد [باز می‌گردانیم] و از آن زمین

اخراج خواهیم کرد بار دیگر"، و در این ابیات اگرچه اشارت به سوی عود کردن در زمین می‌تواند شد، لیکن اشارت به سوی مضمون آیت، وجهش ظاهر نمی‌شود؛ که در هیچ بیت، ذکر اخراج از زمین نیست.»
و در ذیل این بیت‌ها:

برگ‌ها را برگ از انعام او	دایگان را دایه لطف عام او
رزق‌ها را رزق‌ها او می‌دهد	زآنکه گندم بی‌غذای خون دهد ...
نیست شرح این سخن را منتها	پاره‌ای گفتم بدان زان پاره‌ها

می‌نویسد: «یعنی پاره‌ای از سخن گفتم. بدان [=با آن] پاره‌ای اسرار را بگیر. و می‌شاید که مراد آن باشد که غذای صوریِ عالم، و بودنِ بعض، غذا مر بعض را بیان کردیم. پس، از این، پی ببر به سوی بودنِ حق، غذایِ عالم، و عالمِ غذایِ حق. شیخ اکبر قدس سرّه در فصلِ لقمانی از فصوص‌الحکم می‌فرماید:

اذا شاء الاله یزید رزقا	له فالکون اجمعه غذاء
وان شاء الاله یزید رزقا	لنا فهو الغذاء کما یشاء

مراد از آله ذات با اسماست. نه نفس ذات که او غنی است از عالم. و تحقیق این مقام آن است که آله من حیث اسمای حسنی، متوجّه سوی ظهور شد. و ظهورِ آله نیست مگر در اکوان. پس اکوان مظاهر حقّ و حقّ ظاهر است. پس این اکوان مختفی‌اند در ذات آله که اوست ظاهر در این اکوان، پس اکوان غذای آله شد؛ که اکوان مختفی‌اند مثل اختفای غذا در مغتدی. و آله کامل گشت به آن اکوان. چنانکه نشو مغتدی کامل می‌گردد به غذا؛ زیرا که کمالِ اسما بدونِ ظهور در اکوان نمی‌تواند شد. و این است معنی

اذا شاء الاله یزید رزقا	له فالکون اجمعه غذاء
-------------------------	----------------------

وقتی که خواست آله رزق را برای خود، پس کون بتمامه غذای اوست. و چنانکه ظهور حق در اکوان است، همچنین ظهور اکوان در حقّ است؛ که این اکوان تعینات آله‌اند. پس آله مختفی است در اکوان و اکوان ظاهرند به او. مثل اختفای غذا در مغتدی. و نشو و وجود این اکوان به حق است که او وجود است. پس کمال او از آله باطن است؛ مثل کمال مغتدی که از غذاست. و این است معنی قول وی:

و ان شاء الله یرید رزقاً لنا فهو الغذاء كما يشاء

و اگر خواست الله رزق را برای ما، پس آن الله غذاست چنانکه خواهد. و در این اشارت است به آنکه الله مستجمع جمیع اسماست. غذا نیست مطلقاً. بلکه غذای هر کون از اکوان به اظهار آثار بعض اسماست. پس ذات الله با اسمی غذای یک کون است و با اسم دیگر غذای دیگر. و این بودن غذا، تابع اراده و مشیت الله است. پس به وجهی که مشیت او، به بودن الله غذای او به وجه مخصوص، متعلق شود، به آن وجه، غذای او می شود. و این تعلق مشیت، تابع استعداد کون مغذی است. پس مجموع عالم، غذای الله جامع است و الله جامع، غذای مجموع عالم است.^۱

که این جمله عبدالعلی «چنانکه ظهور حق در اکوان است، همچنین ظهور اکوان در حق است...»، یادآور این نوشته صدر است:

«موجودات را دو اعتبار است. به یک اعتبار آیینه های وجود حق و اسما و صفات اویند. و به یک اعتبار، هستی حق آیینه ای برای آنهاست؛ زیرا ظهور آنها در اوست و آنها لازمه اسما و صفات اویند. و کسی که هر دو نشأه را مشاهده می کند، همیشه هر دو آینه را می بیند: آینه اعیان و آینه حق و صورتهایی که در آن دو آینه است؛ با یکدیگر و بدون هیچ انفکاک و جدایی.^۲»

با فرهنگ فارسی

همان سان که ملاحظه شد، فرهنگ ایران در آثار عبدالعلی جلوه ای آشکار دارد؛ و برای آگاهی از جایگاه زبان فارسی در نظر وی و پیشوایان مذهبی وی، توجه به این مطلب نیز مناسب است که به تصریح او: «خواندن قرآن به فارسی، اگر به دلیل ندانستن عربی و روان نبودن زبان در تکلم به آن باشد جایز است. و نظریه درست همین است. و دو شاگرد ابوحنیفه، محمد بن الحسن و ابویوسف، نیز بر این عقیده اند. و این برای آن است که وقتی عذر مزبور بود، معنی جای لفظ و صورت را می گیرد. و من از برخی معتمدان شنیدم که تاج عارفان و اولیای خدا، و پیشوای سلسله های عرفانی، حبیب عجمی، یار تاج محدثان و امام مجتهدان حسن بصری - خداوند،

۱. مثنوی مولوی با حاشیه چندین محشی از جمله عبدالعلی، چاپ هند با قطع رحلی ص ۲؛ شرح بحر العلوم بر

مثنوی، چاپ هند، دفتر سوم ص ۳ تا ۵. ۲. منافع النیب، صدرا ۶-۳۲۵.

نهان هر دو را پاکیزه سازد و به فرخندگی برکت آن دو، مارا موفق گرداند - قرآن را در نماز به فارسی می خواند؛ چرا که زبان او در تکلم به عربی روان نبود.^۱

با شیعه

عبدالعلی در برخورد با شیعه، به اندازه پدر تسامح نداشت و این فرقه و دانشمندان آن مانند علامه حلی را در پاره‌ای موارد به باد حمله و نکوهش گرفت.^۲ و علت این امر نیز - علاوه بر اختلاف مذهبی - آن بود که وقتی در لکهنو سکونت داشت، متعصبان اهل سنت بدون رضایت و حتی اطلاع او، به مراسم عزاداری امام حسین (ع) حمله کردند.^۳ و شیعیان - به نادرست - گمان بردند که در این رویداد، او نقشی داشته است و او ناگزیر شد وطن خود را ترک گوید. با این همه، وی، به پیروی از نخستین پیشوایان مذهب حنفی، در مخالفت با شیعه تا مرز تکفیر نرفت و صریحاً نوشت: «نظریه درست در نزد حنفیان [که عبدالعلی از آنان است] این است که ایشان [شیعه] کافر نیستند و گواهی‌شان پذیرفتنی است. مگر طایفه خطابیّه^۴ ایشان [که کافرند]. و از امام ابوحنیفه نصی در دست داریم که می‌رساند هیچ‌کس از اهل قبله را نمی‌توان کافر شمرد. و شیخ ابن همام در کتاب الخراج می‌نویسد که شیعه را نباید کافر شمرد. و در البحر الزاائق با تفصیلی رسا به این مطلب پرداخته است که امامان متقدم ما شیعه را کافر نمی‌شمردند و عقیده به کافر بودن ایشان، در میان متأخران پیدا شد. و دلیل آنکه ایشان را نباید کافر شمرد این است که...»^۵

با امامان اهل بیت

عبدالعلی با وجود مخالفت با شیعه، در تجلیل و ستایش امامان اهل بیت فروگذار نمی‌نماید. علی (ع) را با لقب امیرمؤمنان، و فاطمه زهرا (ع) را با عنوان سرور زنان، و حسنین (ع) را با عنوان دو سرور جوانان اهل بهشت، و امام چهارم تا یازدهم را یکی پس از دیگری با عنوان امام و با دعای «رضوان الله تعالی علیهم» یاد می‌کند.^۶ با تصریح به اینکه پیشوای مذهب وی ابوحنیفه، از راویان امام محمد باقر (ع) بوده

۱. فواتح‌الرحمت ۸/۲. ۲. همان ۱/۲۵ و ۴۰ و ۲/۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۴۴. ۳. بانی درس نظامی ۵۱-۱۵۰.

۴. از فرقه‌های غالی و تندرو که از نظر شیعه نیز مطرودند. ۵. فواتح‌الرحمت ۲/۲۴۲.

۶. همان ۲/۲۲۹.

است.^۱ در بحث جبر و تفویض نیز به آنچه از «امام همام جعفر بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنه و عن آبائه الکرام» نقل شده اشاره می‌کند و می‌خواهد که به پیروی آن حضرت، راهی در میان جبر و تفویض بیابد.^۲ در باب عصمت امامان شیعه نیز می‌نویسد: «بدانکه واژه عصمت، گاهی به معنی پرهیز از گناهان بزرگ و خویهای نادرست و نکوهیده است؛ که اگر این معنی را بگیریم تردیدی در عصمت ایشان نیست. و هیچ‌کس در آن شک نمی‌کند مگر بی‌خرد باشد و رشته مسلمانان را از گردن خود بدرکند و دور افکند.»^۳ همچنین به تصریح فرزند و شاگردش عبدالاعلی، وی در روز عاشورا به کارهایی همچون «فاتحه خوانی بر شربت نذر امامین حسنین (ع)» می‌پرداخت.^۴ و نواده و شاگردش عبدالواحد، فرزند عبدالاعلی، می‌نویسد: «اینجانب از ثقات شنیده که حضرت مولانا نظام الدین [پدر عبدالاعلی]، و به چشم خود دیده که حضرت مولانا عبدالعلی و مولوی مجیدالدین و مولوی انوارالحق و مولوی نورالحق^۵ و دیگر علمای فرنگی محل و کلکته و غیره از بلاد [=شهرهای دیگر] هر گاه تعزیه شریف^۶ امام مظلومی [حسین (ع)] دیدند، ایستاده و هر دو دست به طرف تعزیه شریف دراز کرده [پس] از بسیار خضوع و خشوع و عجز و انکسار فاتحه می‌خواندند. و عندالاستفسار می‌فرمودند که تعظیم و فاتحه امام مظلوم است؛ زیرا که تعزیه شریف، موسوم به نام نامی امام مظلوم است.»^۷

خود عبدالاعلی نیز رساله‌ای در جواز تعزیه و سوگواری نوشته^۸ که ظاهراً در تأیید بزرگداشت شهیدان کربلاست. همچنین عبدالرحمن لکهنوی - دیگر شاگرد عبدالعلی - ضریح‌هایی را که برای مراسم عزاداری امام حسین (ع) از چوب و پارچه می‌ساختند، بسی حرمت می‌نهاد و می‌گفت: «هتک حرمت آن حرام است؛ زیرا به حسنین - رضی الله عنهما - منسوب است.»^۹

با صحابه

در این مورد، گرچه عبدالعلی عقیده عامه سنیان را در عدالت و مقبولیت صحابه

۱. فواتح الزحموت ۱۵۴/۲. ۲. همان ۴۲/۱. ۳. همان ۲۲۸/۲. ۴. بانی درس نظامی ۵۱-۱۵۰.

۵. دو نفر اخیر از شاگردان عبدالعلی بودند (نزهة الخواطر ج ۷).

۶. آنچه هندیان به عنوان «شبهه مزار امام حسین (ع)» از چوب و پارچه می‌ساختند و احترام می‌کردند.

۷. اصلی اهل سنت ۲۱۷. ۸. علمای فرنگی محل ۲۱۲. ۹. نزهة الخواطر ۷/۲۶۰.

پذیرفته. اما از سویی در مناقب خوانی برای مقدّسان اهل سنت، خیلی گزاف‌گویی نکرده و حتّی پاره‌ای از نصوصی را که سنّیان در برتری ایشان آورده و برای احتجاج با شیعه، عرضه می‌نمایند، مخدوش شمرده است. چنانکه درباره دو عبارت «یاران من همچون ستارگانند از هر یک از آنان پیروی نمایید، راه راست را خواهید یافت.» و «نیمی از آیین خود را از حمیرا - عایشه - بگیری.» که بسیاری از سنّیان آن دو را حدیث پنداشته و به ویژه اوّلی را در برابر شیعه مستمسک قرار داده‌اند^۱ می‌نویسد: «این دو حدیث ضعیف‌اند و شایستگی ندارند که در مقام عمل مورد استناد باشند. چه رسد که بخواهند با احادیث صحیح معارضه نمایند؛ زیرا حدیث نخست، ناشناخته است و به گفته ابن حزم در رساله کبری، تکذیب شده و ساختگی و باطل است. و احمد حنبل و بزار نیز بر این عقیده‌اند. حدیث دوم نیز به گفته ذهبی، از احادیث سستی است که زنجیره‌ای برای آن شناخته نگردیده. و سبکی و حافظ ابوالحجاج گویند همه حدیث‌هایی که لفظ حمیرا در آن است بی‌اصل است مگر یک حدیث که نسایی روایت کرده. چنین است در کتاب التیسیر^۲».

از سوی دیگر، برخورد های عبدالعلی با صحابه، خالی از گونه‌ای تناقض نیست؛ زیرا در یک جا می‌نویسد: «صحابه همگی عادل بودند و کسی که در دل خود نسبت به آنان ناخشنودی داشته باشد، نیازمند عادل شدن است [یعنی عادل نیست!] و یک صحابی، بزرگتر از آن است که مرتکب گناه کبیره شود...»^۳ و در جای دیگر، خود به برخی از صحابه بزرگترین گناهان را نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که: «اشعث بن قیس در سال دهم هجری اسلام آورد و پس از درگذشت پیامبر (ص) مرتدّ شد و در روزگار خلافت ابوبکر اسیر شد و سپس اسلام آورد.»^۴ آنگاه این‌گونه اظهار نظر می‌نماید که: «به نصّ قاطع، ارتداد همه کارهای شایسته را باطل می‌کند. و مصاحبت با پیامبر (ص) که از برترین کارهاست، ارتداد آن را باطل می‌نماید. و مصاحبتی که مربوط به پیش از دوباره مسلمان شدن مرتد باشد ارزشی ندارد و مانند مصاحبت کافر با پیامبر در حال کفر است.»^۵ که تازه این، یکی از مصداق‌های ارتداد صحابه است. و در متنی که عبدالعلی به شرح آن پرداخته و آن

۱. برگردید به ص ۱۱. ۲. فوائح الزحوت ۲/۲-۲۳۱. ۳. همان ۲/۱۶۱ و ۱۶۳.

۴. اشعث بن قیس شوهر خواهر خلیفه ابوبکر بود (اعلام زرکلی ۱/۳۳۲). ۵. فوائح الزحوت ۲/۱۵۸.

را تأیید نموده (مسلّم الثبوت) صریحاً آمده است که: «پس از درگذشت پیامبر (ص) بیشتر مردم مرتدّ شدند.»^۱ و لازمه این سخن نیز ارتداد بسیاری از کسانی است که صحبت پیامبر (ص) را دریافته و به اصطلاح عبدالعلی، صحابی بوده‌اند؛ زیرا به عقیده وی، حتی جریر بجلی که چهل روز پیش از درگذشت پیامبر (ص) اسلام آورده، به اجماع سنّیان، صحابی بوده است.^۲ و صریح‌تر از این نیز تعریفی است که از صحابی کرده: «کسی که در حال مسلمانی، پیامبر (ص) را ببیند و بر مسلمانی بمیرد؛ هرچند که در این فاصله، مرتکب ارتداد هم شده باشد.»^۳ که دانسته نیست وقتی امکان ارتداد را حتی در تعریف صحابی نباید ندیده گرفت، چگونه عقیده به عادل نبودن صحابی، و صحابی را به ارتکاب گناه کبیره نسبت دادن، بسی نکوهیده است؟ همچنین آنچه درباره دو تن از صحابه - حسن و مسطح بن اثاثه - می‌نویسد که آن دو، به عایشه همسر پیامبر (ص) نسبت کار ناروا دادند و به دلیل این گناه بسیار بزرگ تازیانه خوردند.^۴ نیز سعد بن عباد که در خودداری از بیعت با ابوبکر چندان پافشاری کرد که فرمان قتل او صادر شد و سرانجام او را کشتند و قتل او را به گردن جنّیان انداختند.^۵ و عبدالعلی سخن کسانی را که برای سرپوش نهادن بر کشمکش‌های صحابه، مدّعی شده‌اند وی در آخر کار با ابوبکر بیعت کرد، صریحاً مردود می‌شمارد و تصریح می‌کند که: «مخالفت وی با ابوبکر ناشی از اجتهاد نبود بلکه از سر جاه‌طلبی بود. و شاید به همین دلیل بود که وقتی [در روز سقیفه] گفتند: سعد را کشتید! عمر گفت خدا بکشدش! - چنانکه در صحیح بخاری آمده است - و به گمان من، حادثه‌ای که به مرگ او انجامید و او را در حالی که سبز شده بود مرده یافتند، از اثر نفرین امیرمؤمنان عمر بود.»^۶ و بدین ترتیب، معلوم نیست که اگر نسبت ارتکاب گناه کبیره، به صحابی نمی‌شود داد، چگونه می‌توان اشعث و دیگران را مرتدّ خواند و او را به گناهی متهم ساخت که مرتکب آن، حتی از دایره صحابه خارج می‌شود؟ و چگونه سعد بن عباد، بزرگ‌ترین شخصیت انصار و یکی از دو

۱. فوائح الرّحموت ۲/۲۲۳. ۲. همان ۲/۱۵۸. ۳. همان ۲/۱۵۸. ۴. همان ۲/۱۴۴.

۵. الامتاع، ابن عبدالبرّ ۲/۵۹۵ و ۵۹۹؛ اسدالغابه، ابن اثیر ۲/۸-۳۵۷؛ الامام علی بن ابیطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود ۱/۵۴-۱۵۰؛ عقدالفرد، ابن عبدربه ۵/۴-۱۲؛ لسان العرب، ابن منظور ۱۱/۵۵۰ و ۱۲/۱۷۸؛ تفسیر

قوطی ۱/۳۱۷. ۶. فوائح الرّحموت ۲/۴-۲۲۳.

پرچمدار رسول (ص)^۱، را می‌توان متهم نمود که به خاطر جاه‌طلبی - و نه حتی به علت خطا در اجتهاد - در برابر خلیفه بر حق قد علم کرده و سزاوار آن شده است که بر اثر نفرین خلیفه عمر، به مجازات اعدام محکوم گردد؟ و بدیع‌تر از این، برخورد عبدالعلی با معاویه است که به نظر اهل سنت از صحابه بوده است؛ می‌نویسد:

«در باب سرکشی معاویه [در برابر علی (ع)] جمهور اهل سنت بر آنند که این نیز یک خطای در اجتهاد بوده و لازمه‌اش خروج او از مرز یربالت نیست. ولی این نظر مخدوش است؛ زیرا اگر چنین بود، او باید دلیلی را که برای جنگ با امیرمؤمنان علی داشت بیاورد و آن حضرت هم در برابر حق کاملاً تسلیم بود. ولی او مصرّانه، کرد آنچه کرد. و تازه قتل عمار یاسر [به دست سپاه معاویه] از آشکارترین دلیل‌ها بر حق بودن راه امیرمؤمنان علی است. و از معاویه در برابر اعتراضی که در این باب به وی کردند، پاسخی نقل نشده است مگر کلامی دور از صواب: "قاتل این پیرمرد [عمار] همان کسی است که او را به میدان جنگ آورده - یعنی علی" که می‌بینی جواب درستی نیست.»

سپس به این فرض می‌پردازد که «چون مغیره از اصحاب حدیبیه بود و خدا از وی خشنود بود و او با معاویه بود، پس می‌توان گفت که آنچه از معاویه سر زد گناه نبوده است. و ما علم قطعی داریم که امیرمؤمنان علی صددرصد بر حق بوده است. پس مخالف او قطعاً بر باطل بوده است. و عمل به باطل، بیرون از مرز گناه نیست مگر متکی بر اجتهاد بوده باشد.» و آنگاه ادامه می‌دهد که: «این بالاترین سخنی است که در این مورد گفته شده. و این ایراد را دارد که از کتاب الاستیعاب برمی‌آید که مغیره پس از برقرار شدن صلح میان امام همام سرور جوانان اهل بهشت حسن بن علی (رضی الله تعالی عنه) و معاویه، به نزد معاویه آمد. و [بر اساس آن فرض]، معاویه پس از تاریخ مزبور بر حق و پیرو حق خواهد بود. و این، بر حق بودن وی در مرحله مورد نظر ما [در برابر علی (ع)] را تأیید نمی‌کند.»^۲

باز می‌نویسد: «معاویه با امیرمؤمنان - خدا روی او و خاندان گرامی‌اش را گرامی دارد - بیعت نکرد. و اجماعی بر خلافت آن حضرت منعقد نشد. اما صحت

۱. اسد الغابة ۸/۲ - ۳۵۷؛ الاستیعاب ۵۹۹/۲ و ۵۹۵؛ الاصابة، ابن حجر عسقلانی ۶۶/۳.

۲. فوائذ الزموت ۱۵۶/۲.

خلافت او به این دلیل است که اکثر شخصیت‌های با اعتبار با او بیعت کردند و این اندازه کافی بود. و خود او هم شایستگی این مقام را بدون تردید داشت. و برخی گفته‌اند: در اینکه مخالفت معاویه را بتوان با عنوان اجتهاد توجیه کرد جای تأمل است؛ زیرا اگر چنین بود، با ذکر دلایل خود به احتجاج می‌پرداخت و امیرمؤمنان علی (ع) هم در برابر حق، بسیار تسلیم بود. و حضرت خواست که برای او دلیل بیاورد. و با ذکر دلیل با وی احتجاج کند و او گوش نداد. و چون عمار به شهادت رسید گفت: "علی این پیر سالخورده را کشته که او را به میدان آورده" که این دلیل استواری نیست و به همین جهت امیرمؤمنان در پاسخ گفت: "بنابراین حمزه را هم پیامبر خدا - درود و آفرین خدا بر او و خاندان و یاران او - کشت که او را به جنگ مشرکان برد." باری، در مجتهد بودن معاویه سخن است و صاحب هدایه^۱ نیز او را در جرگه شاهان ستمگر - در برابر دادگران - یاد کرده و اگر کارهای او با میزان اجتهاد تطبیق می‌کرد، عنوان ستم به آن نمی‌دادند و از وی فتوایی هم بر طریقه اصول شرعی نقل نشده است.^۲

عبدالعلی درباره یزید نیز می‌نویسد:

«یزید از پلیدترین تبهکاران، و از شایستگی‌های لازم برای امامت بسیار دور بود. و حتی در مسلمانی او تردید است - خدای برتر مذبذولش گرداند - و آنچه از انواع پلیدکاری‌ها کرد مشهور است.» و پس از ذکر معاویه و یزید می‌نویسد: «و نظایر این دو، از تبهکاران و بیدادگران.»^۳ و به این ترتیب، شگفت نیست که می‌بینیم فرزندان عبدالعلی، عبدالاعلی نیز در آثار خود از نکوهش معاویه بازناستاده و در این مورد، از خشم عامه اهل سنت پروا ننموده است.^۴

درگذشت

عبدالعلی در سال ۱۲۲۵ درگذشت و پارسی‌سرایان هند، اشعار متعددی به عنوان ماده تاریخ برای وفات او سرودند. از جمله این مصرع: «از جهان عین علم و عقل

۱. این کتاب از برهان‌الدین مرغینانی از بزرگ‌ترین فقیهان سنی و در علم فقه است و بسیاری از دانشمندان سنی بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند (تذکره مصنفین ۶-۶۴؛ کشف الظنون، حاجی خلیفه ۲/۴۰ - ۲۰۳۱؛ الثقافة الإسلامية ۶-۱۰۵) ۲. فواتح الرحموت ۲/۲۰-۲۱۹. ۳. همان ۲/۲۲۳.

۴. نزّه الخواطر ۷/۷-۲۳۶.

برفت» و این دو بیت از ارتضاعلی خان (ظاهراً همان که از محشیان شرح صدر است و ذکر وی بیاید):

چو رفت از جهان فاضل نامور که بوده است کالشمس بین التجوم
خرد یافت تاریخ سال وفاتش به زیر زمین رفت گنج علوم^۱

برخی از شاگردان بی واسطه و بواسطه عبدالعلی مانند عمادالدین عثمانی و نورالاسلام و رستم علی و سراج الحق - هر سه رامپوری - نیز بر شرح صدر حاشیه نوشته‌اند و بیاید. و برخی از ایشان مانند مولانا فائق علی بنارسى از مدرّسان شرح صدر بوده‌اند و محمد یوسف کوکن عمری مصحح اصل الاصول تألیف عبدالقادر میلاپوری (از شارحان صدر) کتابی به اردو در شرح حال عبدالعلی نوشته است.^۲

۳۱ ملا محمد مبین انصاری لکهنوی فرنگی محلی (م ۱۲۲۵)

جدّ دوم او محمد سعید، برادر نظام الدین محشی شرح صدر است. خود او در محضر عموی پدرش محمد حسن لکهنوی که نیز محشی شرح صدر بود شاگردی کرد و در شمار فقیهان معروف حنفی درآمد. به افاده و تدریس می پرداخت و حتی برخی از بزرگان و دانشوران شیعه در محضر وی به تلمذ نشستند. همچون امیر فاضل فخرالدین عالمگیری دهلوی لکهنوی که منطق و حکمت را در نزد وی فرا گرفت و

۱. تذکره مصنفین درس نظامی ۱۴۱.

۲. قاموس الکتب اردو ۲/ ۲۷۸؛ نزّه الخواطر ۷/ ۳۷۵؛ تذکره نثر عشق، حسینعلی خان عظیم آبادی نسخه کتابخانه خدابخش ۴۶۸.

منابع دیگر: حاشیه عبدالعلی بر شرح صدر چاپ رامپور، بسیاری از صفحات؛ شرح صدر، چاپ هند، کلان کوتهی؛ شرح صدر، چاپ دیوبند ۱۱۱ و ...؛ عکس نسخه خطی حاشیه عبدالعلی بر شرح صدر در سبحان الله؛ م. ثقافة الهند ج ۴۳ ش ۱، مقاله مسعود انور، کاکوروی علوی؛ یادداشتها ...؛ مخطوطات دیوبند ۱۳۹/۲؛ سبحان الله ۸۱؛ فهرست مخطوطات عربی خدابخش، پته (مفتاح الكنوز) ۳/ ۱۴۰؛ مالار جنگ ۸/ ۶-۱۱۷؛ مقاله معصومی؛ حامد علیخان؛ علمای فرنگی محل، عنایت الله انصاری فرنگی محلی ۴۲۱؛ عکس حاشیه ارتضاعلیخان؛ عکس چند صفحه از دو نسخه حاشیه متعلق به دیوبند و یک نسخه متعلق به خدابخش؛ فهرست رضا ۴/ ۵۰۳-۵۰۰؛ خطی میراث ۲۱/ ۳-۱۱۲؛ فهرست مخطوطات عربی مکتبه بوهار - هند ۲/ ۳۶۱؛ تذکره مصنفین ۵۲-۱۴۶؛ اردو دائره معارف اسلامیه ۴/ ۶۳؛ المحقق الطباطبائی ۱۴۱۲ (مقاله ای با عنوان «نسخه های خطی مدرسه الواعظین»).

در ریاضیات و ادبیات و انواع خط به استادی رسید و به مشاغل مهم حکومتی نائل گردید.

ملا محمد مبین نخستین کسی است که برای مذکری در فرنگی محل جلوس نمود. آثار متعددی در دانش‌های گوناگون پدید آورد از جمله:

۱ تا ۳. شرح بر هر یک از سه تعلیقه میرزا هد.

۴. رسالة فی الزکاة به فارسی.

۵. رساله در مسائل روزمره به فارسی.

۶. شرح بر سلم العلوم در منطق که متن آن از محب الله بهاری محشی شرح صدر است و شرح به درخواست برادرزاده و شاگرد شارح ولی الله - نیز از شارحان صدرا - انجام گرفته و مرآة الشروح نام دارد و در خطبه آن تصریح شده است که مراد از آل رسول (ص) فرزندان بتول‌اند و به نزول آیه تطهیر در شأن ایشان و حدیث سفینه در مناقب آنان اشاره‌ای رفته است. خادم احمد نواده شارح حاشیه‌ای بر این اثر نوشته است.

۷. وسیلة النجاة به فارسی در احوال و مناقب دوازده امام که به درخواست مجتهد شیعه تألیف گردید و با ترجمه اردو در هامش، به قلم محمد هادی علیخان، در سال ۱۸۹۵ در لکهنو به چاپ رسید و تألیف آن، مورد اعتراض سنیان متعصب قرار گرفت؛ زیرا پاره‌ای از روایاتی که - البته از طریق اهل سنت - در آن آمده، مقبول برخی دیگر از آنان نیست. چنانکه بعضی از ایشان تولد امام علی (ع) در خانه خدا را انکار کرده‌اند ولی محمد مبین می‌نویسد: «ولادت کان کرامت در درون کعبه روی داد و جز او هیچ کس در آنجا زاده نشد. و خداوند، این برتری را ویژه او گردانید و این شرافت را به کعبه ارزانی داشت.» (در ذیل احوال صدیق حسنخان خواهیم آورد که وی نیز به چنین فضیلتی برای امام علی ع معتقد بوده است.)

۸. حاشیه بر مبحث المثناة بالتکریر از شرح صدرا که نسخه خطی آن در گنجینه سبحان الله ۵۸ موجود و به سال ۱۲۲۴ (در حیات محشی) به خط نستعلیق هدایت علی در ۵ برگ نوشته شده و شاید با نسخه‌ای که به شماره ۷۳/۱۶۰ در علیگر نشانی داده‌اند،^۲ یکی باشد، قطعه‌ای از آن را هم در هامش چاپ‌های شرح صدرا در هند

۱. برگردید به ص ۲۷. ۲. حركة التألیف ۳۲۷.

دیده‌ام که آغاز آن: «قوله بین الواحد الخ هذا بیان لعدم اجتماع الضعفة مع التکریر فی النسبة العددية حاصله ان اقل الاعداد ...^۱»

ملاً محمد معین فرزند محمد مبین، و شیخ ولی‌الله نامبرده، هر یک حاشیه‌ای بر شرح صدر دارند و بیاید.

۳۲ شاه عبدالعزیز دهلوی (۱۲۳۹-۱۱۵۹)

خود و پدر وی شاه ولی‌الله و جدش شیخ عبدالرحیم، از بزرگترین پیشوایان دینی و دانشمندان دوره اسلامی هند محسوب می‌شوند و از خاندان ایشان، بیش از غالب خاندان‌های علمی-اسلامی هند، عالم و فاضل برخاسته است. نسب او از سوی مادر به سید نورالجبّار مشهدی از نسل امام موسی کاظم (ع)، و از جانب پدر به شیرملک نام می‌رسد که در بخشی از ایران حکومت می‌کرده و دو فرزند وی به هند رفته و در آن سامان ماندگار شدند و از نسل هر یک دانشمندانی پدید آمدند و جدّ اعلای شیرملک، به قولی خلیفه عمر بوده است.^۲

علاوه بر نسب ظاهری، شجره نسب تعلیمی عبدالعزیز از طریق پدر و جدش به علمای ایران می‌پیوست - که در جای دیگری توضیح باید داد.^۳ و خود او در احاطه بر علوم دینی کم‌نظیر، و در عرفان و ادب و دانش‌های عقلی استاد بود. خط نسخ و

۱. نزّه الخواطر ۱۱/۶ و ۳۱۰ و ۳۸۳، ۹/۷، ۳۷۸، ۴۱۳، ۴۷۶، ۵۴۲؛ تذکره علمای هند ۲۱۱؛ فهرست سبحان‌الله ۸۲؛ علمای فرنگی محل ۲-۲۵۱؛ شرح صدر چاپ لکهنو ۳۰ و چاپ دیوبند ۳۶، در هامش این عبارت شارح: «ولما لم یکن بین الواحد والاثنین عدد»؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ۹۴۸؛ الذریعه ۲۰/۴-۲۷۳؛ شرح قاضی مبارک بر سلم ۲۷۳، ضمیمه؛ الآداب العربیة ۳۹۶؛ م. نرائناس ۷ ش ۱ ص ۲۰ و ۲۱؛ الثقافة الاسلامیة ۱۱۶.

۲. در نسب‌نامه او به قلم شاه ولی‌الله می‌خوانیم: شیرملک بن ... فاروق بن جرجیس بن احمد بن محمد شهریار بن عثمان بن ماهان بن همایون بن قریش - و از قریش با پنج واسطه به خلیفه عمر (انفاس العارفین - شاه ولی‌الله ترجمه اردو ۳۳۰؛ کمالات عزیزی - عبدالعزیز ترجمه اردو ۸؛ حیات حجة الاسلام ۴). و این عجیب می‌نماید که عرب قریشی قریش نام، و آن هم از نسل عمر و به فاصله چند پشت با او، فرزند خود را همایون بنامد؛ و او هم پسر خود را هامان نام نهاد (اسم وزیر فرعون که آن همه در قرآن از وی نکوهش شده است!) و نام نواده او هم محمد شهریار باشد؛ باری ناهماهنگی این اسامی با واقعیت‌های تاریخی، درستی نسب‌نامه، و اصل نسبت عمری را مورد تردید قرار می‌دهد.

۳. مدارس اسلامی هند تألیف نگارنده ۴-۵۳؛ یادگارنامه فخرالدین علی احمد، مقاله شبیر احمد غوری.

رقاع را نیکو می‌نوشت و در سوارکاری و تیراندازی و موسیقی مهارت داشت. او را سراج‌الهند و حجة‌الله لقب داده و گفته‌اند که از عصر وی به بعد، حتی یک عالم حدیث از اهل سنت در هند نبوده است که شاگرد بی‌واسطه یا بواسطه او نباشد و تمامی مدارس سنّیان شبه قاره، از شمعی که او افروخته، کسب نور کرده‌اند.

عبدالعزیز از پانزده سالگی، در مدرسه پدر - مدرسه رحیمیه - آغاز به تدریس کرد. به افتا و ارشاد هم می‌پرداخت و خلق کثیری از محضر او بهره‌مند شدند و پنجاه و اند سال پس از درگذشت او، دارالعلوم دیوبند که فعلاً مهم‌ترین مرکز اشاعه علوم اسلامی - سنّی در آسیاست، برای نشر و ترویج تعالیم وی و پدرش تأسیس گردید.^۱

برخوردهای عبدالعزیز با اروپاییان

نفوذ روزافزون انگلیس در هند، و تبلیغات گسترده کشیشان غربی در آن سامان، کیان اسلام و مسلمانان را در شبه قاره به خطر افکند. برخی از پیشوایان اسلام که از این اوضاع ناخرسند بودند، از راههای گوناگون به مقابله با آن قیام کردند. چنانکه عبدالعزیز، از سویی به مناظره با مُبَلِّغان مسیحی برخاست. که گزارش پاره‌ای از آن مناظره‌ها در دست است و این هم یکی از آنها در دو بیت فارسی از سروده‌های خود او:

کسی بگفت که عیسی زمصطفی اُعلاست [= برتر است] که این به زیر زمین دفن و او به اوج سُمّاست
بگفتمش که نه این حجت قوی باشد حباب بر سر دریا، گهر ته دریاست

نیز یک بار پادری عیسوی گفت: «اگر محمد (ص) حبیب خداست چگونه خدا نواده عزیز وی [امام حسین (ع)] را از دست دشمنان نرهانید و به درخواست پیامبر (ص) برای نجات او پاسخی نداد تا کشته شد؟» و عبدالعزیز، با توجه به عقیده مسیحیان به این که عیسی پسر خداست و او را دار زدند، با این جواب طنزآمیز وی را ساکت کرد: پاسخ خدا این بود که: وقتی پسر عزیز مرا به دار می‌زنند و راهی برای نجات او نیست، برای نواده پیامبر (ص) چه می‌توان کرد!^۲

۱. نزّه الخواطر ۶/ ۳۹۸ و ۴۰۷، ۲۹/ ۵۸ و ۸۲-۲۷۵؛ تذکره علمای هند ۸۱ و ۵۳-۲۵۰؛ ثقافه‌الهند ج ۳۷، ش ۳ و ۴، مقاله قمر النساء؛ مقاله حامد علیخان.

۲. فنهای پاک و هند، محمد اسحاق بهتی ۸۹/ ۲ و ۹۱.

از سوی دیگر، به مسلمانان هشدار می‌داد و اعلام می‌داشت که هند، دارالحرب [صحنه و میدان جنگ با دشمنان اسلام] شده و نباید آن را کشور اسلامی و سرزمین امن تلقی کرد و با صلح در آن زیست. و اینکه مسلمانان می‌توانند پاره‌ای از احکام دینی خود [مانند نماز] را بر پا دارند، نباید این واقعیت تلخ را از نظر آنان پنهان دارد که «خانه از پای بست ویران است» و همه شئون زندگی ایشان را دشمنان قبضه کرده‌اند. در یکی از نوشته‌های فارسی وی می‌خوانیم:

در این شهر [دهلی] حکم امام‌المسلمین [=حاکم مسلمانان] اصلاً جاری نیست. و حکم رؤسای نصاری بی‌دغدغه جاری است. و مراد از اجرای احکام کفر، این است که در مقدمه [=مورد] ملک داری، و بند و بست [=رتق و فتق امور] رعایا و اخذ خراج و باج و عشر [=ده یک] اموال تجارت، و سیاست [=مجازات] قطع الطريق و سراق [=دزدان]، و فیصل [=فصل] خصومات و سزای جنایات، کفار به طور خود [=خودسرانه] حاکم باشند [که هستند]؛ آری اگر بعضی احکام اسلام را مثل [نماز] جمعه و عیدین و اذان و ذبح بقر [=گاو] تعرض نکنند [=با آن مخالفت نمایند] نکرده باشند [=مهم نیست]. لیکن اصل‌الاصول این چیزها [که همان حاکمیت مسلمانان باشد] نزد ایشان [کفار] هبا و هدر [=بر باد] است؛ زیرا که مساجد را بی‌تکلف [=بدون زحمت] هدم [=ویران] می‌نمایند. و هیچ مسلمان یا ذمی، به غیر استیمان [=جز با امان خواستن و اجازه] از ایشان، در این شهر و نواح [=نواحی] آن، نمی‌تواند آمد... و از این شهر تا کلکته، عمل نصاری ممتد است. [=حکومت آنان ادامه دارد].^۱

این گونه برخوردهای عبدالعزیز، موجب گردید که از میان بازماندگان نسبی و معنوی او، کثیری از مسلمانان پیشگام در جهاد با انگلیس برخیزند. همچون سید احمد بریلوی شهید که با عبدالعزیز بیعت کرد و طریقت را از او گرفت و مرید و خلیفه وی بود و طالبان ترک و تجرید را به ملازمت وی می‌خواند. نیز شاه اسماعیل شهید برادرزاده عبدالعزیز که مدتی طولانی ملازمت وی اختیار کرد و به استفاضه از او پرداخت. نیز مفتی صدرالدین دهلوی و فضل حق خیرآبادی هر دو از شاگردان عبدالعزیز و مدرّسان شرح صدر و شدیداً ضدّ وهابی، که در ماجرای قیام عظیم و فراگیر هندیان علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۷ م. نقش‌های اساسی و عمده داشتند و

پس از سرکوب آن قیام هر دو دستگیر شدند و اولی اموالش به غارت رفت و خود به زندان افتاد و مدتها در بند بود و دومی محکوم به مصادره کلیه مایملک، و حبس ابد در جزیره‌ای از جزایر سیلان شد و در همانجا به علت شرایط دردناکی که در آن می‌زیست درگذشت. و بدین سان، مکتب عبدالعزیز در روزگار وی و پس از او، هم مرکزی برای نشر علوم اسلامی و آداب طریقت بود و هم پایگاهی برای تربیت مجاهدانی که به مبارزه با استعمار انگلیس می‌پرداختند. و از این رو، انگلیسی‌ها، به موازات قلع و قمع پرورش‌یافتگان این مکتب، کمر به تخریب مدرسه رحیمیه بستند و عمارتی را که شاه عالم در غرب دهلی به این مدرسه اهدا کرده بود، چنان ویران ساختند که دیگر هیچ‌گاه به صورت پیشین بازنگشت و امکان برقراری درس و بحث و فعالیت در آن، برای همیشه از بین رفت.^۱

مکتب عبدالعزیز

عبدالعزیز بر شیوه پدر خویش بود؛ و افکار و معتقدات او - برخلاف علمای فرنگی محل^۲ - بیش از آنکه بر تحلیل‌های عقلی و نظری مبتنی باشد، از احادیث اهل سنت مایه می‌گرفت. اما بر مذهب ابوحنیفه، از پدر وفادارتر می‌نمود و بمانند پدر، در بسیاری موارد، تفسیرهای خود از قضایای دینی را بر مبانی عرفانی استوار ساخت. دلبستگی شدید او به عرفای ایران، مانند مولوی و حافظ، و آثار پارسی ایشان، از نوشته‌های وی و از سرگذشتش هویداست. شاگرد رشید خود مفتی الهی‌بخش را راهنمایی کرد که از مولوی الهام بگیرد و او چنانکه گویند، مولوی را در عالم روحانی دیدار و با الهام از وی، اشعاری به پیروی از مثنوی نظم کرد و دفتر هفتمی برای مثنوی سرود. و شاگرد دیگرش شیخ غلامعلی علوی دهلوی نیز در جایگاه پیشوای طریقت نقشبندی، به تدریس مثنوی می‌پرداخت.^۳ عبدالعزیز از ذوق سماع بی‌بهره نبود و گاهی دستور می‌داد که خواننده‌ای مانند حافظ حفیظ، مثنوی را به آواز خوش بخواند؛ و حتی وقتی به زیارت آرامگاه پدر و جد و جدّه و برادر خود می‌رفت،

۱. نزهة الخواطر ۷/۷-۲۲۶، ۸/۱۸۸، ۶-۲۸۳؛ م ثقافة الهند ج ۴۳ ش ۱، مقاله مسعود انور علوی؛ مقاله قمرالنساء؛

مجدد اسلام ۱۹ تا ۲۳. ۲. مدارس اسلامی هند ۲۳ به بعد.

۳. کمالات عزیزی، ترجمه اردو ۲۰؛ نزهة الخواطر ۷/۶-۳۶۵، ۴۱ (در ضمن گفتگو از صدیق حسنخان نیز سخن شیخ غلامعلی رادر تقدیس مثنوی خواهیم آورد).

پس از فاتحه و قرآن، برنامهٔ مثنوی خوانی بود و آن هنگام، شنوندگان را چنان رقتی دست می‌داد که اشک‌ها روان می‌گردید. این هم یک بیت از سروده‌های فارسی او:

ز نازک طبع غیر از خودنمایی هانگی آید درخت بید را دیدم که دایم بی‌ثمر باشد^۱

عبدالعزیز به کتاب‌های فلسفه و منطق بیش از پدر می‌پرداخت و بخشی از آثار وی حواشی بر این کتاب‌هاست. و یکی از آنها حاشیه بر شرح صدر که تدریس آن نیز از اشتغالات علمی او بود و بیاید. و همکیشان سنی خود را به خاطر خوض ایشان در فلسفیات و مسائل ریاضیات و طبیعیات و الهیات می‌ستود^۲ و با این همه، مدعی بود که «اکثر معتقدات حکمای یونان و هند، خصوصاً در الهیات و نبوات و معاد، شاهد سفاقت آنهاست.»^۳ و سرگذشت‌نگاران مدّعی‌اند که یک‌بار به دو تن از شاگردان خود (صدرالدین و فضل‌حق که قبلاً از آن دو نام بردیم.) گفت: «یک مسئلهٔ حکمی مطرح کنید و پاسخ قوی آن را خود بگیرید و ضعیف را برای من بگذارید.» پس این مسئله مطرح شد که آیا عین اشیا در ذهن حاصل می‌گردد یا شبیح آنها؟ و عبدالعزیز ثابت کرد که هیچ‌یک از دو وجه، بر پایه‌ای استوار نیست.^۴

همچنین با وجود آن همه اخذ و اقتباس‌های علمای سنی هند از دانشمندان شیعه در علوم عقلی، جالب است که عبدالعزیز می‌نویسد: «متأخران شیعه، با آموختن کلام و اصول از اهل سنت و معتزله، روش دانشمندی پیش گرفتند.»^۵ و بدون توجه به اینکه در برنامهٔ رسمی درسی سنیان هند از سدهٔ ۱۲ به بعد - که درس نظامی نام دارد^۶ - اکثر کتاب‌های مقرر برای تدریس علوم عقلی، یا از آثار علمای شیعه است (تشریح الافلاک و خلاصه الحساب از شیخ بهایی، شرح صدر، تحریر اقلیدس از خواجه طوسی، میبیدی،^۷ قطبی در منطق از قطب‌الدین رازی،^۸ حاشیهٔ ملا عبدالله و ...) یا به قلم کسانی است که در نزد علمای شیعه شاگردی کرده‌اند؛ همچون محمود جونیوری

۱. تذکرهٔ سید بانسوی ۸۱-۳۸۰؛ شاه ولی الله اور آن کا خاندان ۱۵.

۲. تحفهٔ اثنا عشریه ۵۲.

۳. همان ۳۵۳.

۴. مقالهٔ قمر النساء (م ثقافة الهند ج ۴۳، ش ۴ و ۳، ص ۷۶).

۵. تحفهٔ اثنا عشریه ۱۹۷.

۶. الثقافة الإسلامية ۱۵-۶.

۷. میبیدی شیعهٔ تبرائی نیست؛ ولی به خاطر توغل او در ولای علی (ع) متعصبان اهل سنت وی را رافضی شمرده‌اند (نزهة الخواطر ۲۰۸/۴).

۸. از نسل ابن بابویه صدوق و شاگرد علامهٔ حلّی و از مشایخ شهید اول (ریاض العلماء ۹/۵-۱۶۸).

مصنّف شمس بازغه و از بزرگ‌ترین حکمت‌شناسان هند که به تصریح عبدالعزیز، شاگرد میرفندرسکی بوده،^۱ و محبّ الله بهاری مصنّف مسلّم الثبوت در علم اصول که محشّی شرح صدر است و به گفته محققان سنّی هند، آنچه دارد از میرداماد و صدر است.^۲ نیز عبدالعزیز توجه نکرده است که مهم‌ترین مرکز تدریس علوم عقلی در هند - حوزه فرنگی محل - به وسیله دانشورانی تأسیس شد و رونق گرفت که شجره نسب تعلیمی ایشان به سید فتح‌الله شیرازی^۳ یعنی همان عالم شیعی می‌رسد که عبدالعزیز، بارها از روایات او در تأیید مبادی شیعه یاد می‌کند؛ و با زبانی تند و تیز انتقاد می‌نماید.^۴ گذشته از اهتمام فراوان دانشمندان سنی هند به شرح و تحشیه آثار علمای شیعه در علوم عقلی (تجريد خواجه نصير، میبدي، شرح صدر، حاشیه ملا عبدالله، تحریر اقلیدس، خلاصة الحساب، تشریح الافلاک و ...) که حاکی از استفاده فراوان ایشان از آن آثار است.^۵ خود عبدالعزیز هم به ادعای علمای شیعه در باب «تقدم در زمان و تصنیف کتابها، و تدوین رسائل و شهره شدن در آفاق و کثرت تلامذه ...» اشاره می‌کند و بی آنکه به ابطال آن بپردازد، دلالت این قضیه بر حقانیت تشیع را نفی می‌کند و این که: «این چیزها در حکمای یونان و هند زیاده بر این فرقه بوده است ...»^۶

آثار

شاه عبدالعزیز آثار فراوانی در علوم مختلف به نظم و نثر فارسی و عربی پدید آورد از آن میان:

۱. سرالشهادتین که رساله‌ای بس نیکوست و اسرار شهادت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را به زبان عرفان در آن باز نموده و به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.
۲. قران السعدین و ایضاح التّیرین در ذکر شهادت امام حسین (رض) که ظاهراً از سرّ الشهادتین جدا و نسخه آن در حیدرآباد دکن کتابخانه آصفیه موجود است.^۷

۱. تحفه اثنا عشریه ۱۰۸. ۲. تذکره مصنفین درس نظامی ۱۴-۲۱۰.

۳. الثقافة الاسلامیه ۵-۱۴ (توضیحات بیشتر، در مدارس اسلامی هند ۲۸ تا ۳۰؛ و یادگارنامه فخرالدین علی احمد آمده است). ۴. تحفه اثنا عشریه ۷-۲۷۶.

۵. الثقافة الاسلامیه ۲۵۷-۸، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۳۵. ۶. تحفه اثنا عشریه ۳۵۳.

۷. شاه ولی الله اورآن کا خاندان ۱۰۳؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ۶-۹۶۵.

۳. رساله‌ای فارسی در گزارش خوابی که در آن امام علی (ع) را دیده و با آن حضرت بیعت کرده و امام پرسش‌های عرفانی و قرآنی و کلامی و فقهی او را پاسخ داده و یکی از مخالفان خود را به او معرفی نموده است.^۱

۴. حاشیه بر حاشیه ملا کوسج (یوسف قراباغی محمد شاهی م ۱۰۵۴ محشی شرح دوانی بر عقاید عضدی) معروف به عزیزیّه.

۵. حاشیه بر شرح قطب رازی بر شمسیت کاتبی قزوینی.

۶. تفسیر مفصلی بر قرآن به فارسی موسوم به عزیزی.

۷. رساله‌ای فارسی در اصول حدیث.

۸ تا ۱۰. حاشیه بر هر یک از سه تعلیق میرزاهد (برگردید به ص ۲۷).

۱۱. احوال چهارده معصوم که رساله‌ای فارسی در چهارده باب و نسخه آن موجود و احتمالاً از عبدالعزیز است و شاید همان باشد که در پاره‌ای نسخه‌ها «کرسی نامه آل رسول» نام دارد و به روش پرسش و پاسخ، و همان گونه است که در کرسی نامه‌های عرفانی دیده می‌شود.

۱۲ و ۱۳. الاتفاق فی سبب الافتراق، و وسیلة النجاة هر دو به فارسی و در ردّ شیعه.

۱۴. حاشیه بر تعلیق دوانی بر شرح عقاید عضدی.^۲

۱۵. سعادة الدارين فی شرح حدیث الثقلین به فارسی که محمود شکری آلوسی تلخیص‌کننده تحفه اثنا عشریه - اثر دیگر عبدالعزیز - آن را به عربی ترجمه کرده و پاره‌ای فوائد به آن افزوده است.^۳

۱۶. تحفه اثنا عشریه به فارسی در ردّ شیعه که متداول‌ترین کتاب عبدالعزیز است؛ و علمای سنت آن را به عربی و چند بار به اردو ترجمه کرده‌اند و متن و ترجمه کراراً چاپ شده،^۴ و شاید معروف‌ترین و مهم‌ترین اثر در باب خود، و نماینده تصلب

۱. فهرست مشترک ۲/ ۱۰۹۵.

۲. همان ۱۰/ ۳۵۲ و ۳۳۰ و ۲/ ۱۰۲۰ و ۱۲۰۳ و ۲- ۹۹۱؛ فهرست رضا ۲/ ۲۵۲-۳ و ۲۶۲.

۳. م. المورد ج ۴، ش ۱، ص ۱۷۸، عبدالعزیز در تحفه اثنا عشریه (ص ۱۳۰) نیز با استناد به حدیث ثقلین، عظمت اهل بیت و اولاد پیامبر (ص) و لزوم پیروی از ایشان را یادآور شده است.

۴. ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی ۲۹؛ ترجمه عربی تحفه از محمد سعید اسلمی و تلخیص آن از

مؤلف در هواخواهی از خلفا و مخالفت با فرقه‌های شیعه خصوصاً امامیه است. و جالب آنکه با همه ایرادهای عبدالعزیز و هم مسلکان وی به شیعه، به خاطر اعتقاد به تقیه و پنهانکاری، وی در این کتاب، از تصریح به نام و نشان رسمی خود احتراز، و از خویش با عنوان «حافظ غلام حلیم بن شیخ قطب الدین احمد بن شیخ ابوالفیض» نام برده.^۱ و از پدر خویش این‌گونه یاد کرده: «مصنّف این کتاب [ازالة الخفا از آثار شاه ولی الله] را که در دهلی سکونت داشت، راقم این رساله [تحفة اثنا عشریة] بارها بارها به زیارت او مشرف شده و از گلهای تقریرات رنگینش کنار دامن پر کرده»^۲.

هنگامی که «تحفه» در دست تألیف بود، سید مطیع احمد جعفری ساکن خانیوال، به سبب خویشاوندی از سوی مادر با عبدالعزیز، کوشید او را از ادامه کار بازدارد و چون نپذیرفت، از میرزا محمد کامل کشمیری شیعی - که هنگام تألیف «تحفه» در نزد عبدالعزیز شاگردی می‌کرد و مذهب خود را از وی پنهان می‌داشت - درخواست شد که ردّیه‌ای بر آن بنویسد و او کتابی در ۱۲ مجلد به این منظور تألیف کرد - ظاهراً هر مجلد در پاسخ یکی از ابواب تحفه - ولی پیش از آنکه کار به پایان آید، به زهر یکی از خویشان متعصب پادشاه به قتل رسید و در میان شیعیان هند، به شهید رابع ملقب گردید و گذشته از کتاب وی که سه مجلد آن چاپ شده،^۳ دیگر پیشوایان شیعه هند، در پاسخ هر یک از دوازده باب تحفه، کتاب‌های مفصل و متعدد (بر روی هم بیش از صد مجلد) تألیف نمودند. چنانکه شماری از شاگردان بی‌واسطه و بواسطه عبدالعزیز نیز به پیروی از وی کتابهایی در ردّ شیعه به قلم آوردند. از جمله مولانا سلامة الله کانپوری، مولانا رشید الدین دهلوی، مولانا حیدر علی فیض آبادی و غیره.^۴ که در ردّ هر یک از آنها هم آثار دیگری نگارش یافته و همین‌طور، هر

→ محمود شکری آلوسی؛ ترجمه اردو از خلیل الرحمن نعمانی مظاهری؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار ۱/۱۱۹۶. ۱. تحفة اثنا عشریة ۲. همان ۴-۱۸۳.

۳. ترجمه مطع الانوار ۲۶۳ و ۸۱-۴۷۹؛ نزّه الخواطر ۷/۳۰-۴۲۹؛ مکارم الآثار، محمد علی معلم حبیب آبادی ۲/۱۰۵.

۴. ذکر پاره‌ای از کتابهایی که شیعه در ردّ تحفة اثنا عشریة نگاشته‌اند، در مرآت الکتب، ثقة الاسلام تبریزی شهید ۲/۳۲-۱۲۹؛ الذریعه ۱۰/۹۱-۱۹۰؛ رود کوثر، شیخ محمد اکرام ۵۹۲؛ الأئمة الاسلامیة ۲۰-۲۱۹ آمده؛ و با این همه، شگفتا که مؤلف کتاب اخیر، با وجود اشاره به ردّیه‌های مزبور، در کتاب دیگر خود نزّه الخواطر

ردّیه و افترانامه‌ای، ردّیه و افترانامه‌ای بزرگ‌تر، و هر توهین و دشنامی، توهین و دشنامی شنیع‌تر را در پی داشته و بگرد تا بگردیم! و بدین ترتیب، در روزگاری که استعمار غربی، هر لحظه جای پای خود را در هند استوارتر می‌ساخت و هر روز سنگرهای تازه‌ای را از چنگ مسلمانان به درمی‌آورد، تحفه اثناعشریه، بهترین وسیله را برای مشغول داشتن سنّیان و شیعیان به کشمکش‌های فرقه‌ای و دامن زدن به درگیری‌های خانمانسوز فراهم کرد؛ و در شرایطی که تمام مسلمانان هند، از شیعه و سنّی، با سهمناک‌ترین مصیبت‌ها در سراسر تاریخ خویش - تسلط کامل انگلیس و از دست دادن همه چیز خود - دست به گریبان بودند، شیعه به عنوان بزرگ‌ترین خطر در تمام طول تاریخ در سراسر جهان قلمداد شد. تا بیشترین کوشش‌های سنّیان به مبارزه با این فرقه اختصاص یابد و توجه شیعیان نیز به پاسخگویی و حملات متقابل معطوف گردد. در فصول آینده نکاتی از این کتاب را که به اقوال صدرا و شارحان وی و روایات و معتقدات شیعه نزدیک است می‌آوریم و به بررسی می‌گذاریم و تفصیل بیشتر در نقل و نقد مطالب آن را به اثر جداگانه‌ای که در شرح احوال و آثار عبدالعزیز پرداخته‌ایم بازگشت می‌دهیم.

۱۷. حاشیه بر شرح صدرا که در آن، به نقض و ابرام سخنان فیلسوف شیرازی پرداخته و مثلاً می‌گوید که واژه «فلسفه» از فیلاسوفای یونانی (به معنی دوستدار حکمت) گرفته شده و آنچه را صدرا در باب معنی این کلمه (تشبّه علمی و عملی به خدا) گفته، کسانی که زبان یونانی را به خوبی می‌دانند تأیید نمی‌کنند و نظیر این امر را در سخنان بسیاری از پیشینیان نیز که با آن زبان آشنا نبوده‌اند می‌بینیم.^۱

که ایراد مزبور را برخی از استادان ما هم گرفته و گفته‌اند: نخستین بار شیخ اشراق واژه فلسفه را به این معنی گرفته و صدرا در این مورد، تنها در شرح الهدایه از وی پیروی نموده و...^۲

در حالی که اولاً پیشینه این تفسیر، به دوره جابر بن حیان و یعقوب کندی و محمد بن زکریا رازی و اخوان الصفا و پیشروان اسماعیلیه مانند ناصر خسرو و سیدنا

→ (۷/ ۲۸۰) مدعی است که علمای شیعه، کوچک‌ترین پاسخی به آن نتوانستند داد. در مورد پاره‌ای از آثاری هم که شاگردان عبدالعزیز در ردّ شیعه تألیف کردند، (بنگرید به نزّه الخواطر ۷/ ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۰۶).

۱. شرح صدرا، چاپ دیوبند ۹.

۲. شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری ۹/ ۱.

احمد نیسابوری می‌رسد و ایشان کراراً فلسفه را تشبیه به خدا دانسته‌اند. و فارابی نیز می‌نویسد: غایت اعمال فیلسوف «تشبیه به آفریدگار است به اندازه توانایی انسان.»^۱ که تمامی این سخنان هم ریشه در گفته‌های حکیمان یونان دارد و به نوشته افلاطون، سقراط می‌گوید: «زودتر زمین را رها کنیم و به آسمان پرواز کنیم. برای گریختن از زمین باید تا آنجا که ممکن است خود را به خدا مانند کنیم؛ و برای مانند شدن به خدا باید پارسایی و داد و خردمندی پیشه سازیم.» و جالینوس می‌گوید: «خردمند کسی است که تشبیه به خدا حاصل نماید.»^۲ «ثانیاً صدرا نه تنها در شرح الهدایه که گویند در دوران طلبگی نوشته، بلکه در شاهکار خود اسفار و در تفسیر خود بر قرآن این نکته را یاد کرده و در اسفار می‌خوانیم: «فیلسوفان گویند که حکمت عبارت است از تشبیه به خدا در دانش و عمل به اندازه توانایی آدمی.»^۳ ثالثاً به گونه‌ای که از عبارت اسفار برمی‌آید، مراد صدرا و اسلاف وی، نوعی تحدید و تفسیر فلسفه، و ارائه حدّ و تعریف برای آن، و پرداختن به لازم معنای آن و ذکر غایت آن است. نه شرح الاسم و بحث لغوی و ترجمه واژه فلسفه و اینکه در زبان یونانی این کلمه به این معنی است. و در آغاز اسفار هم می‌نویسد: «در تعریف فلسفه: بدانکه فلسفه استکمال روان انسان است ... به اندازه توانایی انسان، و اگر خواهی بگو: نظم عقلی بخشیدن به جهان است به اندازه نیروی بشری. تا تشبیه و همانندی به باری تعالی حاصل گردد ... و فیلسوفان الهی با تأسی به پیامبران گویند: فلسفه تشبیه به خداست. چنانکه در حدیث نبوی آمده است: به اخلاق الهی مستخلق شوید.»^۴ و در جای دیگر از همان کتاب: «فرزانگان در تعریف فلسفه گفته‌اند همانندی جستن به خداوند است به اندازه توان بشری. و مفهوم این سخن آنکه: هر کس دانسته‌های او حقیقی و کارهای او شایسته و ساخته‌های او استوار و خوبیهای او زیبا و عقاید او درست و بهره‌رسانی او به دیگران پیوسته باشد، نزدیکی او به خدا

۱. الکندی و آراءه الفلسفیه، عبدالرحمن شاه ولی ۲۰۷؛ السیره الفلسفیه، محمدبن زکریا رازی ۳۰ و ۳۱ (مقدمه پول کراؤس) و ۱۰۰ و ۱۰۸ (متن)؛ تعریفات جرجانی ۱۸۴؛ اثبات الامامة، سیدنا احمد نیسابوری اسماعیلی ۸۶؛ رسائل اخوان الصفا ۲۹۰/۱؛ جامع‌الحکمتین، ناصر خسرو ۹۹؛ اخلاق جلالی، دوانی ۲۶؛ المنطقیات، فارابی ۶/۱ و ۷؛ هزارپانصد یادداشت، مهدی محقق ۲۷۵.

۲. چهار رساله افلاطون، ترجمه محمود صناعی ۲۹۰ (رساله ته‌توس)، فیلسوف ری، مهدی محقق ۲۳۱.

۳. اسفار ۵۱۴/۳؛ تفسیر صدرا ۳۹۳/۴؛ تفسیر آیه نور از همو ۱۷۳. ۴. اسفار ۲۰/۱ و ۲۱.

و تشبیه او به وی بیشتر خواهد بود؛ زیرا خداوند پاک چنین است.^۱»

قسمت‌هایی از حاشیه عبدالعزیز بر شرح صدر، در حاشیه‌های بعدی که بر این کتاب نوشتند انعکاس یافته و نقل و نقد شده و بسیاری از قطعات آن را در هامش چاپ‌های شرح در هند می‌توان یافت و اینک چند نسخه خطی آن:

۱. لکهنو، ندوه ۱۳۵۰ (الحکمة ۲۷) در ۱۲۶ ص، ۱۵ س، ۲۴/۶×۱۹ سم، به خط نستعلیق امام‌الدین نقشبندی که در سال ۱۲۳۶ (در حیات عبدالعزیز) نوشته است، آغاز: «قوله الحمد لله مخترع العقل الخ قد بالغ الشارح في رعاية براعة الاستهلال»، انجام: «فالأزوم مسلم و بطلان الثاني مم (مسلم؟) بل بعد اول المسألة.^۲»

۲. رامپور، رضا ۲۵۸۱ (حکمت عامه) $\frac{85}{M}$ نسخه‌ای خوب ولی ناقص، فقط حواشی فصل اول از فن اول از قسم ثانی را دارد، با کرم‌خوردگی، در ۴۹ برگ، هر ص ۱۹ س، ۲۲/۸×۱۵ سم، کتابت به خط نستعلیق در سده ۱۳، در حیات محشی.
۳. همانجا ۲۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{714}{D}$ نسخه‌ای خوب و کامل ولی با کرم‌خوردگی، در ۵۰ برگ، هر ص ۱۷ تا ۲۰ س، ۲۵×۱۷/۷ سم، کتابت به خط نستعلیق در ۱۲۴۷، با جدول قرمز و باریکه آبی.^۳

۴. علیگر، گنجینه عبدالحمی ۷۵۹/۶۱.

عبدالعزیز با اسفار و شواهد ربوبیه و پاره‌ای دیگر از آثار صدر نیز آشنا بود و در موارد مختلف از آنها اخذ و اقتباس، یا بدانها استناد و از مطالب آنها دفاع می‌کرد و بسیاری از سخنان او یادآور گفته‌های صدر و شاگرد او فیض و شارح او سبزواری است.

اتحاد حق و خلق در نظر صدر و عبدالعزیز

در خصوص مفهوم صحیح و اسلامی اتحاد که در سخنان اهل معرفت آمده، عبدالعزیز توضیحاتی داده که آن را هماهنگ با دریافت و کلام خردمندان شیعه مانند صدر شمرده و در این مورد به اسفار و شواهد ربوبیه استناد نموده و می‌نویسد: «مقصد ایشان [عارفان] از این اتحاد، یکی از دو معنی است نه اتحاد حقیقی. اول انمحاق و اضمحلال انانیت عبد نزدیک ظهور نور تجلی. مثل حالتی که نور چراغ را

۱. همان ۱۰۴/۷. ۲. یادداشتها. ۳. فهرست رضا ۵۰۶-۷/۴. ۴. حامد علیخان.

نزدیک ظهور نور آفتاب [عارض] می‌شود و عروض این حالت، و ظهور نور تجلی، از قرآن مجید و اقوال عترت پر ظاهر است قوله تعالی: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا. و قوله تعالی: فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مِنْ فِي النَّارِ وَ مِنْ حَوْلِهَا وَ سَبَّحَانَ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. و از اقوال عترت طاهره، قول حضرت صادق در مخاطبه ابوبصیر به روایت کلینی که: اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرُونَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الست تراه في وقتك هذا؟ و این معنی را شیخ ابن فارض مصری، علیه الرِّحمة، در تائیه خود واضح نموده و گفته:

و جاء حديث في اتّحادی ثابت روايته في التّقل غير ضعيفة
يشير بحبّ العبد بعد تقرب اليه بنفل او اداء فريضة
و موضع تشبيه الاشارة واضح بكنت له سمعا كنور الظّهيرة

ترجمه: آمده است حدیث در اتحاد من؛ که ثابت است روایت او [= آن] در نقل. و ضعیف نیست. اشارت می‌کند به دوست داشتن بنده، بعد از قرب جستن به سوی خدا به [وسیله] عبادت نفل [= مستحب] و ادای فریضه. و محلّ تشبیه، اشارت است واضح به این لفظ که: می‌شوم برای آن شخص گوش. واضح است مثل روشنی نیمروز. و آن حدیث صحیح قدسی این است: لا يزال عبدی يتقرب الی بالتّوافل حتّی احبّه؛ فاذا احبته كنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمشی بها.

دوم آنکه خود را مرآت حق داند. و مظهری از مظاهر او شناسد. به وجهی که بعضی احکام ظاهر به مظهر منسوب گردد و بالعکس. لکن وصفی که قادح باشد در نزاهت ظاهر، از مظهر ترقّی نکند. و وصفی که عنوان مرتبه ظاهر باشد به مظهر نزول نفرماید. و این معنی نیز از قرآن مجید و اقوال عترت پر ظاهر است؛ قوله تعالی: مَنْ يَطْعَ الرِّسُولَ فَقَدْ اطاع اللَّهَ: اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ؛ و خطبة الافتخار و خطبة البیان^۱ حضرت امیر در کتب امامیه معروف و مشهور است و ...» در دنباله می‌نویسد:

۱. در تحفه اشاعریه چاپ سهیل آکادمی، به جای خطبة الافتخار و خطبة البیان، خطبة شقیقة ضبط شده و ما ضبط چاپ دیگر (لکهنو، ۱۲۹۶ ص ۲۲۲) را آوردیم؛ زیرا محتویات دو خطبة مزبور، بجا موضوع مورد بحث عبدالعزیز (اتحاد عرفانی) سازگارتر است. و خطبة شقشقیّه (که اشتباهاً شقیقة چاپ شده) ارتباطی به بحث وی ندارد و بیشتر آن، انتقاد از سه خلیفه است و به همین دلیل بسیاری از سنّیان، انتساب آن به علی (ع) را منکرند. به علاوه، خطبة شقشقیّه در نهج البلاغه آمده است و عبدالعزیز، هرگاه از این کتاب نقل می‌کند، نام آن را ذکر می‌نماید تا بر اعتبار منقولات خود بیفزاید. ولی آن دو خطبة دیگر در نهج البلاغه و دیگر کتابهای درجه اول شیعه نیست و لذا از مآخذ آن به صورت مبهم یاد کرده است.

« عقلای شیعه این معانی را فهمیده، و به موازین عقلیه سنجیده‌اند. کلام خواجه نصیر طوسی در شرح مقامات العارفین از کتاب اشارات، و کلام صدرای شیرازی در شواهد الزبویه و اسفار، و کلام ابن ابی‌جمهور و دیگر متأخرین این فرقه [شیعه] باید دید.»

که اشارهٔ عبدالعزیز، از جمله به این بیانات صدراست:

« مراتب قوَّت عملی بر حسب استکمال، منحصر در چهار است:

اوّل: پیراستنِ برون با به کار بستن آیین‌های خدایی و دستورهای پیامبر (ص)،

دوّم: پیراستنِ درون و پاکیزه کردن دل از ملکات و خویهای پستِ تاریک.

سوّم: نورانی ساختنِ آن با صورت‌های علمی و صفات پسندیده.

چهارم: فانی شدنِ نفس از ذات خود و نظر را تنها در مشاهدهٔ پروردگار اوّل و

کبریای او داشتن.^۱»

که حکیم سبزواری در حاشیه بر شواهدزبویه، سه مرتبهٔ اوّل را همان تجلیه و تخلیه و تحلیه می‌داند و می‌نویسد: «مراد از نورانی ساختنِ درون، صیقل دادنِ نفس و آماده کردن آن برای دانش‌های حقیقی است. و فانی شدنِ نفس از ذات خود را نیز سه مرتبه است: محو و طمس و محق. محو مشاهدهٔ فَنای افعال است در فعل خدا. و طمس مشاهدهٔ فَنای صفات در صفت او. و محق، شهود فَنای هر وجودی در وجود او. پس در مقام اوّل "لا حول و لا قوّة الا بالله". و در مقام دوّم "لا اله الا الله". و در مقام سوّم "لا هو الا هو". یعنی ذکرهای سه گانه، برای ذاکر مقام می‌شوند. و مقام او مقام تحقّق به آن ذکرهایی می‌شود که پس از طیّ دو مقام تعلّق و تخلّق به آن ذکرها، به مقام تحقّقِ واصل می‌شود. عابد باید از مقام تعلّق و وابستگی به مولای حقیقی برتر رود و به مقام تخلّق به اخلاق او رسد. و از مقام تخلّق هم به مقام تحقّق ترقّی کند. و این حقیقتِ عرفانِ شهودی و حقّ‌الیقین است. و هم در معنای فنا گویند: سالک هر قدرتی را مستهلک در قدرتِ خدای برتر و هر دانشی را مستهلک در دانش او – و همین طور تا آخرین صفت – و بلکه هر وجودی را مستهلک در او ببیند.^۲»

نیز کلام عبدالعزیز، یادآور این سخنان صدراست:

• پس مرتبهٔ بندهٔ مؤمن، چه بزرگ و جلیل است؛ که صفحهٔ دلِ او آئینهٔ روی حق می‌گردد. و چون ذات خدا خواهد که برای ذات خود تجلّی کند، به قلب مؤمن می‌نگرد.

۱. شواهدزبویه ۲۰۷. ۲. حاشیهٔ سبزواری بر شواهدزبویه چاپ به دنبال متن ۲-۶۷۲ و ۸۲۱.

● موسی در هنگام ملاحظه تجلی بیهوش افتاد.^۱

● وجود است که در مراتب خود تجلی می‌کند. و با صورتها و حقیقت‌های آن مراتب، در علم الهی و جهان عینی ظاهر می‌شود و ماهیت و عین ثابت نام می‌گیرد؛ که آن نیز با دیگر صفات وجودی، در عین وجود مستهلک است و جدایی جز به حسب اعتبار عقلی نیست. و اوست که با تجلی و تحوّل خود در صورتهای مختلف، به صورت کمالات گوناگون ظاهر می‌گردد. همه هستی‌ها، در احدیت وجود حقّ الهی مستهلک‌اند. و او با هویت خود، با همه چیز هست ولی نه اینکه داخل آنها باشد. و به حقیقت خود، غیر از همه چیز است بی آنکه از آن جدا باشد. و پدید آمدن اشیا به قدرت او، این گونه است که خود در آنها پنهان گردد و آنها را آشکار گرداند. و نابودی آنها به قدرت او در رستاخیز بزرگ، این گونه است که به وحدت خود ظاهر گردد و همه را با زدودن تعینات و نشانی‌های آنها مقهور و متلاشی سازد. و در رستاخیز کوچک، به این گونه است که از عالم شهادت به عالم غیب متحوّل گردد. پس همان گونه که وجود تعینات خلقیه، تنها با تجلیات الهی در مراتب کثرت تحقق می‌یابد، زوال آنها نیز با تجلیات ذاتیه در مراتب وحدت است. پس ماهیت‌ها، صورتهای کمالات و مظاهر اسما و صفات اویند که نخست در علم او و سپس در عالم اعیان و جهان عینی ظاهر شده‌اند.^۲

● ولایت خاصّه عبارت است از فنای ذات و صفات و افعال در خدا. پس ولی، فانی در خداست؛ و قائم و متخلّق به اسماء و صفات الهی. ولایت خاصّه، گاهی بخشیدنی است و گاهی اکتسابی. بخشیدنی آن است که پیش از مجاهده، به نیروی انجذاب به حضرت الهیت حاصل گردد. و اکتسابی آنکه پس از مجاهده و با نیروی مجاهده به دست آید. آنکه جذبّه او بر مجاهده وی پیشی گیرد، محبوب نامیده می‌شود؛ زیرا خداوند پاک، او را به سوی خویش جذب می‌کند. و آنکه مجاهده او بر جذبّه پیشی گیرد محب نام دارد؛ زیرا او نخست به حق تقرب می‌جوید و سپس برای او جذبّه حاصل می‌شود. چنانکه رسول (ص) از پروردگارش حکایت کرد: لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه.^۳

۱. تفسیر آیه نور، صدر ۱۶۷ و ۱۶۹. ۲. اسفار ۱/ ۶۲-۲۶۰.

۳. مفاتیح الغیب، صدر ۸-۴۸۷ (در ص ۷-۶۷۶ آن کتاب، و ص ۱۵۵ مبدأ و معاد صدر نیز حدیث

علی نوری، دیگر شارح بزرگ صدرا نیز در حاشیه بر تفسیر وی، در توضیح حدیث مزبور می‌گوید: «سیر بر دو گونه است: سیر محبتی که سالک را به مرتبه‌ای می‌رساند که در آن مرتبه، حق چشم او می‌شود که با آن می‌بیند و گوش او که با آن می‌شنود - و همین طور ... - چنانکه در حدیث قدسی که در قرب نوافل آمده، به این سیر اشارت رفته. دوم، سیر محبوبی که سالک را به مرتبه‌ای می‌رساند که چشم و گوش و دست حق می‌شود؛ چنانکه مقتضای قرب فرائض است.^۱»

اما کلام خواجه طوسی که عبدالعزیز به آن استناد جسته، ظاهراً همان است که صدرا در شرح‌الهدایه آورده و ایراداتی را که با استناد به مبانی عقلی و شرعی بر آن گرفته‌اند، با تفصیل و دقت پاسخ داده و متن آن چنین است: «عارف چو از خود بگسلد و به حق پیوندد، هر قدرتی را مستغرق در قدرت حق که به همه مقدرات تعلّق می‌گیرد می‌بیند. و هر علمی را مستغرق در علم او که هیچ چیزی از موجودات از آن پوشیده نیست. و هر اراده‌ای را مستغرق در اراده او که چیزی از ممکنات را توان مقاومت در برابر آن نیست. بلکه هر وجود و هر کمال وجودی را صادر از او و تراویده از او می‌بیند. و در آن هنگام، حق چشم او می‌شود که با آن می‌بیند، و گوش او که با آن می‌شنود، و توانایی او که با آن عمل می‌کند، و دانش او که با آن می‌داند، و وجود او که با آن هستی می‌یابد. و در آن هنگام، عارف به درستی متخلّق به اخلاق الهی می‌گردد.^۲»

کلام ابن ابی‌جمهور نیز که عبدالعزیز به آن اشاره کرده، شاید همان گزارش او از سخن منسوب به امیرمؤمنان (ع) باشد که فیض آورده: «خدای تعالی را برای دوستان خود شرابی است که چون بنوشند، مست شوند. و چون مست شوند به طرب آیند. و چون به طرب آیند، پاکیزه شوند. و چون پاکیزه شوند، گداخته گردند. و چون گداخته گردند، خالص شوند. و چون خالص شوند به طلب برخیزند. و چون به طلب برخیزند، بیابند. و چون بیابند واصل گردند. و چون واصل گردند، متصل شوند. و چون متصل شوند، فرقی میان آنان و حبیبشان نیست.»

→ قدسی مذکور که مورد استناد عبدالعزیز واقع شده، با شرح و توضیح آمده است. و بنگرید به اسفار

۱۰/۶ و ۱۴۲ و ۳۷۸). ۱. تفسیر سورة جمعه، صدرا با حاشیه نوری ۲۱۱.

۲. شرح صدرا ۱۱۱-۲۰۹؛ و نیز قرة العیون، فیض ۹-۳۶۸ (و بنگرید به شرح طوسی بر اشارات ۲/۳-۹۰-۳۸۹).

سخن امام صادق (ع) نیز که عبدالعزیز به نقل از کلینی (ظاهراً صدوق درست است) در اثبات اتحاد و توحید، و توجیه انمحاقِ عبد هنگام ظهور نور تجلی بدان استناد نموده، همان است که فیض، در ضمن سخن از تجلی حق در مظاهر اسما و صفات در هر موجودی، و در جلوه او در هر مرآت، و در روایات مربوط به شهود و لقای حق و ظهور او در همه چیز و برای همه چیز و نفی ظهور از غیر او آورده است.^۱

در خصوص دو آیه «من یطع الرسول...» و «ان الذین یبایعونک...» نیز که عبدالعزیز در ضمن گفتگو از اتحاد بدان استشهاد نموده، توضیحات صدرا در خور توجه است: «ای انسان! دیده بصیرت خود را به نور معارف قرآن بگشای! و اولیّتِ خدای رحمان را به آخریّتِ پیامبری که راهنما به سوی جهانِ روشنائی و رضوان است بنگر! و بدانکه آفریدگار، وحدانی الذّات است در اوّل الاولین، و خلیفه الله، فردانی الذّات است در آخرالآخرین. خدای سبحان پروردگار زمین و آسمان است. و این خلیفه، آینه‌ای است که خدا با آن، همه اشیا را می‌بیند. و حق با همه اسم‌ها در آن تجلی می‌کند. و به نور عین آن، عین مسمی منکشف می‌گردد. پس ای راهرو! او [پیامبر] را بشناس تا پروردگارت را بشناسی. چنانکه خدای تعالی گفت: هر کس رسول را فرمان برد، خدا را فرمان برده است.^۲»

نیز کلام فیض: «ولیّ کامل، چون ذات او به گونه‌ای نیرو گرفت که قلب او وسعت یافت و سینه او گشاده گردید و در مقام تمکین که حدّ مشترک میان حقّ و خلق است نشست - به گونه‌ای که هیچ یک از آن دو، حجاب او از دیگری نگردد - در آن هنگام، هر یک از کارها و رفتارها و مجاهده‌های او و... برای خدا و به یاری و رضای خدا و از خدا و در راه خداست. اگر خشم گیرد، خشم او به یاری و رضای خدا و برای اوست. و اگر خشنودی نماید خشنودی او. و همچنین در تمام کارهایی که انجام می‌دهد، یا واکنش‌هایی که در او تحقّق می‌یابد، نسبت دادن صفت‌ها و کارهای او به خداوند سبحان درست است. چنانکه در حدیث، رضای اولیای الهی، رضای خدا و آزرده‌گی ایشان آزرده‌گی او شمرده شده. و این است معنی آنچه در حدیث آمده: هر کس یکی از اولیای مرا خوار دارد، با من به پیکار آشکار برخاسته

۱. الحقایق ۸۰-۱۷۹ و به دنبال آن قرّة العیون ۳۳۴، ۳۶۹. ۲. اسفار ۲/۷-۲۱.

و مرا به جنگ خوانده. نیز آنچه در قرآن آمده: هر کس رسول را فرمان برد خدا را فرمان برده. و کسانی که با تو [رسول ص] بیعت کردند با خدا بیعت کردند. دست خدا بالای دست ایشان است.^۱»

عبدالعزیز پس از اشاره به معنای معقول اتحاد در نوشته‌های صدرا و دیگر متفکران شیعی، برای آنکه عدم منافات آن با مبانی تشیع قطعی تلقی شود می‌گوید: «اگر این اشخاص را هم اعتبار نباشد که اینها مخلط‌اند [خلط کرده‌اند] بین التّصوّف و الفلسفة و الشّریعة، پس کلام [فاضل] مقدار را که پیشوای مقرّری [=مسلم] ایشان [شیعه] در علوم دینیّه است، و شارح قواعد و صاحب کزالعرفان فی تفسیر احکام القرآن است، نقل می‌کنیم: قال المقداد فی شرح الفصول فی علم الاصول: فی ذکر الاحوال السّانحة للسّالک. المراد من الاتّحاد هو ان لا ينظر الاّ الیه من غیر ان یتکلف. و یقول ماعداه قائم به. فیکون الكلّ واحداً. من حیث أنّه اذا صار بصیراً بنور تجلّیه، لا یبصر الاّ ذاته؛ لا الرّائی و لا المرئی. انتهى کلامه. ترجمه: در ذکر احوالی که پیش می‌آید سالک را. مراد از اتحاد، آن است که نظر نکند مگر به سوی او. بی آن که این را به تکلف بسازد. و می‌گوید [=بگوید]: آنچه سوای اوست قائم به اوست. پس می‌شود همه یک چیز. از این راه که چون گشت آن شخص بینا به نور تجلّی، او نمی‌بیند مگر ذات او را، نه بیننده را و نه دیده شده را، تمام شد کلام او.^۲»

با قبول همین مبانی است که عبدالعزیز، این سخن لطیف را از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «من هر آیه را چندان تکرار می‌کنم تا آن را از گوینده حقیقی‌اش، خدا، بشنوم» و سپس این اظهار نظر: «امام صادق علیه‌السلام در آن هنگام، به منزله همان درختی بود که موسی (ع) ندای اتّی انا الله ربّ العالمین را از آن شنید.»^۳ و در جای دیگر می‌نویسد: «بعض کلمات مرتضوی (ع) در حالت سکر و غلبه حال که اولیاء الله را می‌باشد - مثل انا حیّ لا یموت، انا باعث من فی القبور، انا مقیم القيامة - از آن جناب سر زده بود.^۴»

که آنچه را عبدالعزیز در باب «چگونگی تلاوت قرآن» از امام صادق علیه‌السلام

۱. فرة المیون ۶-۳۴۵. ۲. تحفة اثناعشریة ۴-۱۴۳. ۳. کمالات عزیز، ترجمه اردو ۴۲.

۴. تحفة اثناعشریة ۴.

(با همین سلام متداول در میان شیعه) نقل کرده، صدرا و شاگرد او فیض^۱ آورده‌اند و با این مقدمه: «قرائت قرآن را سه درجه است ... سوّمی اینکه در کلام، گوینده حقیقی و در کلمات، صفات را ببند. نه در خویش بنگرد و نه در تعلقِ انعام به خود - از این جهت که به او انعام شده - نظر کند. بلکه هم خود را تنها متوجّه گوینده حقیقی نماید و فقط به او ببیند. و چنان در مشاهده گوینده غرق شود، که به هیچ موجود دیگر نپردازد. و این مرتبه مقربان است. و امام صادق (ع) از این مرتبه خبر داده و گفته: من هر آیه را ...»

نیز در رسائل صدرا می‌خوانیم: «غرض از ذکر مطلوب از بنده، آن است که با زبان خود خدا را یاد کند، در حالی که دل و جان و همه قوای ادراکی او در پیشگاه حق حاضر باشد. به گونه‌ای که بنده با تمام انسان بودن و بنده بودنش، روی به آفریدگار و پروردگار داشته باشد. و در دل او جز یاد حق هیچ نماند و نگذرد. و چون این شیوه را با شرایط مقرر ادامه داد، ذکر از زبان او به دلش انتقال می‌یابد. و او همچنان در ذکر است و هماهنگ با دل، این کلمه را بر زبان می‌راند. تا کلمه، در دل ریشه می‌دواند و با نور معنای خود در قلب، آنچه را خواهد از دل او بگذرد - جز خدا - نابود می‌سازد. پس چون کلمه در دل استیلا یافت و به مرتبه جوهریت رسید، ذکر قلبی حاصل می‌شود. هر چند زبان خاموش باشد و صورت کلمه از زبان محو گردد. با جوهریت یافتن ذکر، نور یقین در دل رهروان ذکرگو استقرار می‌یابد. تا جایی که حضرت حق، از پس و پشت پرده‌های غیوب خود بر او تجلّی می‌کند. پس درون بنده به نور حکمت روشن می‌شود و: "أشرق الارض بنور ربّها" - که این همان تجلّی افعالی در اصطلاح عارفان است. سپس این حالت ادامه دارد تا حجاب‌ها به تدریج از میانه برمی‌خیزد. و پرده‌ها یکی پس از دیگری از برابر او به کنار می‌رود. تا به مرتبه تجلّیات صفاتی و اسمایی و سپس ذاتی ترقّی می‌کند. و بنده از خود فانی و در حق، باقی می‌شود. و در آن مرتبه، حضرت حق است که خود را به گونه‌ای که سزاوار زیبایی و جلال اوست یاد می‌کند. و حق با زبان بنده ذاکر و مذکور است. و در آن هنگام، زبان بنده، همچون شجره ایمن است. چنانکه وقتی از امام جعفر صادق (ع) پرسیدند چرا هنگام تلاوت قرآن بیهوش شده؟ پاسخ داد: "آیه را چندان تکرار

۱. مفاتیح الغیب ۶۷؛ حقایق ۶-۲۵۵ (نیز حاشیه سبزواری بر اسفار ۲/۳۴۳ و ۷/۲۶).

کردم تا آن را از کسی که به آن تکلم می فرمود شنیدم." و شیخ سهروردی صاحب عوارف گوید: زبان امام در آن هنگام، مانند شجره موسی در طور به هنگامی بود که ندای انی انا الله سر داد.^۱

سبزواری نیز در تعلیقه بر شواهد ربویة صدرا^۲ در توضیح سخن وی می گوید: «کلام عبارت از وجود و همان فعل الّهی است؛ و نه صوت. و کلمات تامّات الّهی، در سلسله بدایات، عقول مفارقه و انوار قاهره اند. و آیات محکّات و متشابهات، در سلسله نهایات، عقل های مجرّدند. و مراد از پوشش الفاظ و عبارات، کالبد های فانی شونده است. و روشن است که هر که وجودش کلام خدا باشد، کلام لفظی و نطق زبانی او در هنگام تجرّد یافتن از وجود کونی، کلام خداست. چنانکه یکی از معصومان فرمود: آیه ایّاک نعبد و ایّاک نستعین را چندان تکرار کردم تا آن را از گوینده اش شنیدم.»

همچنین سبزواری در توجیه معنی اتّحاد، از داستان موسی و درختی که ندای انا الله را از آن شنید، استفاده کرده و در غزل معروف خود گوید:

موسی نیست که دعویّ انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست.^۳

اما کلام منسوب به علی (ع) در خطبة البیان که شاه عبدالعزیز نقل کرده و به توجیه آن پرداخته، از سویی یادآور کلام پدرش شاه ولی الله است: «تعلیم اسما مر آدم را من بودم. و آنچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم. آنچه بر ابراهیم گلزار گشت من بودم. تورات موسی من بودم. احیاء عیسی میّت را من بودم. قرآن مصطفی (ص) من بودم.»^۴ و از سویی یادآور تفسیر فیض شاگرد صدرا از همان سخنان منسوب به علی (ع) است که در ذیل حدیثی به این مضمون «پیامبر (ص) و علی (ع) را می خوانند و جامه می پوشانند ...» نوشته:

«خواندن، همان حرکت دادن به سوی خدا در سلسله عود [= بازگشت به حق] است. و پوشاندن، کنایه از پوشانیدن آن دو بزرگوار به نور خداوند جبار، و در آمدن انیّت آن دو در پروردگار غفار، و اضمحلال هستی آن دو در یگانه قهار است.

۱. رسائل، صدرا ۳-۲۳۲. ۲. ص ۴۸۶. ۳. دیوان سبزواری ۲۹.

۴. ملفوظات شاه ولی الله ۷-۳۶ و ۳-۵۲۲.

چنانکه در حدیث پیامبر (ص) آمده: علی ممسوس در ذات خداست. شعر:

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته

یکی از عارفان گوید: پروردگار پاک، چون به ذات خود بر کسی تجلی نماید، او همه ذوات و صفات و افعال را در پرتوهای ذات و صفات و افعال خدا متلاشی بیند. خویش را با همه آفریدگان، چنان احساس کند که گویی خود مدبر آن است و آنها اعضای اویند. و هیچ یک از آن اعضا را چیزی فراهم نمی آورد مگر شخص می بیند که عضو مزبور، همان شیء را فراهم آورده است و ذات خود را ذات یگانه، و صفت و فعل خود را صفت و فعل ذات یگانه می بیند؛ زیرا یکسره در عین توحید مستهلک شده است. و برای انسان، برتر از این مرتبه جایگاهی در توحید نیست.

آنگاه که بصیرت روح، به دیدار جمال ذات منجذب شد، فروغ خرد که در میان اشیا جدایی می نهد، در چیرگی نور ذات قدیم، نهان می گردد. و تفاوت قدم و حدوث از میانه برمی خیزد؛ زیرا که چون حق آید، باطل برود. شعر:

عشق بگرفت مرا از من و بنشست به جای سیتاتم ستدند و حسنام دادند

... و شاید صدور پاره ای سخنان شگفت انگیز از سرور ما امیرمؤمنان (ع)، در خطبه البیان و در خطبه موسوم به تطنجیه و مانده های آن دو، رازش همین باشد. مثل این سخنان: من آدم نخستینم، من نوح نخستینم، من نشانه خداوند جبارم، من حقیقت رازهایم، منم که بر درختان برگ می رویانم و میوه ها را می رسانم، من روان کننده رودهایم - تا آنجا که: - منم آن نور که موسی از آن برگرفت و راه یافت، منم دارنده صور، منم پدرآورنده آنانکه که در گورند،^۱ منم دارنده روز رستاخیز، منم یاور نوح و رهاننده او، منم یاور ایوب گرفتار و درمان کننده او، منم که به فرمان پروردگارم آسمانها برپا کردم ...^۲

که البته جز فیض، آن هم به خاطر مشرب عرفانی و پیروی از صدرا، کم کسی از اکابر علمای شیعه را توان یافت که انتساب این سخنان به علی (ع) را بپذیرد. و با

۱. عین عبارتی که از تحفه الثنا عشریه نیز آورده ایم.

۲. قرة العیون فیض، به دنبال حقایق او ۱۰-۴۰۹.

اینکه قاضی سعید قمی - شاگرد فیض و لاهیجی^۱ و آن هر دو شاگرد صدرا - نسخه مختصری از خطبة البیان را نقل کرده^۲ و شیخ احسانی شارح صدرا انتساب آن خطبه به امام (ع) را تأیید نموده،^۳ بزرگانی همچون قاضی نورالله شوشتری و محمد باقر مجلسی، این خطبه را از امام (ع) نمی‌دانند. و مضامین آن را مخالف اصول مذهب و مشتمل بر غلو و تفویض، و آن را از احادیث دروغین و از بافته‌های غلات و گرافه گویان می‌شمارند^۴ و میرزا محمد تنکابنی می‌نویسد: «در باب انا خالق السموات و الارض، می‌گوییم که این خبر مجعول و کذب محض و افتراست. و این خبر در خطبة البیان است که از موضوعات [=مجموعات] است. و علمای عالیمقدار مانند علامه مجلسی و سید رضی و کلینی این خبر را نقل نکرده‌اند. و در هیچ کتاب معتبری آن را ندیدیم و نشنیدیم. بلکه بعضی از افاضل، حکم به وضع [=جعل] و تصریح بر کذب آن فرموده‌اند.»^۵

همچنین در سند خطبه و در لابه‌لای جملات متن آن، مطالبی می‌بینیم که دروغ بودن آن از بدیهیات تاریخ است. مثل اینکه: «عبدالله بن مسعود گفت: چون امام علی (ع) به خلافت رسید، به کوفه آمد و...» و: «در ضمن ایراد خطبه، مقداد بن اسود برخاست و...»^۶ با اینکه ابن مسعود در سال ۳۲ و مقداد در سال ۳۳ درگذشتند و علی (ع) در سال ۳۵ به خلافت رسید.^۷ نیز راوی از یک سو می‌گوید که «این آخرین خطبه‌ای است که علی (ع) خواند.» و از سوی دیگر مدعی است که «در ضمن ایراد خطبه، مالک اشتر برخاست و گفت...»^۸ با اینکه مالک در سال ۳۷ درگذشت و علی (ع) در سال ۴۰ به شهادت رسید.^۹ و لازمه روایت آن است که علی (ع) در طول سه چهار سال، هیچ خطبه‌ای نخوانده باشد و این محال است. چنانکه گاهی می‌گویند علی (ع) خطبة البیان را در کوفه خواند و گاهی می‌گویند در بصره و...^{۱۰}

در پایان این مبحث، یک بار دیگر آنچه را (در ص ۴-۱۵۳) از قول عبدالعزیز و

۱. مقدمه جلال الدین آشتیانی بر منتخبانی از آثار حکمای الهی ایران ۳/۳. ۲. ذریعه ۲۰۱/۷.

۳. مجموعه الرسائل، احسانی ۲۶۹/۳۰.

۴. مقدمه جلال الدین محدث بر صوامر مهرقه قاضی صفا - فب، سفینه البحار، عباس قمی ۱۱۸/۱.

۵. قصص العلماء، تنکابنی ۴۹. ۶. الزام الناصب، شیخ علی یزدی ۱۷۸-۹/۲ و ۲۲۱.

۷. الاعلام، زرکلی ۱۳۷/۴ و ۲۹۵/۷، ۲۸۲/۷. ۸. الزام الناصب ۱۷۹/۲ و ۱۸۱.

۹. الاعلام ۲۵۹/۵ و ۲۹۵/۴. ۱۰. الزام الناصب ۱۷۸/۲ و ۲۳۲-۳.

با استناد به مبانی صدر در باب مفهوم صحیح اتحاد حق و خلق آوردیم بخوانید و با آنچه سید صدرالدین کاشف دزفولی در این باره نوشته بسنجید (وی از معاصران عبدالعزیز بوده و شجره نسب علمی او با چهار واسطه به صدر می پیوسته است):

بیان اتحاد — بدان ای سالک که معنی اتحاد یکی شدن است. به این معنی که چون بنده به نور تجلّی او بینا شود، غیر او نباید بیند ... و می باید که انیت از میان برخیزد. و جمعی از قصور فهم چنین توهم کرده اند که مراد از اتحاد، یکی شدن بنده است به [= با] خدای تعالی — تعالی الله عن ذلک ... بلکه اتحاد وقتی ظاهر شود که رفع انیت از میان بشود. و هستی او در وجود مطلق، محو و متلاشی شود؛ مثل نور کواکب در اشعه آفتاب ... پس اتحاد، حالت استغراق عاشق است در حضرت معشوق — به مثابه ای که غیر او در وجود، به نظر شهود در نمی آید ...

اتحادی که صوفیه می گویند، همین مراد است که رفع غبار هستی خود کنند تا آفتاب ازل از روزنه دل سالک سرزند. و در آینه خود، جمال معشوق را مشاهده کند و در حقیقت، مقام اتحاد، همان مقام شهود است که به سبب غلبه نور تجلّی بر جبل انیت سالک، او را محو [و] بیخود گرداند. فخر موسی صعباً اینجا ظاهر است. و تا انیت باقی است، دل محجوب است از رسیدن به سرادقات قرب معشوق ...

توحید ... چنان بود که مؤمن را یقین بود که در وجود، جز حق تعالی و فیض او نیست و فیض او را وجودی به انفراد نیست ... و آن زمان از شرک خفی برهد که هستی خود را — با سایر اشیا — محو و متلاشی ببیند در اشعه انوار تجلّی. و در این مقام، حق را بیند ظاهر در اشیا، و اشیا را مظهر او ... و اشیا هر یک مظهر یک صفت و یک اسمند از صفات و اسماء الهی. به غیر از انسان کامل که او جامع جمیع اوصاف و اسماست ... و چون هر صفتی و اسمی از اسماء او مظهري می خواست، انسان مظهر الله شد ... مظهر کامل، اوست. و به مرتبه توحید نمی رسد مادام که خود را نشناسد. و شناختن خود در محو خودی است که اینجا وحدت حق ظاهر شود ... هرگاه سالک، انقطاع او کامل شد از هستی موهومی خود، می بیند که خود نیست بلکه نمایشی بیش نیست ... در بدایت طریق به علم یقینی بداند که موجود حقیقی و مؤثر مطلق، نیست الا خداوند ... هر ذاتی را فروغی از ذات مطلق شناسد و هر صفتی را پرتوی از نور صفت مطلق داند. چنانکه هر کجا علمی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری یابد، آن را از آثار علم و قدرت و سمع و بصر الهی داند ... و مقرر

است که تا من و ما و تو و او سوخته نگردد به نور تجلی، محض توحید و توحید محض، روی ننماید ... توحید حالی چنان است که حال توحید، لازم ذات موحد گردد و جمله ظلمات رسوم وجود او در غلبه اشراق نور توحید، متلاشی و مضمحل شود. و در این مقام، وجود موحد در مشاهده جمال واحد، چنان مستغرق عین جمع گردد که جز ذات و صفات واحد، در نظر مشهود او نیاید ... منشأ توحید حالی نور مشاهده است.^۱

عبدالعزیز و معاد صدراپی

عبدالعزیز برای اثبات گونه‌ای از معاد که خود پذیرفته، مطالبی از شواهد ربوبیه نقل، و سپس ترجمه می‌نماید. تا با استفاده از کتابی که گویا آخرین تصنیفات صدرا و در حقیقت مشتمل بر فشرده نظریات او در مسائل حکمی است، حقانیت معاد و چگونگی آن را تفهیم کند. و این هم عبارت وی: «و فی الشواهد الربوبیه للصدر الشیرازی ... بدان که ارواح تا وقتی که ارواح باشند، خالی نمانند از تدبیرهای بدن‌های خود. و بدن‌ها دو قسم‌اند. [یک قسم] قسمی است که [نفوس] تصرف می‌کند در آن؛ تصرف اولی بلا واسطه. قسم دیگر قسمی است که [نفوس] تصرف می‌کند در آن ثانی [=تصرف ثانوی] بالعرض به واسطه جسم دیگر پیش از او ... قسم اول [از جسم،] محسوس نیست به این حواس ظاهره؛ زیرا که او [=آن بدن] غایب است از این حواس. زیرا که حواس، احساس نمی‌کنند مگر آن اجسام را که از جنس همان اجرام‌اند که محل این حواس باشند؛ مثل پوست. و تأثیر می‌شود [=در آنها تأثیر می‌گذارد.] و در [مورد] آنها [فرقی نمی‌کند و] برابر است که بسیط باشد - چون آب و هوا - یا مرکب - مثل موالید؛ و برابر است که لطیف باشند، مثل ارواح بخاری، یا کثیف - مثل این ابدان - که از گوشت‌اند، حیوان را. و مثل اجساد نباتی؛ زیرا که این همه اجسام، استعمال نمی‌کنندش [آنها را] نفوس، و تصرف نمی‌کنند در آن، مگر به واسطه. و اما قسم اول که تصرف می‌کنند در آن، نفوس، پس آن از اجسام نوریّه اخروی است؛ با حیات ذاتی که قابل موت نیست. و این اجسام [بدن‌های قسم

۱. تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر ۵۱-۱۵۰، ۲۷؛ مصباح‌المارفین، صدرالدین کاشف دزفولی

اول [بزرگ‌تر] اند] در مرتبه از اجسام بیرنگ که در اینجا موجودند. و نیز از روحی که نام او روح حیوانی است؛ زیرا که این همه از دنیاست، اگر چه شرافت لطافت دارد به نسبت غیر خود. و از این جهت تغییر می‌پذیرد و نابود می‌گردد به زودی. و ممکن نیست حشر او [=آن] به سوی آخرت. و آنچه سخن ما در آن است، از اجسام آخرت است. و او [آن] حشر می‌شود همراه نفس. و متحد است با او، و باقی است با بقای او. انتهی.^۱

که حاصل سخن، تفکیک میان دو بدن است و نتیجه‌گیری بدین شرح:
الف) بدن دنیایی و محسوس با حواس ظاهر و تغییرپذیر و نابود شونده، که نفس مستقیماً در آن تصرف نمی‌کند.

ب) بدنی از اجسام نوریّه اخرویّه، و پنهان از حواس ظاهر، و لطیف‌تر از ارواح بخاری و برتر از روح حیوانی، و متحد با نفس و باقی با بقای آن، و با حیات ذاتی، که مرگ را نمی‌پذیرد، و نفس مستقیماً در آن تصرف می‌نماید.

ج) اعتقاد به اینکه آنچه در جهان دیگر برانگیخته می‌شود و حشر با آن تحقق می‌یابد، بدن دومی است نه اولی؛ که این نظریّه، اعتراض سخت برخی از مستشرقان شیعی مذهب را در پی داشته. و خصوصاً توضیح آن به گونه‌ای که در شواهدربویه آمده و مورد قبول شاه عبدالعزیز قرار گرفته، از سوی کسانی مانند ملا محمد تقی برغانی – که یک چند نیز شواهدربویه تدریس می‌کرده – کفر و مخالف ضروری دین تلقی شده. و حتی شیخ احمد احسائی که از معاصران عبدالعزیز و از مخالفان جدی صدر بوده، به اتهام آنکه عقیده‌اش در باب معاد با صدرا یکی است به بلای تکفیر دچار آمده. و آنچه اصرار ورزیده که این نظریّه با آنچه از روایات اهل بیت و اقوال علمای مقبول القول شیعه [خواجّه طوسی، علامه حلی و ...] استنباط می‌شود تفاوت زیادی ندارد، کسی نپذیرفته. و دعوت به صلح با وی را به عنوان اینکه «در میان کفر و ایمان آشتی نیست» مردود شمرده‌اند. و به این گونه، اختلاف و کشمکش با احسائی و گروه وی، از تهمت همایی وی با صدر در مسأله معاد آغاز شده است.^۲

همچنین میرزا محمد تنکابنی که از برغانی اجازه داشته و در طبقه شاگردان اوست

۱. تحفه اثناعشریه ۲۳۹.

۲. قصص العلماء، محمد تنکابنی ۸-۴۲؛ تاریخ فلاسفه اسلام، مرتضی مدرّسی چهاردهی ۶۶ و ۷۶.

نوشته: ^۱ «اگر چه صدرا در شواهد ربوبیه گفته که حق آن است که معاد در جسمِ عنصری است، لیکن بعد از آنکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده، به حسبِ ظاهر عبارتش، از بدنِ عنصری چیزی برگذار نکرده - باقی نگذاشته تا محشور شود!»

نیز علامه طباطبائی که از بزرگترین استادان حکمت صدرائی بود، با تمام دلبستگی به مکتب آن حکیم، از تحشیۀ بخش معاد اسفار خودداری، و هیچگاه آن مبحث را تدریس نمی‌کرد؛ مگر با تنی چند محرمانه. و آن هم به ایما و اشاره می‌گذشت و برای کسی که به مبانی حکمت متعالیه تبخّر داشت مفید بود و الا فلا. و هنگام تدریس منظومه نیز چون به مبحث معاد رسید، درس را تعطیل کرد ^۲ و به قولی، هرگز در باب معاد، سخنی به میان نیاورد. و این امر را، بعضی معلول آن دانسته‌اند که او خود در این مورد عقیده‌ای مانند صدرا داشت و به معاد جسمانی محدثان (و نه معاد جسمانی صدرا) معتقد نبود. و آنگاه محدثانی مانند مجلسی و پیروان وی بر آنند که هر کس منکر معاد جسمانی (به گونه‌ای که ایشان می‌فهمند) باشد ملحد است و ... ^۳ برخی نیز گفته‌اند که طباطبائی، معاد جسمانی صدرایی را قبول نداشت و آن را با ظواهر آیات قرآنی سازگار نمی‌شمرد. چنانکه برخی از شاگردان وی نیز معتقدند که معاد صدرا با اکثر آیات قرآنی تطبیق نمی‌کند. و در واقع نوعی معاد برزخی است. جسم، جسم برزخی است. میوه، میوه برزخی است. و خلاصه یک سلسله صور غیبیه هستند که ماده ندارند و فقط صورت دارند. ^۴

در این شرایط، جالب است که بینیم یک سنی ضد شیعی، عبدالعزیز، نظریه صدرا در باب معاد را پسندیده. و برای تبیین یکی از سه اصل ضروری دین، از کتاب وی - که متعصّبان شیعی می‌گفتند کسی آن را تدریس کرد و دهانش بوی گند گرفت - مدد می‌جوید. و توضیحات آن در این باره را به دیده قبول می‌نگرد؛ هم‌نوا با معدودی از علمای شیعه که در برابر نکوهشگران صدرا، او و رأی او درباره معاد را ستوده‌اند و: «ملا صدرا و ما ادریک ما ملا صدرا! او مشکلاتی را که بوعلی به حل آن

۱. قصص العلماء ۳۳۲.

۲. نشریه کیهان فرهنگی سال ۶، ش ۸، ص ۶، مقاله آقای جعفر سبحانی، یادنامه علامه طباطبائی ۲۲/۲، مقاله آقای حسن زاده.

۳. م. بصائر، ویژه‌نامه علامه طباطبائی ص ۸ و ۲۳ مصاحبه با آقای محمدعلی گرامی و ...

۴. همان، مصاحبه با آقای سبحانی.

در بحث معاد موفق نشده بود حل کرده است.^۱

سرانجام، شگفتا که با این بیانات روشن صدر را در اثبات گونه‌ای از معاد جسمانی، که عبدالعزیز نیز پسندیده و بدان استدلال کرده، و با اینکه اکثر علمای شیعه بسی بیش از صدر را و پیروانش به ظواهر آیات و روایات مربوط به معاد جسمانی چسبیده‌اند و در این مورد، او را به جرم عدول از ظواهر [که عدول صدر صد هم نیست] محکوم می‌کنند، باز عبدالعزیز، عموم شیعه را به انکار معاد جسمانی متهم می‌سازد و: «باب هشتم در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین ... رومیان گویند حشر روحانی است نه جسمانی. اسماعیلیه و دیگر روافض نیز همین مذهب دارند.»^۲

ولایت تکوینی امامان (ع) و توسل به ایشان

عبدالعزیز در خصوص مقامات معنوی امامان شیعه [قرب اتم، مرات حق بودن، کمالاتی که ناشی از وحدت و جمع و عینیت است، ولایت تکوینی] و ضرورت بزرگداشت آنان و استمداد از نیروی روحانی ایشان، اعتقاداتی دارد که از آنچه شیعه در این باره معتقدند، چندان کمتر نیست و با پذیرفته‌های او در مورد خلفا نمی‌توان مقایسه کرد: «معنی امامت که در اولاد حضرت امیر (ع) باقی ماند، و یکی مر دیگری را وصی آن می‌ساخت، همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود. و لهذا الزام این امر بر کافه خلائق [=اجبار آنان به پذیرفتن این نوع امامت] از ائمه اطهار مروی [=روایت] نشده. بلکه یاران چیده [=زیده]، و مصاحبان برگزیده خود را به آن فیض خاص مشرف می‌ساختند. و هر یکی را به قدر استعداد او به این دولت می‌نواختند... و نیز از این [جهت] است که حضرت امیر (ع) و ذریه طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می‌پرستند.^۳ و امور تکوینیّه [=آفرینش] را به ایشان وابسته می‌دانند. و فاتحه و درود و صدقات و نذر برای ایشان رایج و معمول گردیده. چنانچه با جمیع اولیاءالله همین معامله است. و نام شیخین [ابوبکر و عمر] را در این مقدمات [=موارد] کسی بر زبان نیاورد. و در فاتحه و درود و نذر و عرس و مجلس، کسی [آن دو را با امامان] شریک نمی‌کند و امور تکوینیّه را وابسته به ایشان [=به دو خلیفه] نمی‌داند؛ گو معتقد

۱. تفسیر دعای سحر، مقدمه مترجم ص ۹۴؛ قصص العلماء ۹۴.

۲. تحفه اثنا عشریه ۲۳۶ و ۳۲۷.

۳. پرستش به معنی پرستاری و خدمت و خدمتکاری، و نه عبادت.

کمال و فضیلت ایشان [=دو ...] باشد ... زیرا که کمال ایشان [=دو ...] مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرت است و کمالات اولیا [از جمله امامان] همه ناشی از وحدت و جمع و عینیت‌اند. پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او - تعالی - می‌توانند کرد. و انبیا و وارثان کمالاتشان را غیر از علاقه [=رابطه] عبدیت و رسالت و خادمیت، علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست و لهذا آنها را مرآت ملاحظه او [=خدای] تعالی نمی‌توانند کرد.^۱

که آنچه عبدالعزیز در باب ولایت تکوینی امامان نگاشته، از سویی یادآور گفته‌های پدرش شاه‌ولی‌الله است که به عقیده او: «به حسب نور تکوینی و علم باطن، هیچ احدی بعد آن حضرت ص [=پیامبر] از ائمه اثنا عشر (رض) قوی‌تر نیست. گویا ملأ اعلیٰ که بنای احکام عالم بر آنهاست، ایشان از اعظم آن فریق‌اند. و به حسب نسبت او [=رسول (ص)] بدیشان متوجه شدن، تریاق مجرب است.» و از سوی دیگر یادآور گفته‌های بزرگان شیعه از جمله فیض شاگرد صدر است: «به برکت اوصیای پیامبر (ص) و عترت او، نیازهای بندگان برآورده می‌شود و انواع بلاها از سر شهرها برطرف می‌گردد. به دعای ایشان رحمت فرود می‌آید و به یمن وجود ایشان، گرفتاری‌ها دفع می‌گردد؛ و جز اینها از برکت‌های نیکویی‌های ایشان.»

نیز حدیثی که فیض از پیامبر (ص) نقل کرده است: «به برکت امامان، امت من از باران سیراب می‌گردند و دعاهاشان به اجابت می‌رسد و بلاها از ایشان دور می‌شود و رحمت از آسمان فرود می‌آید.»^۲ و همین اعتقادات پر از تقدیس عبدالعزیز و پدرش در حق امامان شیعه، موجب گردید که:

الف) زمینه برای گراییدن برخی از مریدان و شاگردان آن دو به تشیع فراهم آید. چنانکه قمرالدین منت دهلوی از شاعران پر اثر که از ارادتمندان شاه‌ولی‌الله و شاگرد عبدالعزیز بود، با وجود مخالفت این دو با شیعه، مذهب تشیع را برگزید و در کربلا به خاک رفت.^۳

ب) برخی دیگر از مریدان و شاگردان این دو، در عین پایداری در مذهب اهل

۱. تحفه‌الناشریه ۲۱۴؛ و به نقل از آن در سیف‌الجبار از فضل‌رسول قادری بدایونی، چاپ افست در استانبول ۱۹۸۱ م. ص ۷-۷۶.

۲. القول‌الجلی ۸۸؛ علم‌البین، فیض ۴۸۸ و ۵۳۹ (نیز قره‌العمون، فیض ۴۰۲).

۳. نزهة الخواطر ۷/۳۹۹ و ۴۰۰؛ فهرست مشترک ۵/۸-۱۱۸۴.

سنت، به پیروی از عبدالعزیز، آثاری در بزرگداشت امامان شیعه و خصوصاً سیدالشهدا (ع) پدید آوردند که شماری از آنان را در پایان سخن از عبدالعزیز و هنگام گفتگو از تأثیر سزالشهادتین در میان سنیان معرفی خواهیم کرد.

ج) مکتب عبدالعزیز و برادرانش رفیع‌الدین و عبدالقادر، از آیین وهابیان که هیچ‌گونه سفر زیارتی و توسل به اولیا و امامان و استمداد از ایشان را روا نمی‌شمارند و حتی مخاطب و منادی قرار دادن ایشان (مثلاً گفتنِ یا علی) را شرک می‌دانند متمایز گردید و بسیاری از شاگردان بیواسطه ایشان، مانند مفتی صدرالدین دهلوی و فضل حق خیرآبادی و نصیرالدین برهانپوری، آثار متعددی در ردّ وهابیان نوشتند و غالب دهلوی شاعر بزرگ هند می‌گفت:

ابلهان را زانکه دانش نارساست	گفتگوها برسر حرف نداشت
مولوی معنوی عبدالعزیز	وان رفیع‌الدین دانشمند نیز
شاه عبدالقادر دانش سگال	کاین دو تن را بود در گوهر همال
ببردن نام نبی و اولیا	خود روا گفتند با حرف ندا

(بنگربید به ص ۱۵۹، ۲۰۵، ۲۸۵؛ کلیات فارسی غالب ۱/ ۲۹۵)

پیشوایی امامان (ع) در عالم عرفان و لزوم اخذ طریقت و سلوک باطنی از ایشان کلام عبدالعزیز که آوردیم، حاکی از اعتقاد او به این دو موضوع نیز هست. چنانکه پدرش شاه‌ولی الله نیز پس از مناقشه بسیار در آسناد انتساب مکتب عرفا به امام علی (ع)،^۱ سرانجام از راهی دیگر به آن گردن نهاده و می‌نویسد:

«در علوم وجدانیّه ظاهر شده است که نسبت باطنیّه صوفیه، به نسبت باطنیّه حضرت مرتضی اشبه [از همه شبیه‌تر] است. پس نفوس صوفیه متنّبّه شدند به این مناسبت. و قلوب ایشان به آن، مُشرب [= آمیخته] شدند. از اینجا انتساب صوفیه به حضرت مرتضی واقع شد؛ از راه حسن بصری باشد یا کمیل یا دیگری. چون این همه درست شد، با ادنی [= کوچک‌ترین] شاهی که در اتصال حسن به حضرت مرتضی به ایشان رسید، در دل ایشان تأثیر عظیم نمود و سبب اتفاق متأخران گشت.»^۲

۱. شیخ فخرالدین دهلوی شاگرد شاه ولی الله و دایی عبدالقادر میلپوری (برگردید به ص ۸۴) در پاسخ به مناقشات استاد، رساله‌ای جداگانه نوشته و صحت انتساب عرفا به امام علی (ع) را تأیید کرده است (نزه الخواطر ۶/ ۲۳-۲۲۰).
 ۲. فرة العین، شاه ولی الله ۲۴۸.

عبدالعزیز هم در موارد دیگر تصریح می‌نماید که: «جمیع سلاسل صوفیه اهل سنت، در طریقت منتهی می‌شوند به ائمه. پس اینها پیران جمیع طوایف اهل سنت‌اند و معلوم است که نزد اهل سنت، عظمت و مقدار پیر در چه مرتبه است و به چه حد محبت پیران می‌کنند و بغض و اهانت او را ارتداد طریقت می‌دانند.^۱»

«شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت، آن جناب [علی (ع)] را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته‌اند. و از این است که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله به آن جناب منتهی می‌شود. و مانند جداول [=آبراه‌ها] از بحر عظیم، منشعب می‌گردد.»^۲

«حقیقه الامر این است که منصب [=وظیفه] امام، اصلاح عالم است و ازاله فساد؛ پس در هر فن که قصور یابد، آن را تکمیل فرماید. و آنچه بر روش صواب باشد، بر حال خود بگذارد تا تحصیل حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید. پس حضرات ائمه در زمان خود، اهمّ مهمّات، مقدمه [=موضوع] سلوک و طریقت را ساخته‌اند [=قرار داده‌اند]. و مقدمه شریعت را بر ذمه یاران رشید و مصاحبان حمید خود حواله فرموده‌اند و خود متوجه به عبادت و ریاضت و تربیت باطن و تعیین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوات [=نمازها] و تهذیب اخلاق و القای فوائد سلوک بر طالبین، و ارشاد بر طریق گرفتن حقایق و معارف از کلام الله و کلام رسول مشغول بوده‌اند. و به سبب ایثار [=برگزیدن] عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است، التفاتی به استنباط و اجتهاد نداشته‌اند. و لهذا دقایق علم طریقت و غوامض حقیقت و معرفت، از ایشان بسیار منقول شده. و اهل سنت، سلاسل ولایت را منحصر در ذوات عالیات ایشان دارند و حدیث ثقلین نیز به همین طریق اشاره می‌فرماید؛ زیرا که کتاب الله برای تعلیم ظاهر شریعت کافی است و علم لغت و اصول که تعلق به وضع و عقل دارد، در امداد فهم شریعت بسنده است. حاجت به ارشاد امامی نیست. آنچه محتاج به تعلیم امام است، دقایق سلوک طریقت است که صراحة از کتاب الله مفهوم نمی‌شوند و حضرات ائمه نیز این اشارت را فهمیده، عنان عنایت خود را مصروف همین امر ضروری ساخته‌اند. و امر اول را به طریق اجمال القا فرموده، به علم و عقل مجتهدین واگذاشته‌اند.»^۳

۱. تحفه اثنا عشریه ۳۵۶. ۲. همان ۲۱۴. ۳. همان ۷۲-۳.

که این گونه تأکید بر اخذ علوم و معارف، و البته بیشتر معارف باطنی، از مکتب امامان، یادآور کلام صدر است که امام علی (ع) را سرچشمه معارف الهی می‌شناسد. و البته بی‌آنکه تفاوتی میان دانش‌های ظاهری و باطنی بگذارد: «بدان که روانِ انسانی چون در علم و عمل به کمال رسد، همچون درختی پاک می‌گردد که میوه‌های دانش‌های حقیقی و بار و بر معارف یقینی در آن هست. پس مثل درخت طوبی در دانش و عمل، مثالِ روانِ نیکبخت است. و از طریقِ گزارشگرانِ همکیشِ ما روایت شده که درختِ طوبی، اصلِ آن در خانه علی (ع) است و هیچ مؤمنی نیست مگر شاخه‌ای از شاخه‌های آن، در خانه او هست. و این است مفهوم آنچه در کلام خداوند برتر آمده: پس طوبی و بازگشت‌گاه نیک آنها راست. و تأویل این آیه از جهت علم آنکه: معارف خداوندی و بویژه آنچه به احوال جهان دیگر تعلّق دارد، در مورد آنها، نیازمندیم به فروغ ستانی از چراغ نبوتِ خاتم پیامبران (ص) و آن هم به وساطتِ نخستین اوصیا و برترین اولیای ائمه او - درود بر وی باد - زیرا انوار دانش‌های الهی، از ماه تمام ولایت و اختر راهنمایی وی، در روان‌های مستعدان تابیدن گرفت. و گفته پیامبر (ص) - من شهر دانشم و علی دروازه آن - همین را می‌رساند. و ذاتِ پاکِ علی (ع) برای دیگر دانایان و اولیا، در مقام ولادت معنوی، مانند ذاتِ آدم پدر آدمیان در مقام ولادت صوری است. و این است که از زبان پیامبر (ص) آورده‌اند: من و علی دو پدر این ائمتیم.^۱»

مفهوم محبت حقیقی علی (ع) و اهل بیت

در این باره عبدالعزیز می‌نویسد: «تحقیق آن است که محبت حقیقی با اهل بیت، بدون اختیارِ روش [= روش اهل بیت] در طاعت و بندگی و زهد و تقوی ممکن نیست که حاصل شود... موالات علی (رض)، در حقیقت، متضمن جمیع کمالات دینی است. نه به آن معنی که فقط به زبان، حرفِ محبت جاری نمایند و در احوال و اقوال، اصلاً به آن جناب مناسبتی پیدا نکنند و مصداق مضمون این قطعه شوند: اگر محبت تو راست می‌بود، البته فرمان او می‌پردی؛ هر آینه محبت، هر کسی را که دوست می‌دارد فرمانبردار است.^۲»

۱. مظاهر الهیة، صدر ۹۲؛ اسفار ۸۰/۹-۳۷۸. ۲. تحفة الثاشره ۳۸.

که این سخنان، یادآور نوشته فیض است: «به راستی، مراد از محبتِ امیرمؤمنان محبتی است که شناختِ مقام او در پی آن باشد؛ زیرا آنچه با ایمان برابر است همین است. و مراد این نیست که شخصی را که مدتی در جهان زیسته و با حواس جزئی احساس شده دوست بدارند. بلکه مراد، محبتِ حقیقتِ الهی و جایگاه عقلیِ کلی است که پیش از آفرینش آفریدگان دارا بوده. و پیامبر ما (ص) نیز، هنگامی که بر پیامبران دیگر و اوصیای ایشان مبعوث شد، در آن جایگاه عقلیِ کلی اش بود [نه در قالب جسمانی]. پس ایشان را نوید و بیم داد و آنان در آن روز، موظف به فرمانبرداری از او و امتثالِ دستور وی و پرهیز از نافرمانی اش بودند.^۱»

عبدالعزیز و نجات اهل سنت از نظر شیعه

عبدالعزیز توضیحاتی از فیض شاگرد صدرا آورده و با استناد به آن، نجات اهل سنت در قیامت را بر اساس مبانی شیعه، حتمی دانسته و البته در کلیتِ استنتاجاتِ فیض نیز خدشه کرده است؛ که پیش از پرداختن به این مطلب، نخست به رأی خاص صدرا، در عمومیتِ نجات در قیامت و نفی خلود در جهنم^۲ اشاره می‌کنیم که بر پایه آن، حتی کافران برای همیشه در دوزخ معذب نخواهند بود و بنابر اصل القسر لایدوم و رحمتی وسعت کلّ شیء، سرانجام به بهشت خواهند رفت؛ که این نظریه صدرا، اعتراضِ سختِ متشرعان را در پی داشته و غالباً آن را نکوهیده و حتی از آن - مانند نظریه وحدت وجود - بوی کفر و گزندرسانی به ضروریات دین شنیده‌اند^۳ و غالب شارحان او نیز چاره‌ای جز ردّ آن ندیده و برخی هم برای تبرئه او گفته‌اند که وی بعدها از این نظریه برگشته و همان عقیده عامّه اهل شریعت را پذیرفته است.^۴ با این تفاسیل، شگفت نیست که از عبدالعزیز بشنویم: «فاضل کاشی [فیض] اهل سنت را در محبت صحابه کبار معذور داشته و حکم به نجات اهل سنت نموده. بلکه ایشان را بر محبت صحابه کبار، متوقع ثواب از جناب الهی ساخته [شناخته]، و به دلایل و روایات حضرات ائمه، این مطالب را به اثبات رسانیده.»^۵ و این هم آنچه پس از ذکر

۱. علم‌الیقین، فیض ۶۰۰؛ المحجة البیضاء، فیض ۳۷۶/۴.

۲. شرح اصول کافی، صدرا، انتشارات محمودی ۴۲۲، مقدمه بر مفاتیح فیض.

۳. روضات الجنات، خوانساری ۸۱/۶ و ۸۰.

۴. شواهد ربوبیه ۹-۳۱۲ و ۷۷۷-۸۲. ۵. تحفة الثنا عشریه ۸۲.

متن عبارات فیض، به عنوان ترجمه آن آورده:

«حبّ و بغض، چون برای خدا باشد، اجر یابد صاحب آنها؛ و اگرچه محبوب، از اهل دوزخ باشد؛ و مبغوض، از اهل بهشت. برای اعتقاد خیر در اوّل [محبوب] و شرّ در ثانی [مبغوض] - اگرچه خطا کرد در اعتقاد خود. دلیل بر این، آن است که روایت کرد در کافی به اسناد خود از ابی جعفر [امام باقر (ع)] گفت: "اگر مردی دوست دارد مردی را برای خدا، هر آینه ثواب دهد او را خدا بر محبت آن شخص؛ اگرچه آن محبوب، در علم خدا از اهل دوزخ باشد. و اگر مردی مبغوض دارد مردی را برای خدا، ثواب دهد او را خدا بر بغض او؛ و اگرچه آن مبغوض در علم خدا از اهل بهشت باشد." و پوشیده نیست که این حبّ و بغض، راجع [=مربوط] به سوی محبت و همچنین بغض آن درجه و حقیقت است نه آن شخص خاص. خصوصاً وقتی که ندیده باشد محبّ و مبغض، محبوب و مبغوض خود را. و [تنها] شنیده باشد صفات و اخلاق او را. و از اینجا است که حکم کرده می شود به نجات بسیاری از مخالفان مغلوب [=مستضعفان فکری غیر شیعی] خصوصاً آنانکه واقع اند در عهد غیبت امام حق، که محبت دارند با ائمه صلوات الله علیهم؛ و اگرچه نمی شناسند قدر ایشان و امامت ایشان [را]. چنانکه دلالت کند بر وی [=بر این مدّعا] آنچه روایت کرد کافی به اسناد صحیح از زراره از ابی عبداللّه [امام صادق (ع)]. [زراره] گفت [به امام] گفتم: خبر ده [مرا از سرنوشت] هر که نماز کند و روزه دارد و پرهیزد از حرام، و نیک است تقوای او؛ از آنانکه نه دشمن [شما] اند و نه قائل [به امامت شما]. پس گفت: خدا داخل خواهد کرد این گروه را در بهشت به رحمت خود. و در احتجاج طبرسی از حسن بن علی (رض) است که گفت: کسی که عمل کرد به آنچه بر وی هستند [=به آن معتقدند] اهل قبله، چیزی [=در مواردی] که در وی [=در آن] اختلاف نیست [=مورد اتفاق مسلمانان است]، و حواله کرد تحقیق مختلفات [=موارد اختلاف] را به سوی خدا، سلامت شد و نجات یافت از آتش و داخل شد در بهشت. و هر که توفیق داد او را خدای تعالی و احسان کرد بر وی و حجّت قائم کرد بر وی، به آنکه روشن گردد دل او به شناختن والیان ریاست از ائمه ایشان [=اهل بیت] و شناختن معدن علم که کدام است، پس او نزد خدا سعید است و خدا را دوست است. بازگفته است: جز این نیست که مردم سه گروه اند:

۱. مؤمنی است که بشناسد حقّ ما، و انقیاد ما کند و پیروی ما کند. پس آن شخصی

ناجی و محب است و مر خدا را دوست است.

۲. و دیگر قائم کننده [=برپادارنده] برای ما دشمنی [را]، که از ما بیزار است و لعنت می‌کند ما را و حلال می‌داند خون ما، و منکر حق ماست. و طاعت خدا می‌شمارد به بیزاری از ما. پس او کافر و مشرک و فاسق است و جز این نیست که کافر و مشرک شده است از جایی که خبر ندارد؛ چنانکه سخت [=دشنام] می‌گویند خدا را به تعدی - بی تحقیق؛ و شرک می‌کنند بی تحقیق.

۳. و دیگر مردی است که گرفت آنچه مختلف فیه [=مورد اختلاف] نیست. و حواله کرد علم آنچه بر وی مشکل افتاد به سوی خدای تعالی - با وجود دوستی ما. و نه پیروی ما کرد و نه عداوت ما، و نشناخت حق ما. پس ما امیدواریم که پیامرزد خدا او را، و داخل کند در بهشت. پس این مسلمان ضعیف است [=مستضعف فکری است] انتهی.^۱

که آنچه را عبدالعزیز از «فاضل کاشی از فضلالی نامدار شیعه» در این مورد نقل و ترجمه کرده، بخشی از آن را در المحجة البیضا^۲ تألیف فیض، و بیشتر آن را در اثر دیگر او قرة العیون می‌توان یافت و در کتاب اخیر، علاوه بر سه روایت مذکور آورده است:

- سخن امیر مؤمنان: «هر کس به یگانه پرستی و اعتراف به پیامبری محمد (ص) تمسک جوید و از دین بیرون نشود و با دشمنان ما همپیشی ننماید و در خلافت [=خلیفه بودن ما] شک داشته باشد و کسانی را که شایستگی آن را دارند و باید سرپرست آن باشند شناسد، ولی دوستی ما را منکر نباشد و در پی دشمنی با ما بر نیاید، چنان کسی مسلمانی مستضعف است که در مورد او امید به رحمت پروردگارش هست و تنها باید از گناهانش بیم داشته باشد.»

- مردی به امام صادق (ع) گفت: ما از کسانی که به آنچه ما معتقدیم عقیده ندارند بیزاری می‌جوئیم. حضرت پرسید: نسبت به ما محبت دارند ولی به آنچه شما معتقدید عقیده ندارند؟ پاسخ داد: آری. فرمود: در نزد ما هم معارفی هست که نزد شما نیست. پس ما هم از شما بیزاری بجوئیم؟ گفت: نه. فرمود: در نزد خدا هم معارفی هست [که نزد ما نیست] پس آیا چنان می‌بینی که او ما را طرد خواهد کرد؟ سپس فرمود: با آنان

۱. تحفة اثناعشریة ۴-۸۳. ۲. المحجة ج ۴، ص ۳۷۴.

[یعنی با کسانی که ما را دوست دارند ولی به آنچه شما معتقدید عقیده ندارند] دوستی نمایید و از آنان بیزاری مجوید که برخی از مسلمانان یک سهم [از معارف اسلامی] دارند و برخی دو و برخی سه سهم.

در وافی، مهم‌ترین اثر فیض در حدیث نیز از امام صادق ع نقل شده است: «اگر مردم بدانند که خداوند تبارک و تعالی چگونه این خلق را آفریده، هیچکس دیگری را سرزنش نخواهد کرد.

— ایمان ده درجه و مانند نردبانی است که پله پله از آن بالا روند. کسی که در پله دوم جای دارد، به آنکه در پله پایین‌تر است نگوید که تو بر حق نیستی — و همین گونه تا پله دهم — پس آنکه را فروتر از تو جای دارد میفکن که آنکه بالاتر از تو است، تو را خواهد افکند.

نیز در قرۃ‌العیون به دنبال روایاتی در باب اینکه مسلمان نیکوکار غیر شیعی هم به بهشت می‌رود می‌خوانیم: دلیل بر این مدعا از قرآن این آیه است که: «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی‌کند» و این آیه: «خداوند هیچ کس را جز بر آنچه توانایی داده تکلیف نمی‌کند.»^۱ و در کلام امام صادق (ع) نیز آمده است: «آنچه را خداوند از بندگانش پوشیده داشته، به خاطر آن بازخواست نمی‌شوند.» و از آن حضرت پرسیدند: «آیا کسی که چیزی را نمی‌داند، به خاطر آن، گناهی بر گردن اوست؟» پاسخ داد: «نه.»

در پایان سخن نیز فیض می‌نویسد: «این نکته بحمدالله آشکار است. پس کسی که راهی به سوی تحقیق ندارد، بر او باد به تقلید که نجات او در آن است و زندگی و مرگ او بر آن.^۲»

برخی دیگر از شارحان صدر اهم عقایدی نزدیک به این داشته‌اند و استاد بزرگ حکمت صدرایی در عصر ما سید محمد حسین طباطبایی می‌نویسد: «پاره‌ای از روایات وارده دربارهٔ برزخ — مانند روایت زید کناسی از امام صادق (ع) — دلالت بر آن دارد که مخالفان شیعه اگر دشمن اهل بیت نباشند، به بهشت می‌روند.^۳» همچنین استاد فقید مرتضی مطهری از شارحان و مدرّسان حکمت صدرایی در عصر ما می‌گوید:

۱. چهار آیه دیگر نیز با الفاظ و مضامینی نزدیک به این، در سوره بقره آیه ۲۳۳ و انعام آیه ۱۵۲ و اعراف

آیه ۴۲ و مؤمنون آیه ۶۲ می‌توان یافت. ۲. قرۃ‌العیون ۹-۴۹۷؛ وافی، چاپ حروفی ۳/۴-۱۳۱.

۳. بحار الانوار ۸/۳، حاشیه طباطبایی.

« شما اگر به همین مسیحیت تحریف شده نگاه کنید و بروید در دهات و شهرها، آیا هر کشیشی را که می بینید، آدم فاسد و کثیفی است؟ واللّه میان همین ها صدی هفتاد هشتادشان مردمی هستند با یک احساس ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و مریم چقدر راستی و تقوی و پاکی به مردم داده اند. تقصیری هم ندارند، آنها به بهشت می روند، کشیش آنها هم به بهشت می رود.^۱ »

البته این گونه برخوردها، با اعتراضاتی از سوی برخی متعصبان نیز روبرو شد. چنانکه یکی از حدیث خوانان معاصر، علامه طباطبائی را به جرائم متعددی محکوم کرده است و از آن میان: « اعتقاد به نظریه ای مشابه فیض در بهشتی بودن مسلمانان غیر شیعی که ناصبی نباشند.^۲ »

با همه آنچه گفتیم، عبدالعزیز به استناد اقوال و اعمال برخی از شیعیان تندرو یا عامی در هتک حرمت خلفا و پیروانشان، که غالباً واکنش برخوردی از طرف مقابل بوده و نظایر آن در میان اهل سنت بسیار است، عموم شیعه را مورد حمله قرار داده و وابستگان این فرقه را، بی هیچ استثنائی به باد ناسزا و دشنام می گیرد.^۳ و حتی گاهی بدون ذکر هیچ مدرک و مستندی، نسبت هایی به شیعه می دهد که متضمن بدترین کینه توزی در حق اهل سنت است. وی از یک سو در اثبات مؤاخذ نبودن اهل سنت در آخرت بر اساس مبانی شیعه، به کلام و روایات فیض استناد می کند - که دیدیم - و در جای دیگر هم می نویسد: « امامت به اقرار علمای شیعه از ضروریات دین نیست که به انکار او [= آن] کفر و ارتداد حاصل آید. چنانچه در کلام فاضل کاشی، از روی روایات کافی و غیره گذشت.^۴ »

و در جای دیگر: « در کلام فاضل کاشی، از ائمه عظام، روایات صحیحه گذشته است که بد گفتن به خلفا، در نجات و دخول در جنت ضرور نیست.^۵ »

نیز در جای دیگر: « روایات صحیحه از حضرات ائمه در کافی و دیگر صحاح شیعه به ثبوت رسیده که منکر امامت ما کافر نیست تا منجر به نصب و عداوت نشود و استحلال دماء ما نکند [= ریختن خون ما را حلال نشمارد] و منکر [= منکر امامت]

۱. حق و باطل، مرتضی مطهری ۵۱. ۲. مؤلف مستدرک سفینه البحار (بنگنید به همان کتاب ۸/۳۱۱).

۳. تحفه اثنا عشریه ۹ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۳-۴ و ۵۱ و ۶۶ و ۹۷ (در دو مورد اخیر، حدّ اعلای ادب و عفت کلام را رعایت کرده!) ۹۸ و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ...

۴. تحفه اثنا عشریه ۱۸۷. ۵. همان ۱۰۲.

را حکم به نجات فرموده‌اند. چنانچه در کلام فاضل کاشی، به تفصیل، آن روایات گذشت.^۱

از سوی دیگر، بدون ذکر هیچ مستندی، مدّعی است که شیعیان به پیروی از یهودیان «سعی در قتل اهل سنت را، برابر [با] عبادت هفتاد ساله قرار داده‌اند [=شمرده‌اند] و می‌گویند که در [تجاوز به] مال و ازواج اهل سنت، هیچ مضایقه نباید کرد.^۲» که در پاسخ به این اتهامات، علاوه بر آنچه قبلاً به نقل از عبدالعزیز آوردیم، کلامی از محمد باقر مجلسی می‌آوریم. وی شاگرد شاگرد صدرا - فیض - و به گفته برخی، از شاگردان خود صدرا نیز بوده^۳ و به نوشته عبدالعزیز، چنان نقشی در ترویج مذهب شیعیان داشته که «بالفعل [=در واقع] اگر مذهب ایشان مذهب مجلسی گفته شود راست باشد.»^۴ و دست‌کم در دو موضع از بحار، در ذیل این کلام امام صادق (ع): «مال ناصبی را هر جا یافتی بردار و خمس آن را به ما ده.» به استناد کلام ابن ادریس در سرائر می‌نویسد: «مراد از ناصبی در حدیث، کسی است که به جنگ مسلمانان قیام کند. و گرنه به هیچ وجه من الوجوه، متعرض مال هیچ مسلمان و کافر ذمی نمی‌توان شد.»^۵ و فیض نیز به نقل از شیخ صدوق در من‌لایحضره‌الفقیه آورده: «نادانان می‌پندارند که هر کس شیعه نبود ناصبی است؛ و چنین نیست.»^۶

همچنین جالب است که عبدالعزیز، کلام فیض را فقط برای اثبات اینکه سنّیان هم مذهب او اهل نجات‌اند در خور استفاده می‌داند. و نمی‌پذیرد که مخالفان مذهبی او جایی در میان اهل نجات داشته باشند. می‌نویسد: «کلام فاضل کاشی هر چند در بادی‌النظر [=نظر اول] خیلی نفیس و پرمغز می‌نماید، لکن بعد از امعان و تعمق، در آن، قصوری یافته می‌شود و اصلاحی می‌خواهد.»^۷ و در دنباله این سخن، در برابر فیض و سعه صدر او در معذور و مأجور شناختن اهل سنت با وجود عقاید و اعمال مخالف شیعه، می‌کوشد تا شیعه را به دلیل بی‌اعتقادی به خلفا و انتقاد از آنان محکوم نماید و: «روافض در عداوت صحابه - خصوصاً مهاجرین اولین و انصار سابقین و اهل بیعت رضوان و قاتلین مرتدان - البته معذور نباشند.»^۸ که این حکم

۱. تحفه‌الناشریه ۱۸۳. ۲. همان ۳۸۳. ۳. مفاخر اسلام، علی دوانی ۲۵۵/۸ و ۴۳۱ و ۱۳۶.

۴. تحفه‌الناشریه ۱۰۸. ۵. بحار الانوار ۹۳/۹۳، ۱۹۴/۹۷، ۵۶. ۶. وافی، چاپ حروفی ۲/۲۳۰.

۷. تحفه‌الناشریه ۸۴. ۸. همان ۸۵.

نیز بسیار پیش از آنکه و بیش از آنچه به زیان «روافض» باشد، به زیان مخالفان ایشان است که انبوهی از پیشوایان جلیل‌القدرشان، مانند برپا کنندگان جنگِ جمل، معاویه، عمروعاص و وابستگان آنها، سخت‌ترین برخوردها را با علی (ع) داشته‌اند و در جنگ‌های خونین و خانمانسوزی که علیه او برپا کردند، هزارها و دهها هزار مسلمان از هواداران او کشته شدند و حتی کثیری از صحابه بزرگوار پیامبر (ص) همچون عمار یاسر، خزیمه بن ثابت، هاشم مرقال، حکیم بن حبله، حجر بن عدی، عبدالله بن بدیل و برادرش عبدالرحمن به شهادت رسیدند^۱ و به اعتراف عبدالعزیز، تنها در جنگ صفین که معاویه - به قول عبدالعزیز: رضی الله عنه^۲ - برپا کرد، سپاه وی، به امر او با قریب هشتصد تن از اصحاب پیامبر (ص) که از حاضران بیعت‌الرضوان بودند، جنگیدند و سیصد کس از ایشان را کشتند^۳ - کاری که در برابر آن، بی‌اعتقادی شیعه به برخی از صحابه و انتقاد کتبی و شفاهی این فرقه از ایشان هیچ است و عبدالعزیز نیز در واکنش به آن، اصحاب جمل و صفین و نهروان را که با علی (ع) به جنگ برخاستند - به ترتیب - به عهدشکنی و بی‌انصافی و از دین بیرون شدن و نیز فتنه‌انگیزی و دشمنی با امام متهم می‌نماید و تصریح می‌کند که پیامبر (ص) به علی (ع) گفت: «تو بعد از من هر آینه [=البته] جنگ خواهی کرد با عهدشکنان و بی‌انصافان و از دین بیرون شوندگان» و این بود که علی (ع) «به قدر مقدور در تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه رض و زبیر و ام‌المؤمنین عایشه صدیقه و یعلی بن امیه و ابوموسی اشعری و دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمود»^۴ و ضمن ذکر مشکلات علی (ع) پس از ماجرای حکمیت، به «تسلط اعدا [=دشمنان علی (ع)] بر شام و مصر و دیگر بلاد عرب»^۵ اشاره می‌کند و تصریح به اینکه: «معاویه رض ادعاء امامت خود می‌کرد بعد از قصه تحکیم، و حضرت امیر را که [معاویه] اتباع نمی‌کرد و امامت

۱. ذکر مناقب و شهادت نامبردگان در کتب معتبره اهل سنت مانند الاصابه ابن حجر عسقلانی آمده است.

۲. تحفة الثنا عشریة ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰، ۹-۳۰۸، ۲۰-۳۱۹، ۳۴۳، ۳۴۵ و ... ۳. همان ۶.

۴. همان ۳۱۹. ضمناً حدیث یاد شده را شاه ولی الله پدر عبدالعزیز نیز نقل کرده و می‌نویسد: «اعتماد بنده بر احادیث صحیحیه است عن ابی ایوب الانصاری قال امر رسول الله (ص) علی بن ابیطالب لقتال الناکثین و القاسطین و المارقین اخرجه الحاکم و عن ابی سعید نحو من ذلک. از ابویوب انصاری روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) به علی بن ابیطالب فرمان داد با عهدشکنان و بی‌انصافان و از دین بیرون شوندگان جنگ کند. که این حدیث را حاکم نقل کرده و نظیر آن را از ابوسعید صحابی نیز روایت کرده‌اند. قوه العین ۲۲۶.

۵. تحفة الثنا عشریة ۹۸.

ایشان را منکر می‌شد، بنابر آن بود که آن جناب را متهم می‌کرد به سعی در قتل عثمان و حمایت قاتلانش که نزد او [=در نظر او] ساعی فی الارض بالفساد بودند؛ غیر مصلح. و پربدیهی است که بیعت مهاجرین و انصار [با علی (ع)] را که هرگز بر معاویه رض پوشیده نبود، اگر [معاویه] به جوی می‌شمرد، چرا قدحیات [=معايب و مطاعن] حضرت امیر رض در مجالس و مکاتبت [مکاتیب؟] خود ذکر می‌کرد؟ بلکه او صراحةً تخطئه این بیعت مهاجرین و انصار نیز کرده است. چنانچه از مذهب او مشهور و معروف است.^۱»

همچنین شگفت‌آور است که عبدالعزیز، شیعه را به خاطر انتقاد از برخی صحابه، سخت نکوهش می‌کند.^۲ و آن گاه خود، به مالک بن نویره - صحابی و کارگزار پیامبر (ص) در میان قوم خویش - تهمت ارتداد و شادمانی از وفات پیامبر (ص) و پیروی از شیوة کفار می‌زند^۳ و کسانی از بزرگترین صحابه رسول (ص) را که همگی از مهاجران و اهل بیعت رضوان بودند و پس از به خلافت نشستن ابوبکر، در خانه فاطمه (ع) گرد آمدند،^۴ به خیانت و شرارت و مردود درگاه الهی بودن و فتنه و فسادانگیزی و مشابهت با شاعری کافر که پیامبر ص را هجو کرده بود متهم می‌دارد.^۵ و ابوذر صحابی بسیار بزرگواری که احادیثی نیز در مناقب وی آورده، به خشونت و بدزبانی و سلیطگی و جنون و ستیزه پیشگی و مخالفت با نص کلام رسول (ص) منسوب می‌نماید.^۶ با این همه، آیا این گونه ایرادات او به «روافض»، بر خود او وارد نیست؟ «هرگز نفهمیدند [=نپذیرفتند] که صحبت پیغمبر خاتم المرسلین (ص) که افضل پیغمبران است، در

۱. تحفة الثنا عشریة ۱۹۰. ۲. همان ۳۸۳، ۷۳، ۹۸، ۳۸، ۳۷۹، ۳۸۰ و ۳۸۵. ۳. همان ۴-۲۶۲.

۴. اسامی برخی از ایشان در تاریخ طبری ۲۰۲/۳ و سیره حلبی ۳/۳۶۰ آمده است. ۵. تحفة الثنا عشریة ۲۹۲.

۶. همان ۲۰-۳۱۸.

✽ خوانندگان به آنچه در ذیل احوال و آثار سید دلدار علی خواهد آمد مراجعه و عنایت فرمایند که من نظر این مقتدرترین پیشوای تشیع در تاریخ هند را درباره صوفیان، با استناد به مسلمات تاریخ رد کرده‌ام. و گمان هم ندارم که این امر سوء تفاهم‌هایی در پی داشته باشد و به معنی نفی تشیع - مذهب شخصی من - و گرایش به صوفیان و حتی کوچک کردن یک پیشوای بزرگ شیعی تلقی شود. و در اینجا نیز ارزیابی من از چگونگی برخوردهای شاه عبدالعزیز با شیعه، با همان شیوه و در راستای تحرّی حقیقت است. و غرض از آن، نه ورود در صحنه مشاجرات مذهبی و ردّیه‌نویسی بر اهل سنت و دفاع از تشیع است و نه کاستن از مقام بلند عالمی بزرگ که وی را بسیار ستوده‌ام و آنچه از آثار و احوال وی برای ارج نهادن و تأیید آورده و می‌آورم، از آنچه مورد انتقاد قرار می‌دهم بسی بیشتر است.

صحابه کبار خود که دائماً ملازم آن جناب بودند، و یار و رفیق غمگسار گفته [= خوانده] می شدند، تأثیری کرده باشد. و خیانت و شرارت و شیطنت [را] از آنها دور کرده [باشد] بلکه [گفتند که] این همه امور شنیعه، نسبت به مردم دیگر - در آنها [= در صحابه] زیاده تر غالب و مستولی گشت.^۱»

تحلیل شهادت حسنین (ع)

عبدالعزیز کتاب سرالشهادتین را به تحلیل عرفانی بسیار زیبایی از شهادت حسنین (ع) اختصاص داده و یکی از شاگردان دانشمند و ضد شیعی وی، مولانا سلامة الله کانپوری که نسب به خلیفه ابوبکر می رسانید،^۲ به گفته خود «روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاد مانده و گلهای تدقیق در ریاض تحقیق دمانده» و شرحی مبسوط به فارسی، موسوم به تحریرالشهادتین، بر آن نگاشته که مانند اصل عربی و ترجمه اردو در هند چاپ شده است.^۳ و گرچه بسی از عناصر و مقدمات متن و شرح را در نوشته های صدر و فیض می توان یافت، اما انصاف را که عبدالعزیز، با ترکیب منسجم آن عناصر و ترتیب آن مقدمات، اثری چنان بدیع پدید آورده که کار دیگران را در برابر او نمودی نیست. و شگفتا که تحلیل وی، گرچه در موضوع خود بس دلپذیر و در نیکویی و لطافت تعبیر بی نظیر است، در ایران و عراق و لبنان و در آثار علمای شیعه، انعکاسی در خور نیافته. و بی مناسبت نیست که در این دفتر، نخست پاره ای از آنچه را اجزا و عناصر لازم برای تحلیل و تفسیر وی دانسته و در آثار صدر و فیض یافته ایم بیاوریم و سپس به کتاب وی پردازیم. و پیش از نقل سخن از فیض، این یادآوری را برای آشنایی با وی بایسته می دانیم که وی از بزرگترین شاگردان صدر و داماد او بود. حکمت را از او آموخت و در کناره گیری از حکام و نگرفتن منصب از آنان، به راه او رفت^۴ و حتی گاه به شیوه او، به نکوهش حاکمان و قاضیان ستمگر پرداخت.^۵ لقب فیض را که به گفته صدر از لقب فیاض

۱. تحفة الثنا عشریة ۱۹۳. ۲. نزهة الخواطر ۷/۷-۲۰۶؛ ابجد العلوم، صدیق حسن خان ۳/۲۴۸.

۳. در لکهنو، مؤسسه منشی نولکشور. ۴. طبقات اعلام النیمة قرن ۱۱، ص ۴۹۲.

۵. مقدمه استاد فقیه سید محمد مشکوة بر المحجة البیضا، فیض؛ قصص العلماء، محمد تنکابنی ۳۲۸، مقدمه نگارنده این سطور بر جهانگشای خاقان ۲۶ (در باب نکوهش های صدر از قدرتمندان روزگار خویش و

داماد دیگر صدرا) هم برتر است از او گرفت^۱ و در مشرب و ممشای حکمی، از شارحان و مروّجان افکار و از مقرّران کلمات او بود و مانند او، می‌خواست بین حکمت و معرفت حاصل از طریق برهان و متداول میان فیلسوفان نخستین و اعظم حکمای یونان، و بین معارف وارد از طریق شریعت محمدیه (ص) و انوار فایض از ناحیه ائمه (ع) جمع نماید. تفسیرهای وی از آیات قرآن و شرح و تعلیقاتش بر احادیث شیعه، به شیوه صدرا و متأثر از آراء اوست و نظریه‌ها و دلیل‌ها و توضیحات و انتقاداتی که در موضوعات حکمی در بسیاری از کتب خود (علم‌الیقین، عین‌الیقین، اصول‌المعارف ...) آورده، تلخیص نوشته‌های اوست. و با آنکه در انشای عبارات حکمی و عرفانی استاد است، در بسیاری موارد، عین عبارات استاد را با مهارت تلخیص نموده و بدون تغییر و تبدیل کلمات نقل می‌کند. و غالباً از وی، با تعبیرات ستایش‌آمیز نام می‌برد: «قال استادنا فی العلوم الحقیقیة صدرا المحققین محمد بن ابراهیم الشیرازی قدس الله سره، قال استادنا فی المعارف الحقیقیة، کذا افاد استادنا الحکیم الالهی و ...»^۲ که ظاهراً به دلیل همین برخوردهای وی با صدرا، متشرعان مخالف حکمت و عرفان، او را مانند استادش به باد سرزنش گرفته و برایش تکفیرنامه‌ها نوشته‌اند.^۳ ضمناً وی از روزگار خود، در هند مورد احترام بود و پاره‌ای از آثار خویش را برای مردم آن سامان نوشت؛ از جمله رساله‌ای در پاسخ گروهی از صوفیان شهر مولتان که از خانواده مشایخ کبار آن بلاد بودند و توسط عبدالسلام تاجر اصفهانی، از فیض پرسیده بودند، کدام برهان حقانیت مذهب شیعه را گواهی می‌کند؟^۴

→ عالم‌نمایان وابسته به ایشان، در مجلّی بعدی همین دفتر که در آن، به سنجش میان صدرا و اقبال پرداخته‌ایم، به تفصیل سخن رفته است). ۱. روضات الجنات، خوانساری ۱۹۶/۴.

۲. منتخبی از آثار حکمای الهی ایران، جلال‌الدین آشتیانی ۲۲/۲-۱۱۸، ۱۲۴، ۷-۱۲۶، ۴-۱۳۳، ۸-۱۴۵، ۴۰۰؛ وافی فیض، چاپ قم، کتابخانه مرعشی ۲۰/۱.

۳. ذریعه ۵۸/۷، ۱۰-۲۳۴/۱۰، روضات ۸۰/۶ و ۸۱ و ۹۰؛ قصص‌الملما ۲۲۳ (در ضمن سخن از سیّد حسین نقوی لکهنوی و اقبال لاهوری نیز به نکوهش‌های برخی دیگر از متشرعان از فیض اشاره خواهیم کرد).

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی ۱۰۱/۱ (این را نیز یادآور شویم که در عصر صفوی، گروه‌های معتنابی از ملتانیان در اصفهان می‌زیسته و به مشاغلی مانند بازرگانی می‌پرداخته‌اند و ظاهراً همگی یا بسیاری از آنان مسلمان هم نبوده‌اند. این ملتانیان که بازار و کاروانسرای معروفی نیز به نام ایشان نام گرفته بود، در حمله افغانان به اصفهان، آسیب فراوان دیدند و اموال خطیری به زور از ایشان گرفتند و ... بنگرید به سیاست و اقتصاد عصر صفوی از باستانی پاریزی ۱۰۵ و ۳۵۴).

اینک که جایگاه فیض را در میان پیروان و مفسران مکتب صدرا دانستیم، می‌پردازیم به آنچه در آثار وی و استادش؛ به عنوان عناصر لازم برای تحلیل عرفانی عبدالعزیز از شهادت حسنین (ع) می‌توان یافت. نخست سرفصل مطالب در چند نکته:

الف) حضرت رسالت (ص) انسان کامل و جامع جمیع کمالات است و آنچه کمال در تمامی انبیای دیگر است، به وجه اکمل و با بسی کمالات دیگر در او جمع است.

ب) انوار اولیا و امامان (ع) برگرفته از نور و روح حضرت رسالت (ص) است و هر کمال و عظمت که در آنان بینی، به حقیقت از آن اوست؛ و آنان مظاهر و تجلیات او، و وجودشان با آن برتری‌ها و کمالات و کرامات، آیت و معجزه اوست.

ج) کمالات حسینی جلوه کمال نبوی است.

د) پیشگویی‌ها از شهادت امام حسین (ع) و حوادث عجیبی که پس از شهادت روی داد.

ه) عمل شهیدان کربلا، نشانه اعتقاد به حیات غیرمادی است.

در خصوص نکته اول، موارد زیر درخور توجه است:

- بدان که تمامی موجودات، مظهر صفات خدای برتر و آثار اویند و تفاوت آنها در شدت و ضعف در مظهریت صفات مختلف است. و مؤید این قول، روایت ابویزید است که «انّ الکمل فی الکمل» و پیامبر خدا، درود خدا بر او و خاندان او، مظهر تمامی صفات الهی است به گونه‌ای برابر. و چون مظهریت او، نسبت به تمامی صفات برابر است، مانند خط استوا در اقالیم وجود است.^۱
- به راستی که خداوند، آیین‌های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را به محمد عطا کرد.^۲

- خداوند نشانه نبوت محمد (ص) را این قرار داد که او (ص) داستانهای پیامبران گذشته و هر دانشی را در تورات و انجیل و زبور بود بیاورد.^۳
- به راستی که خدای برتر، هیچ نعمتی به پیامبران نبخشید مگر به محمد (ص) نیز بخشید و تمام آنچه را به پیامبران بخشید به محمد بخشید.
- عیسی را دو حرف (از اسم اعظم) دادند که به یاری آن دو، کار می‌کرد. و موسی

۱. مظاهر الهیه، صدرا ۲۴. ۲. فرة العیون، فیض (چاپ در دنبال حقایق) ۴۰۶ (حدیث معصوم).

۳. محجة البیضا ۱/ ۲۴۴ (حدیث).

را چهار حرف، و ابراهیم را هشت، و نوح را پانزده؛ و آدم را بیست و پنج حرف. و خداوند برتر همه اینها را برای محمد (ص) فراهم آورد. و به راستی که اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن را به محمد عطا کرد. و یک حرف را از او پنهان داشت.^۱

• از آنجا که پیامبر ما (ص) سرور پیامبران و وصی او سرور اوصیا بود - زیرا کمالات همه پیامبران و اوصیا و مقامات ایشان در آن دو بزرگوار جمع بود، علاوه بر برتری‌های خاص آن دو بر ایشان - و از آنجا که هر یک از آن دو، نفس دیگری بود، صحیح است که فضایی را که به ایشان (پیامبران و اوصیا) نسبت می‌دهیم، به هر یک از آن دو نسبت دهیم؛ زیرا فضیلت‌های تمام آنان، در ضمن برتری آن دو، فراهم آمده و موجود است.^۲

• تمهید اصل نبوت از آدم (ع) بود و سپس رشد و کمال یافت تا به وسیله محمد (ص) به اوج کمال رسید و مقصود نیز کمال نبوت و غایت آن بود. و تمهیدهای پیشین، وسیله‌ای برای رسیدن به آن کمال - همان سان که برای ساختن بنا، پایه‌های سقف را استوار دارند؛ زیرا آن مقدمه‌ای است برای وصول به کمال صورت بنا. و به این دلیل، او (ص) خاتم پیامبران بود. چون از کمال که بگذری و بر آن که بیفزایی، جز نقصان هیچ نیست؛ مانند انگشت زیادی در دست.^۳

• راستی که مرتبه عبودیت^۴، یا عندیت^۵، و محبوبیتی که پیامبر (ص) داشت، نه هیچ فرشته مقرب شایسته آن بود و نه هیچ پیامبر مرسلی.^۶

• در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم:

بدان که «الله» اسمی است ذات الهی را - به اعتبار آنکه جامع جمیع صفات کمالیه

۱. هر دو حدیث از وافی فیض چاپ قم ۱۲۹/۲ و ۱۳۱. ۲. وافی چاپ حروفی ۳/۵۵۵، ۵۶۴، ۸۸۳.

۳. علم‌الیقین ۱/۴۵۸ (در باب این کتاب باید دانست که بسیاری از مباحث آن، برگرفته از آثار صدر است. و بدون تصریح به نام وی، گاه با عنوان «بعض المحققین» یا «بعض اهل المعرفة و التحقيق» یا «بعض الحكماء» عین عبارات او از مبدأ و معاد، شرح اصول کافی، مفاتیح الغیب، شواهد ربوبیه، اسفار، المظاهر الالهیه و غیره نقل شده؛ و مصحح در پانویس‌ها پاره‌ای از این موارد را مشخص کرده است (بنگرید به ص ۵۸-۹، ۱۴۰-۷، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۹۴-۵، ۳۵۴، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۴۱ و ...).

۴. بندگی کامل و اشاره به آیه فاوحی الی عبده ما اوحی.

۵. اشاره به آیه قرآن در توضیح مرز معراج پیامبر (ص): عند سدرۃ المنتهی.

۶. پاسخ‌های صدرا به سئوالات شمس، چاپ سنگی در حاشیه مبدأ و معاد ۳۵۸.

است. و صورت این اسم، انسانِ کامل (= پیامبر (ص)) است. و اشاره به همین است آنچه در کلام رسول (ص) آمده: «جوامع الکلم به من داده شده.» اما رحمن، همان مقتضی برای وجود منبسط و هستی گسترده بر همگان است بر حسب آنچه حکمت آن را اقتضا نماید. و رحیم مقتضی کمال معنوی برای پدیده‌ها به حسب انجام آنهاست. پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی: به آن صورتِ کامل که جامعِ رحمتِ خاص و عام و مظهرِ ذاتِ الهی است. و پیامبر (ص) بدین معنی اشاره کرد که فرمود: «برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به تمام و کمال رسانم.» زیرا مکارم اخلاق، محصور است در حقیقت جامع انسانی.^۱

• بدان که حقیقت محمدیه (ص) مظهر اسم اعظم «الله» است. و در علوم الهی مقرر گردیده که حق برتر، برهان است بر هر چیز - چنانکه در قرآن آمده: «آیا برای دلالت بر پروردگارت، این بس نیست که او بر هر چیز گواه است؟» - و ثابت شده که مبدأ عین غایت است و بدایت عین نهایت؛ و خدا فاعل هر شیء است و انسان کامل (= حضرت محمد (ص)) که کامل تر از او نیست، غایت مخلوقات است. پس او باید برهان باشد بر اشیاء دیگر؛ چنانکه در قرآن آمده است: «به راستی که برهانی از سوی پروردگارتان بر شما آمد.» و آمده: «ترا برای گواهی بر اینان بیاورم.»^۲

• در نزد محقق بینادل، اسم اعظم «الله» و تجلیات و ظهورات او، از احدیت نشأت می‌گیرد. و احدیت ذاتیه، عیناً مرتبه انسان کامل، ختمی مرتبت و اوصیای اوست؛ زیرا ولایت کلیّه محمدیه (ص) باطن الهیت است و دلیل بر این آنکه، او (ص) مظهر تجلی ذاتی است و این مرتبه، پیامبران دیگر را نیست و آنان، مظاهر تجلیات اسمائیه و صفاتیّه‌اند. و این بود که گفت: «آدم و جز او، همه در زیر لوای من‌اند.» و گفت: «ما پسینیان پیش افتادگانیم.» و سرّ این نکته آنکه، پیامبر ما (ص) مرتبه «او ادنی» و «جمع الجمع» را دارا و در تمام مظاهر متجلی است و پیامبران دیگر به منزله فروع و شاخه‌های اویند. و او مقام ختمیت مطلقه را دارد که بالاتر از آن، بجز غیب مطلق هیچ نیست. و دارنده این مرتبه را، از فتوح، فتح مطلق است و از بطون، بطن هفتم و از مقامات، مقام «او ادنی» و از لطایف، لطیفه هفتم انسانیت.^۳

۱. المظاهر الالهية ۳-۲۲. ۲. همان ۹-۴۷.

۳. این قطعه را در توضیح قطعه گذشته منقول از مظاهر الهیه، از حاشیه آقای سید جلال‌الدین آشتیانی که از شارحان معروف صدر را در عصر حاضر است، ترجمه کردم.

● شک نیست که معنی اسم اعظم، باید مشتمل بر تمام معانی اسماء الهی به نحو اجمال باشد. و مظهر آن اسم (= محمد (ص))، باید حقیقتی مشتمل بر مجموع حقایق ممکنات که همه مظاهر صفات الهی اند باشد. و از میان اسماء الهی، هیچ یک شایستگی این جامعیت را ندارند مگر نام الله.^۱

● خدا از رازها و نهانی‌های خود، چندان در معرض مشاهده محمد (ص) درآورد، که هیچ پیامبری را پیش از او، به آن اندازه آگاهی نبخشیده بود. و به راستی که معجزه معراج او چندان بزرگ است که هیچ یک از معجزات پیامبران (ص) به آن نمی‌رسد. هر چند که برخی دیگر از پیامبران نیز معراج داشته‌اند. و معراج نوح در کشتی بود؛ هنگامی که در نواحی زمین و روی دریا گردش کرد و پدیده‌هایی از شگفتی‌های آن را به چشم دید. و معراج یونس در شکم ماهی بود که وی را تا طبقه هفتم زمین فرو برد و بر رازهای دشوار و پوشیده آگاهی یافت؛ که هر چند نسبت به آفرینش ما (زمینیان) به زیر رفتن بود ولی باز معراج بود. زیرا دانش خدای پاک به او و احوال او در ژرفنای دریاها، همچون دانش خدا به پیامبر ما (ص) بر فراز آسمانهای هفتگانه است. چون خداوند برتر، از وابستگی به جهات منزّه است و نزدیک شدن به درگاه او، با قرب معنوی و کرامت‌هاست نه به پیمودن مسافت‌ها. همچنین است معراج پیامبران دیگر. لیکن در معراج پیامبر ما (ص) ویژگی‌هایی بزرگ است، و کراماتی سترگ، و معارفی ربّانی، و لطیفه‌هایی رحمانی، و موهبت‌هایی ملکوتی، و بارقه‌هایی نورانی، و ارمغان‌هایی معنوی، و دانش‌هایی قلبی، و رازهایی نهانی، و دقیقه‌هایی پوشیده، و حقیقت‌هایی آشکار، و مشاهداتی غیبی، و اخلاقی پیامبرانه، و اوصافی پاک، و آرام‌بخش‌هایی روحانی در آشیانه‌هایی قدسی، و نشستگاه‌هایی صدقیّه و نزدیک شدن‌هایی عندیّه،^۲ به دور از هر گونه چگونگی یا کجایی، که به وسیله آنها، بر دیگر آفریدگان برتری یافت و به خوشبختی‌های پایدار و جاودانی رسید.^۳

۱. مظاهر الهیه ۲۴.

۲. صدقیّه و عندیّه، ظاهراً اشاره است به دو آیه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و عند سدره المنتهی؛ و شاید هم عندیّه اشاره به حدیث ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی (بحار الانوار ۶/۲۰۸) باشد.

۳. علم الیقین ۵۲۰.

● کلام دو عارف همشهری صدرا در این باره نیز، یکی به نثر و دیگری به نظم، شنیدنی است:

— نوبت دولتِ نبوت و دعوتِ سید رسل و هادی سبل محمد رسول الله (ص) در رسید. آنچه مناقب و مآثر و مفاخرِ رسل بود، وجود مبارکش بدان متحلی گردانیدند: از صفوتِ آدم و خلقتِ خلیل و منزلتِ موسی و فهمِ سلیمان و طهارتِ زکریا و عصمتِ یحیی و یمن و برکتِ عیسی علیهم السلام.

هو زبده الدنيا و صفوة اهلها	هو غرة العالمین جبین ^۱
— امام رسل پیشوای سبیل	امین خدا مهبط جبریل
کلیمی که چرخ فلک طور اوست	همه نورها پرتو نور اوست
— آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد ^۲

نکتهٔ دوم: در این باره نیز که انوار اولیا و امامان (ع) برگرفته از نور و روح حضرت رسالت (ص) است، و هر کمال و عظمت که در آنان بینی، به حقیقت از آن اوست و آنان مظاهر و تجلیات او، و وجودشان با آن برتریها و کمالات و کرامات، آیت و معجزهٔ اوست، به موارد زیر توجه فرمایید:

● انوار اوصیای رسول (ص) برگرفته از نور و روح اوست.^۳

● کمالِ ولی و تمامیتِ امر او از نبی است و تمامیتِ پیامبر به ولی. پس آن دو، نوری یگانه‌اند و هر یک از آن دو، ملتزم به دیگری و همراه او. ولی جز با نبی کمال نیابد؛ و دین نبی جز با ولی به کمال نرسد.

● به راستی عظمتِ ولی، مستفاد از عظمتِ نبی است. پس هر مدحی که ماهِ تمام را با آن بستانند، در حقیقت مدح خورشید است؛ زیرا نبی و ولی، در نهان یگانه‌اند. پس ستایشِ ولی ستایشِ نبی است و کمالِ ولی از نبی.

● هر کرامت که بر دست کسی از امتِ محمد (ص) آشکار شد، از معجزات آن حضرت به شمار می‌آید؛ زیرا آن کرامت، به برکت پیروی از او (ص) تحقق یافته است و بهره‌مندترین مردم از نعمت تقرب به درگاه الهی، آنانند که بهرهٔ بیشتری از پیروی رسول (ص) دارند. پس کرامات اولیا تکملهٔ معجزات پیامبران است.

۱. تحفة العرفان، شرف الدین بن روزبهان ثانی (روزبهان‌نامه، ص ۱).

۲. کلیات سعدی.

۳. وافی فیض، انتشارات کتابخانهٔ مرعشی، قم ۱۶/۱.

از معجزات آشکار و تکرارشونده و نشانه‌های روشن و نوشونده پیامبر (ص) اوصیای معصوم و عترت پاک اویند که در هر زمانی تا روز رستاخیز، یکی پس از دیگری از میان فرزندان او برخاسته‌اند. که هر یک از آنان، حجتی قائم است بر راستگویی او و نشانه‌ای آشکار بر حق بودن وی (ص) و این مطلب، از بررسی احوال و نگریستن در آثار آنان، و آگاهی بر برتری‌ها و منقبت‌هایشان و نشانه‌های صادر از آنان و کرامت‌های ظاهر شده بر دستشان - به سبب پیروی آنان از او و گام‌نهادنشان در راه وی - آشکار می‌شود.^۱

• پیامبر (ص) در مظاهر تمام انبیا و اولیا، از آدم تا روزگار ما، ظهور و تجلی کرد. و اوصیای او - درود بر ایشان - را نیز از فتوح، فتح مطلق است. ولی این مقام برای آنان ارثی است (به وراثت معنوی و روحانی) ... پس حقیقت احمدیه و ولایت کلیّه محمدیه را ظهورات و تجلیاتی است که گاهی در چهره نبوت مطلقه جامع میان تشریع و تعریف آشکار می‌شود. و گاهی در چهره ولایت کلیّه بدون پوشش نبوت؛ زیرا ولایت باطن نبوت است و ولی باطن اسم الله و ولایت باطن الهیت. و فرق میان این دو، در ظهور و خفاست. و راز برتری پیامبر ما محمد (ص) بر دیگران، گستردگی دایره ولایت اوست. و نبوت، از اشتداد جهت ولایت تحقق می‌یابد.^۲

• همان گونه که قرآن معجزه پیامبر (ص) و تا روز رستاخیز برجاست، و برای کسانی از خردمندان که در آن بیندیشند، راستی و حقیقت پیامبر (ص)، به تدریج و روزبه‌روز از آن آشکار می‌شود، هر یک از عترت او نیز معجزه اویند که نوع آن تا روز رستاخیز باقی است. و برای کسانی که آنان را به ولایت و حجیت بشناسند، این معجزه دلالت بر حقیقت او می‌نماید.^۳

نکته سوم: در این باره نیز که کمالات حسینی جلوه کمال نبوی است، موارد زیر در خور تأمل است:

• از گفتار پیامبر (ص): اما حسین، پس بخشنده‌گی و شجاعت من از اوست.^۴

۱. علم‌الیقین ۶۱۲، ۶۰۵، ۶۰۹، ۸، ۴۸۷.

۲. این قطعه، از حاشیه آقای سید جلال‌الدین آشتیانی بر قطعه‌ای از مظاهرالهیّه (که ترجمه آن را نقل کردیم)

ترجمه شد (ص ۴۹). ۳. علم‌الیقین ۴۸۸. ۴. المحجة البیضاء ۴/۲۱۶.

- جایگاه حسین (ع) در برابر آن تبهکاران (در کربلا) معادل جایگاه جدّ او (ص) در میدان بدر است و در این میان، اعتدال برقرار.^۱
- چند بیتی از یک سراینده عارف در اشاره به همین نکته:
 - در وصف خلافت بخشیدن امام به فرزندش علی بن الحسین (ع):
 احمدی برگشته از معراج قرب مر علی راهشته بر سر تاج قرب ...
 - در وصف فرزند دیگر امام که نیز موسوم به علی (ع) و به لحاظ ظاهری با پیامبر (ص) شباهت بسیار داشت:

اسب او ^۲ یعنی عقاب تیز پی	کان ره معراج بس بُدکرده طی
احمدی را دید کز میدان رزم	عزم معراجش به دل گردیده جزم
شسته دل یکسر ز نقش ما سوری	دل ندارد با کسی غیر از خدا ^۳

نکته چهارم: در مورد پیشگویی‌هایی که از شهادت امام حسین (ع) شده، و حوادث شگفت‌انگیزی که پس از این واقعه روی داده، اشاره می‌کنیم که فیض، اخبار جبرئیل به شهادت امام حسین (ع)، و پیشگویی‌های رسول (ص) را از اینکه امام حسین (ع) پس از شهادت یارانش، در تنهایی و آوارگی در کربلا کشته می‌شود آورده.^۴ و نیز پیشگویی امام علی (ع) از شهادت حسینی (ع)،^۵ و گزارش حوادث غریبه‌ای را که بر اثر شهادت امام در زمین و آسمان و عوالم علوی و سفلی روی داد بازگو کرده است.^۶

نکته پنجم: در خصوص نقش اعتقاد به حیات غیرمادی در مبارزه با ستم نیز یادآور می‌شویم که صدرا در ماجرای کربلا، نمونه‌ای کامل از اعتقاد به بقای نفس و قبول حیات غیرمادی و فناپذیر برای انسان را می‌بیند که پشتوانه تن ندادن به خواری، و سهل شمردن مصیبت‌های ناشی از مبارزه با ستمگران است. بنگرید: «بدان که چون پیوند روان از این کالبد گسسته گشت، روان باقی می‌ماند و شایسته می‌گردد. و خاندان پیامبر ما (ص) بر همین عقیده بودند که در کربلا، پیکرهای خود را با خشنودی و به اختیار خویش تسلیم مرگ کردند. و خرسندی ندادند که به فرمان یزید و ابن زیاد گردن نهند. و بر تشنگی و زخم شمشیر و نیزه، شکیبایی

۱. همان. ۲. اسب علی اکبر (ع). ۳. زبدة الاسرار، صفی علی‌شاه ۱۸۲ و ۳۲۷.

۴. وافى چاپ قم ۵/۲-۱۷۴؛ المحجة البيضاء ۴/۲۲۹؛ علم‌الیقین ۴۷۷. ۵. وافى ۴/۵-۲۲۳.

۶. محجة البيضاء ۴/۳۰-۲۲۹.

نمودند، تا جانها از پیکرهاشان جدا شد و به ملکوت آسمانها بالا رفت و با پدران پاک خویش دیدار کردند.^۱»

که پیش از صدرا، اخوان الصفا به این نکته پرداخته‌اند و هنگام گفتگو از بقای روح پس از فنای بدن گویند: «اهل بیت پیامبر ما (ص) بر همین عقیده بودند که در رویداد کربلا، پیکرهای خود را برای شهادت تسلیم کردند. و نپسندیدند که به حکم یزید و زیاد [ابن زیاد] گردن نهند. و بر تشنگی و زخم نیزه و شمشیر شکیبایی نمودند تا جانهایشان از پیکرها جدایی گزید و به ملکوت آسمان بالا رفت. اینک ای برادر من! توانی بیایی تا ما نیز از آنان و شیوه آنان پیروی کنیم و در راه ایشان گام برداریم؟^۲»

تحلیل عبدالعزیز

اکنون بنگریم که شاه عبدالعزیز، چگونه آنچه را از آثار صدرا و فیض آوردیم، مقدمه قرار داده و از آنها در باب شهادت حسنین (ع) نتیجه‌گیری نموده. و آنچه را آن دو حکیم گفته‌اند، با مرگ کریمانه دو امام بزرگوار منطبق ساخته و تحلیلی عرفانی، از دو رویداد تاریخی دینی به دست داده است. نخست چکیده مطلب:

محمّد (ص) باید جامع جمیع کمالات و دارای کلیّه برتری‌ها باشد. و هیچ کمال و فضیلتی نباید باشد که او (ص)، بالاترین و بیشترین بهره را از آن نداشته باشد. از سویی نیز هر یک از دو نوع شهادت، علنی و نهانی، فضیلت و کمالی است که هیچ چیز دیگر جای آن را نتواند گرفت و هیچ کدام نیز جای دیگری را نتواند پر کرد. چنانکه هر قدر شهادت با مصائب بیشتر و دردناک‌تری همراه باشد، فضیلت و کمال حاصله بیشتر خواهد بود. از این دو مقدمه برمی‌آید که رسول (ص) باید به فیض هر دو گونه شهادت و آن هم با جانگدازترین شکل هر دو نائل گردد، تا از کمال شهادت بیشترین و بالاترین بهره را ببرد. اما چون رسیدن به فیض هر دو گونه شهادت، برای یک تن ممکن نیست، و اصلاً اگر پیامبر (ص) به شهادت می‌رسید - خصوصاً به صورت علنی و با آن مصائب سهمناک - با مصالح امت منافعی بود و کیان جامعه اسلامی به خطر می‌افتاد؛ این بود که هر یک از حسنین (ع) یکی از آن

۱. مظاهر الهیه ۵۷. ۲. رسائل اخوان الصفا ۴/۳۲.

دو گونه شهادت را به مظلومانه‌ترین و دردناک‌ترین شکل آن پذیرا شدند؛ تا به خاطر پیوند بسیار استوار جسمی و روحی که با پیامبر (ص) داشتند و هیچ کس نزدیک‌تر از آن دو به رسول (ص) نبود، شهادت آن دو، در حقیقت، شهادت رسول (ص) باشد و تحقق این کمال و فضیلت در آن دو، تحقق آن در پیامبر (ص) باشد. و برای تحقق شهادت به وجه علنی، و آگاهی یافتن همگان از آن، پیش از وقوع آن، بارها گزارش آن در پیشگویی‌ها بیامد و به موازات وقوع آن و نیز پس از آن، بسیاری حوادث شگفت‌آور روی داد.

این هم تفصیل مطلب به قلم مولانا سلامة الله در شرح سرالشهداتین، با اندکی تلخیص و تغییر عبارات:

بدان رحمت کند بر تو خدای برتر، که هر یک از انبیای کرام را وصفی و نعتی خاص است حاکی از کمالی مخصوص که مرتبه اعلای آن در اوست و باعث امتیاز و موجب اختصاص او از دیگری افتاده. و آنگاه کمالاتی که پراکنده و منتشر بودند در ذوات پیامبران (ع)، همه آنها به تحقیق، مجتمع و فراهم شدند در ذات پیامبر ما (ص). چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شرعیّه و ترویج امور دینیّه است، به خلیفه الله آدم (ع) و خلیفه الله داود (ع) تعلق یافت و محمد (ص) نیز در این جهت با آن دو شریک بود. و وصف مُلک و سلطنت که عبارت از ریاست و حکومت عامّه است، در سلیمان حشمت الله (ع) نمایان گشت و در نبی ما (ص) نیز.

و وصف حسن و جمال که عبارت از تناسب اعضا و زیبایی چهره و نیکویی قد و ملاحظه رنگ و لطافت بدن است در یوسف ظاهر شد و در مصطفی نیز.

و وصف خُلّت عبارت از رابطه یار جانی و دوست روحانی است که تعبیرش به یک جان و دو قالب کرده‌اند؛ و این معنی شأنی از شئون خُلّت انسانی است؛ امّا نسبت به حضرت حق - جلّ و علا - این مرتبه عظمی و عطیّه کبری به جایی رسیده که قابل شرح و بیان نیست؛ چنانکه گفته‌اند که این، معنی بحت و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از لوّث تعلق به قوالب الفاظ، پاک است. و موصوف به این وصف ابراهیم خلیل بود و رسول هاشمی.

و وصف کلام که مبنی بر تشریف هم‌کلامی و مخاطبت ملک علام است بر موسی کلیم الله صادق آمد و بر احمد محمود.

و وصف عبادت، به ظاهر مُشعر از اظهار تضرّع و عجز و خضوع عبد، و عظمت و

جبروتِ معبود است و در حقیقت، استهلاکِ هستی عبد در هستی حق است که نقشِ ماسوای معبود در نظر عابد نماند. بلکه پیشِ ظهورِ نور معبود، عابد هم در میان نباشد. و این وصف در یونس نبی مصداق یافت و در پیامبر ما نیز. و وصف شکر که مراد از آن، ادای حق است و تا اعضا و جوارح و قلب و روح، وقفِ کاری که برای آن خلق شده‌اند نگردند تحقق نیابد، و بلکه اگر تعبیرش به فناءِ شاکر در بقای مُنعم نمایند اولی و انسب باشد. و این وصف نوح است و محمد نیز. پس مجموعه این صفات و گلدسته این کمالات، ذاتِ سرور کائنات است. و چه خوش گفت آنکه گفت:

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بلکه باید گفت که آن حضرت، در هر میدان گوی سبقت از همگان ربوده و قدمِ اعجاز توأم را از دیگران فراتر نهاده. هر کمالی که سایر انبیا را دادند، همان و بهتر از آن، سرور انبیا را دادند. چنانچه صفاتی که تک تک در ذوات حضرات انبیا رنگِ ظهور گرفتند، اجتماع و ازدواج آن‌ها در ذات پاک سرور عالم (ص) جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کرد. لیکن چون اشتراکِ دیگران مانع از امتیازِ مطلق و یگانگیِ کلی آن حضرت بود، او را مخصوص و ممتاز به اوصاف و کمالاتی ساختند که دیگران را از آن بهره‌ای نبود. تا شاهد افضلیّت، بی‌پرده بر منصّه ظهور جلوه‌گزیند و نقش اشرافیّت، بی‌شایبه خفا و اختفا بر نگین شهود نشیند. کمالاتی همچون:

کمالِ محبوبیّت مطلقه، و آن به غیر از آن است که جمله اقوال و اعمال و افعال، در ظاهر و باطن، محبوب و مرغوب حق باشد. و مرادِ حقیقی از آن اینکه: تمامی امورِ متعلّقه بآدم و دنیا، بلکه ذات کامل، سر تا سر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد.

و کمالِ اصطفا‌ی مطلق، که به ظاهر تفسیر محبوبیّت مطلقه است و در واقع، چون محبوبیّت ملازمِ مقبولیّت است، پس مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد. فلهمذا تقدیم [=مقدم داشتن] محبوبیّت بر اصطفا اختیار افتاده؛ تا ترتیب وضعی به ظهور آید و ملاحظه تقدّم و تأخّر - فیما بینهما - هیچ‌گونه از دست نرود.

و کمالِ رؤیت، که عبارت از دیدار حق است؛ و در شب معراج دست داده است. و کمالِ قرب اتمّ، که کریمه دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی تفسیر آن است. هر چند حسب متعارف، زیاده بر اتّصال دو قبضه کمان که به هم پیوسته باشد، و اضافه بر تعانق

دو کس متعاقب که هر یکی هماغوش با دیگری گردد، قرار داده شد. لیکن قرب و اتّصالی که مقدّمه آن، آیتِ وافی هدایت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی باشد، نسبت به ذات منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آن است، مقامی است که به پای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید. و شاهد این مرتبه، به هزار طلاق در آغوش بیان نباید کشید. جایی که مثل روح الامین، با قرب و تولیتی که دارد، به مضمون این شعر:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم

زبان گشاید، طایر افهام و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یاراکه آنجا پر پرواز گشاید؟

و کمال علم و وسیع، که ندای فاوحی الی عبده مالوحی شمیمی از این بوستان است. و کمال عرفان اتم، که حال آن از مقدّمه قرب اتم ظاهر است. چه هر قدر که تقرّب بیشتر، معرفت زیاده تر. و چون قرب اتم به جایی رسید که کنه آن را به عقل دوربین نتوان دید، پس عرفان اتم هم به مرتبه ای فایز شود که هوش و حواس از ادراک آن عاجز است.

اما غیر این کمالات، کمالاتی دیگر در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند. منجمله آنچه متعلّق به جسم شریف است این است که از پس پشت همچون پیش رو، و در شب تاریک مانند روز روشن می دیدند. و این دلیلی است روشن بر اینکه بدن لطیف و عنصر نظیف، گویا روح مجسم بوده؛ که کارفرمای قضا از شیرۀ ارواح مقدّسه ترکیب داده. ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده. و قوّت بینایی به جایی رسیده که هنگام بنای مسجد در مدینه منوره، کعبه معظمه را به چشم سر دیده، سمت قبله راست فرمودند. و کمال شنوایی به حدّی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند، که ناگاه به طرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند که این دم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر از این مفتوح نگشته به گوش من رسید. و از آن باب هفتاد هزار ملایک برای مشایعت سورۀ انعام رخت نزول از آسمان به سوی زمین کشید. از این حدیث، قوّت شنوایی و بینایی، هر دو، یافتنی است که به آن حضرت (ص) عنایت شد و نصیب دیگری نگشت. و از حسن و جمال، و لمعان نور کمال چه گویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده. چنانچه روایت براء بن عازب بر آن گواه است که در شب

ماهتابی، آن حضرت (ص) را حُلَّة سرخ پوشیده دیدم؛ نظری به طرف آن حضرت و نظری به جانب ماه می‌کردم. به خدا که لمعانِ نورِ آن حضرت بر روشنی ماه غالب بود. از اینجاست که گفته‌اند:

تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

و حالِ لطافتِ کف و عطر بیزی و عنبرافشانیِ شمیمِ بدن، از حدیثِ انس بن مالک، حالی اربابِ خبرت و اصحابِ بصیرت است که: و ما مسست دیباجة و لا حریراً الین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و ما شمت مسکاً و لا عنبراً طیب من رائحة النبی صلی الله علیه و آله و سلم. یعنی نرمی کف آن حضرت (ص) زیادتر از دیبا و حریر بود و شمیمِ خلد نسیمِ بدنِ مبارک، از مشک و عنبر خوشبو تر. و از اینجاست که از هر کوچه و کوکه می‌گذشتند، رهگذر، تمامِ معنبر و معطر می‌گشت. حتی که به همین علامت و نشان، از راه‌ماندگان، تا حضورِ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسیدند. و علی‌هذا القیاس دیگر کمالاتِ بدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد.

مجملاً، استیفای کمالاتی که از دایره تخمین بیرون است، و احصای صفاتی که از حیطه تحریر و تقریر افزون است، کارِ قلمِ زبان و زبانِ قلم نیست. پس همان بهتر که عِلْمِ اختصار در این فضایِ ناپیدا کرانه برافراخته، دهانِ بیان را به مضمون این مصراع مشهور رطب اللسان سازند: بعد از خدا بزرگ تویی قصّه مختصر.

از جمله کمالاتِ بی‌شماری که رسول (ص) بدان متّصف گردید، کمالِ شهادت بود که در زمانِ حیاتِ وی برای او تحقق نیافت. و تأخیر در حصول آن نیز بدان سبب که:

کمالِ شهادت، آنگاه به اکملِ وجوه تحقق یابد که شهید در غربت و گرفتاری به شهادت رسد. و پیکر او بر زمین رها شود. و در برابر او کثیری از عزیزان و یاران و خویشانش به قتل رسند. و دارایی وی به غارت رود. و زنان و کودکان خانواده او اسیر گردند و همه اینها در راهِ خشنودیِ خدا باشد. و آنگاه شهادتی همراه با این مصیبت‌ها برای پیامبر (ص)، به شکستِ شوکتِ اسلام و وقوعِ اختلال در ارکان دین می‌انجامد. نبینی که در غزوه احد، شایعه دروغینِ قتلِ رسول (ص) چه مایه قوّت و جسارت به مشرکان بخشید و بر پریشانی و ناتوانیِ مسلمین بیفزود و هزیمت آنان را تشدید کرد، و سپس که حیاتِ وی معلوم گردید، اهل ایمان را جمعیتِ خاطر و اطمینانِ دل حاصل آمد؟

پس حکمت الهی چنان خواست که حصول کمالِ شهادت برای رسول (ص) به پس از وفات وی، و به وقتی موکول گردد که به انهدام باروی دین منجر نشود و چگونه؟ با شهادت کسانی از اهل بیت او و بلکه نزدیک‌ترین بستگان و گرامی‌ترین فرزندان او و آنان که در حکم پسر اویند. تا ارتقاء آنان به مقام شهادت، کمال شهادت را بر کمالات او بیفزاید و کمالی نماید که او فاقد آن باشد. پس عنایت حق، حَسَن و حسین - علیهما السلام - را به جانشینی جدشان برگزید. تا دو آینه گردند برای ملاحظه کمال او و دو چهره برای مشاهده جمال وی. تا صورت کمال شهادت، در این دو آینه رسول نما پدیدار شود. و صفای طینت حسنین (ع) عینک شهادت نبی ثقلین گردد.

و چون شهادت بر دو قسم است، سرّی و علنی، و هر یکی را از این دو، لوازم و آثار مخصوص است، و اجتماع این دو متضاد در محل واحد از محالات است، پس یکی از حسنین (ع) را شهادت سرّیه دادند که در پرده خفا و اختفا، شاهد حالش مستور و محبوب ماند. و دیگری را شهادت علانیه چشانیدند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا و هویدا باشد. و از آنجا که غیب را بر شهادت و سرّ را بر علانیه، تقدّم، به مثابه تقدّم طبع بر وضع، و طبیعت بر صنعت است، و نیز سرّ، مثل اجمال است و علانیه همچون تفصیل بعد از اجمال، پس سبط اکبر [حسن (ع)] را مختصّ به قسم اوّل فرمودند. و سبط اصغر [حسین (ع)] را مخصوص به قسم ثانی نمودند. تا محافظت [=مراعات] تقدّم و تأخّر، میانۀ آن دو از دست نرود. و ظهور شهادت بعد مرتبه غیب، و وقوع تفصیل بعد اجمال صورت پذیرد.

و چون شهادت سرّیه مبنی بر سرّ و خفا بوده، از کتمان این راز ناگزیر افتاد. و لهذا وقوع آن بر دست زوجه شهید صورت بست که رابطه او با وی - علی القاعده - رابطه‌ای محبت‌آمیز است و نه از سرّ عداوت. و قاتل را هم به معرض کتمان گذاشتند تا اختفا و استتار کامل شود و شعاع اظهار و ابراز بر این شبستان نتابد و هم از این روی بود که پیشگویی از این شهادت، در وحی الهی نیامد و نه پیامبر (ص) به وقوع آن خبر داد و نه امیر مؤمنان (ع) و نه دیگری. تا این سرّ مکتم، قبل از وقوع در پرده احتجاب باشد.

برخلاف قسم ثانی که سبط اصغر [حسین (ع)] بدان اختصاص یافت و مبنای آن بر شهادت و اعلان و شهرت بود. و ترتّب لوازم و آثار، کمال ظهور و اظهار آن را اقتضا

می‌کرد. و لهذا قبل از وقوع واقعه، نخست در وحی سماوی به زبان جبرئیل و فرشتگان دیگر ذکر آن رفت. و سپس تعیین مکان آن - با ذکر نام - و تعیین زمان، آغاز سال شصت و یکم، بر وضوح آن بیفزود. آنگاه امر آن اشتهار یافت و پیش از وقوع، بیانش بر زبان ولایت ترجمان علی مرتضی (ع) گذشت، در سفر او به صفین که موضعی در عراق است^۱؛ اما اموری که بعد از وقوع شهادت، موجب اشتهار آن گردید، حوادث غریبه‌ای بود که در آسمان و زمین روی داد. از تبدیل خاک به خون، و باریدن خون از آسمان، و آواز برداشتن منادیان ناپیدا به مرثیه‌سرایی برای او، و گردیدن درندگان به گرد پیکر او برای محافظت؛ و دیگر حوادثی که اسباب شهرت این واقعه غریبه گردید.^۲ و مقصد [= هدف] از ظهور لوازم و آثار بعد از این واقعه نیز اظهار و اشتهار و اطلاع حاضران و غایبان بود؛ که همه کس از دور و نزدیک، از این واقعه خبردار گردد. بلکه به جا گذاشتن گریه و حزن مستمر، و یادداشتن این وقایع هولناک تا روز قیامت را، غایت آن بود که این شهادت به غایت اشتهار رسد. فلذا به تحقیق، این وقایع به نهایت شهرت رسید. و در عالم غیب و شهادت، و عالم علوی و سفلی، و در میان انس و جن، و بنی آدم و جانوران و جمادات مشتهر گردید.

پس از توضیحات مزبور، شاه عبدالعزیز می‌پردازد به تفصیل لازم در باب اینکه حسنین (ع) دو فرزند رسول (ص) و دو آئینه‌اند برای ملاحظه جمال با کمال آن حضرت (ص). و از متفرعات این مرآتیت آنکه: دوست داشتن آن دو، دوست داشتن رسول (ص) است و دشمن داشتن آن دو، دشمنی با او. و این معنی، مُثَبِّت [= ثابت‌کننده] اتحادی است که فوق آن متصور نباشد. و اینکه: حسنین، گویا دو تصویر حضرت رسالت بودند. و چنانکه در سیرت و باطن با او مشابهت و مماثلت داشتند، در صورت

۱. شاه عبدالعزیز احادیث اهل سنت از پیامبر (ص) را که در آنها شهادت حسین (ع) پیش‌بینی شده است، چندان زیاد می‌داند که آنها را با عنوان «مشهور و متواتر» یاد می‌کند و کثیری از آنها را نیز به نقل از علمای بزرگ سنت - طبرانی، ابوداود، حاکم، امام احمد بن حنبل، محی‌السنة بقوی، ابوحاتم، بیهقی، اسحق بن راهویه، ابن عساکر دمشقی، ابونعیم - از قول عایشه و ام سلمه، دو همسر رسول (ص)، و انس بن مالک صحابی و امام علی (ع) و عبدالله بن عباس و دیگران آورده است.

۲. شاه عبدالعزیز روایات متعددی را که از وقوع حوادث غریبه و رویدادهای خارق‌العاده پس از ماجرای کربلا حکایت می‌کند، آورده است؛ و جملگی را از طریق اهل سنت و به نقل از علمای بزرگ ایشان همچون احمد حنبل، بیهقی، ابونعیم، ابن عساکر، و از قول ابن عباس، ام سلمه، زهری، سفیان و حبیب بن ثابت و ...

و ظاهر هم مشابه و همانند وی بودند. و به اعتبار مجموعه دو جهت، زیرین و زیرین، تصویر صورت و مرآت جمال رسول بودند.^۱ که گویا صورت جسمیه طینت محمدی، دو حصّه شده و در ماده خلقت هر دو نور دیده نبوت جلوه ظهور یافته. و بارقه شعاع خورشید رسالت، بر قمر استعداد این هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت، از محاذات تام در سیرت و صورت تافته. و چون واسطه ثبوت سیرت نبوی در حسنین (ع)، جناب علی مرتضی (ع)، و ذریعه [= وسیله] ظهور صورت محمدی (ص) در سبطین (ع)، حضرت زهرا (ع) بودند، پس مجموعه این پنج تن که همچو حواش خمسّه هر یکی کامل و مکمل برآمده، و مابه الامتیاز - فیما بینهم - غیر از اصلیت و فرعیّت چیزی دگر نمانده، رنگی عجیب و جلوه‌ای غریب از خلّت و اتّحاد دارد. تا [= حُب؟] این هیئت مجموعی، فرض عین بر ارباب ایمان، و موصل [= رساننده] به درجه معیت در روز قیامت با نبی آخر الزّمان باشد.

شارح سرائی‌تین، روایات عدیده‌ای را که مؤلف برای اثبات یگانگی حسنین (ع) با رسول (ص) و در فضائل و مناقب آن دو (ع) نقل کرده تشریح، و بدین نکته اشارت کرده که «جایگاه علی (ع) در برابر پیامبر (ص) همان جایگاه هارون (ع) در برابر موسی (ع) است - چنانکه در حدیث صحیح و بسیار معتبر در نظر سنّیان، بدین امر تصریح شده» همچنین نزول آیه تطهیر در شأن پنج تن را تصدیق نموده و آنگاه: «اعتقاد راقم الحروف این است که نفوس این حضرات ملکوتی صفات، از لوّث کبائر و صغائر عمدی و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیّه پاک است.»^۲

توجیه عرفانی گوشه‌ای دیگر از ماجرای کربلا به قلم سلامة الله

سیدالشهدا از پشت اسب بر زمین شهادت افتاده و عنان عزیمت از این جهان بی ثبات

۱. اشاره به آنچه در پاره‌ای روایات آمده است که: امام حسن (ع) از سر تا سینه به پیامبر (ص) همانند بود و امام حسین (ع) از سینه تا پا (بحار الانوار ۴۳/۲۷۵) از ارشاد مفید، نیز بنگرید به مسند احمد بن حنبل ۱۰/۹۹)، و احمد رضا بریلوی - بنیادگزار فرقه بریلوی در هند - با اشاره به این نکته، در توسل به امام حسین (ع) گوید:

ای ز حسن خلق و حسن خلقی احمد نسخه‌ای سینه تا پا شکلی محبوب خدا! امداد کن!
(حدائق بخشش از بریلوی ۲/۳۶)
۲. شرح سرائی‌تین از مولانا سلامة الله موسوم به تحریر الشهادتین، نسخه خطی، مرکز تحقیقات فارسی، دهلی.

یک سو کشیده، رخت اقامت به فردوس اعلی گشاد. و گویند که این سانحه، بعد زوال شمس از نقطه دایره نصف النهار بوده؛ که جزء اول از اجزای وقت نماز پیشین [= ظهر] است. و گویا این حال دالّ بر آن است که تکبیر افتتاح بر پشت اسب، و رکوع پس از به زیر افتادن از آن، و سجده هنگام وصول بر زمین دست داده. و به این صورت، هیئت مجموعی نمازِ ظهر، رختِ ظهور به دم واپسین گشاده.

عبدالعزیز و مراسم سالگرد شهادت حسین (ع)

برخی از علمای اهل سنت، برپایی مراسم در سالگرد شهادت امام حسین (ع) را نهی کرده و حتی برخی مانند غزالی، شیخ اسماعیل حقی بُروسوی، رشید احمد گنگوہی و محمد عمر نقشبندی مجددی، نقل گزارش شهادتِ امام (ع) را بر واعظان و دیگران حرام شمرده و در تعلیل این حکم، گاهی «لزومِ پرهیز از تشبّه به شیعه» را مستمسک گرفته و گاهی گفته‌اند که عمل مزبور، دشمنی با صحابه و طعن در ایشان را در پی دارد.^۱ برخی نیز این مراسم را حرمت می‌نهادند و به دیده تقدیس می‌نگریستند - از جمله نظام الدّین لکهنوی و پسرش عبدالعلی (برگردید به آنچه در ص ۴-۱۳۳ گذشت) - و عبدالعزیز و شارح وی سلامة الله نیز، بر آن بودند که پس از رویداد کربلا، آواز برداشتنِ منادیانِ ناپیدا به مرثیه‌خوانی، و به جای ماندنِ گریه و اندوه مستمر، و به یاد ماندنِ آن وقایع هولناک را، غایت آن بود که این شهادت، به غایت اشتها رسد.^۲ و با اینکه وی، پاره‌ای از کارهایی را که عوام به نام عزاداری مرتکب می‌شدند مقبول نمی‌شمرد؛ و آنها را از بدعت‌های مختار می‌دانست،^۳ و شاگرد وی رشید الدّین نیز در ردّیه‌های خود بر شیعه، عزاداری را مورد انتقاد قرار داد،^۴ ولی عبدالعزیز، با برگزاری مراسم به مناسبت سالگرد شهادت امام (ع)، اصل آنچه را شیعه در این مورد معتقدند (و نه چگونگی و جزئیات آن را) تأیید می‌نمود و در نامه‌ای به احمد یارخان صاحب ساکن کشن گنج کهگرا نوشت:

«از فقیر عبدالعزیز. بعد سلام، مکشوف [= معلوم] باد که نامه سامی [= عالی] بار دیگر در مقدمه [= مورد] مرثیه‌خوانی و غیره وصول نموده [= رسید]. آنچه در این باب، معمول [= مورد عمل] فقیر است می‌نویسد. از همین جا قیاس باید کرد.

۱. صواعق محرقه، ابن حجر هیمی ۲۱؛ اصلی اهل سنت، حسن فخرالدین بُلّیستانی ۹۲-۱۸۹.

۲. برگردید به ص ۴-۱۹۳. ۳. تحفه الثنا عشریه ۷. ۴. فهرست مشترک ۲/ ۱۱۷۰.

در تمام سال، دو مجلس در خانه فقیر منعقد می‌شود. یکی مجلس ذکر وفات شریف [= وفات پیامبر (ص)] دوم مجلس ذکر شهادت حسین علیه السلام. و مردم، روز عاشورا یا یک روز دو روز پیش از این، قریب چهار صد پانصد کس بلکه گاهی قریب هزار کس فراهم می‌آیند. و درود [= صلواتی مخصوص] می‌خوانند، بعد از آن که فقیر می‌آید و می‌نشیند، ذکر فضائل حسنین علیه السلام [علیهما السلام] که در حدیث شریف وارد شده، در بیان می‌آید. و آنچه در احادیث، اخبار شهادت این بزرگان و بدما می [= بدفرجامی] قاتلان ایشان وارد شده نیز مذکور می‌شود. و به این قریب [= ترتیب]، بعضی شذائ که بر جتاب ایشان گذشته، از روی احادیث معتبر، بیان کرده می‌شود. و هم در این ضمن، مرثیه‌هایی که حضرت ام سلمه و دیگر صحابه شنیدند نیز مذکور می‌شود. بعد از آن، ختم قرآن و پنج آیت خوانده، بر ماحضر [= خوردنی‌هایی که حاضر است] فاتحه نموده [= خوانده] می‌آید. و در این وقت، اگر شخصی خوش الحان سلام [= درودنامه بر امام حسین (ع)] می‌خواند، یا مرثیه مشروع شروع می‌کند، شنیدن [= شنیده] می‌شود. و ظاهر است که در این [هنگام] اکثر حضار مجلس و این فقیر را رقت و بُکا لاحق می‌شود [= به گریه می‌افتند] پس اگر این چیزها نزد فقیر، به همین وضع جائز نمی‌بود، اقدام بر آن، اصلاً نمی‌کرد. و آنچه امور دیگر نامشروع است، حاجت [= به] بیان ندارد. و امام شافعی رح می‌فرماید:

لو كان رفضاً حبّ آل محمد (ص) فليشهد الثقلان اني رافضی

[اگر دوست داشتن آل محمد (ص) رافضی‌گری است، جنّ و انس گواهی دهند که من رافضی‌ام.]

زیاده بجز [دعا برای] توفیق حسنات چه برنگارد - مهر ۱۱۸۹ هـ العزیز الولی الرحیم.^۱

پیش از عبدالعزیز و پس از او

برپایی مراسم در ایام عاشورا، در میان اسلاف و اخلاف نسبی و معنوی عبدالعزیز هم

۱. فتاویٰ عزیزیّه، عبدالعزیز، مطبوعه مجتبیایی دهلی ۱۰۴ (به واسطه اصلی اهل سنت، حسن فخرالدین بلتستانی ۱۹۸ تا ۲۰۰)؛ حیات شاه محمد اسحاق، محمود احمد برکاتی ۲۹.

رواج داشت. در ملفوظات پدرش شاه ولی الله می خوانیم: «در ایام عاشورا، از جانب ائمه اهل بیت - رضوان الله علیهم اجمعین - مکرر اشارت معلوم شد که چیزی [کاری] برای فاتحه ایشان [=شادی ارواح ایشان] باید کرد. بنابر آن، روزی چیزی از حلاوه [=حلویات] حاضر کرده شد. و قرآن ختم نموده، فاتحه خوانده شد. پس سرور و ابتهاج در ارواح طیبۀ ایشان مشاهده افتاد. و چون در ارواح طیبۀ ائمه اهل بیت - رضی الله عنهم - به امعان نظر تأمل واقع شد، به حضرت امام جعفر صادق، رضی الله عنه، امتیازی و مکنتی و عظمتی مشاهده افتاد که به آن ذلک [=به آن گونه] در دیگران معلوم نشد. و چنان واضح گشت [که] نسبتی که مخصوص اهل بیت است، گویا از تلاحق افکار در آن حضرت، تام و کامل گشته. بعد از آن اتباع همان نسبت و تلون به آن ماند.^۱»

در سرگذشت شاه محمد اسحاق نواده دختری عبدالعزیز و از بزرگترین شاگردان او نیز آمده است که وی در ایام عاشورا به دربار شاه گورکانی هند رفت و در حضور وی و سلطان به قرائت کتاب سرالشهادتین پرداختند.^۲

همچنین نصیرالدین برهانپوری شاگرد بواسطه عبدالعزیز، کتابی موسوم به المبکیات فی اخبار الشهداء بالطف پدید آورد که نام آن، هم ارادت وی به شهیدان کربلا را می رساند و هم اهتمام به گریاندن مردم در ماتم ایشان را و دو اثر دیگر او نیز یکی در اثبات ملعون بودن یزید و دیگری به نام الصاعقة الزاویه علی فرقة الوهابیة الکذابیة است و گرایش های ویژه مذهبی او را نشان می دهد.^۳

یادآوری: برخی از کسانی که آگاهی درستی از احوال و آثار شاه عبدالعزیز ندارند، مدعی شده اند که «سنّیان هند، به انتساب سرالشهادتین به عبدالعزیز اعتراض کرده و گفته اند که آن به قلم یکی از شیعیان نگاشته شده.»^۴ بی آنکه معین کنند کدام سنّی چنین اعتراضی کرده؟ و صدها دلیل استواری را که تأییدکننده این انتساب است چگونه می توان با این کلام رد کرد؟ مگر در مهم ترین منبع برای شناخت احوال و آثار علمای هند (نزه الخواطر) که به قلم یکی از بزرگترین محققان سنّی

۱. ملفوظات شاه ولی الله، القول الجلی ۸۰ و ۸۱. ۲. حیات شاه محمد اسحاق ۳۱.

۳. نزه الخواطر ۷/۷-۵۱۶؛ تذکره علمای هند ۲۳۹.

۴. الآداب العربیة فی شبه القارة الهندیة، زبید احمد، ترجمه عربی از عبدالمقصود محمد شلقامی ص ۴۱۹، پاورقی.

هند (عبد الحی حسنی لکهنوی) است، سرالشهادتین از آثار مسلم عبدالعزیز به شمار نیامده و تصریح نگردیده که آن، رساله‌ای گرانبها در باب شهادت حسنین است؟^۱ و مگر در همین مأخذ، به نگارش شرحی بر این کتاب به قلم سلامة الله کانپوری، شاگرد عبدالعزیز و از مخالفان سرسخت شیعه، تصریح نشده؟^۲ و مگر در اثر دیگر همین مؤلف (محقق لکهنوی) که دقیق‌ترین کارنامه دانشمندان مسلمان هند است، انتساب سرالشهادتین به عبدالعزیز و انتساب شرح آن به شاگرد نامبرده وی تأیید نشده؟^۳ و مگر در اردو دائرة معارف اسلامی^۴ که مفصل‌ترین اثر قلمی مسلمانان شبه قاره است، سرالشهادتین از آثار عبدالعزیز و شرح آن از آثار شاگرد او سلامة الله محسوب نگردیده؟ و از نسخه‌های خطی و چاپ آن سخن نرفته و ترجمه دیگر آن به قلم سید علی اکبر، از علما و زهاد اهل سنت، مذکور نیفتاده؟ و مگر محمد اسحاق بهتی از مؤلفان نامی پاکستان که اثری گرانقدر در شرح احوال و آثار فقهای پاک و هند فراهم آورده، هنگام ذکر تصنیفات عبدالعزیز، سرالشهادتین را سوّمین آنها قرار نداده و نمی‌گوید که شاگرد وی سلامة الله شرحی بر آن نوشته و شاگرد دیگرش خرّم علی آن را به فارسی ترجمه کرده؟^۵ و مگر رحمانعلی که نیز از علمای سنی هند و شاگرد سلامة الله - و او شاگرد عبدالعزیز^۶ - و مؤلف یکی از معتبرترین کتابها در احوال و آثار دانشمندان هند است، هنگام ذکر مؤلفات عبدالعزیز، نخست از سرالشهادتین نام نبرده و نمی‌گوید که شاگرد وی (و استاد رحمانعلی) سلامة الله شرحی بر آن نوشته؟^۷ و مگر در قاموس الکتب اردو که مهم‌ترین منبع برای شناخت کتابهای اردو است و زیر نظر دکتر مولوی عبدالحق تنظیم شده، بارها سرالشهادتین از آثار عبدالعزیز و شرح آن از آثار سلامة الله به شمار نیامده و ترجمه‌های متعدّد آن از خرّم علی و غلام امام امیتهوی - از خاندان عثمانی و شاگرد شاگرد عبدالعزیز^۸ - و دیگران معرفی نگردیده؟^۹ و مگر دکتر محمد بشیر حسین که از نامی‌ترین فهرست‌نگاران شبه قاره و سنی است، سرالشهادتین را تصنیف عبدالعزیز

۱. نزّه الخواطر ۷/ ۲۸۱. ۲. همان ۷-۲۰۶. ۳. الثقافة الاسلامیة فی الهند، عبدالحی ص ۷۴.

۴. بنگرید به ج ۱۱، ص ۶۳۶. ۵. فقهای پاک و هند ۲/ ۹۴.

۶. نزّه الخواطر ۸/ ۱۴۴ و ۷/ ۲۰۶. ۷. تذکره علمای هند، رحمانعلی ۱۲۲ و ۷۹.

۸. نزّه الخواطر ج ۷، ص ۳۵۵.

۹. قاموس الکتب اردو ج ۱، ص ۷۱-۷۰، ۹۷۳، ۹۷۵-۹۷۹، ۹۸۶ و ج ۲، ص ۱۶۴.

قلمداد نکرده و از ترجمه آن در حیات وی، و نیز از چاپ‌های متعدد آن در دهلی و لکهنو و سهارنپور یاد ننموده است؟^۱ و مگر در خزینة الاصفیا، تألیف غلام سرور لاهوری سنّی^۲، که نیز از مهم‌ترین منابع در شرح احوال و آثار بزرگان هند است، این رساله، از آثار عبدالعزیز دانسته نشده؟ و مگر در کتاب تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند که اثر گروهی از محققان آن دیار است - در مقاله‌ای به قلم ظهور احمد اظهر^۳ - سرالشهادتین از آثار عبدالعزیز به شمار نیامده و با ستایش فراوان از آن، فشرده آن نقل نشده؟ و مگر صدیق حسنخان از علمای بزرگ سنّی هند، و شاگرد صدرالدین دهلوی و او شاگرد عبدالعزیز^۴، در کتاب گران سنگ ابجدالعلوم، و نیز مولانا حکیم محمود احمد برکاتی از علمای سنّی هند، هنگام ذکر آثار عبدالعزیز، سرالشهادتین را سوّمین آنها قرار نداده‌اند؟ و مگر برکاتی، کتاب دیگری به نام قران السعیدین (السعدین؟) و ایضاح التّبرین در ذکر شهادت امام حسین (رض) نیز به عبدالعزیز نسبت نداده است؟^۵ و مگر احمد رضا بریلوی از پیشوایان بزرگ اهل سنت در هند، بر رساله سرالشهادتین از شاه عبدالعزیز - مشتمل بر کرامات بسیار برای امام حسین (ع) - مهر تأیید نزده است؟^۶ و مگر در سرگذشت شاه محمداسحاق، نواده دختری عبدالعزیز و از برترین شاگردان وی نمی‌خوانیم که او در ایّام عاشورا به دربار شاهی رفت؛ و در حضور او و سلطان به قرائت کتاب سرالشهادتین می‌پرداختند؟^۷ و مگر محمدرضی عثمانی مدیر مؤسسه دارالاشاعة کراچی، در مقدمه پر از ستایشی که بر ترجمه اردوی تحفة الثنا عشریة در رد شیعہ، نوشته،^۸ سرالشهادتین را از آثار عبدالعزیز محسوب نداشته است؟ و مگر علاوه بر سنّیان هند، بسیاری از علمای سنّی دیگر مناطق، از جمله اسماعیل پاشا بغدادی،^۹ سرالشهادتین را از عبدالعزیز ندانسته‌اند؟ و مگر برای اثبات صحّت انتساب یک کتاب به یک نویسنده، چقدر سند لازم است؟ و آیا تنها یکی از گواهی‌های یاد شده - چه رسد به مجموع آنها - کافی نیست که پوچ بودن آن ادعا (سرالشهادتین را شیعہ‌ها نوشته و

۱. فهرست مخطوطات محمد شفیع ص ۶۴. ۲. بنگرید به ج ۲، ص ۳۸۸.

۳. در بخش ادبیات عربی ۳۷۹/۲. ۴. نزهة الخواطر ۱۸۸/۸ و ۲۲۶/۷.

۵. ابجدالعلوم ۲۴۴/۳، شاه ولی‌الله اور آن کا خاندان ۱۰۳.

۶. الملفوظ المکمل، ملفوظات بریلوی ۶۲/۲. ۷. حیات شاه محمد اسحاق ص ۳۱.

۸. ص ۵. ۹. هدیه العارفین ۵۸۵.

به عبدالعزیز بسته‌اند!) را ثابت کند؟ گذشته از اینکه:

۱- اگر آن ادعا درست بود، علمای شیعه در ایران و کشورهای عربی، از محتویات سرّ الشّهادتین که بسیار مورد استفاده ایشان تواند بود، این قدر کم اطلاع نمی‌ماندند و در آثارشان انعکاسی درخور می‌یافت. با اینکه حتّی در مفصّل‌ترین شرح حال عبدالعزیز که به قلم یک عالم شیعی خوانده‌ام، هیچ نامی از سرّ الشّهادتین نیامده است.^۱

۲- نسخه‌های خطّی این کتاب حتّی در عظیم‌ترین کتابخانه‌های اهل سنت در هند (از جمله کتابخانه ندوة العلماء ذیل شماره ۵۲۹) موجود است.^۲

۳- منابع سرّ الشّهادتین، تماماً کتابهای معتبر اهل سنت است و حتّی یک روایت از طریق شیعه نمی‌توان در آن یافت.

۴- شیوه عبدالعزیز در برگزاری مراسم یادبود در روز عاشورا، همراه با ذکر فضائل حسنین و اخبار شهادت آن دو و نفرین بر قاتلان و مرثیه‌خوانی و گریه، که خود در کتاب دیگرش فتاوی عزیزیّه به آن تصریح کرده،^۳ با نوشتن کتابی به آن‌گونه، در اسرار شهادت حسنین کاملاً هماهنگ است. مگر بگویند که فتاوی عزیزیّه هم از عبدالعزیز نیست و بر ساخته شیعیان است و ...! که با این شیوه‌ها، حتّی می‌توان وجود تاریخی عبدالعزیز را هم انکار کرد و آن را از ساخته‌های شیعیان شمرد!

۵- ترجمه‌های متعدّدی که علمای سنّی هند به فارسی و اردو از سرّ الشّهادتین کرده‌اند و شروحنی که بر آن نوشته‌اند و کتابهایی که به استقبال آن پدید آورده‌اند، دلایلی قاطع است که این کتاب را از عبدالعزیز می‌دانسته‌اند و در این مورد، افزون بر آنچه تا اینجا آوردیم، از کتابهای زیر نام می‌بریم:

۶- اظهار السّعادة فی ترجمة اسرار الشّهادة به قلم سیدعلی کبیر اجملی آلّه آبادی حنفی نقشبندی که آثار دیگری هم در مناقب اهل بیت (ع) و پیشوایان اهل سنت پدید آورده و کتابی نیز در بحث از ایمان ابوطالب پدر امیر مؤمنان (ع) نوشته و شاید همان کسی باشد که به نقل از اردو دایرة معارف اسلامیّه، از وی به نام سیدعلی اکبر یاد کردیم.^۴

۱. مکرم الآثار، معلّم حبیب آبادی ۱۰۸۹-۹۱/۴ (در برابر چاپ‌های متعدّد سرّ الشّهادتین و شروح و ترجمه‌های آن در هند، تنها در این چند ساله اخیر یکی دو چاپ از آن در ایران انجام گرفته و در مقدمه چاپ دوم، این بنده با تفصیل در باب انتساب سرّ الشّهادتین به عبدالعزیز گفتگو کرده است).

۲. فهرست نسخه‌های خطّی عربی کتابخانه ندوة العلماء، لکهنو ص ۵۹۲. ۳. برگردید به ص ۷-۱۹۶.

۴. نزهة الخواطر ۳/۷-۳۴۲: تاریخ تذکرة‌های فارسی ۱/۴۶۵.

- سعادة الكونین فی شهادة الحسنین به فارسی از مفتی اکرام الدین دهلوی حنفی.^۱
- هدایة الكونین الی شهادة الحسنین به فارسی از مولوی معین الدین کروی حنفی (از شارحان صدرا که ذکر وی بیاید).
- عناصر الشهادتین از مولوی ناصر علی غیاث پوری حنفی.^۲
- شهادة الكونین علی شهادة الحسنین از مولوی علی انور کاکوروی حنفی.^۳
- جور الاشقیاء علی ریحانة سید الانبیاء از مولانا قادر بخش سهرامی حنفی.^۴
- ذکر الشهادتین به اردو از احمد خان صوفی اکبر آبادی.^۵
- نضارة العینین عن شهادة الحسنین اثر مولانا حیدر علی فیض آبادی از مستفیضان محضر شاه عبدالعزیز و شاگرد برادرش و از مخالفان سرسخت شیعه. وی در کتابی دیگر نیز به ردّ کسانی پرداخته است که قتل امام حسین (ع) را بنابر اصول اهل سنت «شهادت» نمی دانند. از دیگر آثار او نیز رساله‌ای است در اثبات اینکه فاطمه (ع) از اهل بیت (ع) است.^۶
- و کتابهای دیگری که فهرست آنها را در کتابی که مستقلاً در احوال و آثار عبدالعزیز تألیف کرده و امید چاپ آن را داریم، خواهیم آورد.

در گذشت عبدالعزیز

شاه عبدالعزیز در روز یکشنبه (یا شنبه؟) هفتم شوال ۱۲۳۹، پس از نماز صبح در هشتادسالگی درگذشت و نزدیک آرامگاه جدّ و پدر و جدّه و مادر خود در دهلی به خاک سپرده شد. دوستداران او سروده‌های فارسی متعدّدی به عنوان مرثیه و تاریخ وفات وی پدید آوردند. از آن میان:

بی سر و پا گشته‌اند از دست بیداد اجل عقل و دین، لطف و کرم، فضل و هنر، علم و عمل
نیز:

حجّت اللّٰه ناطق و گویا شاه عبدالعزیز فخر زَمَن
روز شنبه و هفتم شوال در میان بهشت ساخت وطن

۱. نزعة الخواطر ۷/۷؛ الثقافة الإسلامية ۷۴. ۲. نزعة الخواطر ۸/۸-۴۷۹ و ۴۹۱؛ الثقافة الإسلامية ۷۵.

۳. نزعة الخواطر ۸/۳۲۸؛ الثقافة الإسلامية ۷۵. ۴. نزعة الخواطر ۸/۳۷۰؛ الثقافة الإسلامية ۷۵.

۵. الثقافة الإسلامية ۷۵. ۶. نزعة الخواطر ۷/۷-۱۵۶؛ الذریعة ۱۴/۵.

مِهْرِ نَصْفِ النَّهَارِ در عرفان مثلِ بَدْرِ مَنِیرِ در همه فن
از سرِ لطف و حلم تاریخش «رضی الله عنه» گفت حسن^۱

در شرح احوال وی نیز آثار متعددی تألیف کرده‌اند همچون «حیات عزیزی» از مولوی محمدرحیم‌بخش دهلوی، و «مقالات طریقت معروف به فضائل عزیزیته» از محمدعبدالرحیم ضیاء که دومی در ۳۲۰ ص چاپ شده است.^۲ و کتابی از نویسنده این سطور که امید است به زودی منتشر شود.

۳۳ شاه رفیع‌الدین دهلوی (۱۱۶۳-۱۲۳۳)

در محضر برادر بزرگش عبدالعزیز محشی شرح صدراکه دیرتر از وی نیز بزیست شاگردی کرد. از بیست سالگی به افتا و تدریس پرداخت و متونی همچون قانون ابن سینا را درس می‌گفت.^۳ آثار بسیاری در دانش‌های گوناگون پدید آورد از آن میان دوازده اثر فارسی زیر:

۱. مجموعه‌ای مشتمل بر پاسخهای او به شانزده سؤال.
۲. قیامت‌نامه مشتمل بر مواعظ و سخنرانیهای رفیع‌الدین که در برابر فرزندان و بازماندگان تیموریان هند ایراد کرده و سپس به درخواست ایشان، خود آن را به صورت زساله‌ای درآورده است.
- ۳ و ۴. شرح بر اسماء الاسرار و برهان‌العاشقین: متن هر دو از سیدمحمدگیسودراز و دومی مشتمل بر سرگذشت طالب از مرتبه جمادی تا رسیدن به اعلا مرتبه کمال.
۵. شرح دعای چهل کاف: منسوب به امام علی (ع) و عبدالقادر گیلانی.
۶. تنبیه‌الغافلین که در کلکته به چاپ رسیده و دوبار نیز به اردو ترجمه شده است.
۷. مولود شریف در احوال و وصف پیامبر (ص).^۴
۸. شرح رباعیات.

۱. آثارالصنادید، سیداحمد خان ۵۷/۲؛ تذکره علمای هند ۱۲۲؛ نزهة الخواطر ۷/۲۸۲.

۲. قاموس‌الکتب اردو ۲/۲۶۹. ۳. نزهة الخواطر ۷/۹۸ و ۹-۱۸۶؛ تذکره علمای هند ۶۶.

۴. فهرست مشترک ۱۱۱۸/۲، ۱۱۶۵-۳، ۱۲۶۵ و ۱۳۱۹ و ۱۴۰۲ و ۲۹۲/۱۰؛ ثلاثة غنائه، حکیم حبیب‌الرحمن

۲۳؛ شرح چهل کاف از ارتضاعلیخان نسخه عکسی.

۹. بیعت.
۱۰. مجموعه فتاوی که در دهلی چاپ شده است.
۱۱. رساله سمت قبله.
۱۲. رساله تعديلات الخمسة المتحيرة.
- و آثار فارسی دیگر.
- نیز این کتابها به عربی:
۱. رساله اسرارالمحبة در سر بیان محبت در همه اشیا.
۲. تکمیل الصنائه.
۳. رساله در امور عامه.
۴. مقدمه فی العلم.
۵. حاشیه بر میرزاهد - قطب رازی.
۶. قصیده ای که در برابر قصیده عینیة ابن سینا سروده.
۷. علامات القیامه که به فارسی هم ترجمه شده است (با قیامت نامه پیوندی ندارد؟)
۸. رساله در تحقیق رنگ ها.
۹. رساله در برهان تمانع.
۱۰. رساله در عقد انامل (از شاخه های دانش حساب).
۱۱. رساله در منطق.
۱۲. رساله در تاریخ.
۱۳. تخمیس قصیده پدرش شاه ولی الله در بیان حقیقت نفس.
۱۴. التحریر علی الصّدر فی النسبة التألیفیّة در توضیح عبارتی از خطبه شرح صدر او سه نسخه خطی آن در:
- الف) علیگر، دانشگاه اسلامی، کتابخانه مولانا آزاد، گنجینه عبدالحی ۷۵۹/۶۱.
- ب) رامپور، رضا ۲۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ نستعلیق، در ۲/۷×۲۵ سم، با جدول آبی و قرمز و باریکه آبی، آغاز: قوله مؤلف النسب بین الأعداد و الابعاد، حقیقة تألیف النسبة انّ کله ...

ج) لکهنو، کتابخانه مدرسه الواعظین، در مجموعه‌ای همراه با حاشیه عبدالعلی، که گذشت، و محمد اسماعیل مرادآبادی - که بیاید.^۱

۳۴ سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی لکهنوی معروف به غفران مآب (۱۱۶۶-۱۲۳۵)

نسب به سید نجم‌الدین سبزواری - ایرانی می‌رسانید و از طریق او به امام هادی (ع) می‌پیوست. علوم مقدّماتی را در مدرسه فرنگی محل فراگرفت و در محضر استادانی مانند حیدر علی (از مدرّسان شرح صدر) و فرزند و شاگرد حمدالله محشی شرح صدر) و باب‌الله جونپوری (نیز شاگرد حمدالله و محشی شرح صدر) درس خواند. در روزگار طلبگی، با دانشمندان بزرگی که دهها سال از او بزرگتر بودند مباحثه و فضل خود را بر آنان ظاهر ساخت؛ از آن جمله: محمدحسن لکهنوی محشی شرح صدر که در مسجد جامع دهلی با وی گفتگو داشت. و عبدالعلی محشی شرح صدر که دلدار علی در مذاکره با وی در شاهجهانپور، اعتراضات او بر کتاب حمدالله سندیلوی را دفع کرد. در آن هنگام، زندگی او به سختی می‌گذشت و حتی گویند که با یک غیرمسلمان قرار گذاشته بود، در برابر حفاظت از دکان او، همانجا بخواید و از روشنایی آنجا برای مطالعه استفاده کند. بعداً به ایران و عتبات رفت و در محضر علمای ایرانی - مانند وحید بهبهانی، سید مهدی بحر العلوم بروجردی، سید مهدی شهرستانی، سید علی طباطبایی حائری (خواهرزاده و داماد وحید و صاحب کتاب ریاض) و سید مهدی حسینی اصفهانی خراسانی شهید - به کسب دانش پرداخت و چون به هند بازگشت، از قدرت و نفوذ اجتماعی بسیار برخوردار گشت. کلام وی را تأثیری عمیق بود و گویند که نواب آصف‌الدوله حکمران آوڈ، با شنیدن سخنان او اعتیاد به تریاک را ترک گفت و اماکن مقدّس کربلا و نجف را با صرف هزینه‌های هنگفت تعمیر نمود.

دلدار علی چنان گامهای بلندی در ترویج تشیع برداشت که نزدیک بود این

۱. فهرست رضا ۵/۴-۵۰۴؛ شاه ولی‌الله اور آن کا خاندان ۹-۱۰۸؛ الثقافة الإسلامية ۲۵۵ و ۲۶۵؛ المحقّق الطّباطبائی ۱۴۱۲ (مقاله نسخه‌های خطی مدرسه الواعظین).

مذهب در تمام بلاد آوَد فراگیر شود. بیشتر علمای شیعه که پس از او در هند ظهور کرده‌اند، از نسل او یا از پرورش یافتگان مکتب وی و اخلاف وی هستند. وی در اثبات حقایق تشیع، شاخه اصولی، و در شرح و توضیح آثار علمای ایران، و ردّ نوشته‌ها و آراء مخالفان شیعه (خصوصاً عبدالعزیز دهلوی) و نیز در ردّ اخباریان شیعه و صوفیان، کتابهای متعدّد تألیف کرد. از آثار فارسی او: صوامم الهیه در توحید و الهیات، الافادات الحسینیه که مجالس وعظ اوست و به نام ابومنصور خان شجاع‌الدوله حکمران منطقه آوَد و پدر آصف‌الدوله گرد آمده، تئمة صوامم، ذوالفقار، رساله در جواب محمّدسمیع صوفی، جواب مسائل فقهیه، احیاء السنّة، رساله غیبت، شرح حدیقه المتّقین در سه مجلد - متن از ملا محمّد تقی مجلسی.^۱

دلدار علی و فلسفه

نظر دلدارعلی درباره فلسفه را، از آنچه در ضمن اجازه‌ای برای فرزندش نگاشته، می‌توان دریافت: «از آن پرهیز که عمر گرامی را در تدریس کتابهای فلسفی و تدوین دانشهای حکمی، چه مشائی و چه اشراقی، بگذرانی که بلاشک این کتابها، مروج گمراهی و نادانی است و برای مشتغلان به آنها جز حسرت و پشیمانی، نتیجه‌ای در بر ندارد. و کمترین نشانه‌ای که از وخامت عاقبت و ویژگی ناشایست آنها می‌بینیم اینکه: هر کس در ژرفای آنها فرو رود و در ترویج آنها بکوشد و پایداری نماید، اگر هم ملحد یا دهری یا صوفی نشود، دست‌کم در کار دین بسی آسانگیر می‌شود و پابند دستورهای شریعت استوار نخواهد بود. همان گونه که در بیشتر شهرهای هند ما و در بسی از نقاط ایران به چشم خود می‌بینیم. آری اگر کسی که به فلسفه می‌پردازد، از صفای ذهن و تیزهوشی و زیرکی برخوردار بوده، و بیشتر دانشهای دینی را با دلیل‌ها و برهانهای یقینی استوار نموده، باکی نیست که اندکی از وقت خود را به تدریس پاره‌ای از کتابهای فلسفی برای وی بگذاری؛ آن هم در صورتی که به این کار مشتاق باشد و تو در ضمن درس، لغزشهای آن کتابها را به وی گوشزد کنی و نادرستی مبانی آنها را بازنمایی. تا هر چه بیشتر، از خطاها و کوتاه اندیشی‌های آنان آگاه، و بر خرده‌گیری از آنان قادر گردد و بتواند کسانی را که یاران و پیروان مکتب آنانند شکست دهد. اما کسی که هوشی سرشار ندارد و توشه او از

۱. فهرست مشترک ۲/۳۱-۱۱۳۰ و ۴/۲۲۳۹.

دانشها اندک است، بهتر و نیکوتر آنکه اوقات خود را برای تعلیم فلسفه به وی تباه نسازی؛ زیرا ما دیدیم و آزمودیم که بسیاری از میانحالات و معدودی از کسانی که خود را از هوشمندان می‌پندارند، چون در دانشهای فلسفی فرو روند و به آن دل بندند، از راه راست به بیراهه می‌افتند و به زودی از کسانی می‌شوند که آیین و مذهبی ندارند. و با اینکه به زبان ادعای ایمان دارند، ولی دل آنها با زبانشان و سخنان با کردارشان سازگار نیست ...»

نکوهشهای دلداری از مشتغلان به فلسفه و آثار فلسفی - که یاد کردیم - بازتاب سخنانی است که استادش وحید بهبهانی، در اجازه برای استاد دیگرش بحرالعلوم در این باره نگاشته^۱ و در اجازات اخلاف دلداری که پیشوایان شیعه هند بوده‌اند، منعکس گردیده و سخنان وی در این باره، به عنوان حجت و نصی قاطع بازگو شده و در اینجا یک نکته از آن را به بحث می‌گذاریم:

دلداری و تصوّف

از اجازه دلداری چنین برمی‌آید که وی از نظرگاه اسلامی، الحاد و دهرگیری و تصوّف را با یک چشم می‌نگریسته و این هر سه را عاقبت وخیم و ویژگی ناشایستی می‌دانسته که در انتظار رواج دهندگان فلسفه هست؛ که با چشم‌پوشی از حمله‌ای که در این عبارات و در دیگر سخنانش به مشتغلان علوم حکمی کرده، لازم به یادآوری است که هر کس با تاریخ اسلام در شبه قاره کمترین آشنایی داشته باشد، می‌داند که رواج و نفوذ این آیین پاک در آن سرزمین پهناور، بیش از هر چیز مدیون کوششها و تبلیغات صوفیان بوده. و این حقیقتی است که مؤلفان متشرّع شیعی نیز اعتراف کرده‌اند و استاد فقیه مرتضی مطهری، به استناد مدارکی همچون مقاله شیخ عزیرالله عطاردی می‌نویسد: «صوفی بزرگ معین الدّین ... طریقه صوفیان چشتیه را در آن سامان [هند] بنیاد نهاد. او توانست میلیونها نفر از بت پرستان هند را به توحید راهنمایی کند و از برکت وی، دین مقدّس اسلام، در شمال و مغرب هند پیش رود. عارف ایرانی الاصل دیگر نظام الدّین اولیا نیز تأثیر عظیمی در اسلام شبه قاره هند داشته، در بسط و نشر معارف اسلامی، مجاهدتهای زیادی کرد. به طور کلی نشر

۱. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی ۳۰۸/۸ و ۲۹۷.

معارف اسلامی در مناطق مختلف هند، از حسن عنایت و توجّه نظام الدّین و شاگردان و خلفای وی می‌باشد.^۱»

اکنون با این تفصیل که یکی از هزار است، داوری دلداری علی درباره صوفیان را تا چه حدّ منصفانه و درست می‌توان شمرد؟ و شگفت آنکه وی، این حقیقت را هم ندیده گرفته است که نخستین نماز جمعه شیعه در هند که با امامت خود او در تاریخ ۱۳ رجب ۱۲۰۰ برپا شد و مقدمه‌ای برای شکل یافتن شیعه هند و قدرت یافتن علمای این فرقه و گسترش تبلیغات آنان در اود و دیگر مناطق گردید، سخت مرهون پیشنهادها و تشویق‌های یک صوفی یعنی شیخ علی اکبر دهلوی مؤدودی فیض آبادی بود که نسب به قطب الدّین مؤدودی چشتی از مشایخ بزرگ صوفیه می‌رسانید و به لحاظ فکری، از پیروان تندروترین پیشوایان مکتب وحدت وجود (ابن عربی و محبّ الله آله آبادی) بود و آثاری در دفاع از ایشان به قلم آورد و به لحاظ عملی، از مشایخ جمال‌گرای چشتی و از دلبستگان به وجد و سماع بود. و با اینکه شیعه رسمی نبود، برتری امام علی (ع) بر همه خلفا را پذیرفته و همو بود که با ذکر فضائل نماز جمعه در مذهب شیعه برای یکی از قدرتمندان شیعی در لکهنو، او را به اقامه نماز جمعه برانگیخت تا وی پیشنهاد برگزاری این مراسم را به دلداری علی داد.^۲

دلداری علی در کتاب شهاب ثاقب نیز که در ردّ تصوّف نوشته، به زعم خود، پرده از خطاهای یازده صوفی (ابن عربی، مولوی، بایزید، حلّاج، عطار، ابراهیم ادهم، غزالی، سنایی و ...) برگرفته، و همه سخن او در اعتراض به ایشان، در این خلاصه می‌شود که «اگر اینان به راستی اولیای خدا بودند، دچار لغزشها و سخنان بی‌خردانه نمی‌شدند.» و در پاسخ این اعتراض که «در قضایای مبتنی بر تفکر نیز اختلافات هست»، می‌گوید: «در کار فکر کردن، مراجع و مقیاس‌هایی هست که برای تمیز درست از نادرست، در هر حال می‌توان از آنها کمک گرفت؛ ولی در کشف عرفانی چنین نیست.»^۳ اما اینکه اگر مقیاسهای نامبرده، برای رفع اختلافات فکری و عقیدتی، صددرصد کارساز است، پس این همه تضادها در مسائل و مبانی گوناگون - حتی در میان علمای یک مذهب - چگونه حلّ نشده؟ و چرا در بسیاری موارد

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران ۳۸۹، ۳۹۳، ۲۴، ۴۱۹.

۲. نزهة الخواطر ۷/ ۷۰-۱۶۹ و ۸-۳۳۶؛ مطلع الانوار ۲۲۳؛ الثقافة الإسلامية ۲۱۹.

۳. الآداب العربیة فی شبه القارة الهندیة ۱۴۳.

کار به تکفیر و تفسیق کشیده؟ و مگر لازمه این تضادها، صدور خطاهای بسیار از ایشان و کافی نبودن مقیاسهای مزبور نیست؟ برای این پرسش، جواب قانع کننده‌ای در کتاب دلداری نمی توان یافت.

حاشیه دلداری بر «شرح صدرا»

با همه آنچه از دیدگاه دلداری در باب فلسفه می دانیم، در میان آثار قلمی فراوان وی در دانشهای گوناگون، حاشیه‌ای بر شرح حمدالله بر سلم العلوم - از محب الله - در منطق و حاشیه‌ای بر شرح صدرا نیز می بینیم که در اوایل عمر خود نگاشته و (همان هنگام یا بعدها) اثر دیگر خود رسالة المثناة بالتکریر را در توضیح مبحثی از شرح صدرا به این نام در آن گنجانده و مشتمل است بر دقایق حکمی و ابیات هندسی. و در ضمن آن، پاره‌ای از اقوال تفضل حسین و عبدالعلی لکهنوی را در دو حاشیه‌ای که بر شرح صدرا داشته‌اند، نقض کرده است و سه نسخه خطی آن در:

۱. حیدرآباد دکن، کتابخانه آصفیه ۶۰۶، در ۱۹ برگ، ۲۳ س، با اشکال هندسی، در هامش مطالبی با عنوان منهم دام ظلهم العالی، کتابت در حوالی سال ۱۲۸۰ که با تاریخ درگذشت محشی سازگار نیست، در فهرست با عنوان المثناة بالتکریر یاد شده و ظاهراً مشتمل بر بخشی از حاشیه است و نه تمام آن، آغاز: «الحمد ... العالمین ... ولما لم یکن بین الواحدوالاثین عدد لم یوجد فی الاعداد ... اقول: تشعبت علماء الدیار و اختلف علماء الاعصار فی توضیح هذا الکلام»، انجام: «فیلزم مماسة الخط المستقیم بحیط الدائرة باکثر من نقطة واحدة فی آن واحد و هو خلف عندهم ...»

۲. رضا ۲۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ نستعلیق، در ۲۵×۱۷/۷ سم، با جدول قرمز و آبی و باریکه آبی، در فهرست کتابخانه با عنوان الجزء الذی لایتجزی شناسانده شده است. آغاز همان و ظاهراً نسخه‌ای مانند نسخه پیشین است.

۳. لکهنو، مدرسه الواعظین، آغاز مانند نسخه ۱.

- دو فرزند دلداری و نواده وی محمدتقی و شاگرد او نجف علی نیز هریک حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارند و بیاید. و نواده محمدتقی موسوم به سیداحمد، کتابی فارسی در شرح احوال سید دلداری نوشته و آن را ورثة الانبیاء نام نهاده و سیدآغا مهدی رضوی که نسب وی با چهار واسطه به دلداری می رسد، کتاب دیگری در این باره تألیف و سوانح غفران مآب نامیده است.

دلدار علی در حسینی‌های در لکهنو به خاک رفت و این بیت که مشتمل بر ماده تاریخ وفات او است، از قطعه‌ای فارسی است که در رثای وی سروده‌اند:

سروش غیب همان وقت ناگهان فرمود ستون دین به زمین اوفتاده و او یلا (۱۲۳۵)^۱

۳۵ مولانا شیخ رستم علی رامپوری حنفی (م ۱۲۴۰)

نسب وی را به امام هادی (ع) می‌رسانند. در محضر عبدالعلی محشی شرح صدرا و دیگران شاگردی کرد و در منطق و حکمت و نسب‌شناسی استاد شد. به تدریس و تصنیف می‌پرداخت و آثار او:

۱. المباحثة فی حدالانسان با مشارکت اسماعیل لندنی محشی شرح صدرا که ذکر وی بیاید.

۲. حاشیه بر میرزاهد - قطبی.

۳. حاشیه بر شرح صدرا.^۲

۳۶ شیخ اسدالله پنجابی حنفی (سده ۱۳)

در پنجاب تولد و پرورش یافت و در محضر محمد برکت آله آبادی محشی شرح صدرا درس خواند. بدست شیخ نور محمد مهارونی خرقة پوشید و در شمار رجال دین و طریقت درآمد. به تدریس می‌پرداخت و خلق بسیاری در نزد وی شاگردی کردند؛ از جمله شیخ عبدالرحمن لکهنوی که حکمت و منطق را از وی فراگرفت. آثار

۱. منابع دیگر: نزهة الخواطر ۵/۷-۱۵۴، ۷۱-۱۶۸، ۸-۳۳۶؛ تذکرة علمای هند ۵۴ و ۶۱-۶۰؛ اعیان النبیة، سید محسن امین ۴۲۶/۶؛ طبقات اعلام النبیة، الکرام البررة، آقابزرگ تهرانی ۲۳-۵۱۹؛ الذریعة ۳/۶-۱۲۲ و ۱۲۸، ۲۵/۶۴؛ مرآة الکتب، ثقة الاسلام تبریزی ۷۱/۳؛ فهرست کتب عربی و فارسی و اردو، کتبخانه آصفیه ۷/۴-۴۸۶؛ فهرست رضا ۵/۴-۵۰۴؛ ترجمه مطلع الانوار ۵۳-۲۴۶؛ تجلیات، تاریخ عباس، هادی عزیز ۶/۱-۵۵؛ اجازه سید محمد پر دلدار علی چاپ هند؛ تذکرة علمای امامیه پاکستان ۶؛ مطلع الانوار ۲۲۵؛ نسخه خطی حاشیه دلدار علی بر شرح صدرا در آصفیه؛ المحقق الطباطبائی ۲-۱۴۱۱ (نسخه‌های خطی مدرسه‌الواعظین، مقاله).

۲. نزهة الخواطر ۷/۱۷۸؛ حركة التألیف ۴-۲۱۳؛ علماء العرب فی شبه القارة الهندیة، یونس شیخ ابراهیم سامرائی ۵۹۳.

متعددی پدید آورد از آن میان:

حاشیه بر شرح حمدالله سندیلوی شیعی بر سلم العلوم در منطق.

رساله در علم واجب تعالی.

شرح سلم که شاید با حاشیه وی بر حمدالله یکی باشد.

حاشیه بر شرح صدرا که نسخه خطی آن در:

— رامپور، رضا ۲۵۷۸ (حکمت عامه) $\frac{۷۰۰}{D}$ نسخه ای خوب ولی با کرم خوردگی، نستعلیق نظام الدین آخوندزاده برای مفتی سعدالله (رامپوری محشی شرح صدرا؟) که مهرش بر برگ نخست هست، کتابت در سده ۱۳ در ۷۲ ص، ۲۳-۵ س، ۲/۱۹×۲۳ سم، محشی در یادداشت خود از م.عظیم (گوپاموی) و محمد برکت (آله آبادی) و (عبدالعلی) بحر العلوم (هر سه محشی شرح صدرا) یاد کرده است، آغاز: «الحمد لله رب العالمین. قوله من تغایر الامهات بالغین المعجمة هكذا کان مشهوراً.» تا پایان فصل فی اثبات الهیولی.^۱

۳۷ مولانا نورالاسلام دهلوی رامپوری حنفی (سده ۱۳)

نسب به شیخ عبدالحق بخاری دهلوی می‌رسانید. در محضر عبدالعلی و محمد حسن لکهنوی — هر دو محشی شرح صدرا — شاگردی کرد و در ریاضیات و فلکیات مهارت یافت. آثار متعددی پدید آورد از آن میان حاشیه بر میرزاهد - قطب رازی، و تعلیقه ای نفیس بر المثناء بالتکریر که ظاهراً دومی در توضیح مبحثی به این نام در شرح صدراست.^۲

۳۸ مولانا عمادالدین عثمانی لبکنی^۳ حنفی (سده ۱۳)

در نزد عبدالعلی و محمد حسن لکهنوی — هر دو محشی شرح صدرا — شاگردی کرد و در منطق و حکمت استاد شد. به تدریس می‌پرداخت و آثار متعددی پدید آورد از آن میان:

۱. نزّه الخواطر ۵۶/۷ و ۳۵۳؛ فهرست رضا ۴/۳-۵۰۲؛ الآداب العربیة ۳۹۹.

۲. نزّه الخواطر ۵۲۵/۷.

۳. لیکن نام دهی در بانس بریلی، هند.

۱. رساله در شرح ابیات محقق طوسی در بیان مقولات عشر.
 ۲. رسالة عشرة کامله در تحقیق علم و معلوم.
 - ۳ و ۴. حاشیه بر میرزاهد - دوانی و میرزاهد - قطبی.
 ۵. حاشیه بر شرح حمدالله شیعی بر سلم العلوم.
 ۶. تعلیقه بر حاشیه ملا عبدالله یزدی بر تهذیب المنطق تفتازانی.^۱
 ۷. حاشیه بر شرح صدرا که آن را به اکبر شاه دوم (۵۳-۱۲۲۱) هدیه کرده؛ و در پیشگفتار آن، از یک سو به شیوه ستایشگران پادشاهان، سلطان را با عبارات مسجع و مقفی و سروده‌های فراوان ستوده و این گونه یاد کرده است: «سَدَّه المنيعة مجمع الاكابر من الفضلاء، و عتبه الرفیعة مرجع الافاضل من الكبراء ... تحرق صدور الاشقياء بهول سهامه و تحرق رؤس الاعداء ببرق صمصامه ... آية الرّحمة في السنين والاعوام على الخصوص والعوام، حامی الملة النبوية و ناصر السنة السنية المصطفوية ... مَهْد مهاد الامن و الامان و مشيد اركان الاسلام و الايمان ...»
- و از سوی دیگر، به شیوه صدرا و دیگر منتقدان زمانه، اوضاع روزگار را بسی نکوهیده و از آن نالیده:
- «امن و امان رخت بر بسته و بیدادگری و کین توزی رواج یافته. بی خردان به سروری رسیده‌اند و نادانان به بزرگی. دانش را به ریش سفید و شکم بزرگ می‌شناسند و فضیلت را به جامه نیکو و تنه ستبر. دانشوران برجسته را مانند چارپایان می‌پندارند و فاضلان بزرگ را از فضله‌های مردم می‌انگارند ... مدرسه‌ها کهنه گردیده و آثار مسجدها از میان رفته. خورشیدهای دانش در تاریکی شبهای سیاه پنهان گشته و جایگاههای دانشوران، لانه میمون و خوک شده. بزرگان مشایخ و سادات را می‌بینیم که در شهرها گدایی می‌کنند و ...»
- که نمی‌دانیم در عصر فرمانروایی به گفته لبکنی با آن همه اقتدار و عدالت و دانش پروری و دیانت، چگونه اوضاع بدان سان بوده؛ و چگونه شیعیان - به قول لبکنی - توانسته‌اند هند را به آن روز ببندازند!
- لبکنی همچنین در دیباچه می‌نویسد که وقتی در خدمت استاد دانشمند عبدالعلی - ابدالله ظلال جلاله - فارغ التحصیل شدم، جماعتی از علما و فضلا گفتند که:

۱. تذکره علمای هند ۱۵۰: نزهة الخواطر ۸/۷-۳۴۷؛ حركة التألیف ۹-۳۰۷؛ الآداب العربیة ۳۹۸.

«استادان در حاشیه‌هایی که بر شرح صدرا نوشته‌اند، در حلّ و تفصیل مطالب و توضیح و تسهیل مقاصد آن نکوشیده‌اند و پرده از چهره عروس معانی برنگرفته‌اند؛ و دانش‌پژوهان را نیز یارای این کار نیست. و ما دیده‌ایم که تو [لبکنی] حواشی پراکنده‌ای بر برگهای متفرّق نوشته‌ای که برای حلّ مشکلات و شرح مبهمات کتاب بسنده است. تلخیص مطوّلات است و تفصیل مجملات.» پس با اصرار، وی را واداشتند تا به گردآوری و تنظیم آنها پردازد.

لبکنی در حاشیه شرح صدرا، از حواشی این کتاب به قلم استادش عبدالعلی و نیز محمّد اعلم و دیگران سود جسته؛ و گاه با ذکر مأخذ، و پاره‌ای از لغزش‌های آنان را هم تکرار کرده؛ از جمله ایراد به صدرا که چرا عصر بطلمیوس را پیش از ارسطو انگاشته و گذشته^۱. همچنین گهگاه به خلط و خبط و تسامحی که در سخن صدرا دیده، و به اختلافاتی که در نسخ شرح صدرا هست اشاره کرده و پاره‌ای از توضیحات وی با اشکال هندسی همراه است و با اینکه حاشیه وی به عربی است، برای توضیح پاره‌ای واژه‌ها و اصطلاحات و مطالب، از کلمات یا شعر فارسی استفاده کرده: التبیان: رعیت داری کردن؛ فتوح (بالضم): خواستن و خوارمندی و نیاز نمودن در سئوال: التماس؛ یعنی جوئمردی کردن؛ المتردین: آمد و رفت کنندگان. نیز بیتی که قبلاً آوردیم.^۲

پاره‌ای از توضیحات وی نیز نادرست است مثل اینکه می‌نویسد: «رواق، به معنی خانه است و اشراقیان در خانه‌های خود به ریاضت می‌پرداختند تا دل‌آشان صیفاً و صافی شود و دارای اشراقات نوری گردد تا به کمک آن - و بدون یاری استدلال - آنچه را خواهند دریابند و به همین علت است که آنان را به رواق نسبت می‌دهند و رواقی می‌خوانند ...»

در حالی که عنوان رواقی را از نام رواق پُرنگاری واقع در شهر آتن گرفته‌اند که زنون پیسوی رواقیان در آن درس می‌داد. و ارتباطی به خانه و ریاضت و اشراقی‌گری ندارد. همچنین دربارهٔ ابهر می‌نویسد: «قریه‌ای از قرای کازرون و در فاصله چهار فرسخی آن است.»

در برابر این‌ها، نکاتی در خور اعتنا نیز در این حاشیه می‌توان یافت. مانند، معنای لطیف و معقولی که برای خلع ابدان یاد کرده: «رها کردن مقتضیات ابدان از

۱. بنگرید به آنچه در ص ۷۸ آوردیم. ۲. بنگرید به آنچه در ص ۱۲۱ گذشت.

شهوت‌ها و خوشی‌های جسمانی که با پاک ساختنِ دلها ناسازگارند.» و اینکه: «مراد از آن، ترک ابدان به معنی حقیقی ترک نیست؛ زیرا که از نفس، جز در کنار بدن، کاری صادر نمی‌تواند شد.^۱»

نیز آنچه در ذیل این عبارت صدرا «جهانی معقول بشود مضاهی و مشابه با عالم موجود.»^۲ در توضیح مضاهات و مشابهت نوشته: «بالاترین کمالات در نزد فیلسوفان آن است که انسان، جهان بیرونی را به همان ترتیبی تعقل کند که پدید آورنده قائم بالذات به آن ترتیب پدید آورد. و بر همان هیأتی که بر آن هیئت پدید آورد. پس نخست عقل اول را تعقل کند و سپس عقل دوم را و همین‌طور. و آنگاه این صورتهای ذهنی که با ترتیبِ ذهنی هماهنگ با ترتیب موجودات خارجی مرتب گردیده‌اند، مجموع آنها جهانی ذهنی خواهد بود همانند و مطابق با جهان بیرونی. پس جهانِ ذهنی، در حقیقت، همین مجموعه ترتیب یافته ذهنی است. ولی چون این مجموعه، قائم به نفس انسانی است، از بابِ نامگذاری محلّ به اسمِ حال، نفس را جهانی ذهنی می‌نامند که همانند با جهان بیرونی است. سپس بدانکه وقتی نفس - با بودنِ بالفعل صورتهای همه موجودات در آن - همانندِ جهان بیرونی شود، مضاهات و مشابهتِ آن با موجودِ حقیقی دانایِ واجبِ بالذات از چند وجه تحقق می‌یابد:

(الف) حصول بالفعلِ صور موجودات در نفس، همانگونه که در واجب تعالی بالفعل حاصل است.

(ب) آن صورتهای آینه‌ای است برای ملاحظه همه آنچه در جهان است؛ و مطالعه آنچه در خود آنهاست. همانگونه که واجب تعالی همه چیزها را در ذات خود مطالعه می‌کند و ذات خدای تعالی مانند آینه‌ای است که در آن می‌نگرد و مطالعه می‌کند.^۳»

این نکته را هم از خاطرات خود نقل می‌کند که وقتی در مصطفی آباد (رامپور) در مدرسه استاد (عبدالعلی) بوده، در مدرسه درخت کوچکی بوده که با شاخه‌هایش ستاره معروف به ستاره قطب را از نظرها پوشیده می‌داشته. چندانکه آن را نمی‌توانستند دید مگر گردن را خیلی بالا نگهدارند. پس از چهار پنج سال، درخت، بزرگ و بلندبالا شد و آن ستاره از بلندترین شاخه‌هایش فراتر رفت. به گونه‌ای که بدون هیچ زحمتی دیده می‌شد. پس وی علت این تغییر را از استاد جویا

۱. شرح صدرا، دیوبند ۱۴۰ هاشیة ۷. ۲. شرح صدرا، تهران ۳.

۳. شوكة الحوائی، تریابی لکهنوی که ذکر وی بیاید، ص ۵.

شد و او پاسخی در این باره داد که طولانی است.^۱

بسیاری از قطعات حاشیه عماد بر شرح صدر، در هامش چاپ‌های متعدد شرح در هند و ایران انتشار یافته و در بعضی از حاشیه‌هایی هم که پس از عماد بر شرح صدر نوشته‌اند - مانند شوکت الحواشی - توضیحات وی منعکس گردیده یا مورد انتقاد قرار گرفته است. از نسخه‌های خطی آن نیز:

۱. لکهنو، کتابخانه جنت مآب، با افتادگی بسیار، انجام: «الفلک جسم کری غیر ذی لون و قس علیه ماسیجیء من العنصریات فتدیر»، با این یادداشت از کاتب: «تمت الحمد لله علی اقامه و الصلاة و السلام علی حبیبه و آله المعصومین»، کاتب ظاهراً شیعی است، فراغت از کتابت در ۱۲۴۲.

۲. همانجا، آغاز افتاده، در ۳۵۵ ص؟ ۱۵ س، به خط نستعلیق و با این یادداشت در پایان: «تمام شد نسخه حاشیه میرعماد به تاریخ ع ۱-۱۲۵۸، آغاز: «و بجوده سکن طائفة من المؤمنین فی اعلی علیین سیدنا»، انجام: «و قس علیه ما سیجیء من العنصریات فتدیر.»^۲

۳. سبحان الله ۱۱: که به سال ۱۲۶۶ در ۱۰۴ برگ به خط نستعلیق نوشته شده است.^۳

۴. دیوبند ۱۰/۶۸۶ که به سال ۱۲۶۸ نوشته شده است.^۴

۵. رامپور، رضا ۳۵۸۰ (حکمت عامه) $\frac{۷۶۹۶}{M}$ در ۱۵۹ برگ، هر ص ۱۹ س، ۲۹/۵×۲۰/۵ سم، نسخه‌ای بد و ناقص که در ۱۲۹۲ کتابت آن پایان یافته، کاتب مسیح الله بریلوی، به خط نستعلیق، بر برگ اول امضای سلطان حسن بریلوی، نام اکبرشاه در نسخه زدوده شده است.^۵

۶. خدابخش ۲۳۷۸ در ۱۳۶ برگ، هر ص ۱۷ س، $\frac{۱۰ \times ۶}{۳}$ سم، به خط نستعلیق سده ۱۳. نسخه‌ای هم به شماره ۱۸۱۷ در خدابخش نشانی داده‌اند که شاید همان نسخه ۲۳۷۸ باشد.^۶

۷. رامپور، رضا ۳۵۷۹ (حکمت عامه) $\frac{۲۴۶۰}{D}$ در ۱۶۳ برگ، هر ص ۷-۱۴ س، ۲۶/۲×۱۹/۵ سم.

۸. همانجا ۳۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ ۱۱۹ برگ، هر ص ۲۰-۱۹ س، ۲۵×۱۷/۷ سم.

۱. حاشیه عمادالدین نسخه خطی، جنت مآب. ۲. رؤیت. ۳. سبحان الله ۸۱.

۴. مخطوطات، دیوبند ۲/۱۳۸. ۵. فهرست رضا ۴/۵۰۲-۵.

۶. خطی میراث ۲۱/۱۱۳، یادداشتها.

هر دو نسخه خوب اخیر را در سده ۱۳ به خط نستعلیق نوشته‌اند، با کرم‌خوردگی.^۱
— نسخه‌ای از حاشیه مزبور نیز به شماره ۴۷ در این کتابخانه نشانی داده‌اند^۲ که شاید یکی از سه نسخه‌ای است که یاد کردیم.

۹. لکهنو، ندوه ۱۳۵۱ (الحکمة ۲۸) در ۲۱۰ ص، ۱۸ س، ۲۸×۲۰/۵ سم، نسخه‌ای خوب ولی موریانه‌خورده، به خط نستعلیق، آغاز: «الحمد لله الذی شرح صدورنا هداية حکم العلم و الايمان»، انجام: «بان يكون جزئيا له او شيئاً منسوباً الى جزئياته و قس عليه ما سيجيء من العنصريّات فتدبر!»

۱۰. پتنه، مجبیه ۵، ۳۰۶ ص، ۱۵ س، ۱۵/۵×۲۴/۱۱ سم، به خط نسخ و نستعلیق، کرم‌خورده و آسیب دیده.

۱۱. همانجا ۳، ۲۸۰ ص، ۱۹ س، ۱۶×۲۶/۵ سم، به خط نستعلیق، کرم‌خورده و از انجام افتاده، انجام: «فيلزم عجز الجاهل عن الایجاد في بعض حدود ...»

۱۲. لکهنو، کتابخانه راجه محمودآباد ۳۸۳، ۴۱۲ ص، ۱۵ س، ۲۲×۱۶ سم، به خط نستعلیق، آغاز مانند نسخه شماره ۹، انجام افتاده، انجام نسخه موجود: «الى الآن لزم قبل هذا الزمان زمان فان قالوا بحدوث ذلك الزمان ايضا لزم قبل ذلك الزمان.^۳»
یادآوری: این محشّی ظاهراً همان است که بعضاً از وی با عنوان «عمادالدین عثمان رامپوری» و «عثمان الدّین ...» نیز یاد کرده‌اند.

۳۹ سراج‌الحق بن نورالحق بریلوی رامپوری (م ۱۲۲۳)

ظاهراً همان سراج‌الحق است که از خانواده علمای فرنگی محل بوده و نسب وی با سه واسطه به ملا سعید برادر نظام‌الدین محشّی شرح صدر می‌رسیده و پدرش شاگرد عبدانعلی محشّی شرح صدر و خود نیز دامادِ فرزند وی و شاگرد پدر خویش بوده و در جوانی درگذشته است.^۴

دو نسخه خطی از حاشیه سراج‌الحق بر شرح صدر:

۱. علیگر، گنجینه عبدالحق ۷۵۵/۵۷.

۲. رامپور، رضا ۳۵۶۱ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ نستعلیق، به قطع ۲۵×۱۷/۷ سم،

۱. فهرست رضا ۵۰۴-۵۰۵. ۲. حركة التألیف ۹-۳۰۷. ۳. یادداشتها.

۴. عدنان فرنگی، حل ۹۴، ۱۱۸-۹ و ۲۷۳.

نسخه‌ای خوب ولی ناقص و با کرم‌خوردگی، با این یادداشت: «این حاشیه با سید م. (محمد؟) صاحب مباحثه شد»، آغاز: «فاعلم ان الحکمة صناعة ای ملکه و هی کیفیة...»^۱

۴۰ فرنگی محلی (سده ۱۳)

از وی تنها این را می‌دانیم که از افاضل لکهنو - فرنگی محل بوده و حاشیه‌ای بر شرح صدرانوشته و در آن از عبدالعلی محشی شرح صدر، با عنوان عمو یاد کرده است؛ که اطلاق عنوان عمو بر عبدالعلی، اگر مجازاً و به معنای - مثلاً - بزرگ‌خاندان باشد، درست است ولی در معنای حقیقی آن صحیح نیست؛ زیرا از شجره‌های خانوادگی علمای فرنگی محل و دیگر سرگذشت‌نامه‌ها برمی‌آید که عبدالعلی برادری نداشته است تا بتواند عمو باشد.

به هر حال یک نسخه خطی از حاشیه این دانشمند در انجمن آسیایی - کلکته به شماره ۱۴۲۸ و به قطع ۱۱ $\frac{3}{4}$ x۷ موجود است که در سده ۱۳ در ۳۸ برگ، هر ص ۲۱ س نوشته شده و انجام آن افتاده است، آغاز: «قوله الحمد لله مخترع العقل الفعّال ...، المراد بالعقل الفعّال العقل العاشر لانه یسمی به لعدم تناهی ما یصدر عنه من الآثار المختلفة فی عالم الکون والفساد.»^۲

۴۱ ابراهیم سعد شیرازی

تنها مأخذی که عنوان فوق را در آن دیده‌ام فهرست خدابخش است که نامبرده را صاحب حاشیه‌ای بر شرح صدر معرفتی کرده و چنان می‌نماید که نسخه‌ای از حاشیه وی که در سده ۱۳ در ۱۴ برگ، هر ص ۲۱ س، به خط نستعلیق نوشته شده، در خدابخش موجود است؛^۳ که اگر در ذکر عنوان مزبور و انتساب حاشیه به وی خطا و خلطی روی نداده باشد، ظاهراً این مرد از علمای هند یا ایرانی‌الاصل و مقیم هند بوده که در فاصله سده‌های ۱۱ تا ۱۳ می‌زیسته، و در حدودی که ما می‌دانیم آثار وی

۱. مقاله حامد علیخان؛ فهرست رضا ۹/۴-۵۰۸.

۲. فهرست نسخه‌های خطی عربی انجمن آسیایی، هدایت حسین ۴-۱۵۳؛ بانی درس نظامی ۴-۱۴۳.

۳. مفتاح الكنوز ۳/۱۴۹.

به ایران نرسیده است. و نام سعد نیز که جزیی از عنوان وی است به نامهای متداول در ایران - از قرن ۱۱ به بعد - نمی ماند.

۴۲ سید مبارز علی حسینی نقوی سہسوانی (سدہ ۱۳)

در فنون حکمت استاد بود و در عالم سلوک نیز گامهایی بلند برداشت و به صوفیان چشتی پیوست. او راست حاشیه‌ای بر شرح صدر که در بدایت حال خود نگاشته و برخی آن را به نام شرح صدر یاد کرده‌اند.^۱

۴۳ نعیم الدین قنوجی حنفی (سدہ ۱۳)

در معقول و منقول استاد بود و از آثار او حاشیه بر شرح صدر است.^۲

۴۴ سید عبدالعظیم حسینی لِنجانی اصفهانی (م پس از ۱۲۳۱)

شاگرد میرزای قمی و سید علی صاحب ریاض و پسرش سید محمد بود. شرحی بر مختصر نافع از محقق حلّی در فقه نوشت و بر میرزا و سید محمد عرضه کرد که هر دو پسندیدند و پذیرفتند. رسالہ عملیہ‌ای هم دارد که در آن، فتاوی میرزا و سید علی را فراهم آورده و غالباً فتاوی میرزا را ترجیح داده است. عبدالعظیم از صدراشناسان روزگار خود به شمار می آمد و آثار و آراء وی در هند مطرح بود. از کتابهای او:

۱. نورالعرفاء فی شرح الہیات الشفاء در داوری میان گفته‌های صدرا و آقا حسین خوانساری^۳ در حاشیه بر الہیات شفا که در آن، تمامی عبارات آن دورا عیناً آورده؛ و از گفته‌های صدرا با عنوان قال العارف، و از گفته‌های خوانساری با عنوان قال الفاضل و از داوری خود با عنوان قلنا یاد کرده و پاره‌ای از مطالب آن دورا نیز به گونه‌ای دیگر تقریر نموده است.

۱. نزہۃ الخواطر ۴۱۲/۷؛ حرکۃ التألیف ۲۵۱. ۲. تذکرہ علمای ہند ۲۷۸؛ نزہۃ الخواطر ۲/۷-۵۲۱.

۳. در خصوص وی و تأثیراتی که در کتاب خود حاشیه بر الہیات شفا از صدرا گرفته، و برخوردهای وی با او، برگردید به ص ۲۱-۱۲۰.

نسخه‌ای خطی از جلد اول این کتاب با عناوین و نشانی‌های سنگرف، در کتابخانه مرعشی در قم هست که به ابوالمظفر معزالدین غازی الدین حیدرخان بهادر^۱ تقدیم شده است.

۲. المسطح السنی فی الرد علی المنسطح الذکّی در فلسفه و چگونگی تألیف آن اینکه: عبدالعظیم در پیرامون ربط حادث به قدیم گفتگویی داشت که یکی از علمای حیدرآباد دکن بر آن خرده گرفت و سپس نیز بر پاسخ او ردّی نوشت. پس عبدالعظیم این رساله را به عنوان پاسخی بر آن ردّیه فراهم آورد و در آن، خرده‌گیر را به نام منسطح دکنی، و گفته‌های او را به عنوان «قال» و پاسخ خود را به عنوان «قلنا» یاد کرد و مانند وی به حمله‌های سخت و بسیار پرداخت. و از این جمله می‌توان قویاً احتمال داد که وی به هند رفته و مدّتی شایان توجه در آنجا زیسته و این هم که منابع ایرانی از پایان زندگی او گزارشی نداده‌اند، ناشی از همین امر است؛ و به هر حال، دور نیست که وی را از شارحان هندی صدرا بشماریم.

نسخه المسطح در کتابخانه مرعشی - قم موجود و آغاز آن: «الحمد لله الذی دمر اعداء العلوم تدمیراً و دمدم علی المعاندين والمتعصّين بذنبهم و کان بذنوب عباده خیراً»^۲

۴۵ احمدی بن وحیدالحق هاشمی جعفری پهلواروی (۱۲۵۲-۱۱۷۶)

از نسل جعفر طیار برادر امام علی (ع) بود. در محضر پدر خود درس خواند و در شمار مدرّسان بزرگ درآمد و در عصر وی ریاست علمی در شرق هند به او منتهی گردید. آثاری دارد که دلالت بر تبحر او در شعب حکمت - به ویژه فنون ریاضی و براهین هندسی می‌نماید. از آن میان حاشیه بر میرزاهد - موافق، و میرزاهد - دوانی، و شرح صدرا، و رساله‌ای در المثناة بالتکریر^۳ که ظاهراً در توضیح مباحثی به این نام در شرح صدراست.

۱. از حاکمان منطقه اود که نسب آنان به خاندان محترمی از سادات نیشابور می‌رسد و در ترویج تشیع اهتمام تمام داشتند (دائرة المعارف الاسلامیه، ترجمه عربی ۱۷۹/۵ و ۱۸۱؛ دائرة المعارف تنبع ۵۹۴/۲).
 ۲. طبقات اعلام الشيعة - الکرام البررة ۷۴۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی ۱۰/۷-۱۳۶ و ۳۴۲؛ حاشیه آقا حسین خوانساری بر شفا، مقدمه مصحح، ص ۲۷.
 ۳. نزهة الخواطر ۷/۵۰-۴۹ (که سال تولد وی را ۱۲۷۶ ضبط کرده و ظاهراً اشتباه چاپی است).

۴۶ مفتی اسماعیل مرادآبادی لکهنوی لندنی ملقب به ممتاز العلما (م ۱۲۵۳)

به مهارت در فنون حکمت مشهور، و یکی از دانشمندان هندی و انگلیسی بود که در رصدخانه لکهنو کار می‌کردند. چندی نیز در آن شهر به قضا اشتغال داشت و بعدها از سوی حاکم اود، به سفارت به دربار انگلستان اعزام شد و در آن کشور همسری اروپایی اختیار کرد و به دلیل طول اقامت در لندن به لندنی معروف گردید. رجال مذهب سنت وی را به سست عقیدگی متهم می‌داشتند. از آثار فارسی و عربی وی در دانش‌های گوناگون:

۱. کتابی در دفاع از فرانسیس بیکن (فیلسوف انگلیسی و یکی از دو تجدیدکننده بزرگ علم و حکمت) و در رد کسی که به عیب‌جویی از وی پرداخته بود.
۲. شرح فارسی بر مقامات حمیدی.
- ۳ تا ۵. تعلیقه بر شرح الهدایه حسین میبیدی یزدی و حاشیه ملا عبدالله و تشریح الافلاک شیخ بهایی.
۶. المباحثه فی حدالانسان در منطق با مشارکت رستم‌علی رامپوری محشی دیگر شرح صدرا که ذکر او گذشت.
۷. تاج اللغات در لغت عرب در سه مجلد بزرگ که آن را برای نصیرالدین حیدر فرمانروای اود تألیف کرد.
۸. حاشیه بر مبحث المثانة بالتکریر از شرح صدرا که نسخه خطی آن در: - لکهنو، مدرسه الواعظین، در مجموعه‌ای همراه با حاشیه عبدالعلی و شاه رفیع‌الدین.
- رامپور، رضا ۱۳۵۶ (حکمت عامه) $\frac{۷۱۴}{D}$ نستعلیق، در ۷ برگ، هر ص ۱۹ س، ۲۵×۱۷/۷ سم، نسخه‌ای خوب ولی با کرم‌خوردگی، کتابت در ۱۲۵۰، آغاز: «قال اسمعیل ابو محمد المشتاق انی قد علقت فی سالف الزمان حواش متفرقة عجیبه البیان.»
- ترابعلی لکهنوی و مفتی سعدالله مرادآبادی دو شاگرد مفتی اسماعیل نیز هر یک حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارند و ترابعلی در حاشیه خود، تفصیل پاره‌ای از مطالب را به حاشیه استادش مرادآبادی بازگشت داده است.^۱

۱. نزعة الخواطر ۴/۷-۶۳؛ الثقافة الاسلامیة ۳۲ و ۸۱-۲۸۰؛ تذکره علمای هند ۱۷۹؛ فهرست رضا ۷/۴-۵۰۶؛ حركة التألیف ۴۱۰ و ۵۲۸؛ حاشیه ترابعلی بر شرح صدرا ۶۸۱.

۴۷ سید نجف علی نونهروی غازیپوری شیعی (م ۱۲۶۱)

در محضر استادان سنّی فرنگی محل و دلدار علی محشّی شرح صدر ادرس خواند و در فقه و حدیث و فلسفه و منطق و ادب تبخّر داشت. آثار متعدّدی پدید آورد از آن میان: شرحی بر قصیده سید حمیری، رساله‌ای در انساب، کتابی در مصائب امام حسین (ع)، حاشیه بر میرزا هد - دوانی و بر المثنأ بالتکریر که دوّمی ظاهراً تعلیقه بر مبحثی از شرح صدرابه این نام است.^۱

- داماد وی سید حسین نونهروی هم از شارحان صدر است و بیاید.

۴۸ شیخ صادق بن علی صدیقی بهتروی غازیپوری (م ۱۲۶۲)

در محضر سید طاهر بن غلام جیلانی (گیلانی) حسنی شاگردی کرد و او راست تعلیقات پراکنده بر شرح صدر^۲.

۴۹ مفتی شرف الدین رامپوری حنفی (م ۱۲۶۸)

زندگی را در کار قضا و افاده و تدریس سپری کرد و خلق کثیری از محضر او بهره‌مند شدند. برخی از سنّت‌گرایان متعصب، وی را به انحراف از جادّه شریعت متهم می‌داشتند و محکوم می‌کردند و صدیق حسن‌خان دیگر شارح صدر که ذکر وی بیاید، از قول خود و پدرش نوشت که: او را به جای شرف الدین، شراً فی الدین باید نامید.

کتابها و رسائل متعدّدی در علوم مختلف به فارسی پدید آورد از آن میان: چند رساله در ردّ وهابیان، چهل مسأله یا حلّ الاشکال یا مسائل متنازع فیّه که به دستور نواب احمد علی خان بهادر - نواب رامپور نگاشته و پاسخ چهل مسأله فقهی و عقیدتی است که آن روز در میان فقیهان دهلی مورد گفتگو بوده است. از آثار عربی او نیز: سراج المیزان و شرح سلم العلوم - هر دو در منطق - و محاضراتی در توضیح مبحث

۱. نزّه الخواطر ۵۱۱/۷؛ ترجمه مطلع الانوار ۶۷۷.

۲. نزّه الخواطر ۲۲۲-۳/۷؛ حرکة التألیف ۲۵۷.

المثناة بالتکریر از شرح صدرا که به پیوست شرح در هند چاپ و منتشر شده است. در میان کسانی هم که از محضر وی بهره‌مند شده و او را ستوده‌اند، از قلندر علی پانی پتی نام می‌بریم که بعداً احوال و آثار او را یاد خواهیم کرد.^۱

۵۰ سید اسماعیل طباطبایی اصفهانی شیعی (م پس از ۱۲۶۲)

برادر همسر سید محمد باقر شفتی رشتی اصفهانی معروف به حجة الاسلام بود. در محضر صاحب جواهر شاگردی کرد و اجازه روایت از او داشت و در علوم حکمی و فنون فلسفی نیز به درجه استادی رسید. در سال ۱۲۶۱ به لکهنو رفت و پس از یک سال به عتبات برگشت. هندی نبود، ولی مدتی به نسبت طولانی در لکهنو به تدریس و افاده مشغول بود و جمعی از افاضل آن سامان در حلقه ارادت و مجلس درس او حضور یافته، استفاده علمی می‌نمودند و از این رو، ذکر وی در این اوراق نابجا نیست. وی در دوران اقامت در لکهنو، اصول فقه و شرح صدرا تدریس می‌کرد و از علمای بزرگ هند که از مجلس درس او برخاستند، سید مهدی شاه رضوی کشمیری بود که معقول را از وی فراگرفت.

از آثار او شرحی بر الذرة البهية - از بحر العلوم بروجردی - و حاشیه بر شرح صدرا و بر مثناة بالتکریر، که نمی‌دانم دو اثر اخیر یکی است یا نه.^۲

۵۱ شیخ ولی الله انصاری لکهنوی فرنگی محلی حنفی (۱۲۷۰-۱۱۸۲)

نسب به محمد سعید برادر نظام الدین محشّی شرح صدرا می‌رسانید؛ و در محضر عموی خود ملا مبین محشّی دیگر شرح صدرا شاگردی کرد. جامع علوم عقلی و نقلی بود و ریاست علمی در لکهنو به وی منتهی گردید. عمر خود را در تدریس و نشر دانش گذرانید و خلق بسیاری از محضر وی استفاده کردند و حتی برخی از دانشمندان و بزرگان شیعه، افتخار شاگردی او را داشتند - از جمله امیر فاضل راجه امداد علی

۱. نزّه الخواطر ۲/۷-۲۱۱؛ تذکره علمای هند ۵-۸۴؛ مقاله معصومی؛ فهرست مشترک ۲/۱۱۰۹-۲، ۱۱۸۱-۳، ۲۱۱۹.

۲. تکملة نجوم الشما، میرزا محمد مهدی لکهنوی ۱/۹-۱۲۸؛ الکرام البررة ۱/۱۳۲.

خان کنتوری که بیشتر کتابهای درسی را در نزد او قرائت کرد و آثار متعددی در تفسیر و منطق و ادبیات پدید آورد. و نیز شیخ کرامت‌علی حسینی جونپوری که منطق و حکمت را در محضر ولی‌الله فراگرفت و فنون ریاضی را نیک می‌دانست و در هند و ایران به تدریس و مشاغل دیگر پرداخت. و نیز گلشن‌علی جونپوری و ... ولی‌الله آثار فراوانی در دانش‌های گوناگون پدید آورد از آن میان:

۱. تنبیه الغافلین فی مناقب آل سید المرسلین^۱ که در پاره‌ای مآخذ به نام «مرآة المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین» یاد شده^۲ و ظاهراً آن را به متابعت عمو و استادش ملا مبین در شرح بر تری‌های اهل بیت نوشته^۳ و گرایش‌های شیعی از آن آشکار است.

۲. آداب السلاطین.

۳. تعلیقه بر حاشیه کمال‌الدین انصاری بر شرح دوانی.

۴ تا ۶. تعلیقه بر هر یک از سه حاشیه میرزاهد.

۷. کتابی در انساب فرنگی محلیان.

۸. معدن الجواهر در تفسیر قرآن.

۹. حاشیه بر شرح صدر که آن را در سال ۱۲۲۶ هنگامی که شرح صدر را در نزد وی می‌خوانده‌اند نگاشته و در آن، در حلّ مسائل کتاب، و تحقیق امر در هر باب، و توضیح لغات و مطالب کوشیده و در مواردی نیز به مقایسه آراء صدر با دیگران، و ترجیح رأی او پرداخته. چنانکه در همان آغاز کتاب، تعریف صدر از حکمت را با تعریف‌های دیگر سنجیده و تعریف او را درست‌تر شمرده است.

در این حاشیه، از آثار استاد صدر میرداماد - مانند صراط‌المستقیم - هم مطالبی نقل شده و گرایش‌های شیعی محشی نیز، علاوه بر یک یا دو تألیف مستقل وی در مناقب اهل بیت (ع)، از پاره‌ای عبارات همین حاشیه ظاهر است چنانکه در ضمن توضیح خطبه صدر می‌نویسد: «آل پیامبر (ص) عترت معصومین او - علیهم السلام - هستند.» و البته مصحح کتاب که چنین تعبیری را منافی سنی‌گرایی می‌شمرده، در

۱. نزّه الخواطر ۲/۷-۵۴۲، ۸۱-۸۰، ۴۰۵، ۴۱۰؛ تذکره علمای هند ۲۵۲؛ علمای فرنگی محل ۳-۲۸۱؛ مطلع الانوار ۱۱۰؛ الثقافة الإسلامية ۸۰ و ۱۶۷ و ۲۹۰.

۲. الغدير، عبدالحسين امینی ۱/۱۴۶؛ احتمال هم هست که نام اخیر مربوط به اثر دیگری از ولی‌الله باشد.

۳. برگردید به ص ۱۴۰. ۴. برگردید به ص ۲۷.

هامش حاشیه آورده است که «محشی بنابر مذهب صدرا چنین تفسیری کرده؛ نه اینکه خود به آن معتقد باشد.» و من نمی دانم که وقتی صدرا خود تعبیر «عترت معصومین» را بکار نبرده، چگونه این تعبیر را صرفاً تفسیر کلام وی تلقی توان کرد؟ حاشیه ولی الله بر شرح صدرا به عربی است اما در توضیح پاره‌ای از واژه‌ها و اصطلاحات، از تعبیرات فارسی استفاده کرده است - تقیین: آراسته کردن مشاطه عروس را؛ نظم: رشته در مروارید کردن و غیره - که حکایت از آشنایی او با فرهنگ فارسی می نماید. امری که در هند عصر وی در همه جا مشهود است و نمونه دیگر آن، بیتی فارسی که به عنوان ماده تاریخ وفات او گفته اند:

کز وفاتش شدند بی سرو پا ورع و شرع و فضل و علم و عمل

ولی الله تا پایان فن اول از مقاله اول شرح صدرا در طبیعیات را، که به گفته وی دانشجویان در آن دیار می خوانده اند، تحشیه کرده و دوست داشته که توفیق یابد تا بر تمام کتاب مزبور حاشیه بنویسد.

حاشیه ولی الله، در حاشیه هایی که پس از وی بر شرح صدرا نوشتند انعکاس یافته و ترابعی لکهنوی که ذکر او بیاید، پاره‌ای از مواد آن را در حاشیه خود نقل و نقد کرده است.

نسخه خطی خوبی از این حاشیه در:

- رامپور، رضا ۳۵۸۳ (حکمت عامه) $\frac{۸۱۹۰}{M}$ در ۲۸۱ برگ، هر ص ۵-۲۱، س، ۱۹×۳۰
سم، که در سده ۱۳ به خط نستعلیق نوشته شده است.^۱

قطعاتی از این حاشیه نیز در هامش چاپ های شرح صدرا در هند و ایران طبع شده؛ و تمام آن در سال ۱۳۰۳ در لکهنو - مطبعه منشی نولکشور (هندوی دوستدار فرهنگ اسلامی - ایرانی) در ۴۲۱ ص، ۲۵ س، به چاپ سنگی رسیده - به خط نستعلیق نیکوی لاله منوالال (هندو؟)، و به اهتمام نواده محشی محمد افهام الله، و به تصحیح مولوی محمد احسان الله لکهنوی پسر ولی الله. کار آماده سازی برای طبع نیز با مولوی محمد اسماعیل بوده است.

آغاز: «نحمدک اللهم و نستعین بفضلک، و نصلی علی نبيک محمد و آله و صحبه ...

فیعول ولی الله بن حبیب الله ... هذه حواشی متعلّقة على شرح هداية الحكمة للصّدر الشّيرازی، رقتها عند قراءة بعض الاخوان من الاحبة الخالصان؛ والتّزمت فيها حلّ الكتاب مع تحقیق الامر في كلّ باب»، انجام: «هذا ما يسر الله ... للبعد ... ولی الله ... لشرح الفنّ الاول من المقالة الاولى في الطّبعی من هذا الكتاب الّذی شاع في ديارنا قرائته للطلاب - سنة ۱۲۲۶؛ و ارجو منه ان یوقّفی لاتمام الحواشی على تمام هذا الشّرح ... والصّلاة على رسوله و آله ظاهراً و باطناً.»

با یادداشتی از اهتمام کنندۀ به چاپ: «فیعول... محمّد افهام الله ... الحاشیة المتعلّقة بشرح هداية الحكمة للصّدر الشّيرازی من تألیف جدنا ... مولانا ولی الله ... شتر عن ساق الجد لتصحیحه عمنی ... مولانا المولوی محمّد احسان الله الّکهنوی ... و صرف عنان العناية الى تزئینها لطبعها ... المولوی محمّد اسماعیل ... و بذل نقود المحن في کتابتها ... لاله منوال ... فکتبها.^۱»

● در پاره‌ای مآخذ، از حاشیۀ جدیدۀ صدر - ولی الله انصاری یاد شده^۲ که مراد از «جدیدۀ» را ندانستیم؛ آیا وی حاشیۀ قدیمه‌ای هم بر صدر دارد؟ یا حاشیۀ وی نسبت به حاشیه‌های پیشین که قدیمه بوده، جدیدۀ قلمداد شده است؟
● ملّا محمّد معین عموزاده و شاگرد ولی الله نیز حاشیه‌ای بر شرح صدر دارد.

۵۲ مولانا محمّد حسن بریلوی حنفی قادری - صدر الصّدر

در محضر مفتی شرف الدّین رامپوری محشّی شرح صدر او در گذشته به سال ۱۲۶۸، و نزد دانشمندان دیگر شاگردی کرد و در معقول و منقول استاد شد. از آثار او:
۱. شرحی مبسوط بر معارج العلوم از محمّد حسن لکهنوی محشّی شرح صدر، که آن را منهاج المعراج نام نهاده و با حواشی فرزندش محمّد عزیز الحسن در لکهنو به چاپ رسیده.

۲. اصل الاصول که اثری مفید و مختصر در علم نحو است به فارسی.

۳. غایة الکلام فی حقیقة التصدیق عند الحکماء والامام - فخر رازی.^۳

محمّد حسن در موارد متعدّد به نقل و شرح و نقد آراء صدر پرداخته و از آن میان:
۱. در ضمن گفتگو از عقیدۀ اشراقیان به این که: باری تعالی از ازل، با اشراق نوری علم به همه اشیا داشته و همه اشیا، بدون ارتسام و عینیّت، با همان اشراق

۱. حاشیۀ ولی الله، نسخه چاپی. ۲. فهرست آصفیه ۳/۴۸۴.

۳. نزّه الخواطر ۷/۴۴۴؛ منهاج المعراج ۹۶ و ...

برای او معلوم است و او نور محض است و نوریت او عین ذات اوست.^۱

۲. در بحث از اینکه: آنچه مجعول است تنها وجود است نه نفس ماهیت و نه مفاد هیئت ترکیبیه از وجود و ماهیت؛ او استدلالهای صدرای این باره را آورده و خرده‌هایی بر آن گرفته و در هاشم به اسفار و حاشیه صدرای بر شفا و حاشیه او بر شرح حکمة الاشراق بازگشت داده است.^۲

۳. در این باب که مفهوم عَرَض اعم از مقوله جوهر است و کیف را دو معنی است، کلام صدرای از شرح الهدایه نقل و بدان استناد نموده و در مورد دوم، انتقاد یکی از هوشمندان به کلام صدرای آورده است^۳ و مانند صدرای از سهروردی با عنوان صاحب الاشراق یاد می‌کند.^۴

محمد حسن پاره‌ای از نظریات میرداماد را نیز نقل و شرح یا از آن دفاع نموده و غالباً با عناوین ستایش آمیزی مانند خیر اللّٰه بالمهرة السابقین، المحققین کالسید الباقر، از وی یاد می‌کند و به کتابهای او مانند افق المبین بازگشت می‌دهد^۵ و در مسئله مجعولیت ماهیت – بمعنی جعل نفسها جعلاً بسیطاً فقط – نظر محمد حسن لکهنوی را با میر یکی می‌داند و بر صحت آن استدلال می‌کند.^۶ علاوه بر میر و صدرای، محمد حسن بریلوی در کتاب خود به نقل و شرح و نقد اقوال بسیاری از حکیمان ایرانی پرداخته و از آن میان: خواجه طوسی، قطب الدّین شیرازی، قطب الدّین رازی، تفتازانی، شریف جرجانی، قوشچی و دوانی.^۷ و رساله مستقلی هم در توضیح حقیقت تصدیق در نظر حکیمان و امام فخر رازی نگاشته و در میان دانشوران ایرانی پس از صدرای، به آقا حسین خوانساری – شارح و منتقد افکار صدرای – و آثار او مانند حواشی بر حاشیه قدیمه توجه داشته و از وی با عنوان فاضل خوانساری یاد کرده و گاهی به نقل و نقد نوشته‌های وی پرداخته است.^۸ از میان دانشمندان هندی نیز به اقوال کمال المدققین (کمال الدّین محشی شرح صدرای؟) و استاد خود شرف الدّین – نیز محشی شرح صدرای – و کتاب وی شرح سلم استناد می‌نماید.^۹ وی با آثار حکمی فارسی نیز آشنا بوده و با اینکه اثر او به عربی است، در مواردی به نقل جمله‌هایی از کتابهای فارسی – مثل دانشنامه علایی، اساس الاقتباس و درة التاج – پرداخته^{۱۰} و گاهی برای تفسیر اصطلاحات مختلف، از واژه‌های فارسی

۱. منهاج المعراج ۲۱، عزیزالحسن در هاشم، این نظریه را به صدرالمحققین نسبت داده است.

۲. همان ۵-۳۴. ۳. همان ۴۶، ۵۰. ۴. همان ۲۱ و ۱۰ و ۱۱. ۵. همان ۵-۳۴، ۳۷، ۳۹، ۹۱-۲. ۶. همان ۳۴. ۷. همان ۵، ۷-۲۶، ۵۱، ۸۵، ۸۷، ۹۱-۲، ۹۵. ۸. همان ۸، ۳۵-۸۷. ۹. همان ۲۹. ۱۰. همان ۹۲، ۸۹، ۵۱.

کمک گرفته است، می‌نویسد: اما سمعت انهم یعبرون عن العلم بـ «دانش» بخلاف التصدیق فانه يعبر عنه بـ «گرویدن» والتكذيب يعبر عنه بـ «قبول ناکردن» و عن الظن بـ «گمان قوی» و عن الوهم بـ «گمان سست» و عن الشك بـ «برابر داشتن دو طرف»؟^۱

۵۳ ملا محمد معین انصاری لکهنوی (م ۱۲۵۸)

در محضر پدرش ملا مبین و عموزاده‌اش ولی‌الله - هر دو محشی شرح صدر - شاگردی کرد. به افاده و تدریس و مذکری می‌پرداخت؛ و بر خلاف پدر و عموزاده که گرایش‌های شیعی و سعه صدر داشتند، در سنی‌گری تعصب می‌ورزید و اثری مستقل در ردّ شیعه - در یکی از مسائل مورد اختلاف - نوشت و نخستین ملای فرنگی محلی است که تمام فرقه‌های (به قول خود) اهل بدعت را مطلقاً کافر اعلام کرد.

محمد معین آثاری در فقه و حکمت و تفسیر پدید آورد، از آن میان شرحی بر باب دوم کتاب تشریف پنج گنج به فارسی که برای فرزند خود ملا محمد امین نوشته، دو رساله به فارسی در پاره‌ای مباحث فقهی و حاشیه‌ای بر شرح صدر تا بحث هیولی.^۲

۵۴ قاضی القضاة ابوعلی محمد ارتضاعلی خان بهادر صفوی فاروقی بخاری گوپاموی مدراسی (۱۲۵۱-۱۱۹۸)

در محضر استادانی مانند حیدرعلی - از مدرّسان شرح صدر - و پسر حمدالله محشی شرح صدر - شاگردی کرد. جامع شریعت و طریقت بود و سالهای دراز از عمر خود را به قضا و افتا و تدریس گذراند. بسیاری از علما از محضر او استفاده کردند و آثار فراوانی پدید آورد از آن میان کتاب‌های فارسی زیر:

۱. شرح دعای چهل کاف.

۲. دیوان اشعار.

۱. منهاج‌المعراج ۸۹.

۲. نزعة الخواطر ۴۱۳/۷، ۴۷۶ و ۵۴۲-۳؛ تذکرة علماء هند ۲۲۸؛ علماء فرنگی محل ۲-۲۵۱، فهرست مشترک

۱۲/۲۵۷۷؛ الثقافة الإسلامية ۱۱۳.

۳. اثبات مسلمانی پدران رسول (ص).
 ۴. صلوات مشرقی.
 ۵. مراصد ارتضائیه در شرح کواکب الدّرّیّة (قصیده بوصیری در ستایش پیامبر (ص)).
 ۶. فوائد سعدیه که گزیده‌ای از مجمع السلوک سعدالدین خیرآبادی و ملفوظات شاه میناست، با افزوده‌هایی از کتاب‌ها و شنیده‌های خودش. و بارها چاپ شده است.
 ۷. مهدی‌نامه درباره ظهور امام مهدی و حقیقت فرقه مهدویه که ترجمه اردوی آن در مدراس چاپ شده است.
- از دیگر آثار او:

۸. نقود الحساب (در علم حساب).
- ۹ تا ۱۱. تعلیقه بر هر یک از سه حاشیه میرزاهد.^۱
۱۲. تعلیقات بر شرح حمدالله بر سَلَم العلوم.
۱۳. حاشیه بر شرح صدر^۲ که آن را در سال ۱۲۲۸ هنگام اقامت در مدراس که یکی از عزیزان وی شرح صدر را بر او می‌خوانده به پایان برده و برخی آن را به نام «شرح صدر» مذکور داشته‌اند؛ و در آن، غالباً از صدر با عنوان «شارح محقق» یا «شارح علامه» یاد کرده و می‌نویسد که: گرچه برای تحشیه کتاب صدر شایستگی ندارد، اما چون پیوسته مطالبی ارزنده از اقوال دانشوران در این باره فرامی‌گرفته، خواسته است نکاتی گرانها از تعلیقه‌های استادان هوشمند را در این اثر به رشته تحریر درآورد تا از یادها نرود و ...
- قطعات بسیاری از حاشیه ارتضاعلی بر شرح صدر، در هامش چاپ‌های شرح صدر در هند به طبع رسیده و نسخه‌های خطی آن در:
۱. سالار جنگ ۲۳ - فلسفه، در ۵۶ برگ، هر ص ۱۱ یا ۱۲ س، ۴×۲۲ سم، که در سال ۱۲۲۸^۳ به خط نستعلیق نوشته شده است.^۴

۱. برگردید به ص ۲۷.

۲. نزّه الخواطر ۳/۷-۳۳۲، تذکره علمای هند ۲۱؛ فهرست مشترک ۲/۱۰۷۴، ۸/۱۱۳۰، ۱۰۸۹/۱۱، ۱۰۰۶/عکس

نسخه خطی چهل کاف؛ حرکة التألیف ۵-۳۰۴؛ الآداب العربیة ۳۹۴.

۳. سال نگارش با سال کتابت اشتباه نشده؟

۴. فهرست سالار جنگ ۶/۱۱۸؛ الفهرست المشرح ۱/۵-۱۴.

۲. مدراس کتابخانه دولتی ۲۲۵، نسخه کهنه به خط نستعلیق خوش محمد اعظم، کتابت در ۱۰۰ ص، ۱۵ س، ۱۰۶/۵ سم در ۱۲۴۹ (در حیات محشی) و با این یادداشت فارسی از کاتب در پایان: «حاشیه صدرا مصنفه افضل العلماء مولوی ارتضاعلیخان سلمه الله السبحان به یازدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۹ ... صورت اتمام پذیرفت»، آغاز مانند نسخه شماره ۴ که بیاید: «انجام: قد وقع الفراغ من هذا الجمع و التألیف للعبد ... علی محمد ملقب به ارتضا فاروقی ... بخاری ... فی رجب سنه ۱۲۲۸ حین الاقامة فی بلدة مدراس عند قرائة من هو عندی من اعز الناس»^۱.

۳. رامپور، رضا ۳۵۸۲ (حکمت عامه) ۷/۴ در ۲۶ برگ، هر ص ۲۱ س، ۱۷/۷×۲۵ سم، نسخه ای خوب ولی ناقص و کرم خورده، کتابت به خط نستعلیق در ۱۲۶۲.^۲ (نسخه ای نیز به شماره ۴۹ در این کتابخانه نشانی داده اند^۳ که شاید همان نسخه پیشین باشد).

۴. اسلام آباد، گنج بخش (کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) ۱۱۰/۹۸ در ۲۶ ص، ۲۵ س، ۲۱×۳۴ سم، که در سده ۱۳ بر روی کاغذ نازک سفیدرنگ کشمیری به خط شکسته و تحریر نوشته شده و عبارات صدرا در آن با نشانی «قوله ... الخ»، و با خطی بالای سطور، و در پاره ای موارد با ذکر اینکه در کدام صفحه از کتاب است مشخص گردیده و در هامش نیز کلمات و جملاتی به همان خط متن نسخه به چشم می خورد که پاره ای از آنها نسخه بدل است و پاره ای توضیحاتی اضافی از محشی با نشانی منه رحمه الله و منه رح، که این ها (علاوه بر اغلاط املائی فاحش مانند ذکر یای راضی) نشان می دهد که نسخه به قلم محشی نیست، عنوان بنابر آنچه در دیباچه آمده: «تعلیقات علی مبحث الجزء من شرح الهدایة للکامل صدرافاضل من العبد الحقیر ...، آغاز: الحمد لله الذی احکم حکمته الشرایع برسله الحكماء و اتقن علم النوامیس»، انجام: «والاتفاف مخصوصة بالنسبة العددية ... هذا آخر ماتیسرلی بفضل ربی الی الآن؛ وارجوان یوقفی للاتمام و علیه التکلان».

۵ و ۶. آصفیه ۹۳۹ و ۲۱۸.

۷. علیگر، عبدالحی ۴۰۷۶۰/۶۲.

۱. فهرست مخطوطات اسلامی در کتابخانه دولتی مدراس ۷۹۲. ۲. فهرست رضا ۴/۷-۵۰۶.

۳. حرکة التألیف ۵-۳۰۴.

۴. مقاله حامدعلیخان؛ مقاله معصومی با ارجاع به رامپور ص ۳۸۴ و آصفیه ۱۱۹۸/۲؛ حرکة التألیف ۵-۳۰۴.

ارتضاعلی، بر شرح صدر از آغاز کتاب تا پایان فصل اول^۱ - ابطال جزء تجزیه‌ناپذیر - حاشیه نوشت و از سخن وی در پایان برمی‌آید که آرزو داشته بر بقیه کتاب نیز تعلیق بنگارد. در این حاشیه، وی مصطلحات هندسی و مقدمات ریاضی مورد استفاده در شرح صدر را بیان کرده و پاره‌ای توضیحات وی با اشکال هندسی همراه است. در ضمن حاشیه، پاره‌ای از اعتراضاتی را که کسانی مانند محمد عظیم گویاموی (محشی شرح صدر) و میرزا هدهروی بر صدر کرده‌اند، رد نموده و از او در برابر آنان دفاع می‌کند و با این همه، گاهی خود به خرده‌گیری از صدر یا ردّ اعتراضات وی به دوانی و... برخاسته و گاهی به نقل یا نقد نظریات دیگر محشیان و مدرّسان شرح صدر (محمد اعلم سندیلی، محمد حسن و عبدالعلی لکهنوی، استاد سندیلی - حیدرعلی و...) پرداخته است.

ارتضاعلی با آثار استاد صدر امیر داماد (مانند قسات) آشنا بوده و از او با عنوان ستایش آمیز «باقر العلوم» یاد کرده است. حاشیه او بر شرح صدر مورد استفاده محشیان بعدی این کتاب قرار گرفته و کسانی از ایشان مانند ترابعلی لکهنوی به نقض و ابرام مطالب آن پرداخته‌اند و برای آشنایی بیشتر، چند نکته از آن را می‌آوریم:

(الف) در ذیل عبارت صدر: «عالمها للعلم...» می‌نویسد: «عالم به کسر است و معنی جمله اینکه: انسان با دانا شدن، مشابه بشود با عالمی که مبدأ فیاض است؛ زیرا افاضه بر قابل، موقوف است بر مناسبتی میان او و فاعل. و هر چه او به کمال نزدیک تر باشد، فیض بخشی تمام تر است.»

(ب) در ذیل عبارت «هو الحکمة النظرية... الحکمة العلمیة»^۲ می‌نویسد: «چون مقصود از تحصیل اولی، کسب ادراکات تصویری و تصدیقی حاصل از طریق نظر است، پس بدان منسوب گردیده و نظری خوانده شده. و چون هدف نهایی از دوّمی عمل است نه ادراکات متعلّق به آن، به حکمت عملی موسوم گردیده است.»

(ج) در ذیل عبارت «الحصول العقل بالفعل»^۳ می‌نویسد: «نفس را به اعتبار قوّت نظری مراتبی است. نخستین مرتبه، تهی بودن آن است از تمامی صورت‌های تصویری و تصدیقی؛ و با آمادگی برای پذیرش این صورت‌ها. و این مرتبه عقل هیولانی است: دوّمین مرتبه حصول بدیهیات است با بکارگیری ابزارها. و نزدیک شدن به

۱. شرح صدر، ایران ۲۴. ۲. همان ۴. ۳. همان ۴.

استعداد انتقال از بدیهیات به نظریات. و این مرتبه عقل بالملکه است. مرتبه سوّم در آمدنِ نفس به صورت یک مخزن، و فراهم آمدنِ نظریات در آن؛ به گونه‌ای که هر گاه خواهد بتواند آنها را حاضر نماید. و این مرتبه عقل بالفعل است. مرتبه چهارم مشاهده معقولات حاصله است، کسبی باشند یا بدیهی. و این مرتبه عقل بالمستفاد است - ظاهراً با استفاده از شرح صدر ۶۱-۲۰۵.

د) در ذیل عبارت «استكمال القوة العمليّة» نیز سخنانی دارد که برگرفته از کلام صدر در شرح الهدایه است.^۱ می‌نویسد: «نفس را به اعتبار قوّت عملی مراتبی است: - تهذیب ظاهر با بکار بستن قوانین شریعت و مراعات نوامیس الهیه.

- تهذیب باطن و پیراستن آن از خوی‌های پست.

- آنچه پس از پیوستن به جهان غیب حاصل می‌شود از تحلی و آراستنِ نفس به صورت‌های قدسی.

- آنچه به دنبال اکتساب ملکه اتّصال و انفصال بدان متحلّی و آراسته می‌گردد: تنها کمال او را نگرستن - چندانکه هر علمی را مستغرق در علم او و هر وجود و کمالی را از او ببند.»

پاره‌ای سخنان بی‌پایه نیز در این حاشیه هست؛ مانند اینکه: دوازده هزار تن از شاگردان سقراط، در جنگی که پس از حبس او برپا کردند، کشته شدند - به نقل از عیون الانباء فی تاریخ الحكماء.^۲

از سروده‌های فارسی ارتضاعلی نیز این دو بیت است در ستایش پیامبر (ص):

ای پرتو تو وجود آدم	مقصود تویی ز بود آدم
گر نور تو در میان نبودی	کردی نه ملک سجود آدم ^۳

۵۵ محمد اسرائیل سلهتی^۴ (سده ۱۳)

نگارنده تذکره علمای هند که در ۱۲۴۴ تولّد یافته از وی یاد کرده، و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و بر شرح صدر را از آثار او شمرده است.^۵

۱. همان ۴، ۹-۲۰۷. ۲. شرح صدر، دیوبند ۱۶، نیز عکس نسخه حاشیه، متعلّق به گنج‌بخش.

۳. مقدمه چهل کاف. ۴. سلهتی شهری در بنگال. ۵. تذکره علمای هند ۲۷۴ و ۲۵۸.

مولوی محمد عبدالرحمن فاروقی عمری سلهتی حنفی، از علمای نامی بنگال و رئیس سلهت (و م پس ۱۳۰۰) نیز در کتاب سیف الابرار المسلول علی الفجار که در ردّ وهابیان نوشته، از دانشمندی یاد می‌کند که عموی پدر او و ظاهراً همین محشّی شرح صدر است و با این نام و نشان: محمد اسرائیل در مرشدآباد قاضی القضاات بود و انگلیسی‌ها که همه ایالات هند را گرفتند، نخست در کلکته مدرّس شد و سپس در همان شهر به منصب قاضی القضاتی رسید و درگذشت.^۱

۵۶ سید محمد نقوی لکهنوی شیعی (۱۲۸۴-۱۱۹۹)

در محضر پدرش دلداری علی محشّی شرح صدر، و حیدر علی (از مدرّسان شرح صدر و پسر حمدالله سندیلوی محشّی شرح صدر) شاگردی کرد و در دانش‌های گوناگون استاد شد. در شمشیرزنی، اسب‌سواری، پرتاب نیزه و فنون نظامی نیز مهارت یافت و در نزد حکام عصر خود حرمت بسیار داشت و هنگامی که بهادرشاه ظفر - آخرین پادشاه گورکانی هند - از یک بیماری شفا یافت، از سید خواست تا علم مخصوص را به آستانه حضرت عباس (ع) ببرد. حکمران اود امجدعلیشاه نیز به او لقب سلطان‌العلماء داد و زکات مال خود را که سالانه بیش از سیصد هزار رویه می‌شد، به خدمت او می‌فرستاد تا در میان بی‌چیزان و مستمندان تقسیم کند. در آن هنگام بر در خانه وی، ازدحام خلاق و هجوم خواصّ و عوام، بیرون از حد و حساب می‌شد. سید همه را به مطلوب خود می‌رسانید و احدی محروم و مأیوس نمی‌گردید ولی چون در آن هجوم عوام، اکثراً کسانی که مستحق نمی‌بودند زکات می‌گرفتند، لهذا مقرر شد تا کسانی که به گواهی راستگویان، استحقاق گرفتن زکات دارند، ماهیانه‌ای برای آنها معین شود. پس هریک از مخصوصان سید، اسامی آشنایان و همسایگان خود را نوشته تسلیم کرد. اسم‌ها در دفتر دولتی ثبت و کمک هزینه برای هر کسی - علی‌قدر مراتب حال - جاری گردید که ماه به ماه می‌گرفتند. همچنین با کوشش‌های سید، اموال بسیاری برای هزینه‌های اماکن مقدس، به مکه و مدینه و نجف و کربلا و مشهد ارسال گردید و مسجدها و مدرسه‌ها و مسافرخانه‌ها ساخته و

۱. نزهة الخواطر ۸/ ۲۴۴: سیف الابرار، چاپ افست، استانبول ۱۹۸۱ م. ص ۲ و ۶۶ و ۶۸.

موقوفاتی بر جای نهاده شد. و البته با این همه اموالی که به دست سید می‌رسید و تقسیم می‌شد، وقتی درگذشت، جز تعدادی کتاب، چیزی از او نماند.^۱

علاوه بر این، بر وفاق نظریه ولایت فقیه (ضرورت تصدی حکومت در عصر غیبت به وسیله فقیه) حاکم اود، تاج (مظهر قدرت) را به سید تسلیم کرد و او آن را مجدداً به عنوان ودیعه و امانت در اختیار حاکم نهاد تا با نشأت گرفتن حاکمیت از فقیه، مشروعیت آن تضمین گردد و تأیید شود.^۲

او همچنین یکی از دو رهبر بزرگ دینی است^۳ که در برابر تبهکاری‌های دشمنان اسلام در شهر اجودهیا - کشتار مسلمانان و تخریب مسجد و سوزاندن قرآن و ... - واکنش نشان داد و حکم جهاد صادر کرد و گرفتاری‌های این مبارزه را بر جان خود خرید. گزارش دیگری نیز^۴ حاکی است که وی با اعلام حکم جهاد علیه انگلیسی‌ها، به صحنه مبارزه با استعمارگام نهاد و بدین جرم تحت نظر قرار گرفته و محصور گردید و مایملک وی از جمله کتابخانه‌اش به یغما رفت. و شاید هم گزارش اخیر، چهره دیگر و تکمله همان گزارش پیشین باشد که مورخان غیر شیعی نقل کرده‌اند. این گزارش نیز که پسر سید در قیام مردم هند علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۷ م. برای حفظ پدرش شمشیر به کف گرفت، شاید بی‌ارتباط به دخالت سید در آن ماجرا نباشد.^۵

سید در مقابله با تعدیات حکام محلی نیز بی‌پروا بود و یک بار واجدعلیشاه در دوران ولیعهدی خود کنیزی را بی‌اجازه صاحب او وارد حرم شاهی کرد و صاحب آن که خود رقاصه بود و می‌خواست وی را همیشه خود سازد، شکایت به سید برد. سید که بالاترین مقام قضایی را داشت، حکم کرد تا کنیز را به مالک آن رد کنند و مالک را ملزم نمایند که وی را به ازدواج فردی صالح درآورد تا در پی کارهای خلاف نرود. این دستور اجرا شد ولی بعدها که واجدعلیشاه به سلطنت رسید، از سید خواست تا در آن حکم تجدیدنظر کند. وی در پاسخ نوشت: «حلال محمد (ص) حلال الی یوم القیمة و حرام محمد (ص) حرام الی یوم القیمة.» و شاید بر اثر همین گونه

۱. تکملة نجوم السما ۱/ ۲۶۷ و ۲۷۴؛ ترجمه مطلع الانوار ۴۸۳.

۲. سیر تنبیح در لکهنو، علی محمد نقوی ۵-۵۴؛ رودکوثر ۶۳۴.

۳. و دیگری شیخ عبدالرزاق فرنگی محلی صوفی قادری.

۴. که از آقای سید حسن نقوی از احفاد برادر سید محمد شنیدم.

۵. نهضة الخواطر ۸/ ۵۱-۲۵۰؛ ترجمه مطلع الانوار ۶۴۱.

برخوردها بود که با همه حرمت وی در نزد حکام لکهنو، یک بار که سلطان از دست او به خشم آمد، فرمان داد خانه او را به توپ ببندند و توپچی هم یک توپ را به طرف خانه سید و توپ دیگر را به طرف قصر شاهی قرار داد و آماده برای شلیک. و چون شاه علت این کار را پرسید، پاسخ داد: «تو پادشاه دنیا هستی و سید پادشاه دین، اگر بنا شد خانه او را ویران سازم، کاخ شاهی را هم خراب می‌کنم.^۱»

سید در منطقه اود در رأس قوه قضائیه جای داشت و از میان شیعیان و سنیان و هندوان، افرادی را که برای داوری در میان همکیشانان شایستگی داشتند تعیین می‌کرد. چنانکه خود در جوانی در جرگه مدرّسان درآمد و بسیاری از علما از مجلس او استفاده کردند (از جمله برادرش سیدحسین که خود و پسرش هر دو بر شرح صدر حاشیه نوشتند) و مانند پدرش، فلسفه و عرفان را نکوهش می‌کرد و آنچه را پدرش در این باره - در اجازه خود برای وی - نگاشته،^۲ به عنوان کلامی بسیار در خور توجه، در اجازه به فرزندش سید بنده حسین بازگو کرده است.^۳ با این همه، پاره‌ای از برخوردهایش حاکی از آشنایی با آثار عرفا و تأیید دیدگاههای آنان است. چنانکه گویند روزی مفتی محمد عباس (شاگرد برادر سید و محشی شرح صدر) کتاب روح القرآن در تفسیر قرآن را که از آثار خود وی بود به خدمت سید تقدیم داشت. سید پرسید چیست؟ گفت روح القرآن. سید به شعر مولانای روم تمثّل جست که:

من ز قرآن مغز را برداشتم.^۴

سید آثار گوناگونی در دانش‌های مختلف بر جای نهاد که بسیاری از آنها به فارسی است از جمله: برق خاطف، سم الفار، بضاعت مزجاة، ثمره الخلافة، صمصام قاطع، ضربت حیدریه، بارقه ضیغمیه (که جمله در دفاع از معتقدات شیعه در برابر اهل سنت است) طعن الزمّاح، بوارق موبقه (هر دو در ردّ تحفه اثناعشریه) شرح حدیث حسین منی، گوهر شاهوار، فضائل الائمه، فضائل حیدریه و الفوائد التصیریّه که اثر اخیر را به نام نواب سعادتعلیخان در سه باب تألیف کرده است.

۱. ترجمه مطلع الانوار ۲۱۶ و ۴۸۴. ۲. برگردید به ص ۷-۲۰۶.

۳. اجازه سید به فرزندش، چاپ هند.

۴. نکتة نجوم السما ۲/ ۲۷۱ (مصراع دوم این بیت: «پوست را پیش خسان انداختیم» در ضمن غزلی از دیوان شمس - با یازده بیت دیگر - در تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضازاده شفق ۲-۲۸۲ آمده؛ ولی در کلیات شمس به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نشانی از غزل مزبور نیافتم).

از آثار عربی او نیز:

شرحی بر زبدة الاصول شیخ بهایی، تعلیقه‌ای بر شرح کبیر سیدعلی طباطبائی حائری، کتابهایی در دفاع از پدر خویش و مجتهدان و انتقاد از اخباریان، حاشیه بر شرح حمدالله بر سلم العلوم^۱ و حاشیه‌ای بر شرح صدرا که دو نسخه خطی آن در:

۱. علیگر، گنجینه عبدالحی ۷۵۳/۵۵.

۲. رامپور، رضا ۲۵۶۱ (حکمت عامه) ۷۱۴ در ۲ برگ، هر ص ۲۵ س، ۷/۱۷×۲۵ سم، کتابت به خط نستعلیق در ۱۲۴۷ در حیات محشی، آغاز: «الحکمة صناعة كما هو الظاهر و قد صرح باطلاق الصناعة عليها العلامة التفتازانی»، نسخه ناقص و کرم خورده، با جدول قرمز و باریکه آبی؛ ظاهراً حاشیه‌ای است بر یک جمله از مقدمه شرح صدرا.^۳

مولانا سیدآغامهدی رضوی لکهنوی کتاب مفصلی به اردو در شرح احوال سید محمد نقوی تألیف کرده و تاریخ سلطان‌العلما نامیده که در کراچی به چاپ رسیده است.

۵۷ مولانا عبدالحکیم لکهنوی (م ۸ یا ۱۲۸۶)

نواده عبدالحی محشی شرح صدرا. در محضر علمای خاندان خود شاگردی کرد و عمر خویش را به افاده و تدریس و عبادت و خدمت خلق گذراند و کسانی مانند وکیل احمد سکندرپوری شارح میرداماد و حتی برخی از علمای شیعه - همچون میرزا محمدعلی لکهنوی و سیدکمال‌الدین موهانی که دومی محشی شرح صدراست - افتخار شاگردی او را داشتند.

عبدالحکیم آثار متعددی پدید آورد که شماری از آنها به فارسی است؛ مانند شرح کافی (کافی در نحو از شیخ محمدحسین بیجاپوری؟)؛ تفسیر بسم‌الله؛ ترجمه

۱. الذریعه، ذیل نام کتابهای یادشده؛ فهرست مشترک ۲۴۰۳/۴ و ۱۰۴۵/۲. ۲. مقاله حامدعلیخان.

۳. فهرست رضا ۹/۴-۴۰۸ (جمله‌ای که به عنوان سرآغاز این نسخه نقل کردیم، مشابه است با سرآغاز نسخه‌ای از حاشیه منسوب به عبدالحی لکهنوی که در کتابخانه مدرسه‌الواعظین در لکهنو موجود است - برگردید به ص ۱۲۵).

منابع دیگر: نزهة الخواطر ۷/۱۵۵ و ۴۲۵-۶؛ ترجمه مطلع‌الانوار ۲۱۶ و ۴۸۲-۵؛ امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم، حسین عارف نقوی ۴۶۱/۲.

دقایق الحقایق؛ شرح چهل کاف که دعایی است منسوب به امام علی (ع) و منقول از شیخ عبدالقادر گیلانی. پاره‌ای از نگاشته‌های عربی او نیز حواشی بر آثار علمای ایران است همچون: حاشیه بر تفسیر بیضاوی، بر میرزاهد - دوانی و بر تعلیقه کمال الدین انصاری بر شرح دوانی.

تعلیقاتی با نشانی عبدالحکیم نیز در شماری از چاپ‌های شرح صدرای دیده‌ام که گمان دارم از همین دانشمند باشد. هر چند احتمال تصحیف عبدالحکیم به عبدالحکیم نیز هست و اگر چنین باشد، ظاهراً این تعلیقه‌ها از عبدالحکیم لکهنوی است که ذکر وی بیاید.^۱

۵۸ مولانا محمد رضا

قلندر علی پانی پتی که پس از سال ۱۲۸۰ در گذشته، از او با دعای مردگان و با عنوان «الفاضل المکرم» و «من اماجدنا الکرام قدس اسرارهم» یاد کرده و پاره‌ای از ایرادات وی بر میرداماد (استاد صدرا) و آقا حسین خوانساری (شارح و منتقد صدرا) را نقل کرده و بارها از حاشیه او بر شوارق مطالبی آورده و با اینکه معین نکرده مقصود وی کدام شوارق و مصنف آن کتاب کیست، اما آشنایی محمدرضا با نوشته‌های کسانی همچون خوانساری و میرداماد را می‌توان قرینه گرفت که وی آثار عبدالرزاق لاهیجی را نیز می‌شناخته و شوارق مزبور، همان شوارق الالهام - ارزنده‌ترین شرح بر تجرید الکلام خواجه طوسی - است که در ایران کتاب درسی بوده و کثیری از علما بر آن حاشیه نوشته‌اند و مصنف آن، لاهیجی، شاگرد و داماد صدرا بوده و از استاد خویش به لقب فیاض مفتخر گشته و از شیوه وی در کناره‌گیری از حکومتگران پیروی نموده و مبدأ و معاد صدرا را از روی نسخه اصلی به خط خود نوشته و در نزد مصنف آن قرائت نموده و قسمتی از اسفار و نیز شواهد ربوبیه و رساله حرکت - چم‌لگی از صدرا - را نیز در محضر وی خوانده و از همه این آثار، نسخه‌هایی به خط او هست. و بر خلاف قول مشهور، نه تنها در کتابهای خود مطالبی از آثار صدرا

۱. نزه الخواطر ۲/۷-۲۵۱-۳، ۴۶۲-۸/۸-۵۱۷؛ تذکره علمای هند ۲-۱۱۱؛ شرح صدرا چاپ لکهنو ۱۳۳۹؛ خدابخش

لایبریری مین هماری خطی میراث ۷/۲۶-۶۶.

مانند شرح الهدایه نقل کرده، که عقاید فلسفی او نیز باطناً موافق عقیده استادش صدرا و خود به حسب باطن، فیلسوفی متأله بوده و به کثیری از مبانی استاد خود سخت پابند؛ و معتقداتی غیر از آنچه به آن تظاهر می‌نموده داشته و یکی از راسخان در حکمت متعالیه می‌باشد. و در آثار فلسفی خود به ویژه شوارق، از صدرا با عنوان استادنا و مولانا افضل المتألهین صدرالملة والدین محمد شیرازی، قدس الله روحه و نور ضریحه، و استادنا الحکیم المحقق الاقلمی، قدس سره، و استادنا الاعظم، اعظم الله قدره، و استادنا صدر المتألهین یاد کرده و هم در ستایش و رثای وی اشعار بسیار سروده و از آن میان:

مثنائیان پیاده و او در میان سوار اشراقیان فتاده و او در میان بپاست
خرمن‌کشان فلسفه گردند گرد او زیرا که ذات او به مثل قطب این رحاست

چنانکه در آغاز شوارق، در ضمن اشارتی لطیف، از مکتب و کتاب صدرا - حکمت متعالیه - نام برده و در همان کتاب، در مبحث علم آفریدگار، آنچه را در اعتراض بر خفری آورده، از شواهد ربوبیه صدرا گرفته؛ و اثری مستقل به نام الکلمات الطیبه در محاکمه میان میرداماد و صدرا در مسئله اصالت وجود و ماهیت پدید آورده و در مطاوی تحقیقات خود، مطالب متعددی بر طبق مرام و مشرب صدرا بیان کرده و با آنکه به پاره‌ای از مناقشات او بر مبنای ابن‌سینا در علم آفریدگار پاسخ گفته، اصالت ماهیت را که مختار میرداماد است تخطئه نموده و اصالت وجود را که مهمترین نظریه صدرا و مبنای غالب آراء اوست برگزیده و گاهی نیز به امکان و تحقق عالم مثال به سبک صدرا گراییده و ... که با این مقدمات، می‌توان آثار وی را از متون صدرایی شمرد و محمدرضای نامبرده را که بر شوارق حاشیه نوشته، از شارحان صدرا محسوب داشت.

یادآوری: در هامش نسخه شوارق الالهام چاپ ایران ۱۲۹۱، در کنار کثیری از تعلیقات محشیان متعدد، حواشی چندی با نشانی ملا رضا، ملا محمدرضا، محمدرضا تبریزی، رضا تبریزی، و استاد محمدرضا تبریزی انتشار یافته که احتمالاً از آثار ملا محمدرضا تبریزی مذکور در طبقات اعلام الشیعه سده ۱۳ است و با حاشیه‌ای که قلندر علی از آن نام می‌برد و ظاهراً به قلم یکی از علمای غیر شیعی

هند است نباید یکی باشد. و در اینجا، سخن از محشی هندی شوارق را با دو بیت از مصنف شوارق در ستایش هند به پایان می‌بریم:

حَبَّذَا هِنْد، كَعْبَةُ حَاجَاتِ خَاصَهُ يَارَانِ عَافِيَتِ جَو رَا
هَر كِه شَد مُسْتَطِيعَ فَضْلِ وَ هِنَر رَفَتَنِ هِنْد وَاجِبِ اسْتِ اَو رَا^۱

۵۹ غلامحسین علوی شیرازی جونپوری شیعی (۱۲۷۹-۱۲۰۵)

نسب به ابوالفضل العباس (ع) می‌رسانید و پدرش نیز مردی دانشمند بود. در فنون ریاضی تبخّر داشت و در علم هندسه ۲۴ شکل و در علم مناظر ۸ شکل جدید استخراج کرد. علوم دینی را هم از سید حسین سیدالعلماء که ذکر وی بیاید، فراگرفت و به خاطر دانش فراوان وی، مسلمانان و هندوها و راجه‌ها و مهاراجه‌ها بدو احترام می‌گذاشتند.

آثار

جونپوری آثار متعددی پدید آورد از آن میان:

۱. انیس الاحباب فی بیان مسائل الاصول که بر پایه صفیحه شیخ بهائی نگاشته است.
۲. رائف النّفوس ترجمه الاکثر تاؤذوسیوس به فارسی در هندسه.
۳. اصطلاحات التّویم.
۴. زیج بهادری یا بهادرخانی به فارسی که در هند چاپ شده و کتاب بزرگی است.
- ۵ و ۶ و ۷. شرحی بر تحریر اقلیدس و شرحی بر تحریر مجسطی - متن هر دو از خواجه طوسی - و حاشیه‌ای بر شرح چغینی.
۸. کتاب فارسی مفصل و جامعی به نام جامع بهادرخانی در:
- الف) هندسه و بیان اشکال هندسی. ب) علم ابصار، مناظر و انعکاس.

۱. شمس بازغه، محمود جونپوری با حاشیه قلندر علی ۴۲، ۵۶، ۷۰؛ مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی بر مجموعه رسائل حکیم سبزواری ۳۵؛ اعلام النبیعه سده ۱۱ ص ۳۱۹، سده ۱۳ ص ۶۱-۵۵۸؛ شوارق الالهام ۲، ۸۰، ۸۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۷، ۲۹۷، ۳۱۱؛ دیوان فیاض لاهیجی ۶۷، ۹-۷۸، ۸-۱۰۵، ۳-۱۱۲، ۳۷۵؛ مفارخ اسلام، علی دوانی ۴۸/۷، ۵۱-۴، ۵۸، ۹۸، ۱۷-۱۰۹؛ منتخبانی از آثار حکمای الهی ایران، جلال الدین آشتیانی ۱/۲۷۴، ۸-۲۷۷، ۳۴۴؛ شواهد ربوبیه صدر، مقدمه آشتیانی ۵۴.

ج) حساب و استخراج مجهولات و دیگر قواعد. د) مسائل دشوار مرکب از هندسه و حساب و علم ابصار (مساحت، تکسیر دایره‌ها، استخراج اندازه جیب‌ها، سینوس‌ها و ...) ه) هیأت قدیم و جدید و آلات رصد و کیفیت شناخت ابعاد و اجرام. و) رصد و زیج و تقویم.

کتاب با اشکال هندسی و جداول ارقام حسابی از مؤلف، به نام احتشام‌الدوله مبارزالملک راجه خان بهادرخان بهادر نصرت جنگ نگارش یافته و ماده تاریخ شروع به تألیف: «این طلسم گنج سزالاکبر است: (۱۲۴۸)» این کتاب دست کم دو بار - یک بار در کلکته - چاپ شده و نام دیگر آن مفتاح الرصد است و سید حسین نونهروی از شارحان صدرا نقد مبسوطی بر آن نوشته است.

۹. تعلیقه بر مبحث المثانة بالتکریر از شرح صدرا که بصره‌المهندس نام دارد و نسخه خطی آن در: کلکته، انجمن آسیایی ۱۴۹۰، ۱۴ برگ، ۱۵ س، ۶/۵۴/۹ سم، کتابت به خط نسخ، با تاریخ ۱۲۵۴، آغاز: «محمدالفردالذی لایوازی حمدنا مقادیر افضاله ... و بعد فیقول ... غلام حسین بن ... فتح محمد الکربلائی متوطن جونفور انّ هذه رسالة تشتمل علی قاعدة اشکال من الهندسة؛ یتوسّل (یتوصل) بها الی براهین ما ذکره الفاضل محمد بن ابراهیم الصدرالشیرازی فی شرحه لهدایة الحکمة؛ استنبطتها بتصرفات عن (من) تحریر اقلیدس؛ و سمّيتها بصره المهندس؛ و لیستخرج تاریخها عن (من) عدد ...^۱»

۶۰ سید حسین نقوی لکهنوی شیعی (۱۲۷۳-۱۲۱۱)

در نزد پدرش دلدارعلی و برادرش سید محمد، هر دو محشی شرح صدرا، شاگردی کرد و در دانش‌های مختلف تبخّر یافت. به مقام مرجعیّت دینی رسید و سیدالعلما لقب گرفت. شاه آوّد سرپرستی امر تعلیم و تربیت در منطقه را به وی سپرد و به اشاره وی بیش از نیم میلیون روپیه - به پول آن روز - برای کارهای عمرانی به عتبات مقدّسه ارسال شد و مدرسه سلطانیّه لکهنو برای اشاعه معارف شیعه تأسیس گردید. همچنین دستگیری از نیازمندان عموماً و اهل علم و فضل خصوصاً، از اموری بود که سید به آن توجه کامل داشت. چنانکه برای غالب دهلوی شاعر بزرگ فارسی و

۱. نهضة الخواطر ۳۵۹/۷؛ فهرست هدایت حسین ۷-۱۸۶؛ فهرست مشترک ۱/۱۸۴؛ آیت‌خسن - جشن‌نامه آقای حسن‌زاده مقاله خود ایشان ۳۲؛ الذریعه ۸۵/۱۲؛ الثقافة الاسلامیه ۲-۲۷۱ و ۲۷۷؛ ترجمه مطلع الانوار ۲-۴۲۱؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانه گنج‌بخش ۱۳.

اردوی هند، ماهیانه‌ای معین کرده بود که دریافت می‌نمود و ترکیب بند جانسوزی که غالب پس از مرگ سید در ثای او گفت، پاسخی به همین محبت بود. سید به موعظه نیز می‌پرداخت و تدریس علوم دینی شغل شاغل او بود و بعضاً کتابهایی مانند شرح صدر را تعلیم می‌داد. خلقی بسیار از مجلس درس او بهره‌مند شدند که برخی از آنان از بزرگترین علمای شیعه در تاریخ هندند. وی مانند پدر و برادر خود، با فیلسوفان و عارفان مخالفت می‌نمود و در اجازه‌ای که برای شاگردش مفتی محمدعبّاس - از شارحان صدر - نوشت، ملاً محسن فیض شاگرد صدر و مفسّر و محدّث بزرگ شیعی را به انحراف از طریقه مستقیمه آل رسول (ص) متّهم ساخت و او را به خاطر گرایش‌های عرفانی و فلسفی، از جمله عقیده به وحدت وجود، به باد نکوهش گرفت و دو کتاب وی عین‌الیقین و علم‌الیقین را - که دومی بیش از غالب آثار فیض جلوه‌گاه مکتب صدر است - مشتمل بر «تأویل منقولات با اصول تباه و کالای بی ارزش فلاسفه و عرفا - مانند ابن عربی» دانست و گفتار پدرش در لزوم پرهیز از آثار فلسفی (و به قول او کتب ضلالت و جهالت) را به عنوان مستندی قاطع یاد کرد^۱ و برخورد وی در این مورد، یاد آور حکمی است که مخالفان فلسفه و عرفان در ایران، علیه صدر و فیض صادر کرده‌اند:

در محسن فیض هم سخنهاست زیرا که قرابتش به صدر است^۲

آثار

سید حسین کتابهای فراوانی در علوم دینی تألیف کرد که بسیاری از آنها به فارسی است و از آن میان: روضة الاحکام در فقه در چهار مجلد، وسیلة النجاة در عقاید، رساله در منع از بیع مایعات نجس و منتجس، طرد المعاندین، رشفة فیض در تجوید، الحديقة السلطانية - در کلام و فقه و احکام که به دستور امجدعلیشاه تألیف کرده و در آن به ردّ شیخیّه پرداخته است.

از کتابهای عربی او: منهج التدقیق در فقه (صاحب جواهر الکلام، سیدحسین و این کتاب وی را بسیار ستوده)، اصالة الطّهارة که سید ابراهیم قزوینی بر آن تقریظ نوشته،

۱. تجلیات ۶/۱-۴۵ (و برگردید به ص ۸-۲۰۷).

۲. این بیت را از استاد بزرگوار آقا میرزا محمود شهابی خراسانی شنیدم که از زبان مخالفان فلسفه به طنز می‌خواندند.

حاشیه بر ریاض المسائل در فقه. سید آثار متعددی در اثبات حَقَّانِیَّت تشیع - شاخه اصولی - و ردّ شیخیّه و نیز ستیان مخالف شیعه و در دانش‌های گوناگون دیگر پدید آورد و بر پاره‌ای از آثار علمای ایران حاشیه نوشت - از جمله بر تحریر اقلیدس از خواجه طوسی و شرح صدر که نسخه خطی اثر اخیر در: ۱. آصفیه ۵۵.^۱

۲. علیگر، گنجینه عبدالحی ۷۵۴/۵۶.^۲

۳. رامپور، رضا ۲۵۶۱ (حکمت عامه) ۷۱۴، ۱۲ برگ، هر ص ۱۷ س، ۲۵×۱۷/۷ سم، نسخه‌ای خوب ولی کرم خورده و ناقص، کتابت در ۱۲۵۰، با جدول آبی و باریکه آبی، آغاز: «الحکمة صناعة نظرية الصناعة في اللغة هي حرفة الصانع ...»^۳
سید حسین در ۱۸ صفر ۱۲۷۳ در لکهنو درگذشت و در همان شهر در حسینیّه پدرش و در پایین پای او به خاک رفت. و غالب دهلوی شاعر نامی، یک قطعه شعر به عنوان ماده تاریخ وفات وی، و ترکیب‌بندی در بیش از هشتاد بیت در رثای او سرود و این هم بیتی چند از بند اول آن:

زین خرابی که در جهان افتاد	بگذر از خاک کاسمان افتاد
چشم و دل غرق خون یکدگرست	زین کشاکش که در میان افتاد
می‌کشد بی سنان و دشنه و تیر	غم بر احباب مهربان افتاد
جست از سدره طایر قدسی	کش از آن نخل آشیان افتاد
خون زغم در دل کلیم افشرد	لاجرم عقده برزبان افتاد
گشت داغ غم حسین علی (ع)	تازه در ماتم حسین علی ^۴

فرزند و شاگرد سید حسین، محمد تقی، و چند شاگرد دیگرش - سید حسین لکهنوی، سید حیدر علی، سید حسین نونهروی، سید کمال الدین موهانی و غلامحسین جونپوری - نیز از شارحان صدرابه شمارند و مولانا سید آغامهدی لکهنوی کتابی در شرح احوال سید حسین نوشته و آن را «تاریخ سیدالعلماء علین مکان» نام نهاده است.

۱. الثقافة الإسلامية ۲۷۱: حركة التألیف ۳۵۶. ۲. حامد علیخان. ۳. فهرست رضا ۹-۵۰۸.

۴. کلیات فارسی غالب ۷۱/۱-۴۶۴ و ۵۰۴.

منابع دیگر: نزهة الخواطر ۷/۱۴۲-۳: الذریعة ۶/۱۳۸ و ذیل نامهای دیگر آثار سید: ترجمه مطلع الانوار ۲۲-۲۱۴: فهرست مشترک ۱/۱۱۹: طبقات اعلام الشیعه سده ۱۳، ۱/۹-۳۸۷: تذکره علمای امامیه پاکستان ۶.

۶۱ مولانا ابوالبرکات رکن‌الدین محمد ترابعلی دهلوی امروہوی لکهنوی حنفی (۱۲۸۱-۱۲۱۳)

نسب به زبیر، عمّہ زاده رسول (ص) و صحابی مشہور، می‌رسانید. در محضر شیخ اسماعیل لندنی محشّی شرح صدر الشاگردی کرد و در معقول و منقول استاد شد. به تدریس و افادہ می‌پرداخت و خلق کثیری از محضر او استفادہ کردند و حتی برخی از علمای شیعه افتخار شاگردی او را داشتند، همچون میرزا محمدعلی لکهنوی کہ در دانش‌های حکمی شهرت یافت؛ و سیدعلی ضامن نونہروی.

آثار

ترابعلی آثار متعددی در دانش‌های گوناگون پدید آورد از آن میان:

۱. درک المآرب در مسائل فقہی و آداب به فارسی.
۲. حاشیہ بر تعلیقہ غلام یحیی بر میرزاہد - قطب رازی و تکملہ حاشیہ مزبور.
۳. تدقیقات الراسخات فی شرح تحقیقات الشامخات، شرح و متن ہر دو از ترابعلی و در ردّ و ہایبان بہ فارسی کہ دربارہ آن گفته‌اند:

این رسالہ کہ ہست بس محکم ہشت و ہایبان از آن شد خم

۴. توضیح اشعار مطوّل تفتازانی بہ فارسی.
۵. شرح و تعلیقہ بر شرح قاضی مبارک (از شارحان صدر) بر سلم العلوم.
۶. رسالہ در حرمت حقّہ و افیون بہ فارسی.
۷. تعلیقہ بر شرح حسن لکهنوی و حمد اللہ (ہر دو از شارحان صدر) بر سلم العلوم.

۸. حاشیہ بر جامی.

۹. رسالہ عقیقہ بہ فارسی کہ ترجمہ اردوی آن چاپ شدہ.

۱۰. اعراب قرآن بہ فارسی.

۱۱. شرح فارسی قصیدہ بردہ و آثار دیگر.^۱

۱. نزہۃ الخواطر ۷/۸-۱۰۷ و ۸/۴۰۸، ۳۰-۱۲۹، ۳۴۱، ۳-۴۶۲؛ تذکرہ علمای ہند ۶-۳۵، ۸۱؛ فہرست مشترک ۱/۱۴۴

و ۳۹۴، ۱۳/۲۴۴۲ و ۲-۱۰۶۱ و ۴/۲۳۲۰.

با صدرا

ترابعلی حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارد که آن را در سال ۱۲۵۳ در سندیله، هنگام تدریس این کتاب برای یکی از امیران دلاور و دانشمند و زبان آور و قرآن‌شناس موسوم به شوکت علی - و به دستور وی - نگاشته؛ و به نام او، شوكة الحواشی لازاحة الغواشی نام نهاده است. در این اثر، از صدرا با عنوان «شارح محقق» و «شارح تحریر» یاد کرده و برای تحشیۀ شرح الهدایة او، بعضاً از دیگر آثارش مانند اسفار و حاشیه بر الهیات شفاکمک می‌گیرد و به آنها بازگشت می‌دهد. گاه نیز از مآخذ این اثر صدرا سخن می‌راند - مثل اینکه: برهان مثناة بالتکریر، برگرفته از کتاب دوانی است - و با اینکه بیشتر ایرادات دیگران بر صدرا را رد می‌کند، ندرتاً خود به خرده‌گیری از وی می‌پردازد. همچنین در این حاشیه و در اثر دیگر خود تعلیقه بر حاشیۀ غلام یحیی بر میرزاهدقبط، از استاد صدرا، میرداماد، با نهایت حرمت و با عنوان «السیدالباقر» و «باقرالحکما» و «باقرالعلوم» نام می‌برد و به اقوال وی استناد می‌جوید و امانت در ذکر مآخذ را حتی در مورد مآخذی که مصنف آن را در جای دیگر مورد انتقاد قرار داده، رعایت می‌کند و در حاشیۀ وی بسیاری از بگومگوهای محشیان هندی و نقض و ابرام‌ها و نفی و اثباتهایی را که در صحنۀ صدراشناسی به راه انداخته بودند می‌توان یافت؛ که در کثیری از موارد نیز با اظهار نظرها و انتقادات وی همراه است. چنانکه بیش از سی بار نظریات عماد عثمانی را در شرح یا نقد آراء صدرا رد کرده. نیز انتقادات وی از نوشته‌های دیگر محشیان مانند محمدامجد، محمداعلم، محمدعظیم، نظام‌الدین، ملا حسن، عبدالعزیز، ارتضاعلی، ولی‌الله. و البته در مواردی نیز توضیحات برخی را در تفسیر صدرا به نظر قبول نگریسته و از آن دفاع نموده. چنانکه بیش از ده بار، گفته‌های عبدالعزیز را با حفظ حرمت وی و ذکر او به عنوان «خاتم المحدثین» در توضیح مطالب شرح صدرا یا نقد آنها آورده و گاهی برای تفصیل مطلب، به حاشیۀ استادش اسماعیل لندنی و حاشیۀ عبدالعلی لکهنوی بر شرح صدرا بازگشت می‌دهد.

حاشیۀ ترابعلی بر شرح صدرا به عربی است اما در موارد متعددی از آن - و بعضاً در هاشم - برای توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، از کلمات فارسی استفاده شده است مثل: إحکام: استوار کردن؛ رقاد (بالضم): خواب و خواب شدن؛ ثقل (بالکسر): گرانی و بار و کنج زمین و مرده و گناه.

شکوّة الحواشی تا فصل فی اثبات الهیولی^۱ از شرح صدر می‌رسد و قطعات معدودی از آن، در هامش چاپهای صدر در هند چاپ شده و تمام آن در سال ۱۲۵۸ در لکهنو، به تصحیح محشّی و به اهتمام ابو عبدالرحمن محمدحسین صاحب مطبع محمّدی، در ۸۵ ص، ۱۹ س، به صورت چاپ سنگی و با خطّ نستعلیق انتشار یافته است. با یادداشت‌هایی در هامش صفحات از خود محشّی که غالباً یا معانی لغات است یا نام کسانی که در اصل حاشیه نظرشان آمده و تصریح به اسمشان نشده، و با نشانی «منه عنی عنه»، آغاز: «قوله باعباء، الاعباء بالفتح جمع عب بکسر العین المهملة و سکون الباء الموحدة بمعنى الثقل»، انجام: «الحمد لله على ما وقع الفراغ من هذا التّضيد ... للعبد ... ترابعلی بن شجاععلی ... فی ۱۵ ذی الحجّة سنة ۱۲۵۳ من الهجرة».

در آغاز کتاب دو تقریظ چاپ شده است یکی به قلم مولانا سیّد انورعلی - و آغاز آن: «ما احسن کلاما صدره حمد المخترع الفعال ...» - که از صلوات وی بر فرزندان معصوم پیامبر (ص) بر می‌آید شیعه بوده است و در آن می‌نویسد: «از آنجا که شرح الهدایة صدر دانایان و مستند فرزندگان، شرحی مشتمل بر مسائل پراکنده مربوط به حکمت و فلسفه، و مطالب آن، ورد زبان دانشمندان و کاملان است، دانشوران عنان همّت خویش را متوجّه کشف دشواریها و شرح مشکلات آن نموده‌اند ولی به دقایق پنهانی آن، دست نیافته و حقایق آن را دریافته و گروهی از آنان نیز دچار لغزش‌ها شده‌اند، و مشتاقان حلّ دشواریهای آن، همچنان به سوی عالمان در رفت و آمد بودند و تشنگان شرح مشکلات آن، در نزد فاضلان درنگ می‌نمودند و به هدفی که داشتند نمی‌رسیدند و خواسته‌شان برآورده نمی‌گردید، تا عنان همّت را متوجّه حضرت محشّی، همانام امام علی (ع) مولوی ترابعلی دامت برکاته نمودند، ولی پراکندگی احوال، ایشان را از این امر باز می‌داشت. تا به تدریس شرح صدر برای امیر شوکت علی [یکی از بزرگان عصر] پرداختند و به دستور وی، دست به نگارش و تدوین این حاشیه زدند.»

یادآوری: این تقریظ نویسنده، ظاهراً همان است که تقریظی هم بر حاشیه شرح صدر از معین الدّین شاگرد ترابعلی نوشته است.

تقریظ دوم از سناء الدّین احمد عثمانی اموی بدایونی - از علمای سنت (و

۱. شرح صدر، چاپ دیوبند ۵۸.

شاگرد عبدالعزیز دهلوی مدرّس و محشّی شرح صدرا^۱ که از ترابعلی با عنوان رأس الاساتذه یاد کرده و می‌نویسد: «راستی که دانش‌ها، از برخورد اندیشه‌ها فزونی می‌گیرد و فنون، با در پی هم آمدن نظریّات، به کمال می‌رسد. پس گذشتگان درختان‌اند و آیندگان میوه‌ها...»

آغاز تقریظ: «حمداً لمن لیس فی الکون سواه...»^۲

— در پاره‌ای منابع^۳ از حاشیۀ ترابعلی بر شرح صدرا و شوکت الحواشی، به گونه‌ی دو اثر یاد شده است.

— سه شاگرد ترابعلی: شیخ معین‌الدین کروی حنفی، سیّد حیدرعلی رضوی و کمال‌الدین موهانی — هر دو شیعی — هر یک حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارند.

۶۲ مولوی ابو محمد قلندرعلی اسدی زبیری پانی پتی (م‌پس از ۱۲۸۰)

ظاهراً از نسل زبیر صحابی بود و محضر بزرگانی مانند شرف‌الدین رامپوری محشّی شرح صدرا را درک کرد. آثار متعدّدی به جای نهاد؛ از آن میان شرح بر حکمة العین کاتبی قزوینی در حکمت و بر سلّم العلوم در منطق، تجلیه الافکار، شمس‌الضیاء، الطریق‌المستوی و حاشیه بر شمس بازغة جونپوری که تا هنگام چاپ اثر اخیر (سال ۱۲۸۰) زنده بوده و در آن، بیش از بیست بار از صدرا یاد کرده و به نقل مطالب فراوانی از کتب متعدد وی (اسفار، شرح الهدایة، حکمة عرشیة، حاشیۀ شفا) پرداخته و از وی، حتّی در جایی که نظر او را با لحنی تند رد می‌کند، با حرمت نام می‌برد — و با عناوینی همچون استاد بافضیلت، محقّق... — و نقل نوشته‌های صدرا نیز یا برای توضیح و تکمیل و نقد مطالب شمس بازغة و استناد و استدلال بر صحت نظریّۀ ای است و با توصیه به اینکه: «در آن بیندیش.» یا برای طرح پاره‌ای از اعتراضات یا پاسخ آنها، همچون پاسخ به ابوالبرکات بغدادی و فخر رازی. گاهی نیز به توضیح و بررسی نظریّات صدرا و خرده‌گیری از آنها می‌پردازد. و بعضاً آنچه را کسانی مانند عطاء‌الرضا هندی (نگارنده صراط‌السوی) در انتقاد از وی نوشته‌اند می‌آورد. یا به

۱. نزّه الخواطر ۲/ ۲۰۸. ۲. شوکت الحواشی، نسخه چاپی: حاشیۀ ترابعلی بر تعلیقه غلام یحیی ۸۶.

۳. حرکة التألیف ۶۱-۳۶۰.

سنگش نوشته‌های صدرا با دیگران می‌نشیند و هماوایی یا اختلاف وی با آنان را آشکار می‌سازد و برای نمونه:

اقسام فاعل به نقل از صدرا و او از ختام

فرزانه عمرخیام در یکی از رساله‌های خود سخنی دارد که محقق صدرای شیرازی نیز - در اسفار و حکمة عرشیه^۱ - آن را آورده و پذیرفته: فاعل شش گونه است:

- بالطبیعة (مانند حرکت آب به سوی زیر، یا حرکت نهال به سوی درخت شدن) - بالقسر، در موردی که کاری بدون آگاهی و اختیار از موجودی صادر شود و بر خلاف مقتضای طبیعت آن موجود نیز باشد (مانند حرکت آب به سوی بالا). - بالجبر، در موردی که موجودی بذاته اختیار انجام و ترک فعلی را دارد ولی بالاجبار او را به انجام آن وادارند (که وجه اشتراک این هر سه، نبود اختیار در انجام فعل است و اینکه: در هر سه، فاعل را دیگری تحت سلطه خود درآورده و مسخر نموده و او را با زور به کار گماشته است).

- بالقصد، در موردی که فاعل، نخست اراده انجام کار را نماید و این اراده نیز پس از آگاهی از غرضی باشد که در انجام آن کار مورد نظر است. - بالعناية (به اصطلاح مشائیان) و آن در مورد باری تعالی است که فعل او پیامد علم او به وجه خیر در آن فعل بر حسب نفس الامر است و علم او به وجه خیر در آن فعل، برای صدور فعل از او کافی؛ و نیازی به قصد زائد بر علم، و به انگیزه‌ای بیرون از ذات فاعل نیست.

- بالرضا و آن نیز در مورد باری تعالی است که علم او - بذاته - سبب فعل او و عین وجود و فاعلیت اوست و از جهتی فاعلیت او عین علم و معلومات او.

۱. ظاهراً به جای حکمة عرشیه، از مشاعر صدرا باید نام می‌برد؛ زیرا مطالب مزبور، باکم و زیاد، در آنجا و در ترجمه فارسی آن آمده است (ص ۵۸ و ۲-۲۰۱) و حکیم سبزواری شارح نامی صدرا و از معاصران قلندرعلی نیز آن را به صورت کامل تری تحریر کرده است (شرح منظومه، زیر نظر دکتر محقق ۶۰/۱-۱۵۶ و ۵۲۲-۹).

منابع قلندر علی و آنچه از صدرا گرفته

قلندر علی از آثار حسن و عبدالعلی - هر دو لکهنوی و محشی شرح صدرا - و مولانا محمد رضا محشی شوارق و دیگران سود جسته و با وجود پاره‌ای خرده‌گیری‌هایش بر صدرا، برخورد هایش حاکی است که بعضی از آراء اختصاصی آن حکیم را به دیده قبول می‌نگریسته. چنانکه در برابر استدلال‌های محمود جونپوری بر نفی حرکت جوهری، سخنان صدرا در اسفار را در اثبات آن، نسبتاً به تفصیل آورده. و پس از نقل این جمله: «پس طبیعت، لازم است که در ذات خود، مانند حرکت، امری نوشونده باشد. بلکه حرکت، همان نوشدن طبیعت است...»^۱ می‌نویسد: «گفتار او پایان یافت... در آن نیکو بنگر.»

نیز آنچه می‌نویسد که: «پس مابه‌الاشتراک در هر طوری [=مرتبه‌ای] از اطوار وجود، نفس مابه‌الامتیاز است در شأنی از شئون وجود؛ بدون مدخلیت غیر.» و این سخن، نزدیک به نظریه صدرا در خصوص مقول بالتشکیک بودن وجود است که در شرح منظومه و نظایر آن نیز انعکاس یافته: «و بما انّ مابه‌الامتیاز فی شیئة الوجود عین مابه‌الاتفاق لبساطه، لا فی شیئة الماهیة»^۲.

با میرداماد و لاهیجی و خوانساری

آراء و نوشته‌های استاد صدرا میرداماد در کتابهای قبسات، افق‌المبین، الایماضات و خلصة ملکوتیه نیز در کتاب این شارح هندی صدرا جایی در خور دارد و بارها به نقل و نقد یا دفاع از آن می‌پردازد یا برای شرح مطالب شمس بازغه، از آن یاری می‌جوید. نزدیک ۲۰ ص از کتاب خود را نیز به توضیح و بررسی نظریات میر در باب حدوث دهری اختصاص داده و در پایان، این‌گونه اظهار نظر می‌کند: «پس جهان ازلی بالغیر است و علّت تامّة آن، یعنی واجب بالذات سبحانه، ازلی بالذات. و بر دانای هوشیار روشن است که این شرک نیست.»

و با آنکه عقیده او با میر یکی نیست، از وی با حرمت فراوان و با عنوان السیدباقر، الفاضل‌الباقر، و گاهی التحریرالباقرالشهیر یاد می‌کند. و با وجود اختلاف مذهبی با وی، از دعای ره (رحمة الله علیه) در حق او دریغ نمی‌نماید و گاهی نیز به سنجش آراء وی با شاگردش صدرا می‌پردازد یا هماوایی آن دو، و اعتراض

۱. اسفار ۱۰۲/۳. ۲. شرح منظومه، به تصحیح محقق ۵۵/۱.

صدرا و برخی از دانشوران هند - مانند محمدرضا (محشی شوارق) و نیز عطاءالرضا - بر میر را نقل و پاسخ برخی از دانشوران هند، مانند همان عطاءالرضا را در جای دیگر، بر اعتراضی که بر میر شده است می آورد. در میان دانشوران ایران پس از صدرا نیز از نوشته های داماد و شاگرد صدرا عبدالرزاق لاهیجی، مانند شوارق، و آقا حسین خوانساری - مانند حاشیه وی بر محاکمات قطب رازی - بهره مند بوده و از اوّلی با وجود اختلاف مذهبی، با دعای ره (رحمة الله علیه) و از دوّمی با عنوان «فاضل کامل» یاد می کند. و گاهی سخن یا اعتراض آن دو را به گونه ای می آورد که هماوایی وی با آن دو را معلوم می دارد.

با اهل بیت پیامبر (ص)

قلندرعلی به گونه ای که از این اثر وی بر می آید، شیعی رسمی نبوده و ظاهراً نسب به زبیر می رسانیده است. اما گرایش های شیعی، بی بهانه و با بهانه، در کتاب او جولانگاهی مناسب یافته است چنانکه:

در ذیل سخن از «آل» می نویسد: «امام فخر رازی در تفسیر کبیر گوید: آل محمّد همان کسان اند که مآل و بازگشت کار ایشان به اوست. پس هر آن کسان که بازگشت کارشان به او باشد، آل اویند. و چون و چرا نیست که پیوستگی و وابستگی میان پیامبر خدا با فاطمه و علی و حسن و حسین (خدا از آنان خشنود باد) به استوارترین گونه بوده و این مطلب، همانند آنچه با نقل متواتر به ما رسد، آشکار است. پس بایستی آنان «آل» باشند. و چون این ثابت شد، باید بیشترین بزرگداشت را ویژه آنان شناخت و دلیل بر این، وجوهی چند:

نخست، آنچه خدای برتر به پیامبر می گوید: بگو که از شما پاداشی نمی خواهم جز آنکه نزدیکان مرا دوست بدارید.

دوّم اینکه، تردید نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فاطمه را در بالاترین حد دوست می داشت و گفت «فاطمه پاره تن من است هر که وی را بیازارد مرا آزرده است» و هم به نقل متواتر ثابت شده است که او (ص) علی و حسن و حسین را دوست می داشت. و چون این ثابت شد، بر همه امت واجب است آنان را دوست بدارند تا این دستور خدای برتر را به کار بسته باشند: وَاتَّبِعُوا لَكُمْ تَفْلَحُونَ [= از پیامبر (ص) پیروی کنید، شاید که شما رستگار شوید].

سوّم اینکه، دعا برای آل پیامبر (ص) مرتبتی سترگ است و از این روی، در پایان تشهد نماز، این دعا نهاده شده: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [خدایا درود بفرست بر محمد و آل محمد] پایان گفتار او [امام فخر] با تلخیص.»

— در ذیل سخن از تسبیح موجودات آورده است: «فاطمه — علیها السلام — گفت: شنیدم زمین با علی سخن می‌گفت و علی نیز با زمین. گزارش این گفتگو به پیامبر رسید. پس سجده‌ای طولانی کرد و چون سر برداشت گفت: ای فاطمه! تو را مژده باد که نسلی پاکیزه خواهی داشت؛ که خداوند همسر تو را بر دیگر آفریدگانش برتری بخشیده و زمین را بفرمود تا اخبار خود، و آنچه را در شرق و غرب آن بر روی آن جریان دارد، برایش بازگو کند. این روایت را قَسْطَلَانی، در المواهب اللدنیّة، و دیگران آورده‌اند. پس پایداری نمای و هرگز از دو دلان مباش.»

استفاده از کلام امامان شیعه در تأیید نظریه‌های فلسفی

قلندر علی گاهی مانند صدرا و شارحان وی، از سخنان امامان شیعه (ع) برای تأیید مبانی حکمی و عرفانی کمک می‌گیرد و مثلاً از کتاب شیعی درالحکم^۱، سخنی از امام علی (ع) نقل کرده، و آن را پشتوانه یک نظریه فلسفی گردانیده است. سخنی که صدرا در مشاعر^۲، و بسیاری از شارحان وی به تمام یا پاره‌هایی از آن استناد جسته و بعضاً به توضیح آن پرداخته‌اند؛ کسانی مانند عبدالرزاق لاهیجی در شوارق^۳، فیض کاشانی در قرة العیون^۴ و کلمات مکنونه^۵، محمدجعفر لاهیجی در شرح مشاعر صدرا^۶، شیخ احمد احسائی در شرح مشاعر^۷ و شرح زیارت جامعه کبیره^۸؛ حاجی سبزواری در شرح اسماء الحسنی^۹ و حاشیه اسفار^{۱۰} و شرح منظومه^{۱۱} و مجموعه رسائل خود^{۱۲}،

۱. تألیف شیخ عبدالواحد آمیدی که بیشتر به نام غرر الکلم و درالحکم خوانده می‌شود (ذریعه ۱۳/۱۴۲ و ۱۶/۳۸) و به نقل پاره‌ای از فهرست‌های چاپ مصر، محمد عبده عالم بزرگ آن دیار، شرحی بر این کتاب نوشته که به طبع رسیده است (اگر همان شرح وی بر نهج البلاغه نباشد)، علاوه بر آمدی، این شهر آشوب در مناقب آل ابیطالب (۴۹/۲) این سخن را به امام علی (ع) نسبت داده ولی محمدباقر مجلسی این نسبت را نادرست شمرده (بحار ۱۶۵/۴ و ۱۷۳) و آقا جمال خوانساری پس از توضیح کلام مزبور، عدم صحت این نسبت را ترجیح داده (شرح غررالحکم ۲۱/۴-۲۱۸) و مصحح کتاب او مرحوم جلال الدین محدث نیز در این مورد با او همداستانی نموده است. ۲. ص ۷. ۳. ص ۳۵۱.
۴. چاپ به دنبال حقایق فیض ۳۶۷. ۵. ص ۷۵. ۶. ص ۳۸۹. ۷. ص ۱۵ و ۳ و آخر.
۸. ج ۱، ص ۱۵۰. ۹. ص ۲۱۳. ۱۰. ۲۶۲/۷. ۱۱. چاپ دکتر محقق ج ۲، ص ۵۹.
۱۲. ج ۱، ص ۶۰ و ۶۴ و ج ۲، ص ۲۰ و ۴۲۰.

میرزا احمد شیرازی در حاشیه بر مشاعر به نقل از میرداماد، استاد محمدتقی آملی^۱ و مهدی آشتیانی هر یک در تعلیقه بر شرح منظومه^۲، بدیع الملک میرزا عمادالدوله در شرح مشاعر^۳، برخی مانند ملا محمد صالح خلخالی و عبدالرحیم دماوندی نیز آثار مستقلی در شرح این کلام نوشته‌اند که شرح اولی به شیوه فیلسوفان و عارفان است و در آن از صدرا نقل قول شده است.^۴ اما نوشته قلندرعلی چنین است: «معلولات مفارقه، به معنای عقول عالیه است و آنچه در کتاب شمس بازغه آمده، نظریه فیلسوفان را حکایت می‌کند و مؤید آن، سخنی است از "دروازه شهر حکمت و حامل رازهای نبوت و جوشیدنگاه چشمه‌های معرفت علی بن ابیطالب علیه السلام" که در پاسخ به این پرسش که "جهان علوی چیست؟" گفت: صورتیابی مجرد از ماده، تهی^۵ از قوه و استعداد [فعلیت‌های محض] که حق [بدون واسطه] در آن‌ها [یعنی در اعیان و صور علمیّه آنها] تجلی کرد تا درخشیدن گرفتند [آنها را از مرز علم به عین رساند و از مکتب بطون به حضرت ظهور آورد تا به نور فعلی او که فیض مقدس است منور گردیدند.] و با شمس ذات پاک خود در آنها طلوع کرد [و آنها را مطلع شمس هویت خود قرار داد؛ و با نور شمس وجه خود، آنها را طالع گردانید؛ و در صفات نوریّه، آنها را همچون ذات حقّه و جوییه خود ساخت] تا [به افاضه انوار عقلیه و نفسیه] نورپاشی نمودند [واسطه ایجاد صور نوریّه دیگری مانند خویش گردیدند] و نمونه خود را در هویت [= در وجودات] آنها بیفکند [آنها را مظاهر صفات و خلیفه خود در عوالم گردانید].^۶ پس افعال او از آن آشکار گردید. و انسان را دارای نفس ناطقه‌ای آفرید که اگر آن را با دانش و کردار نیکو پاکیزه سازد و بپیراید، با گهرهای نخستین که علت‌های آن است همانندی یابد.^۷ و

۱. شرح منظومه، چاپ دکتر محقق ۷/۲-۲۷۶. ۲. تعلیقه آشتیانی ۷-۶۱۶. ۳. ص ۲۱۹.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی ۲/۱۲۳۹؛ ذریعه ۱۳/۲۰۲؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای پیشین ۳۰۱/۹.

۵. کلمه تهی را در برابر واژه «خالی» نهادم که به نقل سبزواری و محشّیان وی در کلام امیر (ع) آمده؛ در پاره‌ای منابع، به جای آن، عالیه ضبط شده است.

۶. توضیح کلام منسوب به علی (ع) تا این قسمت، با استفاده از تعلیقه مهدی آشتیانی.

۷. شیخ احسانی گوید: «مراد از این همانندی، همان پیوستگی و اتّصالی است که صدرا در آغاز مشاعر، به این گونه یاد کرده: للاتّصال بالعقل الفعّال. و آن همچون اتّصال و پیوستگی آهن است به آتش؛ که چون

اگر مزاج آن به اعتدال گراید و از ناسازگاریها دوری گزیند، به وسیله آن، با هفت آسمان استوار مشارکت نماید. پایان گفتار او که راهبر به سوی هدایت است - بر طبق آنچه صاحب درالحکم آورده.^۱»

پس از نقل کلام منسوب به امیر (ع) از کتاب قلندرعلی و شرح آن بر پایه سخن آشتیانی و احسائی، این دو بیت را که یکی دیگر از شارحان صدرا - محمد هیدجی محشی شرح منظومه - در توضیح حدیث سروده می آوریم:

ز سالار آگه دلان رهروی بپرسید از مردم مینوی
که چوتند؟ دادش چنین آگهی همه صورتند از هیولی تهی^۲

قلندرعلی در منابع دیگر

قلندرعلی را جز از طریق یک اثر وی (حاشیه بر شمس بازغه) نمی شناسم. ولی به گمانم وی همان باشد که مولانا مقرب علیخان زائر (م ۱۳۴۵) از علمای شیعه هند، منطق و فلسفه را در محضر او فرا گرفت^۳ و همانکه در میان رجال سده ۱۳ به اینگونه معرفی شده است: «مولانا قلندر بخش پانی پتی حنفی، استاد فاضل و یکی از دانشمندان میرز در علوم حکمی. در نزد دانشمند فضل حق خیرآبادی [از مدرّسان شرح صدرا] دانش آموخت و مدّتی در دهلی و در شهر مرادآباد به افاده و تدریس پرداخت. گروه انبوهی از دانشوران از محضر او استفاده کردند.^۴» نیز گمان می کنم وی همان باشد که در پاره ای مآخذ به نام قلندرعلی زبیری اموی از او یاد کرده و اثری موسوم به نورالعین فی مولدالتبی و شهادةالحسین به او نسبت داده و گفته اند که این کتاب او در دهلی چاپ شده است.^۵

۶۳ مفتی محمد سعدالله مرادآبادی رامپوری حنفی (۱۲۹۴-۱۲۱۹)

در محضر استادانی مانند اسماعیل لندنی محشی شرح صدرا و مفتی صدرالدین دهلوی متخلص به آزرده - از مدرّسان شرح صدرا - شاگردی کرد. سالهای دراز در

→ تحقیق یابد، و چنان شود که با پایداری در قرب به آن - بدون حجاب - اتصال صادق باشد، با آن همانند

گردد.» ۱. حاشیه قلندر علی بر شمس بازغه در هامش آن کتاب، چاپ هند ۱۲۸۰.

۲. دانشنامه آخوند محمد هیدجی ۱۳۵. ۳. ترجمه مطلع الانوار ۶۵۳. ۴. نزّه الخواطر ۷/۳۹۹.

۵. معجم ماکتب عن الرسول و اهل البيت، عبدالجبار رفّاعی ۱۲۲/۸.

لکهنو و رامپور به افتا و قضا و تدریس و نظارت بر تألیفات می پرداخت.

آثار

محمد سعدالله آثار بسیاری به فارسی یا به عنوان شرح و حاشیه بر کتابهای علمای ایران در دانش‌های گوناگون پدید آورد؛ از آن میان:

۱. رساله‌ای فارسی در ترکیب بسم الله که در آن آمده: «در تسمیه، ۵۳۱۲ ترکیب به اختلاف معانی محتمل است به این نهج...»

۲. میزان الافکار در شرح معیارالاشعار خواجه طوسی به فارسی.

۳. رساله‌ای در تعریف الف و لام و اقسام آن به فارسی.

۴. قصیده لامیه فارسیه.

۵. مفیدالطلاب فی خاصیات الابواب به فارسی.

۶. حاشیه بر شرح چغینی در هیأت.

۷. التئویه بالتشبيه در تشبیه و استعاره به فارسی.

۸. هدایة النور در فقه و آداب و سنن به فارسی.

۹. ترجمه فقه اکبر و وصیت نامه ابوحنیفه.

۱۰. شرح بر خطبه رساله قطب رازی.

۱۱. نوادر الفصول در شرح کتاب درسی فصول اکبری در علم صرف (متن و شرح

هر دو به فارسی).

۱۲. خلاصة النوادر به فارسی که گزیده‌ای است از نوادرالبیان فی علوم القرآن تألیف

خود او.

از دیگر آثار وی: حاشیه بر شرح حمدالله بر سلم العلوم، رساله در قوس و قزح، رساله در

تناسخ، شرح بر ضابطه التهذیب، رساله در تحقیق علم آفریدگار، رساله مفیدالبصیره در حساب.

تخلص محمد سعدالله در اشعار فارسی خود آشفته بود و از سروده‌های او این دو

بیت، ماده تاریخ یکی از چاپهای شرح صدر در هند است:

به حکمت انطباعی یافت شرح صدر شیرازی کزو بهتر نشد طبع کتابی در فن تازی

ز آشفته چو تاریخ تمام طبع را جستم بگفتا باد مطبوع طبایع شرح شیرازی: (۱۲۶۲)

محمد سعدالله، تقریظی هم بر رساله استاد خود مفتی صدرالدین - در ردّ نظریه وهابیان در باب سفر زیارتی - نگاشته که گرایش های مذهبی او از آن آشکار است.

با صدرا

حسینعلی فتحپوری شاگرد محمد سعدالله، در تهیّه نسخه ای مصحّح و محشّی از شرح صدرا و چاپ و انتشار آن، از کمکها و راهنماییهای استاد برخوردار بوده است. سعدالله حاشیه ای بر شرح صدرا نیز دارد که در آن به برخی از محشّیان این کتاب - محمداعلم، محمدامجد، عبدالعزیز، عمادالدین و ... - خرده گرفته و آنان را به در نیافتن کلام صدرا منسوب داشته و بعضاً ایرادات آنان بر وی را رد کرده است.

حاشیه محمد سعدالله، در سال ۱۲۷۰ در مدراس به چاپ رسیده و قطعات بسیاری از آن در هامش چاپهای شرح صدرا در هند، منتشر شده است؛ آغاز نخستین قطعه ای از آن که در هامش پاره ای از چاپهای شرح صدرا می خوانیم: «قوله العقل ... اعلم انّ اختراع العقول و ابداع النفوس و تعلیق الصّور بالموادّ و اخواتها، امّا امور ماضیه او مستمرّه؛ و اضافه اسم الفاعل الى معموله ...»

نقد حاشیه سعدالله بر صدرا و پاسخ به نقد

آنچه محمدسعدالله در توضیح شرح صدرا و نقد برخی از محشّیان آن - مانند محمداعلم و عمادالدین - نوشته، مورد اعتراض برخی از معاصران او قرار گرفته. چنانکه یکی از آنان به نام سیّد کمال الدّین حسین، کتابی فارسی موسوم به «هدایه البرایا الی بیان الافانک و الخطایا» تألیف کرده و در آن، نخست یادآور شده است که «مولوی سعدالله در تألیفات خود، در حقّ اکابر - مثل صدرا، محمداعلم، غلام یحیی و عمادالدین [هر سه از محشّیان صدرا] - زبان طعن دراز کرده.» و سپس، به قول خود، «برای احقاق حق و ابطال باطل و انتقام از طرف اکابر مشار الیه»، این کتاب را در تبیین خطاهای محمد سعدالله در پاره ای رسائل وی نگاشته و بخش هشتم آن را به «ذکر افانک و خطایای متعلّقه عبارت شرح الهدایه صدرا» و حواشی آن اختصاص داده است. هدایه البرایا در هند چاپ شده و در برابر آن، مولوی محمد مهدی کروی که گویا از شاگردان محمد سعدالله بوده، رساله ای - ظاهراً به نام دافع الاوهام متعلّق حواشی الصّدر الممقام - نوشته و در آن، پاره ای از ایراداتی را که به

حواشی مفتی بر شرح صدرا گرفته بودند پاسخ گفته. در این رساله آمده است که مفتی در آغاز تحصیل علم، حواشی بر شرح صدرا نوشته بود و بعدها آنها را در حاشیه مدون خود بر شرح صدرا بییراست. ولی شاگرد رشید وی (حسینعلی فتحپوری محشی شرح صدرا؟) حواشی وی را به همان صورت نخستین، در هامش شرح صدرا به چاپ رسانید و ...

به گونه‌ای که از این رساله بر می‌آید، کسی که بر حاشیه سعدالله بر شرح صدرا خرده گرفته، مشهور به مرادآبادی بوده و پاره‌ای از ایرادات وی را مفتی شفاهاً پاسخ گفته است (این مرادآبادی با کمال‌الدین حسین نامبرده یکی است؟) در رساله محمد مهدی، اشاره‌ای هم به لغزش‌های مطبعی و تحریفاتی که در کتابها به هنگام چاپ روی می‌دهد شده است و آغاز آن: «قال الصدرا شیرازی «قريحتي القرية» اقول لما كان يرد عليه ان ...» پایان: «نقته العبد المفتاح الى فيضه الابدی محمد مهدی الکروی صانه الله عن شر کل غوی. تمت.»

این رساله به پیوست شرح صدرا چاپ کلان کوتهی (لکهنو) پیش از سال ۱۲۸۴ به چاپ رسیده است.

محمد سعدالله در سال ۱۲۹۴ درگذشت و این بیت فارسی که یکی از هندیان معاصر وی گفته، ماده تاریخ وفات اوست:

تاریخ وفات گفت یحیی گنجینه علم و فضل صد آه^۱

۶۴ فیض احمد اموی عثمانی بدایونی (۱۲۲۳ - پس از ۱۲۷۴)

از رجال علم و طریقت و آخرین فاضل نامی از خاندان عثمانی بدایونی بود. در محضر دایی خود فضل رسول بدایونی - مخالف سرسخت وهابیان و نویسنده کتابهای متعدد و مفصل در رد ایشان - درس خواند. به شغل منشی‌گری می‌پرداخت و گویا معلم ویلیام میور حاکم انگلیسی شمال هند و از دستیاران او بود. اما سرانجام

۱. نزهة الخواطر ۴/۷-۲۰۲؛ تذکره علمای هند ۵-۷۴؛ مقاله حامد علیخان؛ فهرست مشترک ۱/۱۵۱ و ۴/۵۰۱-۲۵۰۰ و ۱۳/۲۴۴۲ و ۲۶۱۸ و ۲۶۲۰ و ۲۶۳۸؛ شرح صدرا، چاپ کلان کوتهی و چاپ دیوبند و چاپ لکهنو ۱۲۶۲؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی و کیمیا کتابخانه گنج بخش ۱/۷۰؛ حیات شاه محمد اسحاق ۱۰۰.

به مخالفت با استعمار برخاست و به میهن دوستان و مبارزان پیوست. در شورش سراسری ۱۸۵۷م علیه انگلیسی‌ها، نقشی بس مهم ایفا کرد و آتش به جان آنان ریخت. در راه جهاد به شهرهای دهلی، لکهنو، بدایون و شاهجهانپور - به ترتیب - سفر کرد و در همه جا مردم را به جنگ با سپاهیان دشمن برانگیخت. پس از سرکوب وسیع مجاهدان و تسلط همه جانبه انگلیسی‌ها بر شمال هند، به صورت ناشناس از وطن خود بیرون شد و دیگر هیچ خبری از او به دست نیامد. آثاری به نظم و نثر فارسی و عربی و هندی پدید آورد؛ از آن میان: دیوان شعر فارسی، دیوان شعر عربی موسوم به الهدیة القادریة که تمام آن، ستایش‌های مبالغه‌آمیز از عبدالقادر گیلانی (از پیشوایان ایرانی تصوف) است، حاشیه بر فصوص فارابی و بر شرح صدر. محمدایوب قادری از محققان معاصر پاکستان، کتاب مستقلی در شرح احوال فیض احمد نوشته است.^۱

۶۵ مفتی یوسف انصاری لکهنوی (۱۲۸۶-۱۲۲۳)

از خاندان علمای فرنگی محل. سلسله نسب خویش را - تا پدر نظام الدین محشی شرح صدر او - از او تا خواجه عبدالله انصاری عارف و دانشور پارسی‌نویس و از او تا ابویوب صحابی پیامبر (ص) - در پایان حاشیه خود بر شرح سلم آورده است.^۲ در نزد پدرش مفتی اصغر و نیز مفتی ظهورالله و مفتی نورالله، هر سه از علمای خاندان فرنگی محل، درس خواند. پس از پدر نزدیک بیست سال در جرگه مفتیان بود و سپس خانه‌نشین شد و بعدها در مدرسه حنفیه امامیه جونپور به تدریس پرداخت. در پایان زندگی به سفر حجاز رفت و در مدینه درگذشت و در جوار آرامگاه امام حسن (ع) به خاک رفت.

مفتی یوسف از استادان بزرگ بود و نه تنها ده سال در مدرسه حنفیه، که بیشتر عمر خود را به تدریس و افاده‌گزرانید و حتی برخی از علمای شیعه، افتخار شاگردی او را داشتند (همچون سیدمرتضی کشمیری که حکمت و منطق را در محضر او و برادرزاده‌اش عبدالحلیم انصاری فراگرفت). وی آثار متعددی در دانش‌های

۱. نزهة الخواطر ۷/ ۹۱-۳۸۹؛ تذکره علمای هند ۶-۱۶۳؛ فهرست مشترک ۲/ ۱۰۴۹؛ سیف الجبار، چاپ افست استانبول

۱۹۸۱م؛ حركة التألیف ۵-۱۱۲؛ قاموس الکتب اردو ۲/ ۲۷۴. ۲. شرح سلم ۲۷۳.

گوناگون پدید آورد؛ از آن میان: دو حاشیه بر دو شرح سلم العلوم در منطق یکی از قاضی مبارک و دیگری از حسن لکهنوی (هر دو از شارحان صدر)، حاشیه بر شمس بازغة جونپوری و تکملة حاشیه حسن لکهنوی بر متن مزبور، حاشیه بر طبیعیات شفا، حاشیه بر بخشی از شرح وقایه در فقه حنفی و تعلیقات بر تفسیر بیضاوی و صحیح بخاری.^۱

با صدر

مفتی یوسف در موارد گوناگون، پاره‌ای از مباحث مطرح در حکمت صدرائی را به گفتگو نهاده و به نقل و شرح و نقد نظریه‌ها و نوشته‌های صدر را پرداخته و از آنها برای تبیین و نقد دقائق شمس بازغة و سلم العلوم و شرح مبارک بر آن، و گاهی برای ارائه مأخذ و منبع مطالب شرح سود جسته است:

— در بحث ارباب انواع آنچه را صدر به عنوان نظریه افلاطون و فرزندگان فارس نوشته، عیناً و با حذف قریب یک سطر آورده: «ذهب افلاطون ... شعورا بها^۲» و مانند صدر نیز از سهروردی با عنوان صاحب‌الاشراق یاد کرده است.^۳

— می‌نویسد: «فکثیراً منهم یحیلون الملازمة بین الممكن و الممتنع و یحکمون ان کلّ مایستلزم وقوعه فی نفس الامر ممتنعاً ذاتیاً فهو مستحیل بالذات ...^۴» و این همان کلام صدر است: «ان کثیراً من المشتغلین ... یحیلون الملازمة ... بالذات.^۵»

— در حاشیه اشاره قاضی مبارک به نظر صدر در ترکیب اتحادی هیولی و صورت می‌نویسد: «انّ التّریب قسماً احدهما ... و عین المركّب.^۶» که این‌ها همان عبارات صدر است با اندکی اختلاف.^۷

— آنچه در خصوص جعل بسیط و ... نگاشته — «الجعل البسیط و هو ... مجعولاً الیه فجمهور ... یجعل ایّاه.^۸» — برگرفته از نوشته صدر است.^۹

۱. نزهة الخواطر ۵۵۱/۷؛ تذکرة علمای هند ۲۱-۲۲۰؛ تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر ۱۳۹.

۲. شرح سلم ۲۵۶، حاشیه، و مقایسه شود با شرح الهدایة صدر ۶۶، و با اندکی اختلاف در اسفار ۱۶۳/۵.

۳. شرح سلم ۲۵۵، حاشیه. ۴. همان ۲۲۵، حاشیه.

۵. اسفار ۱/۹۲۰-۱۹۰ (و مقایسه شود میان آنچه در شرح سلم در باب عدم عقل اول نوشته با مسفورات اسفار در خصوص عدم معلول اول).

۶. شرح سلم ۲۰۴، با پنج حاشیه از محمدیوسف در توضیح همان نظریه صدر. ۷. اسفار ۵/۲۸۳.

۸. شرح سلم ۱۳۴، حاشیه. ۹. اسفار ۱/۸-۳۹۶.

– آنجا که قاضی مبارک بدون تصریح به نام صدرا نظریه او را نقل کرده، محمدیوسف با توضیح نظریه مزبور، انتساب آن به وی را آشکار ساخته است.^۱

– در خصوص نقیض سلب الوجود، همان نظریه صدرا را پذیرفته^۲ و آنچه را هم از قول صدرا در این باره نوشته، قبلاً آوردیم.^۳

– می نویسد: «وجود ممکن، بعینه وجود واجب است. وجود به معنی مابه‌الموجودیه، وجود حقیقی قائم است. پس موجود، شخص واحد واجب‌لذاته است و ممکنات، با انتساب به او هستی یافته‌اند و وجود ممکن، نفس حقیقت واجب است که همان وجود باشد.^۴» که این سخنان یادآور اسفار است: «کون‌الموجود و الوجود منحصران فی حقیقه واحده شخصیة لاشریک له فی الموجودیه الحقیقیة ولا ثانی له فی العین. و کلماتی را آی فی عالم الوجود آنه غیر الواجب فانما هو من ظهورات ذاته و تجلیات صفاته الی هی فی الحقیقه عین ذاته.^۵» و: «الوجودات الامکانیة هویاتها عین التعلقات و الارتباطات بالوجود الواجبی.^۶»

و: «ان مراتب الوجودات الامکانیة الی هی حقائق الممكنات لیست الا اضواء للنور الحقیقی و الوجود الواجبی؛ و لیست هی امور مستقلة بجاها و هویات مترأسه بذواتها.^۷»

و: «الوجود حقیقه واحده هی عین الحق و لیس للماهیات و الاعیان الامکانیة وجود حقیقی انما موجودیتها بانصباعها بنور الوجود؛ و ان الظاهر فی جمیع المظاهر لیس الا حقیقه الوجود بل الوجود الحق.^۸»

– در نفی وجود اطراف و قول به انتزاعی بودن آن، به نظریه صدرا در این باب و درست بودن آن اشاره کرده است.^۹

– آنچه در ذیل سخن از قاضی مبارک در باب «عدمی بودن تعین، شهود حق در همه اشیا، و اینکه ممکنات بوی هستی را هم نشنیده‌اند» آوردیم و همانندی آن با اقوال صدرا را نمودیم، در حاشیه محمدیوسف بر شرح سلم نیز آمده است و با این توضیح که: «خدا موجود است و آنچه جز اوست هیچ نیست و جهان همه، شئون و تعینات اوست و او هستی بحت و موجود بنفسه است – شرح سلم ۲۵۳ ح» که این عبارات، سخنان صدرا را به یاد می‌آورد: «موجود و وجود منحصر است در یک حقیقت یگانه شخصی که او را در موجودیت حقیقی انبازی نه، و در سرای هستی

۱. شرح سلم ۵-۱۷۴ (و برگردید به ص ۵۱). ۲. شرح سلم ۲۴۲، حاشیه. ۳. برگردید به ص ۵۳.

۴. شرح سلم ۱۶، حاشیه. ۵. اسفار ۲/۲۹۲. ۶. همان ۱/۶۵. ۷. همان ۱/۴۹.

۸. همان ۲/۳۳۹. ۹. شرح سلم ۱۸۸ (و برگردید به ص ۵۱).

جز او هیچ باشنده‌ای نیست. و جز حق یگانه را هیچگونه وجودی نه، و هستی‌های همه، هیچ نیست مگر تطورات حق به اطوار خود و تشوّنات او به شئون ذاتیه خویش - اسفار ۲/۲۹۲ و ۳۰۵» نیز: «همه هستی‌های امکانی، اعتبارات و شئون وجود واجب‌اند. حقیقت یگانه است و جز او هیچ نیست مگر شئون او و لمعات نور او. همان ۴۷/۱».

- می‌نویسد: «فطیعة المقدر فی المقدارین ... المقدر المطلق.^۱» و این جمله - با افزودن عبارت «المقداری» - از اسفار^۲ گرفته شده است.

- به استدلال صدر شیرازی بر عدم وقوع رسم در پاسخ «ما» اشاره می‌کند^۳ که به احتمال قوی مراد وی صدراست. همچنین در حاشیه ص ۲۲۷ در بحث از اعتبار موصوف در مفهوم مشتق، کلامی به صدر شیرازی منسوب می‌دارد که ظاهراً مراد صدراست نه صدر دشتکی. در مورد اخیر، نقد صدر شیرازی را ناوارد می‌خواند.^۴

- می‌نویسد: «بازگشت حیثیات کمالیه حق، اعم از اوصاف جمالی و اوصاف جلالی او، به حیثیتی یگانه است و آن نیز وجوب بالذات.» و: «هرچه از حیثیات صفات تمجیدی و تقدیسی که او را باشد، باید حیثیتی یگانه - یعنی حیثیت وجوب تقرر و وجود بالذات - آن را متضمن باشد. و البته این، جز در مورد صفات اضافی است که ...» و این جستارها یادآور اسفار (۲۰/۶-۱۱۸) و منظومه (تصحیح محقق ۳۰/۲) است (و برگردید به ص ۵-۵۴ بحث اوصاف اضافی و حقیقی حق).

محمدیوسف برای نقل از نوشته‌های ابن سینا و سهروردی نیز، به جای مراجعه مستقیم به آثار آنان، غالباً از کتابهای صدرا استفاده می‌کند چنانکه:

- در ذیل کلام منقول در شرح سلم از ابن سینا، که ظاهراً از اسفار اخذ شده^۵، حدود هفت سطر مطلب آورده که خود می‌گوید از تعلیقات شیخ گرفته - «وجود الاعراض ... وجود ذلک الغیر» - ولی ظاهراً وی به جای مراجعه به تعلیقات، آنها را از اسفار (بنگرید به ج ۱، ص ۸-۴۷) نقل کرده و متوجه نشده که آنچه در تعلیقات (ص ۶۵) آمده، فقط این جمله است: «الاعراض و الصور المادیة وجودها فی ذواتها هو وجودها فی موضوعاتها» و همه آنچه به گفته او از تعلیقات بوعلی نقل شده، در حقیقت توضیحات صدراست. و آنچه می‌نویسد: «قد صرح فی الشفا حیث قال هو یعقل الاشياء ...

۱. شرح سلم ۱۳۲، حاشیه. ۲. اسفار ۱/۴۳۴. ۳. شرح سلم ۹۹، حاشیه. ۴. همان ۱۸۲، حاشیه.

۵. برگردید به ص ۵۵.

ذاته کلّ شیء - حاشیة ص ۸» مشابه عبارت اسفار (۲۲۷/۶) و احتمالاً برگرفته از آن است: «قول الشيخ ... هو يعقل الاشياء ... كل شیء - نیز بنگرید به الهیات شفا ص ۳۶۳» - می نویسد: «السّواد التّامّ و النّاقص ... نفس السّوادیة و کذا المقدار التّامّ ... لکالیة الخطّ و نقصه.^۱ و این دو مطلب، گرچه اصلاً از مطارحات شیخ اشراق است، ولی ظاهراً از اسفار (۴۳۴/۱) نقل شده؛ با جابه‌جا کردن دو مطلب و با همان تصرفی که صدرا در عبارت سهروردی روا داشته؛ زیرا در مطارحات می‌خوانیم: «فلیس الافتراق بین المقدارین المتفاوتین الاّ بکالیة المقدار و نقصه - سهروردی ۲/۲۹۸» و در اسفار (۴۳۴/۱) و به تبع آن در حاشیة شرح سلّم (۱۳۳) چنین آمده است: «فلیس الافتراق بین الخطین المتفاوتین بالطول و القصر الاّ بکالیة الخطّ و نقصه.»

محمدیوسف نه تنها در حاشیة بر شرح سلم، بلکه در حاشیة بر شمس بازغه نیز آراء صدرا را ندیده نگرفته و از جمله، یک جا با عنوان «قال صدرالمحققین» سخنی از وی در وجه تسمیة قوه آورده و جای دیگر به نظریة سیدسند (شریف جرجانی) و صدر شیرازی و اتباع فراوان آن دو در این مورد که وجود مقادیر از فروع وجود هیولی است اشاره کرده و با اینکه جونپوری مصنف شمس بازغه آن را پذیرفته، وی آن را مردود شمرده است.^۲

با میرداماد

محمدیوسف، به آراء میرداماد و آثار او مانند افق‌المبین و قسات عنایت بسیار داشته و بارها به نقل و شرح و نقد نظریات و نوشته‌های وی، و توضیح اعتراضاتی که بر نظریات فلسفی وارد آورده، و دفع اعتراضاتی که به وی شده پرداخته و در بیشتر موارد، از میر با عناوین تجلیل‌آمیز یاد کرده: «معلم اول، خیراللاحقه بالمهرة، السیدالباقر، المعلم الأول للحکمة الیمانیة.»^۳ و نظریات وی را می‌ستاید: «الملیة البسیطة الحقیقیة الّتی اخترعها السیدالباقر یتزلزل فیها الاقدام.»^۴ و با توجه به استفاده گسترده قاضی مبارک از افق‌المبین، و با اشاره به اعتراض میرزاهد بر میرداماد، توضیح می‌دهد که قاضی مبارک دامن همت به کمر زده

۱. شرح سلّم ۱۳۳، حاشیة. ۲. شمس بازغه، چاپ ۱۲۷۹، پیوست‌های میان کتاب ص ۸۰، ۷، حاشیة.

۳. شرح سلّم، حاشیة ص ۲۵، ۵۴، ۸۳، ۹۴، ۱۰۰ تا ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۵۷، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۶، شمس بازغه، حاشیة

ص ۸۲ و ۱۸۳. ۴. شرح سلّم ۱۰۱.

است تا با توضیح کلام خیر اللّٰحقه [میرداماد] به میرزاهد پاسخ گوید.^۱ همچنین در تعلیل اشکالی که در عبارت قاضی یافته، می نویسد: «أما نشأ هذا من تصرف الشارح في بعض عبارات خير اللّٰحقه بالمهرة - میرداماد.^۲» و در ذیل عنوان ستایش آمیز «المعلم الاوّل للحكمة اليمانية: نخستین آموزشگر حکمت یمانی» که قاضی مبارک میرداماد را با آن یاد کرده، می نویسد: «این آموزشگر همان سیدباقر [میرداماد] است و حکمت یمانی همان حکمت اسلامی است؛ زیرا در روزگار رسول (ص) گروهی از یمن آمدند و بر دست او بیعت کردند و او ایمان و حکمت ایشان را چنین وصف کرد که حکمت، حکمت یمن است ...» شاگرد نامی محمدیوسف، وکیل احمد سکندرپوری هم شرحی بر الایماضات میر نوشته است.^۳ محمدیوسف، به نظریات دیگر دانشمندان و حکیمان ایران، همچون خواجۀ طوسی، سیدصدرالدین شیرازی و جلال دوانی نیز نظر داشته و آنجا که قاضی مبارک بدون تصریح به نام آقا حسین خوانساری نظریۀ او را نقل کرده، ضمن توضیح نظریۀ مزبور، انتساب آن به وی را آشکار ساخته است.^۴ از میان دانشمندان هندی نیز از عبدالعلی لکهنوی محشی شرح صدر و افقالبین میرداماد و از تعلیقۀ او بر کتاب میر یاد کرده^۵ و با اینکه حاشیۀ وی بر شرح سلم به عربی است، گاهی برای توضیح مطالب شرح، از تعبیرات فارسی استفاده می کند و مطالبی از کتابهای فارسی را عیناً می آورد. یک جا می نویسد: «العلم مایعبر عنه بالفارسیة بدانش» و جای دیگر چند سطر از متن اساس الاقباس را می آورد و می نویسد: «قال المحقق الطوسي في الاساس.^۶» عبدالحلیم لکهنوی برادرزاده و شاگرد محمدیوسف نیز از شارحان صدر است.

۶۶ مفتی محمد عباس لکهنوی (۱۳۰۶-۱۲۲۴)

جدّ وی از سادات موسوی جزائری شوشتر بود که نسب به سیدنعمه الله جزائری شاگرد مجلسی می رسانید و از ایران به شبه قارّه رفت. مفتی در هند تولّد یافت و در نزد مولوی قدرت علی حنفی (شاگرد عبدالعلی محشی شرح صدر) و سیدحسین نقوی (محشی شرح صدر) شاگردی کرد و به مقام مرجعیّت دینی رسید و حکام منطقه

۱. همان ۱۰۰. ۲. همان ۲۵. ۳. همان ۵۴، حاشیه؛ نزهة الخواطر ۸/۸-۵۱۷.

۴. شرح سلم ۵۱، ۱۰۲، ۱۲۵، ۲۲۸، حاشیه. ۵. همان ۱۰۲، ۲۲۳. ۶. همان ۵ و ۵۱.

اودا و را بسیار حرمت می‌نهادند. به اشارت استادش سیدحسین -وبه وساطت فرزند او محمدتقی - رساله‌ای در ترغیب به بنای مدرسه، از نظر امجدعلی شاه حاکم منطقه گذرانید و پس از بنای مدرسه، حکم سلطان به تعیین مدرّسان - از جمله محمدعبّاس - صدور یافت. وی علاوه بر تدریس (از جمله تدریس شرح صدر) به امامت و وعظ می‌پرداخت و خلق کثیری - از شیعی و سنی - از مجلس درس وی بهره‌مند شدند و یکی از آن میان مولانا محمدحسین عمری محبّی آلّه آبادی از علما و مشایخ بزرگ اهل سنت که ادبیات را در محضر مفتی فراگرفت، و نامه ادیبانه‌ای از وی خطاب به استاد که سراسر تجلیل و تقدیس از اوست، در کتاب تجلیات به چاپ رسیده است.

در سال ۱۸۵۷ م. شورش علیه انگلیسی‌ها سراسر هند را فراگرفت و پس از سرکوب شورش، عموم هندیان و خاصّه مسلمانان به مصائبی سخت دچار شدند. در این هنگامه، محمدعبّاس نیز از گزند حوادث مصون نماند و مدّتها در شهرهای کلکته، عظیم‌آباد، کانپور و بنارس، آواره و سرگردان بود.

آثار

محمدعبّاس هیچ‌گاه، حتّی در حال درپردی، قلم را بر زمین نهاد و از مجموع آنچه به خطّ خود نگاشت - اعم از نسخه‌های قلمی آثارش در رشته‌های مختلف به نظم و نثر فارسی و عربی و اردو و دیگر نوشته‌های او - دوسه کتابخانه بر جای ماند و تازه این‌ها جدا از آنها بود که در آشوب‌های سال ۱۸۵۷ م. از میان رفت. از محمد عبّاس، بیش از ۱۵۰ اثر چاپ شده و بقیّه تألیفات او به صورت خطّی باقیمانده. از آثار فارسی اوست:

۱. گوهر شاهوار و آب زلال (دو مثنوی در اخلاق که چاپ هم شده).
۲. بیت‌ال‌حزن نیز مثنوی فارسی و در آن به پاسخ بعضی از اعتراض‌ها که بر وی کرده‌اند پرداخته است.
۳. آتش پاره در یکی از مباحث مربوط به تاریخ قرآن.
۴. دیوان در سه مجلّد.
۵. منابرالاسلام مجموعه هفتاد منبر که دو مجلّد آن به چاپ رسیده و در اواخر آن:

به وعظی که گفتی عمل خود نکردی چه حاصل اگر بر منابر نشینی؟

۶. اثری منشور که در اوآن دانش آموزی و در تتبع گلستان سعدی به قلم آورد.
 ۷. ترجمه اربعین حدیث.
 ۸. نان و نمک که یک مثنوی عرفانی است.
 ۹. ریاحین الانشاء، منشآت.
 ۱۰. ظلّ ممدود مشتمل بر مجموعه منشآت و مکاتیب وی.
 ۱۱. مجموعه مکاتیب.
 ۱۲. محن الاوصیاء که یک مثنوی دینی است.
 ۱۳. خطاب فاضل مثنوی در پاسخ منظومه دمع الباطل (که امام بخش دهلوی پس از آنکه شهرت یافت بهادرشاه گورکانی مذهب تشیع را اختیار کرده، در ردّ شیعه سرود).
 ۱۴. جواهر العبقریة در ردّ مبحث غیبت از کتاب تحفة اثنی عشریه که به نام محمدعلی شاه پادشاه نگاشته و در ۳۷۲ ص به دستور نواب باقرعلی خان بهادر ظفر جنگ منتشر شده است.
 ۱۵. بناء الاسلام در فقه.
 ۱۶. شمع المجالس مجموعه مرثی.
 ۱۷. دستور العملی برای قاضیان و مفتیان.
 ۱۸. مثنوی منّ و سلوی که گویند در چهارده سالگی سروده و اشعاری از آن بیاید.
 ۱۹. ترجمه شرح صدر (اگر به اردو نباشد) تا بخش فلکیات.
- از آثار عربی او نیز حاشیه بر المثناة بالتکریر که گویا تعلیقه بر مبحثی از شرح صدر است.^۱ به این نام است.

نکوهش عارفان

محمد عبّاس مانند استاد خود سید حسین - که به نکوهش های وی از عرفان گرایان و مشتغلان به فلسفه در ضمن اجازه او به محمد عبّاس اشاره کردیم - گرایش های

۱. تجلیات یا تاریخ عبّاس ۱/۲۰۴، ۲/۲۳۵ و ۸-۲۹۶؛ مکارم الآثار ۳/۷۷۸؛ نزّه الخواطر ۸/۱۰-۲۰۹ و ۷/۳۹۵؛ الذریعه ذیل نام آثار محمد عبّاس؛ ترجمه مطلع الانوار ۸-۵۷۶؛ طبقات اعلام الشیعه، نباء البشر ۱۲-۱۰۱۰؛ زندگی نامه محمد عبّاس به قلم خودش به فارسی در نکله نجوم السما ۲/۳۴ تا ۶۷؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش ۴۷.

عرفانی را محکوم می‌کرد و در کنار ردّیه‌های وی بر سنّیان، ردّیه‌هایی بر صوفیان نیز می‌بینیم و در وصیّت نامه فارسی وی آمده است: مذهب صوفیه که لعنت برایشان وارد است بجمیع اقسامها علی الخصوص وجودیه که شرک از آن افضل است؛ چرا که مشرک، چند صنم را پرستش می‌کند و اینها تمام عالم را شریک خدا قرار داده‌اند - بلکه عین (عین خدا) - چنانکه در «من و سلوی» گفته‌ام:

اتّحاد خالق و مخلوق چیست؟	وحدت رزّاق با مرزوق چیست؟
پیش محی الدّین خدا کُلّی بود	وین تصوّر ها بر او طاری بود
استر و اسب و خر و جاموس را -	یک وجود است و بود نامش خدا
گفته در تسبیح و تقدیس خدا	اظهرا لاشیاء و هو عینها
هست این تنزیه؟ یا تشبیه هست؟	حق منزّه از چنین تنزیه هست
تف بر این مذهب، چه بی‌باکی است این؟	آدم است این یا خر است یا کیست این؟

و در جای دیگر از منظومه من و سلوی، برای جدایی نهادن میان آیین و اندیشه و اثر خود با صوفیان می‌گوید:

گفته من سر به سر صدق و صفاست	مقتبس از قول آل مصطفی است
این کلام صوفیان شرم نیست	مثنوی مولوی روم نیست. ^۱

تأثیر پذیری از عارفان و شیخ بهایی

البته در همان منظومه یاد شده، تأثیر پذیری و سرمشق‌گیری از عرفا را کم و بیش می‌توان مشاهده کرد؛ چرا که اصلاً به تقلید از نان و حلوی شیخ بهایی استاد صدرا سروده شده و شیخ، بزرگان عرفا (مانند مولوی و ابن عربی) را با نهایت تجلیل یاد می‌کند^۲ و اثر نامبرده وی بر وزن مثنوی مولوی و مشتمل است بر گرایش‌های عرفانی و نکوهش‌ها از برخی رجال دین. و مفتی نیز با همه بدگویی‌ها از صوفیان، در این منظومه از شیخ پیروی نموده. چنانکه گوید:

«شیخ بهایی، علیه الرّحمه، حسن ظنّی به صوفیه دارد. در نان و حلوا هم چند شعر به طریق ایشان گفته است و حکایتی به طرز عاشقی و معشوقی آورده.» و لهذا پس از نظم من و سلوی «بعضی اشخاص گفتند که چون تبع شیخ کرده‌ای، نباید کتاب تو از عشق خالی باشد. ناچار حکایتی نظم کردم که ابتدایش این است:

۱. تجلیات ۳۱۷/۲ ذریعه ۴/۲-۱۵۳. ۲. قصص العلما، محمّد تنکابنی ۲۴۰.

عاشق زاری حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
[عیناً سرآغاز مثنوی مولانا رومی - با اختلاف دو کلمه].
و شیخ در این مقام گفته است:

ناگهان از در درآمد بی حجاب لب‌گزان از رخ برافکنده نقاب
کاکل مشکین به‌دوش انداخته و ز‌نگاهی کار عالم ساخته^۱

من هم به این طرز، چند شعری گفتم و نسبت به همان عاشق زار کردم که در
نظرها رنگین نماید و در اصل حقیقتی ندارد:

دل به طفلی خردسالی داده‌ام وصل او را احتالی داده‌ام
می‌گرفتم صبح‌گه دست نماز یک به یک آن مایه اعجاز و ناز
کافر غارتگر ایمان من دلبر من جان من جانان من.^۲

با منتقدان

با وجود تشریح سرسختانه محمدعبّاس، و مباینت مشرب او با صوفیان، مخالفان وی
تشابه موجود در میان مضامین شعرهای یاد شده و سروده‌های صوفیان را دست
آویز حمله به وی گرفتند و در زمان خود وی، علیه او تاختن آوردند و سراینده‌ای
که نمی‌شناسمش، منظومه‌ای بر وزن من و سلوی ولی در ردّ آن - به نام ردّ دعوی - در
بیش از ۱۶۰ ص نظم کرد و در آن، با اشاره به من و سلوی و سراینده آن گفت:

بس در او دعوی زهد و تقوی است نام این منظومه ردّ دعوی است.
من فرستم این ورق‌ها پیش او تا به سویس بازگردد نیش او
تا بداند من و سلوی را که چیست هم بفهمد زهد و تقوی را که چیست^۳

که در پاسخ به اعتراضات مزبور، مفتی در وصیّت نامه خود، ضمن اشاره به اشعار
یاد شده خویش می‌نویسد: «این تتبع محض و تخییل محض است و العیاذ باللّه و

۱. این همان شعری است که برخی از مشرّعان، دستاویز اتهام شیخ بهائی به عقیده به وحدت وجود
گرفته‌اند و افسانه‌ای هم در باب آن ساخته‌اند که: چون این شعر به نظر شیخ حسین پدر شیخ بهائی
رسید، به پسرش عتاب کرد و او را چوب زد! (قصص العلماء ۴۲-۲۴۰، و البته تنکابنی این اتهام و افسانه مربوط
به آن را تکذیب می‌کند). ۲. تجلیات ۸/۲-۳۱۷.

۳. فهرست مشرک ۱۲۳۹/۸ (ولی از تکرار نجوم السما، ۷۸/۲، بر می‌آید که مثنوی ردّ دعوی در جواب مثنوی زهد
و تقوی، از خود محمدعبّاس است و در تکرار اعیان‌الشیعه، ۲۴۹/۷، نیز آمده است که میرزا محمد اخباری
در گذشته در ۱۲۸۹ که با محمدعبّاس پیوند استواری داشته، اثری به نام زهد و تقوی فی بحث من و سلوی پدید
آورده است).

استغفر الله و معاذ الله که دل به طفلی داده باشم. لیکن بعضی دون همّتان پست فطرت، این شعر را چاپ زده‌اند و مقوله من ساخته‌اند [و به عنوان خبری جدی و گزارشی حقیقی که من در مورد خویش داده‌ام وانمود کرده‌اند]. و من بری و بیزارم و به خدا شکایت دارم که غرض این بزرگوار (!) توهین من بوده است.» در حالی که «بنای شعر بر تخیل [= خیال‌آفرینی] است، از واقعیت در آن چیزی نیست. و هرگاه مذهب و مشرب متکلم معلوم شد، آنچه خلاف مشرب اوست، آن را تأویل باید کرد.^۱»

از دیگر سروده‌های وی این بیت است که در آغاز پاسخ به یک نامه نوشته:

صد جان تازه آمد از این خط به قالبم گویا رسید بر لب آب بقالم

بر مسند قضا

مفتی محمدعباس - چنانکه از عنوان وی برمی‌آید - به کار افتا و قضا نیز می‌پرداخت و این مسئولیت را هم، به اصرار واجدعلی‌شاه و وزیر او امین‌الدوله امداد حسین خان بهادر قبول کرد و بسی اهتمام داشت که متنفذان در امور قضایی دخالت نمایند و اکنون یکی از نامه‌های فارسی وی خطاب به شاه که به این منظور نوشته: «این کثیر الخطایا [محمدعباس] به فصل قضایا [= دعاوی] که از اشدّ بلایا و اعظم رزایا [= مصیبت‌ها] است، بالطبع رغبتی ندارد. ولیکن چون حکم محکم [= فرمان شاه به قبول قضا] صدور می‌یابد، ناچار همّت بر اجرا و امضای آن می‌گمارد. و بعد از آنکه مقدمه [= دعوی] به این محکمه رجوع می‌شود، سخن حق و کلمه صدق بر زبان می‌رود و سعی و سفارش [= توصیه و کوشش برای تغییر حکم] اصلاً گنجایش ندارد. پس شرف‌الدوله، که از سابق در مقدّمات چند [= در چند دعوی] و بالفعل [= اکنون] در مقدّمه [= در دعوی فردی به نام] تیکچند، دخل و مداخلت می‌نمایند، از چه راه است؟ اگر حکم شاهی است، می‌بایست که [فرمان قضا] از اوّل به نام ایشان صدور می‌یافت تا اضعف العباد [محمدعباس] از شائبه ظلم و بیداد، محفوظ و مصون، و از خوض و دقت و محنت و مشقّت، فارغ و مأمون می‌ماند و اگر بی حکم سلطان است، امید چنان است که منع شدید و نهی اکید بر ایشان شود که مداخلت در احکام شریعت، بر وفق خواهش طبیعت [= میل و سلیقه] ننمایند. واجب بوده به عرض رسانید.

الهی آفتاب سلطنت بر افق معدلت تابان باد.

۱۸ شوال ۱۲۶۶ داعی [= دعاگوی] سلطنت، سید محمد عباس شوشتری مفتی محکمه وزارت.»

مجموعه قوانین برای محکمه قضا

مفتی مجموعه قوانینی به فارسی، برای محکمه قضا نوشت و در آن می‌خوانیم: «این قوانین چند قواعد دلپسند است که تعلق به کاربردان محکمه، و متصدیان فصل مقدمه [= دعوی] دارد. و عمل بر آنها - تقریباً الی الله - از قسم عبادات و مورث سعادات است. و سرکشیدن از آنها مُغَضِب [= موجب خشم] اَقل السادات [= محمد عباس] و موجب اکثر فسادات. و محرک داعی بر تدوین اوامر و نواهی، رضاجویی جناب اقدس الهی است که چون افتای محکمه وزارت، متعلق به اضعف العباد منی باشد، پس به مضمون حدیث: «کلکم راع و کلکم مسئول»، ترهیب [= ترساندن] و تهدید کارکنان این محکمه از امور محرّمه، بر ذمه همت من لازم و تغافل از حال ایشان، خیلی ناملاّیم بود. بنابراین دستورالعملی مشتمل بر چند قانون تحریر نموده آن را حرز جان و سویدای جنان [= دل] خود سازند و بی مراعات آن، دست در کار نیندازند ...

قانون اوّل: گاهی [= هیچگاه] خیال ارتشا پیرامون خاطر شریف نگردد؛ چرا که ... از ... امام محمد باقر (ع) مأثور است که ... به تحقیق که رشوت کفر است به خدای تعالی ... و مرا از این فعل ناصواب، چنان احتراز و اجتناب است که روزی یکی از متخاصمین [= دو طرف دعوی] بعد از فراغ حکم و قطع نزاع، از راه هواداری [= دوستی] خواست که برای من مَرَوْحَه جنبانی نماید [= مرا باد بزند] راضی نشدم و آن هوای سرد را چون هوای نفسانی بتر [= بدتر] از سموم [= باد گرم] دانستم. و معلوم است که خود ملوث نشدن و برای دیگری این [= را] جایز داشتن، سراسر حماقت و گناه بی لذت است ...

قانون دوّم: گاهی [= هیچگاه] رعایت دوستی و قرابت، نسبت به مدّعی یا مدّعی علیه ملحوظ نبوده باشد که موجب اتلاف حق می‌شود. بلکه محبت و قرابت در این باب [= و علاقه به اینکه حکم به نفع دوست و خویشاوند صادر شود] فی نفسه قبیح است هر چند حق تلف نشود ...

قانون سیّوم: هر گاه دو امر پیش شوند [= روی دهد] که یکی موجب رضای

خالق و دیگری باعث رضای مخلوق باشد، امر اوّل را اختیار نمایند ...
 قانون چهارم: هر گاه حقیر به طور استشاره با شما استفسار امر نمایم، محض نصیحت و خیرخواهی را بکار برید؛ و اغراض نفسانیّه را دخل ندهید.
 قانون پنجم: هر گاه رأی شما در مصالح دنیویّه خلاف رأی من باشد، اطلاع نمایید [=دهید] و زیاده از سه بار الحاح و اصرار نکنید.

قانون ششم: فهرست مقدّمات [=دعاوی] مرجوعه [را] نوشته نگاهدارید و هر روزه به نظر من درآرید.

قانون هفتم: در فصل مقدّمات [=حلّ و فصل دعاوی] ترتیب را ملحوظ باید داشت؛ یعنی مقدّمه‌ای [=دعوائی] که پیشتر آمده، یا سرکار [=حکومت] را تعجیل در آن منظور باشد، آن را مقدّمأً، و مقدّمه‌ای که بعد آمده یا تعجیل و اهتمامی در آن نبوده باشد، آن را مؤخرأً پیش [=مطرح] باید کرد.

قانون هشتم: کسی را ترغیب به رجوع [به] این محکمه ننمایید و در این باب سعی نکنید و هرگز در بند کثرت مقدّمات [=دعاوی] و رونق بازار نباشید که در دسر کمتر به [=بهتر] و هر قدر مقدّمات، زیاده باشد، خطر دنیا و آخرت زیاده می‌شود.
 قانون نهم: هیچ کار از امور متعلّقه محکمه، بی اجازت حقیر نکرده باشید ...

قانون دهم: گاهی [=هیچ‌گاه] طلب متخاصمین به خانه خود ننمایید و هیچ کار از کارهای این محکمه در جای دیگر به عمل نیارید الاّ به اجازت اضعف الناس [مفتی].
 قانون یازدهم: هیچ کاغذ از کواغذ [=کاغذها و اسناد] متعلّقه قضایا، به غیر دستخط من [=بی اجازة من] پیش خود نگاه نداشته باشید. بلکه هر فرد [=هر یک را] به نظر من درآورده بعد از حکم من وصل نموده باشید.

قانون دوازدهم: به متخاصمین بگویند که عرض حال خود را بلاواسطه به من نمایند و گاهی [=هیچ‌گاه] به خانه شما نروند. حتّی الامکان توکیل نیز نکنند [=وکیل نگیرند] ... که الکلاء شیاطین الانس.

قانون سیزدهم: وقتی که در محکمه حاضر شوند، اوّلأً در باب گرفتن اظهار و شروع کار و بار از من سؤال و استفسار نمایند. بعد، وفق دستخطّ من به وقوع آرید.
 [=عمل کنید.]

قانون چهاردهم: مرگب و کاغذ کچهری [=محکمه] را در غیر کار محکمه صرف ننمایید.

قانون پانزدهم: طلب و اعلام متخاصمین بی مُهر و استیذان من نکرده باشید. [=نکنید.]

قانون شانزدهم: گاهی [=هیچ‌گاه] مدّعی را تعلیم و تلقین ننمایید و همچنین مدّعا علیه را به حال خودش واگذارید تا هر چه بخواهد بگوید. تتمیم [=تکمیل] کلام و نقض مرامش نکنید.

قانون هفدهم: هر گاه مدّعی علیه خواسته باشد که اقرار [به] دعوی مدّعی نماید، هرگز او را به ایما و اشاره منع نکنید.

قانون هیجدهم: هر گاه مدّعا علیه قصد انکار داشته باشد، ترغیبش به طرف اقرار ننمایید.

قانون نوزدهم: یکی را از متخاصمین، در تعظیم و توقیر و کلمه و کلام بر دیگری ترجیح ندهند. مگر یکی مسلمان و دیگری کافر باشد که مسلم را ترجیح است.

قانون بیستم [=بیستم] - هر گاه کسی را به وقت گواهی دادن متردّد و متزلزل ببینید، ترغیب [به] شهادت مکنید.

قانون بیست و یکم: هر گاه به وقت حضورِ شهود غیر مقبوله، سئوالی از آنها به خاطر شما بگذرد پیرسید. بل هر قدر را که از مشخصات و علامات قضیه [=دعوی] خواسته باشید، استفسار نمایید و مداهنه و مساهله مکنید.

قانون بیست و دوم: اظهار متخاصمین، به املائی من نوشته باشید [=بنویسید] مگر در صورتی که اجازت انشا داده باشم. و به هر حال املا و انشا مطابق اظهارِ مظهر [=اظهارکننده] به عمل آید و هرگز یک حرف از طرف خود کم و بیش نکنید.

قانون بیست و سیوم: هر گاه از قرائن و سیاقِ تحریر اظهارات، بر شما لایح [=آشکار] شود که حق به طرف کیست، قبل از نوشتن سجل [=ورقه حکم] افشای آن ننمایید و کسی را از متخاصمین و غیرهما مطلع مکنید.

قانون بیست و چهارم: لفافه که به پیشگاه سلطانی می‌رود، مختوم و مصمّغ [=مُهر و موم شده] روی من نموده ارسال داشته باشید و از مضامین مندرجه‌اش کسی را اطلاع نکنید الاّ چون [=مگر اینکه] ضرورت شرعیّه داعی شود [=ایجاب کند].

قانون بیست و پنجم: هر گاه حکمی از احکام من - معاذالله - خلاف حکم خدا و رسول باشد و شما مطلع شوید هرگز اتباع من در آن امر ننمایید و البته مرا از آن امر مانع آید.

این هم ترجمه ابیاتی عربی از مفتی، در تحذیر قاضیان و مفتیان:

ای آنکه فتوی می دهی به آنچه نمی دانی! در میان مردم داوری مکن! خاموش باش و طریق سلامت بسپار.

خود را در گرفتاری بزرگی افکنده ای: خشم خدا و خشم خصومتگران.
و چون به داوری دچار شدی، بیدار باش که قاضیان در لبه پرتگاه دوزخند.
دشوار است که بتوانی همه متخاصمان را خشنود کنی. پس خشنودی خدا را بر خشنودی آنان مقدم دار.

ای آدمی! تو در هجرت به سوی پروردگاری بزرگ، رنج فراوان می کشی. پس بفهم.

— سید حیدر علی شاگرد محمد عباس نیز حاشیه ای بر شرح صدر دارد و بیاید. همچنین عین القضاة حیدر آبادی حنفی از علمای سنی و سید احمد حسین امروهی از علمای شیعه، شاگرد محمد عباس و از مدرّسان شرح صدر بوده اند. و میرزا هادی متخلص به عزیز کتاب مفصلی موسوم به تجلیات یا تاریخ عباس در شرح احوال مفتی به اردو نوشته است.^۱

۶۷ سید کمال الدین حسینی موهانی شیعی (حدود ۱۲۹۵-۱۲۲۵)

در نزد مولانا ترابعلی و مولانا عبدالحکیم و سید محمد و سید حسین نقوی (هر چهارتن محشی شرح صدر) شاگردی کرد. در حکمت و فقه و ادب استاد بود و قانون بوعلی را از بر داشت. در کلکته و لکهنو به تدریس پرداخت و گروهی از علما از محضر او استفاده کردند و گویند که شاید در لکهنو طبیبی نبوده که نزد او درس نخوانده باشد. املاکی داشت و در قناعت و ساده زیستی و علو نفس زبانزد بود.

سید حسین نقوی وظیفه تقسیم اموال در میان نیازمندان را بر عهده وی نهاد و او دو سال و اندی بدین خدمت اشتغال داشت. آثار متعددی پدید آورد و از آن میان: حاشیه بر مجسطی از خواجه طوسی در هیئت، حاشیه بر اشارات بوعلی و بر شرح صدر و بر شمس بازغة جونپوری و شرح سلم العلوم از حسن لکهنوی.^۲

۱. تجلیات؛ علمای فرنگی محل ۱۷۰ و ۱۸۲؛ حکما و عرفای متأخر بر صدر ۱۳۹؛ تذکره علمای امامیه پاکستان ۲۷۵؛ نباء البشر

۱/۱۲۴؛ الذریعه ۳/۳۵۸.

۲. نزهة الخواطر ۷/۹-۴۰۸؛ مطلع الانوار ۸-۴۳۷.

۶۸ شیخ علی فاضل تبّتی

زادگاه وی، به گمان قوی، بلتستان یا تبّت صغیر در شمال غربی هند و از توابع کشمیر بود که پس از تقسیم شبه قاره، به پاکستان پیوست و مردم آن، از سده ۸ به بعد، به وسیله صوفیان همدانی و نوربخشی با اسلام آشنا شدند و مذهب تشیع و فرهنگ ایرانی تأثیری ژرف بر آنان نهاد و این امر از حسینیه‌ها، و به اصطلاح محلی ماتمسراهای بسیاری که در آن بنا گردید آشکار است و نوحه خوانی و قرائت اشعار وصال شیرازی در مجالس، و سرودن مراثی قابل توجهی به زبان محلی (بلّتی) هم دلیل دیگری بر این مدّعاست؛ نیز آمیختگی زبان مزبور با فارسی، و رواج واژه‌هایی مانند نوحه، سوزخوان (روضه‌خوان) ربضه (روضه‌خوانی) و برخاستن کثیری از روحانیان شیعه و بعضاً شاگرد استادان ایرانی از این منطقه.^۱

شیخ علی، سالهای پیاپی در مشهد در نزد حکیم سبزواری (۱۲۸۹-۱۲۱۲) از نامی‌ترین شارحان و معلمان مکتب صدر^۲ شاگردی کرد و شاید در درس معقول استادان دیگر هم حضور یافت. اما اینکه در سبزواری هم از محضر حکیم استفاده کرده یا استفاده او منحصر به روزگار اقامت حکیم در مشهد بوده؟ معلوم نیست. و اینکه آیا تا پایان زندگی در مشهد بسر برده یا به تبّت مراجعت کرده؟ این را هم نمی‌دانیم. به هر حال وی از دانش‌های عقلی و نقلی بهره‌ای بسزا داشت و مردی فاضل و بسیار مورد علاقه استاد خود بود و حکیم او را چنین می‌ستود: «یکی از فرزندان روحانی من که نام او [علی] بر گرفته از حروف علوی، و لقب او [فاضل] گویای برتری‌اش در منش‌های والا است. زادگاهش سرزمین تبّت است و مسکنش مشهد رضوی.»

اما افکار مردم روزگار که مانند برخی از آیندگان معتقد بودند توغل در عقلیات، و شهرت در این رشته، مانع توجه عوام، و بالمآل منجر به عقب افتادگی از شئون دنیوی، و موجب روگردانی عوام‌الناس یا عدم توجه برخی از خواصّ مقلد عوام می‌شود، این طالب علم را نیز تحت تأثیر قرار داد، و پس از بهره یافتن از معارف عقلی و

۱. دائرة المعارف تنبیح ۴۰۷/۳؛ دائرة المعارف الاسلامیة النبیة ۴۸۱/۲، ۴۹۲؛ دائرة المعارف الاسلامیة، ترجمه عربی

۱۳۶/۴ و ۵۳۴؛ تذکرة علمای امامیة پاکستان (موارد فراوان)

۲. در این باره در ضمن سخن از وقار شیرازی و اقبال لاهوری نیز توضیحاتی خواهیم داد.

حکمی، از آنها اعراض نمود، و صرفاً به علوم نقلی روی آورد و این به دلگیری استاد انجامید و نوشت: «آگاه شدم که وی به دانش‌های آلی - مقدماتی^۱ - روی آورد و بدانه‌چسبید و از علوم حقیقی روی بگردانید؛ آن هم پس از آنکه با دستیابی به بهره‌های فراوانی از این علوم، توشه‌ها اندوخت و تیرهای بسیاری بر قلب هدف زد؛ زیرا که سالهای پیاپی با من رفت و آمد داشت و نزد من تلمذ می‌کرد...»

تا بار دیگر، شاگرد به حوزه گفتگوهای حکمی بازگشت و با نوشتن نامه پس از نامه برای استاد، کوشید نظر او را نسبت به خود برگرداند. حکیم مدتها پاسخ مساعد نداد و در دل خود، انگیزه‌ای که به این کار پردازد نیافت و بر آن بود که به وی اعتماد ننماید و او را نپذیرد و درخواست کسانی را که میانجیگری می‌کردند رد کند. پس نامه و پرسش‌های وی را ندیده گرفت و گفت: «بیشتر کسانی که از شناخت دانش‌های حقیقی بی‌بهره‌اند معذورند؛ زیرا به حریم آن، پا نهاده‌اند و نسیم آن را نبویده‌اند. اما کسی که دروازه آن بر وی گشوده شده و در آستان آن آرمیده، اگر مقیم آن درگاه نشود در خور سرزنش است؛ زیرا درباره‌ی وی، این گمان هست که سکه نیک را از بد تمیز نمی‌دهد و میان پست و ارجمند جدایی نمی‌نهد و آب نما را از نوشیدنی گوارا برتر شمرده و پوست را بر مغز برگزیده است...»

ولی شاگرد از میدان بدر نرفت و پافشاری نمود و نامه‌های فروتنانه و تضرع آمیزی که یکی پس از دیگری برای استاد فرستاد و پرسش‌هایی که پیاپی مطرح کرد، پیمان پیشین را به یاد وی آورد و فروغ سرشت استوار خود را آشکار ساخت. تا استاد، قلم برگرفت و در پاسخ به یکی از آن نامه‌ها رساله‌ای نوشت و در آغاز آن، ضمن توضیح مراتب یاد شده و دعا برای موفقیت شاگرد خود نامه مزبور را چنین ستود: «نامه‌ای پاکیزه، خوشبوتر از مشک تبّی، و دل‌انگیزتر از خوابهای زیبایان...»

آغاز نامه یاد شده که در ضمن رسائل چاپی حکیم آمده: «بابی انت وامی! قد اتفق آراء العقلاء والمحققین من الحكماء والمتکلمین، ان ماله وحدة نوعیة، فتکثره و امتیازه پدر و مادرم فدایت! خردمندان و محققان، از حکیمان و متکلمان، در این عقیده همداستانند که آنچه را وحدت نوعیّه باشد، تكثر و امتیاز آن...» سپس به پرسش از

۱. مقصود حکیم، دانش‌هایی مانند فقه است.

پاره‌ای احکام عالم مثال که اشکالات آن بر وی دشوار آمده پرداخته و توضیح می‌دهد که در این باره، با معاصران خود مذاکره علمی داشته و: «چون کشمکش به درازا کشید، با پافشاری [= ابرام] در نقض پاره‌ای مطالب، و نقض مطالبی که در اثبات آن ابرام می‌شد، سخن در میان فهم‌ها و وهم‌ها بسیار گردید، به ایشان گفتم درنگ کنید که من از کنار وادی ایمن آتشی می‌بینم، در بقعه‌ای مبارک، از درختی پاکیزه که ریشه آن پایدار است و شاخه آن در آسمان. زودا که از آن خبری یا پاره آتشی بیاورم. شاید گرم شوید و از حقیقت امری آگاه گردید. آنگاه رو به آستان شما نهادم و می‌گفتم: بسا که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند. و درخواست داشتم که ید بیضای حق را - دور از هر گونه عیبی - از آستین به در آری. و دعایم اینکه: پروردگارا! من به آن نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم. و خواهشمندم که از نزد پروردگارت، به سوی فرعون پندار و گروه او بُرهانی بیاوری؛ که آنان گروهی گنهکارند. و برای موسای خُرد و برادر او کنابی بیاوری که برای مردم، بینایی‌ها و راهنمایی و رحمت باشد. و برای آن دو [موسی و ...] نیرویی قرار دهی که آن گروه، به آن دو، دست نیابند و آن دو و پیروان آن دو پیروز گردند والسلام ... با سیاهی نوشته‌هایم رو به او^۱ آوردم تا به من ید بیضا نماید؛ که من چون یافتمش، مانند کسی بودم که با رسیدن به آب، تیمم را ترک کند. و چرا این گونه نباشد؟ با آنکه او همان است که با مشارق الهام^۲ خویش، ما را از مواقف مقاصد آگاه ساخت و با شواهد علم‌های خود، ما را به کمین گاه‌های فایده‌ها راه نمود. با اشارات خود در اسفار مبدأ و معاد، اسباب نجات را برای ما فراهم آورد و با تلویحات هدایت خود، ما را از مخازن حق و مفاتیح رشاد آگاه گردانید و پس از تجرید [= پیراستن] دلبران اندیشه‌های ما از زواید، آنها را به غرر فواید و زهر [= شکوفه‌های] عواید آراسته گردانید. خداوند سایه او را بر سر طالبان حکمت و بلکه همه جهانیان پاینده بدارد و ما را توفیق دهد تا به خدمت او رسیم و در آستان او درآییم ...»

فاضل تبّتی اشکال معروف مشائیان بر صور مثالیّه - مثال نزولی و صعودی - را که غیر قائم به ماده باشد، تقریر نموده و خود پاسخ داده است. از سؤال وی بر می‌آید

۱. حکیم سبزواری.

۲. این نام و بسیاری نامها و ترکیبات دیگر که پس از آن بیاید، نامهای کتابهای حکمت و کلام است که برای براءت استهلال یاد شده است.

که در مشهد، با افاضل روزگار در این مسئله گفتگویی داشته و آنان اشکال ابن سینا و میرداماد و عبدالرزاق لاهیجی و دیگر منکران عالم مثال را بر وی وارد می‌آوردند و او از استاد خود یاری خواسته و معتقد است که حلّ این مشکل، شأن استاد است.

در این سؤال، بحث و موضوع صور عقلیه کلیه و مثل افلاطونی نیز پیش آمده و از تقریر آن، تخصص یا اطلاع کافی سائل در فلسفه و حکمت متعالیه [مکتب صدرا] و تسلط او به تقریر این مباحث واضح و هویداست و می‌توان نامه وی را اثری موجز ولی ارزنده در این باب شمرد که باید طالبان معرفت و صاحبان ذوق از آن بهره‌مند گردند.

پاسخ سبزواری به سؤال نیز رساله‌ای است مشتمل بر تحقیقات عالیه در باب صور عقلیه کلیه و مثل افلاطونی و عالم مثال صعودی و نزولی، و اثبات وجود اشباح معلّقه - مثال مطلق، و تجرّد صور متخیله - مثال مقید و مضاف؛ و از بهترین آثاری است که در باب عالم مثال نگارش یافته است. در این رساله، مطالبی از کتابهای مختلف صدرا - اسفار، مبدأ و معاد و ... - نقل؛ و نظریات وی از جمله در باب مقول بالتشکیک بودن وجود، به بحث نهاده شده و به پیروی از او، در بیان علّت صرافت وجود در عقل، و عدم قبول تکثر فردی، و انحصار نوع عقول در فرد، و تقریر جهت عدم صرافت در وجود برزخی و علّت تکثر فردی، تحقیقاتی انجام گرفته. پاره‌ای مصطلحات و تعبیرات فارسی هم در این اثر عربی هست و نشانه‌ای آشکار بر نفوذ فرهنگ ایران باستان در فلسفه اسلامی. همچون اصطلاح نور اسفهد و نیز آنچه می‌نویسد که: «چون صورتهای عالم مثال قائم به ماده نیستند، آنها را مثل معلّقه گویند و حکیمان ایران باستان، آسمانهای آن را هورقلیا نام نهاده‌اند.»

این رساله، جزء مجموعه رسائل حکیم سبزواری منتشر شده و آغاز آن: «الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعین»^۱

نکته: در حاشیه سخن از فاضل تبّتی و سؤال و جواب او و استادش سبزواری شارح صدرا، در خور ذکر است که در حوزه درس این مفسّر بزرگ صدرالدین،

۱. مجموعه رسائل سبزواری، با مقدمه سیدجلال الدّین آشتیانی ۲۸ (فهرست) ۶۸ تا ۷۱ و ۱۰۰ و ۱۰۱ (مقدمه) ۸۴-۱۶۳ (متن).

طالب علمان دیگری از سرزمین شبه قاره نیز به استفاضه مشغول بودند و ژوزف آرتور کنت د - گوبینو [سیاستمدار و نویسنده فرانسوی] که در روزگار حیات وی به ایران سفر کرده می نویسد:

«طلاب زیادی از ممالک هندوستان و ترکیه و عربستان برای استفاده از محضر او به سبزوار روی آورده و در مدرّس او مشغول تحصیل هستند.»^۱ و در میان آنان، از سیداحمد ادیب پیشاوری، نامی می بریم و تفصیل احوال او را به جایی دیگر وامی گذاریم.

۶۹ سید حسین لکهنوی شیعی (۱۳۱۹-۱۲۲۹)

در نزد سید حسین نقوی محشّی شرح صدرشاگردی کرد و در سفر به ایران و عراق به دریافت اجازه از علمای بزرگ ایرانی همچون میرزا فضل الله مازندرانی، شیخ زین العابدین مازندرانی و میرزا حبیب الله رشتی نائل گردید. پس از بازگشت به هند در جرگه استادان مشهور علوم عقلی درآمد و در کلام و فقه و اصول و ادب و طب نیز تبحر داشت. شاگردانی فاضل تربیت کرد. از آثار او حاشیه بر شرح صدر^۲.

۷۰ میرزا احمد وقار شیرازی (۱۲۹۸-۱۲۳۲)

فرزند ارشد وصال شیرازی شاعر و خوشنویس و ادیب و موسیقیدان نامی عصر قاجار. هر پنج برادر وی اهل فرهنگ و هنر بودند و او در محضر پدر درس خواند و در هنرها و دانش های گوناگون استاد شد. در سال ۱۲۶۶ بنا به درخواست نظام الملک حکمران دکن و دعوت حسنعلی شاه محلّاتی - آقاخان اوّل - به اتفاق یک برادر و سه تن از دوستان خود به هند رفت و بیش از یک سال در آنجا درنگ کرد. آقاخان را مدح گفت و مثنوی مولوی را با خطّی دل انگیز نوشت و آن را با حواشی سودمند و با منظومه ای که خود بر وزن مثنوی در احوال مولوی سرود، در بمبئی به چاپ رسانید. منظومه نامبرده بعدها نیز در مطبع منشی نولکشور در لکهنو - به پیوست شرح مثنوی عبدالعلی لکهنوی محشّی شرح صدر - به طبع رسید و انتشار یافت.

۱. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ۸۴. ۲. ترجمه مطلع الانوار ۵-۲۲۳.

وقار پس از بازگشت به ایران نیز رابطه خود را با هند حفظ کرد و منظومه عبرت‌افزا را در احوال آقاخان سرود که با منظومه دیگر او بهرام و بهروز در بمبئی منتشر گردید. وی دختر حسین علی خان نواب هندی را به زنی گرفت و در نزد رجال دین و دولت محترم بود. ناصرالدین شاه به وی عنایت داشت و میرزای شیرازی هم در سفر وی به عتبات، حرمت بسیار به او نهاد. از دیگر آثار او:

تاریخ چهارده معصوم که در جداول طولیّه آن، پاره‌ای از علوم ریاضی و عقلی و ادبی به عنوان توشیح نوشته شده، ترجمه کتاب شیخ بهایی در علم اصول، سیاحتنامه، انجمن دانش که به پیروی گلستان سعدی نگارش یافته، شرحی بر پیمان نامه امام علی (ع) با مالک اشتر، و سرانجام: ترجمه منظومه سبزواری،^۱ که متن آن چکیده تمامی اسفار صدر است و غرض از نظم آن، ایجاد زمینه و دیدگاه عمومی منطقی، فلسفی و عرفانی برای فهم درس اسفار بود و در میان منابع آن، اسفار بیشترین جا را به خود اختصاص داده^۲ و مصنف آن، عرفان را از طریق آثار صدرا آموخت و پیرو بزرگ و شارح کم نظیر او بود و با آنکه در نخستین آثار خود ایراداتی نه چندان مهم بر وی گرفت، بعداً آنها را تکرار و پی‌گیری نکرد و بعضاً نیز از آنها عدول نمود و نه تنها به تدریس آثار صدرا همچون اسفار و مفاتیح الغیب می‌پرداخت، که آثار مستقل او مانند منظومه و شرح منظومه و حاشیه آن و حواشی مفصل بر تصنیفات صدرا - اسفار، مفاتیح الغیب، مبدأ و معاد، شواهد ربوبیه، شرح الهدایه - بیشتر از تمامی آثاری که دیگر شارحان صدرا نگاشته‌اند، در نشر و ترویج مکتب صدرا نقش داشته است.^۳ وی شرحی بر مثنوی نیز نوشته و در ضمن آن، سروده‌های مولانا را بر آراء و نظریات حکما بویژه صدرا تطبیق نموده و با همه ارزش این شرح، پس از ملاحظه مثنوی با حواشی وقار، اظهار داشت که اگر پیش از اقدام به شرح، کار وقار را دیده بودم، به این کار نمی‌پرداختم.^۴

۱. مکارم الآثار، محمدعلی معلّم حبیب آبادی ۳/ ۵۰-۹۴۹؛ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد ۶/ ۲۵؛ الذریعه ۱۵/ ۲۱۲ و ۹/ ۱۲۷۶-۷؛ احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی ۱/ ۵۵-۶؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی کتابخانه گنج بخش ۱/ ۶۸۸.

۲. شرح منظومه، به اهتمام مهدی محقق ۱/ ۶۷۴ و ۲/ ۳۹۲.

۳. شرح منظومه، با تعلیقه آقای حسن زاده ۲/ مقدمه ص ۴ و ۵ و ۱۳ و ۱۹.

۴. شرح مثنوی شریف، فروزانفر ۱/ دوازده؛ تاریخ فلاسفه اسلام، مرتضی مدرسی چهاردهی ۲/ ۱۷۲.

۷۱ سید ابوالحسن حسینعلی فتحپوری لکهنوی حنفی (م ۱۲۸۴)

در محضر شیخ سلامة الله بدایونی شارح سرائشهادتین و شاگرد عبدالعزیز و رفیع الدین و آن دو محشی شرح صدر، و در نزد سعدالله مرادآبادی محشی دیگر این کتاب درس خواند و حدیث را از سیداحمد زینی دحلان فراگرفت. سیداحمد شافعی مذهب، شیخ الخطباء، رئیس العلماء، و مفتی حجاز و شیخ الاسلام مکه بود و در آن شهر به تدریس می پرداخت. با وهابیان به سرسختی مخالفت می نمود و آثاری در رد آنان، و در مناقب رسول (ص) و اهل بیت و صحابه و در ستایش ابوطالب پدر امام علی (ع) و اثبات مسلمانی او^۱ بر جای نهاد^۲ و اثر وی در موضوع اخیر، وهابیان را بر آن داشت تا وی را به رشوه گرفتن از شیعیان بغداد متهم نمایند. با آنکه این اثر، برگرفته از کتابی است به قلم محمد بن عبدالرسول برزنجی عالم بزرگ شافعی در سده یازدهم.^۳

فتحپوری در تهیة نسخه ای مصحح از شرح صدر و در هاشم آن، گزیده ای از ده حاشیه به قلم محشیان هندی - که در سال ۱۲۶۲ در لکهنو منتشر شده - اهتمام تمام نمود و در پیوست آن، از ملا صدرا به این گونه یاد کرد: «الفاضل التَّحْرِیر العَلَّام، الکامل البحر الطَّمْطام، البارِع فی الفلسفة والتَّصوُّف والکلام، البالغ فی العقلیَّات، و الفائق علی العلماء الاعلام، و کفاک شاهدأ علی غزارة علمه و اعتباره مطالعة الشَّواهد الزُّبُوبِیَّة و اسفاره، بل هو لوفور الاشتهار استغنی عن المدائح والوصاف، و لمزید الاعتبار لا یحتاج الی تعریف الوصاف، کیف لا و هو لاقتناص عصاریر التَّدقیقات کالبازی، محمد بن ابراهیم الشَّهیر بصدرالدِّین الشَّیرازی.» همچنین از استاد صدرامیر داماد چنین یاد کرد: «البحر الزَّآخِر، ذی المراتب العالیة والمفاخر، السَّیِّد الباقِر، صاحب التَّصانیف المشهورات کالافق المبین و القبسات والصَّراط المستقیم والایماضات و غیرها من المعترات.»

فتحپوری، افزون بر تهیة گزیده ای از حاشیه های دیگران بر شرح صدر، خود نیز حواشی بر آن نگاشته و در این کار از حاشیه های عمادالدین و نظام الدین و

۱. نظریه ای که بیشتر سنیان نمی پذیرند.

۲. الذِّرَّة الثَّنیة فی الرِّد علی الوهابیة، احمد زینی دحلان، چاپ افست استانبول ۱۹۸۲ م؛ الغدیر، عبدالحسین امینی ۸/۱-۱۴۷؛ الاعلام، زرکلی ۱/۱۳۰؛ ریحانة الادب، محمدعلی مدرس تبریزی ۲/۱۴۶؛ الذَّریعة ۴/۷۸؛

نزهة الخواطر ۷/۷-۱۴۶.

۳. الغدیر ۱/۱۴۱ و ۷/۴۰۰؛ الاعلام ۶/۲۰۳؛ الذَّریعة ۲/۵۱۱؛ الذَّوْلَة المکیَّة، احمد رضا بریلوی ۷۶.

عبدالعلی و عبدالعزیز سود جسته و به گفته خود، از شیوه متداول در آن روزگار که دزدی مطالب و بیانات بزرگان، و نسبت دادن آن به خویشان در آشکار و پنهان بوده - پرهیز نموده است.

قطعات بسیاری از حاشیه فتحپوری بر شرح صدر، در هامش چاپ‌های این کتاب در هند انتشار یافته و آغاز نخستین قطعه آن که در چاپ دیوبند آمده: «قوله "بأعباء" قال العلامة الدهلوی خاتم المحدثین جمع ...» و آغاز دومین قطعه: «قوله "العلوم الحقیقیة" قيل هی العلوم الواقعیة المطابقة للواقع؛ والمراد به المسائل الحکیة عندهم؛ وقيل هی الّتی لا تبدّل بتبدّل الادیان والازمان ...» و پایان آخرین قطعه: «فوجب التّناهی لیكون فی المنتهی واحد لا یكون فوقه واحد و طرف کما انّ فی المبدأ واحد هو طرف.»

- محمد مهدی کروی پیشگفته که شاگرد فتحپوری بوده، در رساله خود در ردّ ایرادات وارده بر حاشیه سعدالله بر شرح صدر، از حاشیه فتحپوری بر این شرح سود جسته و سخن وی در توضیح تعبیر صدر «قربحی القریحه» را آورده است.^۱
- در پاره‌ای مآخذ، اثری موسوم به «شرح صدر با مقدمه و زندگینامه وی» به فتحپوری نسبت داده‌اند^۲ که ظاهراً همان حواشی وی با پیوست یاد شده است.

۷۲ سید محمدتقی نقوی لکهنوی (۱۲۸۹-۱۲۳۴)

شیعی و معروف به ممتازالعلما و جنّت مآب. در نزد پدرش سید حسین و در نزد مفتی محمدعباس، هر دو محشّی شرح صدر، شاگردی کرد و عمویش سید محمد محشّی شرح صدر - که نیز استاد او بود - و شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام، اجازه اجتهاد به وی دادند. در مدرسه سلطانیّه، مدیر و صدر مدرس بود و به تدریس و خطابه و اقامه مراسم مذهبی می پرداخت. مسجد و حسینیه و کتابخانه‌ای بزرگ بنا کرد و آثار متعدّدی در دانش‌های مختلف بر جا نهاد از آن میان:
شرح بر تبصرة علامه حلّی در فقه و بر فوائد الصمدیة شیخ بهایی در نحو، حاشیه بر

۱. شرح صدر، چاپ دیوبند ۲۱۴ و ۲۱۶ و چاپ لکهنو ۱۲۶۲ ص آخر و چاپ کلان کوتهی، پیوست.

۲. حركة التألیف ۲۶۰.

شرح چغمینی در هیئت و بر مبحث المثانة بالتکریر از شرح صدرا که اثر اخیر در هشت صفحه بوده است.

جدّ وی دلدار علی نیز حاشیه‌ای بر شرح صدرا دارد و گذشت. همچنین شاگرد وی سید حیدر علی رضوی حاشیه‌ای بر شرح صدرا را دارد و بیاید و مولانا سید آغا مهدی رضوی نیز کتابی در شرح احوال وی نوشته و آن را «تاریخ ممتاز العلماء» نامیده است.^۱

۷۳ سید حسین حسینی نونهروی غازیپوری شیعی (۱۲۷۱-۱۲۳۵)

داماد سید نجفعلی محشّی شرح صدرا بود. از زادگاه خود به لکهنو رفت و عقلیات را در محضر علمای فرنگی محل، و فقه و اصول را از سید حسین نقوی محشّی شرح صدرا فراگرفت. هوشی سرشار داشت و نیمی از قرآن را تنها در یک ماه از بر کرد و هنگامی که شرح الهدایه میبیدی را به درس می‌خواند، مطالب دقیقه شرح صدرا را بدون کمک استاد، به نهایت نیکویی توضیح می‌داد و استادان را غرق حیرت می‌ساخت. در فلسفه و منطق و فنون ریاضی - هیئت و حساب و هندسه - مسلط بود و جمله مقالات تحریر اقلیدس را از حفظ داشت و در اثبات دعاوی اکثر اشکال، دقت‌های شایان می‌نمود و پاسخ‌های بالبدیهه او به پرسش‌های ریاضی، تبخّر او در این رشته، و حضور ذهن وی را گواهی می‌داد. دانش و هوشمندی او حتی دانشمندان و شخصیت‌های اروپایی و نامسلمان را شگفت زده می‌ساخت و جدّ و جهد او در تحقیق امور جزئیّه - چه رسد به کلیّه - به حدّی بود که وقتی در نونهره، کتاب فصول اکبری (در علم صرف) را درس می‌داد. روزی در اثنای درس، در لغتی از لغات این کتاب، وی را شبهه‌ای روی داد، پس درس را رها کرد و از نونهره، کسی را برای آوردن کتاب منتهی‌الادب به غازیپور فرستاد. تا چون کتاب حاضر شد و تحقیق آن لغت به پایان رسید، دنباله درس را گرفت.

سید حسین در نزد رجال دین و دولت بسیار محترم بود. شیعیان هند او را بحر العلوم

۱. نزّه الخواطر ۳/۷-۴۴۲؛ ذریعه ۱۳۸/۶؛ ترجمه مطلع الانوار ۶-۵۲۵؛ حركة التألیف ۳۷۵؛ تذکرة علمای امامیه

می‌خواندند^۱ و در مرشدآباد، منصب صدارت و مدارالمهامی داشت. سیدحسین نقوی، با همه بدگویی‌هایش از حکیمان و عارفان، وی را که مدافع جدی صدرا بود، بسی حرمت می‌نهاد و فرزند ارشد می‌خواند و از گرامی‌ترین مخصوصان و نزدیک‌ترین مقربان و شریف‌ترین اولاد روحانی خود می‌شمرد. همچنین نواب ناظم بنگاله رئیس مرشدآباد، با اصرار، وی را به عنوان مدرّس اعلیٰ برای مدرسه‌ای که در آن شهر بود برگزید و او در آنجا اقل‌المبین، حاشیه قدیم دوانی، شرح صدرا و اسفار درس می‌داد و «کشاف اسرار اسفار» به شمار می‌آمد و «جواهر زواهر تحقیقات عالیّه را در سلک تقریر منسلک می‌فرمود؛ به وجهی که به استماع آن تدقیقات عمیقّه، ساکنان ملاً اعلیٰ در سرور بودند و عقول عالم عقول، سر به گریبان تحیر کردند. و غالب تلامذه وی از اهل سنت و جماعت بودند که جملگی، شیوه اخلاص و نیاز را در بیماری استاد نیز به قدر ذره‌ای از دست نگذاشتند.»

آثار

۱. نقدی مبسوط بر جامع بهادرخانی (کتاب فارسی مفصّلی در شعب ریاضی از غلامحسین جونیپوری محشّی شرح صدرا) این نقد، مشتمل بر اعتراضات بسیار به مطالب کتاب و به اندازه ثلث متن بود و مورد تحسین جونیپوری قرار گرفت.

۲. رساله در ردّ رساله امامت جماعت از سیدمحمدتقی محشّی شرح صدرا و فرزند استاد سیدحسین.

۳. کتابی در ردّ عبدالعلی لکهنوی محشّی شرح صدرا در دو بخش:

الف) در ردّ اعتراضاتی که وی در حواشی و شروح خود بر صدرا و استاد او میرداماد کرده که در پاسخ بیشتر اعتراضات، ثابت کرده که وی، مغز سخن آن دو حکیم را در نیافته است.

ب) ایرادات مربوط به کلام عبدالعلی.

گویند که این کتاب کبیر، اعجوبه روزگار و نادره آثار بود. لکن قبل از پاک‌نویسی آن، مصنّف درگذشت و مولانا رضاحسین که چند جزء کتاب نزد وی بود، می‌خواست

۱. جالب است که این بحرالعلوم شیعی، و عبدالعلی لکهنوی بحرالعلوم سنی، هر دو از شارحان صدرا هستند.

به تبییض و ترتیب و تهذیب آن پردازد ولی او هم ناگهان درگذشت و کتاب با دیگر مصنفات نونهروی در بنارس ضایع شد.

برخی هم می‌خواستند که افادات وی در فنّ ریاضی و سیاست مدن را به انگلیسی ترجمه کنند که چون به سفر کلکته تن در نداد، این تصمیم عملی نگردید. سید کوه زندگانی بود و در سی و شش سالگی درگذشت و با وفات وی، بنای تعلیم و تعلّم در مرشدآباد منهدم و افاضل و طلاب متفرّق شدند؛ و جالب آنکه ماده تاریخ وفات وی نیز بر اساس نظریه صدرای تفسیر می‌شود:

«ناگه ز عرش کبریا، آمد به گوشم این ندا: بلغ العُلیٰ بکماله.»

که در توضیح آن گفته‌اند: «مذهب صحیح در موت همان است که صدرای اسفار و شواهد ربوبیه اختیار کرده؛ که سبب موت، و انقطاع تعلّق نفس از بدن، إعراض جوهر نورانی است از شوائب تعلّقات بدنیه. چون قوّت تامّه استقلال لحوق ملأ اعلیٰ، و التحاق مقربین ملائکه منزل اعلیٰ در آن پدید می‌آید، افاضه قوّت بر بدن کمتر می‌کند. چه توجّه آن، به عالم اعلیٰ است. و هرگاه حرکت جوهریه نوریّه استقلالیه او به نهایت رسید، تدبیر و تعلّق او با بدن منقطع می‌گردد و موت عارض می‌شود.»^۱

۷۴ اعجاز حسین

به این مرد نیز حاشیه مفصل و دراز دامنی بر شرح صدرانسیب داده و گفته‌اند که نسخه‌ای از اثر وی در کتابخانه مدرسه الواعظین - لکهنوهست و آغاز آن: «قوله من حیث اشتماله علی قوّة التّغییر...»^۲ که این عبارت، با آغاز نسخه‌ای از حاشیه عبدالعلی بر شرح صدرای که در گنجینه بوهار در کتابخانه همایونی - کلکته موجود و آغاز آن افتاده^۳ یکی است و شاید این هم نسخه دیگری از حاشیه مزبور باشد که آغاز آن افتاده و به نادرست به اعجاز حسین منسوب شده. اما اینکه اعجاز حسین نامبرده کیست؟ نویسنده‌ای که حاشیه را از وی دانسته، توضیحی نداده و از دانشمندان هند نیز چند تن را به این نام می‌شناسیم^۴ که نمی‌دانیم مراد نویسنده مزبور یکی از

۱. نزّه الخواطر ۱۴۳/۷؛ نکمله نجوم السما ۱/۹-۱۳۲؛ ترجمه مطلع الانوار ۴-۲۱۳.

۲. المحقق الطباطبائی ۱۴۱۱/۳، مقاله آقای علی صدرانی نیاخونی. ۳. برگردید به ص ۱۲۵.

۴. ترجمه مطلع الانوار ۹-۱۱۸، ۱۳۸، ۷۳۶.

آنان است یا دیگری. و شاید هم بر روی نسخه حاشیه، نام محمداعجازحسن (نه حسین) مؤسس مدرسه الواعظین و درگذشته در سال ۱۳۵۰^۱ به عنوان مالک نسخه یا عنوانی دیگر ثبت شده بوده و با نام پدیدآورنده حاشیه خلط شده است. همچنین در میان «خرده‌گیران بر حکمت متعالیه و منتقدان صدرا» نامی از اعجاز حسن امروهی می‌بینیم - و خواهد آمد - و این احتمال که وی همان محشی نامبرده باشد، هرچند احتمال بعید، هست.

۷۵ سید سراج حسین حسینی موسوی کنتوری (۱۲۸۲-۱۲۳۸)

جد وی از جمله سادات نیشابور بود که به هند کوچیدند. پدرش مفتی محمدقلی و دو برادرش اعجازحسین و میرحامدحسین (صاحب عبقات) و ناصرحسین پسر حامدحسین از علمای بزرگ شیعه در تاریخ هند بشمارند. خود او در محضر پدرش و سیدحسین نقوی محشی شرح صدرا شاگردی کرد و پس از اتمام درس تفسیر و فقه و دیگر علوم اسلامی، زبان انگلیسی و دانش‌های نو را فراگرفت و در هندسه، علم مناظر و علم قرائت، مهارت یافت. درویش مسلک بود و از جامه علمایی می‌پرهیزید. لباس او از پارچه دستباف وطنی بود و نان خشک را بر خوراک لذیذ ترجیح می‌داد. خانه‌ای بزرگ در لکهنو داشت که در جریان سرکوب قیام هندیان علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۸۵۷ م. ویران شد و چون گزارش این حادثه به او رسید، با بی‌اعتنائی گفت: «خوب شد اسباب خودبینی شکست!» بیماران را معالجه و به آنان کمک می‌کرد و با آنکه یکی از بزرگان می‌خواست وی را با حقوقی قابل به خدمت بگیرد، نپذیرفت تا به کار خود در یاری تهیدستان و بیماران ادامه دهد. آرامگاه وی زیارتگاه مسلمانان و هندوان گردید.

درخصوص کار سراج حسین بر روی آثار صدرا، در سرگذشت وی می‌خوانیم: در اول ورود وی به لکهنو، سیدحسین نقوی درس او را که شرح صدرا بود، به یکی از شاگردان فاضل پدر خویش حواله کرد. چون سراج حسین ایرادات محکم و اعتراضات نیکو می‌نمود، استاد از عهده جوابات آنها با تحقیق مطالب و تنقیح مقاصد - چنانکه باید و شاید - بر نمی‌آمد. ناچار خود سیدحسین متکفل درس او شد. وقتی

که این حالت دست داد، رسم سراج حسین آن بود که به وقت شب، اولاً مطالعه شرح صدر (بدون حواشی) می نمود و ایراداتی که به ذهن می رسید به قید کتابت می آورد. بعد تمام حواشی شرح را به امعان نظر ملاحظه می کرد. از مراجعه به حواشی مذکور، آنچه از ایرادات حل می شد، آن را حذف می کرد و باقی را بر استاد خود عرض می نمود. و چون مثل این درس، در حوزه سید حسین، تا آنگاه مشهود نگردیده بود، از این رو جمله افاضل را به مشاهده آن، خیلی تعجب و تحیر دست می داد.^۱

۷۶ سید ابوالحسن طباطبائی اردستانی اصفهانی متخلص به جلوه (۱۳۱۴-۱۲۳۸)

از حکیمان ایران به شمار است ولی پدرش در آغاز جوانی به هند رفته و نزدیک چهل سال در آن سامان زیست و در دستگاه حاکم حیدرآباد سند به مقامات بلند از جمله سفارت و نمایندگی رسید و به دامادی وزیر مفتخر گردید. جلوه در احمدآباد گجرات و احتمالاً از مادری هندی تولد یافت و سالها از آغاز زندگی را در آن خطه گذراند و با این مقدمات، ذکر وی در اینجا بی مورد نیست. او بخشی در خور توجه از عمر خود را بر سر آثار صدر نهاد. به تدریس اسفار و نیز شوارق لاهیجی شاگرد صدر می پرداخت. و حواشی بسیار بر اسفار نوشت که نسخه خطی آن موجود است. همچنین بر پاره‌ای دیگر از کتابهای صدر - مشاعر، مبدأ و معاد، شرح الهدایه - تعلیقاتی دارد که چاپ شده و با این همه، جالب است که وی مکتب صدر و شیوه او در تصنیف را تخطئه می کرده و رساله مستقلى هم در ردّ نظریه صدر در باب حرکت جوهری نوشته است.^۲

۷۷ مولانا عبدالحلیم لکهنوی (۱۲۸۵-۱۲۳۹)

از خانواده علمای فرنگی محل و از نوادگان برادر نظام الدین محشی شرح صدر بود. در محضر بزرگان خاندان خود درس خواند و در مکه و مدینه، از پیشوایانی مانند

۱. ترجمه مطلع الانوار ۹۱-۲۹۰؛ تکملة نجوم السما ۲۱۶؛ نزهة الخواطر ۷/۱۹۹.

۲. تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر ۶۹-۱۵۹؛ الذریعة ۶/۱۳۸ و ۲۰۰ و ۹/۱۰۶۳؛ مبدأ و معاد، صدر، چاپ

سنگی؛ تاریخ فلاسفة اسلام، مرتضی مدرسی چهاردهی ۴۰-۳۸.

سید احمد زین^۱ دَخْلان^۱ اجازت و سند علم حدیث و دیگر علوم معقول و منقول بدست آورد. سالی چند به قضا اشتغال داشت و در وادی سلوک نیز منازل پیمود. بیش از ده سال در شهرهای باندا و جونپور و حیدرآباد دکن به تدریس پرداخت و حتی برخی از علمای شیعه - مانند سید مرتضی کشمیری، سید علی ضامن نونهری، سید ناصر حسین جونپوری - افتخار شاگردی او را داشتند و این مصرع فارسی، ماده تاریخ وفات اوست: واقف راه خدا مولوی عبدالحلیم.

آثار

عبدالحلیم آثار بسیاری پدید آورد که شماری از آنها شرح و حاشیه بر آثار علمای ایران یا در توضیح شروح و حواشی آنهاست از آن میان:

۱ و ۲. توضیح حاشیه میرزاهد - قطب؛ و توضیح تعلیقه عبدالعلی لکهنوی بر حاشیه نامبرده.

۳. توضیح مشکلات شرح دوانی بر عقاید عضدی.

۴. حاشیه بر شرح موجز قانون ابن سینا.

۵. تعلیقه بر شرح قدیم دوانی.

۶. العرفان در منطق که شاگرد او وکیل احمد سکندرپوری (شارح میرداماد) شرحی بر آن نوشته است.

۷. البیان العجیب فی شرح ضابطه التهذیب در منطق.

۸ و ۹. حاشیه بر شرح حسن لکهنوی بر سلم العلوم و نقدی بر شرح حمدالله شیعی بر همان کتاب.

۱۰. کتابی در بیان اقسام حکمت.

۱۱. شرحی بر التسویه در عرفان تندروانه.

۱۲. تعلیقات بر هدایه در فقه حنفی.

۱۳. شرح مبحث مختلطات از شمسیه در منطق.

چند تعلیقه نیز با نشانی «مولانا محمد عبدالحلیم» و «مولانا عبدالحلیم» در شماری از چاپهای شرح صدر در هند به چشم می خورد که به احتمال قوی از همین دانشمند است. نخستین تعلیقه در توضیح این عبارت صدر «له نسبة تألیفیه او

۱. برگردید به ص ۲۷۶.

لا يكون فالاول هو الموسيقى والثاني هو الحساب ...»^۱ آغاز: «قوله نسبة الخ الظاهر ان المراد بالنسبة التأليفية ههنا، الهيئة التركيبية، اى مناسبة ترتب الاجزاء.»^۲
عبدالحلیم بارها به نقل و شرح اقوال و نوشته‌های میرداماد - استاد صدرا - نیز پرداخته و شاگرد او وکیل احمد عمری سکندرپوری حنفی، شرحی بر الایماضات میرداماد نوشته است. چنانکه عبدالحی فرزند عبدالحلیم نیز در توضیح اقوال و نوشته‌های صدرا، بسیار قلم زده - که بیاید - و کتابی در شرح احوال پدر خویش نگاشته است.^۳

۷۸ سیدابوالخیر معین‌الدین محمدحسینی کاظمی مشهدی الاصل کروی (م ۱۳۰۴)

در نزد استادانی همچون عبدالحکیم و ترابعلی - هر دو لکهنوی و محشی شرح صدرا - شاگردی کرد. قرآن را حفظ، و در علوم عقلی و نقلی خصوصاً ریاضیات تبحر داشت. چهل سال به تدریس و افاده پرداخت و بسیاری از علما از مجلس درس او برخاستند. آثار متعددی در دانش‌های مختلف به فارسی و عربی پدید آورد؛ از آن میان:

۱. آداب معینه به فارسی در بیان موضوع و تعریف و غایت علم مناظره و روش‌های گوناگون آن، که به درخواست شاگرد خود محمدتقی خان بهادر معروف به خورشید میرزا نگاشته و با چند تقریظ منظوم در کانپور - مطبع منشی نولکشور به چاپ رسیده است.

۲. مرقاة الازدهان فی المیزان در منطق.

۳. هدایة الکوین الی شهادة الحسین که در سال ۱۸۹۰ م. در لکهنو چاپ شده و احتمالاً از کتاب شهادة الحسین که به وی نسبت داده‌اند و گویند به چاپ رسیده جد است.

۱. شرح صدرا، چاپ تهران ۴.

۲. نزهة الخواطر ۵۰۸/۷، ۳۴۱، ۵-۲۵۳ و ۸/۸-۵۱۷؛ تذکرة علمای هند ۴-۱۱۲؛ شرح صدرا، چاپ دیوبند ۱۰ و ۱۱؛

حکما و عرفای متأخر بر صدرا ۱۳۹؛ الثقافة الاسلامية ۷-۲۵۵، ۲۵۹، ۲۳۶.

۳. حواشی زاهدیه ۵۶، ۱۴۲، ۱۴۸؛ نزهة الخواطر ۸/۸-۵۱۷؛ الثقافة الاسلامية ۹۶.

۴. التّبيان فی فضائل التّعمان در مناقب ابوحنيفة ایرانی که برخی از علمای سنی هند، وی را از نسل نوشیروان پادشاه ساسانی می‌دانند.

۵. رساله در حکم شرعی استعمال دخانیات به فارسی.

۶. جلاءالاذهان فی علوم القرآن به فارسی.

۷. رسالة فی مبحث المثناة بالتکریر من شرح هداية الحکمة للشیرازی که در آن، از صدرا با عنوان «رئیس مدققان»، «شارح نحیر»، «شارح محقق»، «فرزانه کامل، مدقق برتر، نامور در اقطار زمین» یاد کرده و در مقدمه می‌نویسد: «در خاطر داشتم که حاشیه‌ای بر برهان دوم شرح الهدایة صدرا بنویسم ولی توفیق نمی‌یافتم. تا هنگامی که به تدریس این کتاب برای میرزا مهدی حسین فرزند شاعر دانشمند بهادر والجاه مشغول شدم و او از من درخواست کرد که به این کار سترگ پردازم. پس با وجود دچار بودن به پراکندگی احوال، و اشتغالات ذهنی، و کثرت تدریس طالبان دانش، به اقدام برخاستم.»

در متن هم می‌خوانیم: «بدان که در اثبات و ابطال جزء تجزیه‌ناپذیر، اختلافات بسیاری درگرفته است. مشائیان آن را ابطال کرده و گفته‌اند: جسم یک واحد پیوسته، و مرکب از هیولی و صورت است. و جوهر فرد را نیز با برهان‌های استوار، نفی کرده‌اند. و صدرا، دلیل‌های بسیاری در ابطال آن آورده. از جمله دلیل دوم در شرح الهدایه، که توضیح دشواری‌های آن، بر دانشوران مشکل افتاده؛ و من آن را به نیکی روشن ساخته‌ام.» سپس عین عبارت صدرا را می‌آورد و به تبیین پیشینه این برهان می‌پردازد - و اینکه: پیش از صدرا، محقق دوانی آن را در مقام استدلال بر نسبت صمّیه آورده است - و سپس، یک بار به شرح اجمالی آن پرداخته و شرح را بر سه مقدمه کوتاه استوار گردانیده و نتیجه‌گیری کرده. و بار دیگر، برای کمک به فهم بهتر مطلب، توضیح تفصیلی برهان را با تقریری دیگر عرضه و آن را مبتنی بر هفت مقدمه مفصل نموده و سپس تفصیلاً نتیجه‌گیری و رساله را پایان داده است. در میان توضیحات وی، شکل ۴۸ از مقاله اول اقلیدس - شکل عروس - و اصول دیگر وی، و مقدمه‌هایی از حساب و آنچه در آن علم مقرر است، و براهین و اشکال هندسی، مورد استفاده قرار گرفته است.^۱

۱. این برهان را با مقدمات و توضیحات کافی بعداً خواهیم آورد.

آغاز: «نحمدک یا من یتجزی نعمائیه علی عبادہ مثناً بالتکریر ... قدیماً کان اختلج فی صدری ان احزّر حاشیة ...»

پایان: «لا تجذب بغیر هذا التعلیق. الحمد لله علی اقامه؛ والصلاة علی محمد و خیرآله.»
حاشیة معین الدین بر شرح صدره، با یادداشت‌هایی از محشی در هامش و با نشانی مدّظله‌العالی، در سال ۱۲۷۱ در کلان کوتهی - لکهنو، مطبع علی‌بخش خان، به اهتمام مقبول الدوله احسن الملک کپتان [=کاپتان] مرزا [=میرزا] محمد مهدی علیخان بهادر قبول ثابت جنگ، به فرمایش میرزا محمد بهادر ملقب به والاجاه، حلیة طبع پوشید و در آغاز آن چند تقریظ از:

الف) مولانا رکن الدین ترابعلی، استاد معین الدین که از حاشیة وی بر شرح صدره قبلاً یاد کردیم و در این تقریظ، از شاگرد خود به این گونه یاد کرده «لا زالت شمس تدریسه طالعة ...» و از حاشیة او با این عبارت: «هذه صحيفة ملکوتية و درة بهیة ...»

ب) مولوی انور علی (ظاهراً شیعی و همانکه قبلاً از تقریظ او بر حاشیة ترابعلی یاد کردیم) آغاز: «الذّ الکلام الی السلائق الرضیة ...»

ج) میرزا مهدی حسین، آغاز: «ان احسن ما یتوشح به الکلام ...»

د) مولوی اسماعیل شاه متخلص به ذبیح - به نظم فارسی. آغاز: «ماهر علم معانی و ...»

ه) سیّد فخر الدین احمد، به نظم فارسی. آغاز: «زبان خامه ز توصیف معترف به قصور.»

یکی از هندیان معاصر معین الدین، قطعه‌ای فارسی در رثای وی سروده که مصراع آخر آن ماده تاریخ درگذشت اوست: «به روحش بُود رحمت حق پدید^۱» و با توجه به دلبستگی وی به حماسه عاشورا و جایگاهی که فرهنگ فارسی در آثار وی داشته، شگفت نیست که می‌بینیم شاگرد وی وکیل احمد سکندرپوری - از شارحان میرداماد - یکی از آثار خود را به تحقیق در ملعون بودن یزید اختصاص داده و سروده‌های فارسی قابل توجهی نیز دارد که در دیوان شعر فارسی او فراهم آمده است.^۲

۱. نزهة الخواطر ۱۰۷/۷ و ۸۰-۴۷۹؛ تذکرة علمای هند ۹۶ و ۳۰-۲۲۹؛ نسخه چاپی حاشیة معین الدین،

قاموس الکتب اردو ۱/۹۸۴؛ فهرست کتابهای چاپ سنگی، نوشاهی ۱/۳۹؛ الثقافة الاسلامیة ۱۱۶ و ۱۷۳.

۲. نزهة الخواطر ۸/۵۱۷.

۷۹ عبدالحق خیرآبادی حنفی (۱۳۱۸-۱۲۴۳)

نسب به شیرملک نام می‌رسانید که در ناحیتی از ایران حکومت داشت و دو فرزند او به هند آمده، هر یک در ایالتی به منصب افتا نائل شدند و گویند از نسل خلیفه عمر بود.^۱ جدش فضل امام و پدرش فضل حق، به تدریس و تحشیه و شرح و تلخیص شماری از کتابهای فلسفی و منطقی ایرانیان می‌پرداختند و سلسله استادان آن دو، از طریق محمداعلم، حمدالله، کمال‌الدین و نظام‌الدین (هر چهار تن محشی شرح صدرا) به علمای ایران می‌پیوست.

عبدالحق در نزد پدرش شاگردی کرد و کتابهای درسی ازجمله شرح صدرا را از او فراگرفت. در منطق و حکمت مبرز گردید و در تاریخ اسلامی هند، جز سه چهار تن را عالم نمی‌شمرد. با برخی از دانشوران عصر مانند عبدالحی انصاری محشی شرح صدرا و مدرّس آن کتاب و اسفار، مباحثه‌ها داشت و در این مباحثه‌ها از آثار و آراء متفکران ایران (میرداماد و صدرا و ...) استفاده می‌شد.^۲ در جرگه مدرّسان کتابهای فلسفی درآمد و مانند پدر و جد خود، متونی همچون افق‌المبین و شرح صدرا را تدریس می‌کرد و هم از معدود دانشمندان هندی بود که اسفار درس می‌داد. جمعی کثیر و حتی برخی از علمای شیعه،^۳ از محضر او بهره‌مند شدند و ابوالکلام آزاد از رهبران مبارزات آزادیخواهانه هند و وزیر فرهنگ آن کشور پس از استقلال، با یک واسطه شاگرد او بود.^۴

عبدالحق به مقامات عالی رسید و شمس‌العلماء لقب داشت. در سالهای ۱۲۸۱-۳۰۰

۱. در ذیل احوال شاه عبدالعزیز که نسب به فرزند دیگر شیرملک (نه آنکه جد عبدالحق بوده) می‌رسانید، گفتیم که در فاصله میان شیرملک و خلیفه عمر، نامهایی هست که با واقعیت‌های تاریخی هماهنگ نیست؛ و عمری نژاد بودن شیرملک را مورد تردید قرار می‌دهد (برگردید به ص ۱۴۱).

۲. ذیل سخن از عبدالحی بیاید. ۳. ترجمه مطلع‌الانوار ۱۰۳.

۴. نزهة الخواطر ۱۲۳/۷، ۲۲۰، ۶-۲۸۳ و ۱۶۲/۸، ۴-۲۲۲؛ سبحان‌الله ۷۹، ۳۳۱، ۳۳۳؛ تذکرة علمای هند ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۶۲، ۵-۱۶۴؛ تذکرة مصنفین ۲۱-۱۱۸؛ مقاله معصومی؛ فهرست آصفیه ۳/۵-۴۸۴؛ فهرست کتابهای چاپی عربی، خانباپامشار ۷۱-۵۷۰؛ مقاله حامد علیخان؛ مقاله مسعود انور علوی در مجله ثقافة الهند ج ۴۳، ش ۱؛ مقاله دکتر قمرالنسا در همان مجله ج ۳۷ ش ۳ و ۴؛ شواهد ربوبیه با مقدمه آقای آشتیانی ص ۳۴؛ رسائل فلسفی صدرا، مقدمه آقای آشتیانی ص ۱ و ۲، یاد وجه مقاله آقای فرخ‌علی جلالی، دانشگاه اسلامی علیگر شعبه تاریخ، نیز اظهارات شفاهی ایشان و مولانا عبدالسلام سرپرست اسبق مدرسه‌العالیه رامپور؛ حركة التالیف ۲۰۸ و ۵۲۲؛ اردو دائرة معارف اسلامی ۸۳۳/۱۲.

ریاست مدرسه‌العالیه رامپور - مهم‌ترین مرکز تدریس علوم عقلی در هند، با او بود. چندی نیز در مدرسه‌العالیه کلکته به تدریس پرداخت. آثار متعددی پدید آورد؛ از آن میان: شرح بر هدایة الحکمة ابهری که به چاپ رسیده، تعلیقه بر میرزاهد - مواقف و بر حاشیه غلام یحیی بر میرزاهد - قطب، ترجمه شرح شریف جرجانی بر کافیه، الجواهر الغایة فی الحکمة المتعالیة که در ۱۳۰۳ در ۴۰۸ ص چاپ شده و نام آن، مکتب صدرا و معروف‌ترین کتاب او - الحکمة المتعالیة فی الاسفار ... - و اثر دیگری از او به همین نام را به یاد می‌آورد. در توضیح مبحث المثانة بالتکریر از شرح صدرا هم محاضراتی دارد که به پیوست شرح، در هند منتشر شده و شاید همان حواشی باشد که با شرح، به نام حافظ محمد عبدالحق در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است. ماده تاریخ وفات او:

شمس‌العلما ز ظلمت دهر چون تیر ز ابر تیره برجست
بر لوح مزار، امیر بنویس آرامگاه امام وقت است

۸۰ مولانا محمد هدایت‌الله خان بن مولانا محمد رفیع‌الله خان رامپوری حنفی (م ۱۳۲۶)

در رامپور بزاد و پرورش یافت و در محضر محمد فضل حق خیرآبادی، از مدرسان شرح صدرا، و دیگران دانش آموخت. در مدرسه امامیه حنفیه جونپور به تدریس پرداخت و تا پایان زندگی از این کار دست نکشید. ریاست علمی در رشته منطق و حکمت با او بود ولی بهره زیادی از دانش‌های دینی نداشت.^۱ کتاب شمس بازغة محمود جونپوری را از روی نسخ متعدد مقابله و تصحیح کرد و برای تبیین دقایق آن، حواشی بسیاری فراهم آورد که بخشی از آنها به قلم خود او و احیاناً از افادات خیرآبادی است و بقیه از افادات مولانا محمد یوسف^۲ یا از آثار محشیان شرح صدرا مانند نظام‌الدین و محمد حسن لکهنوی و حمدالله سندیلوی. در کثیری از حواشی مزبور، نظریات صدرا - اجمالاً یا تفصیلاً - به بحث نهاده شده^۳ و در مواردی نیز عین نوشته صدرا برای توضیح یا نقد نکات شمس بازغه آمده است.^۴ در این حواشی

۱. نزهة الخواطر ۸/ ۵۲۰. ۲. برگردید به ص ۲۵۶ و ۲۵۹.

۳. از جمله در ص ۴، ۹، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۴۱، ۸۰، ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۲۴ و در پیوست‌های میانه کتاب ص ۷.

۴. ص ۳-۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۰.

از صدرا با عنوان صدرالمحققین و محقق صدر و محقق شیرازی ستایش شده^۱ و به آثار وی همچون اسفار و شرح الهدایه، و نیز به تعلیقات محشیان شرح الهدایه او استناد گردیده^۲ و گاهی هم نظریات او به بوته نقد سپرده شده است.^۳ پاره‌ای از آراء میرداماد استاد صدرا نیز در این حواشی مورد بررسی قرار گرفته^۴ و با عنوانهایی همچون الحبر القمقام، التحریر الهمام، البحر المحقق، الباقر النحریر، الماهر، محقق باقرالعلوم از او ستایش شده^۵ و در عین پاره‌ای انتقادهای از وی، گاهی سرسخانه از نظریات او دفاع شده است.^۶ از نقدهای برخی دیگر «از ماهران مانند فاضل خوانساری - آقا حسین» بر نظریات فلسفی نیز نمونه‌هایی در این حواشی هست.^۷ شمس بازغه، با حواشی یاد شده، در سال ۱۲۷۹ در کانپور مطبع علوی به چاپ رسیده است.

۸۱ محمدحسین آزاد دهلوی (۱۳۲۸-۱۲۴۵)

از بزرگ‌ترین ادیبان و شاعران اردو و ملقب به شمس‌العلماء. نیاکان او در اصل از مردم همدان بودند و خود را از نسل سلمان فارسی صحابی رسول (ص) می‌شمردند. جدّ اعلای او مولانا محمدشکوه از مجتهدان شیعه، از همدان به هند رفت و در دهلی ساکن شد و از سوی شاه عالم پادشاه تیموری و مسلمانان هند به گرمی پذیرفته شد. خود وی در خاندانی از اهل علم به دنیا آمد و پدرش محمدباقر مردی بازرگان، سخنران، آشنا با دانشهای نو، دارای آثاری در علوم دینی و بزرگوار بود که از مادری ایرانی تولد یافت و به تدریس فارسی می‌پرداخت و در ترویج مراسم مذهبی شیعی اهتمام می‌نمود و دختری ایرانی را به همسری برگزید که آزاد را بزاد.

آزاد در محضر پدر و در کالج دهلی، علوم جدید و فقه شیعه و فقه حنفی را فراگرفت و استاد دیگر او ذوق دهلوی شاعر پارسی و اردو بود که از دانش‌های گوناگون آگاه، و خاقانی هند شمرده می‌شد.^۸

آزاد در سی و دو سالگی تحصیلات رسمی را به پایان برد و نخستین آثار منشور

۱. ص ۵، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۱۶۸، ۱۷۸ و پیوست‌ها ص ۷.

۲. ص ۵، ۹، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۴۱، ۱۷۸، ۲۱۴ و پیوست‌ها ص ۷ و ۱۱. ۳. ص ۹، ۲۳، ۴۱، ۸۰.

۴. ص ۸۲، ۹۱-۱۷۸. ۵. ص ۹۱-۱۷۸. ۶. ص ۸۲، ۸۵-۱۷۸.

۷. ص ۴۷، ۶۲، ۱۴۸، پیوست‌ها ص ۱۴. ۸. م. آینه هند، تهران س ۳، ش ۱، ص ۷ و ۸.

و منظوم خویش را در روزنامه‌ای که پدرش منتشر می‌کرد و بعدها خود او به مدیریت آن منصوب گردید به چاپ رسانید. اما پدرش از انگلیسی‌ها نفرت داشت و علیه آنان قلمفرسایی می‌کرد و در شورش گسترده هندیان بر ضد آنان در سال ۱۸۵۷ م. از رهبران به شمار می‌آمد و روزنامه او در این رویداد نقشی مؤثر داشت و سرانجام به وسیله نظامیان انگلیسی دستگیر و به اتهام یاغیگری و قتل یک انگلیسی، در هفتاد سالگی اعدام گردید و تمام املاک او از خانه، دفتر، کتابخانه و چاپخانه‌ای که ناشر روزنامه مزبور بود، مصادره شد.

در پی این حوادث، آزاد از دهلی گریخت و سالها در شهرهای مختلف هند (بمبئی، سیالکوت، لکهنو، لودهیانه و ...) سرگردان بود تا سرانجام در لاهور ماندگار شد. وی به مشاغل گوناگونی دست زد؛ از مدیریت روزنامه‌ها و مجلات، مدیریت دفتر امور قضائی، مترجمی، معاونت اداره آموزش و پرورش، تدریس عربی و ریاضی در دانشگاه و سرپرستی بخش عربی کالج، عضویت فعالانه در انجمن پنجاب و غیره. همچنین سفرهایی به خارج از شبه قاره کرد؛ از جمله سفر به کابل و آسیای مرکزی (خیوه، بخارا، سمرقند، تاشکند) که گزارش آن را در سفرنامه آسیای جنوبی آورده. و سفر به عراق، و سفر به ایران (دوبار) که برای ورزیده شدن در زبان فارسی انجام گرفت و در این سفر، با دانشمندان و ادیبان ملاقات کرد و آثار با ارزشی خصوصاً از کتابهای شیعه فراهم آورد و بر ذخایر کتابخانه خود افزود و گزارش این سفر را نیز در کتاب سیرایران آورده است.

آزاد با علوم باطنی و ریاضت هم آشنایی داشت و به علت اشتغالات فراوان و رنجهای بسیار و آزارهای مداوم دکتر لایتنر رئیس کالج دولتی لاهور به اختلالات روانی دچار شد و حواس خود را از دست داد. پس پیاده از لاهور به راه افتاد و از شهری به شهری می‌رفت و فاصله علیگر تا دهلی را پیاده طی کرد و سرانجام پس از بیست و چند سال بیماری روحی و سرگردانی، در شب عاشورای سال ۱۳۲۸ درگذشت و در لاهور - گورستان کربلاگامی شاه - به خاک رفت.

آزاد پس از مرمت حسینیۀ پدرش در دهلی، در اواخر عمر تصمیم به بنای یک کتابخانه بزرگ گرفت. پس بیرون دروازه دهلی عمارتی عالی با باغی کوچک ساخت که مصادره شد و قسمت‌هایی از ذخایر گرانهای کتابخانه وی نیز به علل گوناگون از میان رفت و تنها مقداری از آن را به کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور

اهدا کردند و ظاهراً در میان آنها نسخه‌ای است از کتاب فارسی نادرنامه یا تاریخ نادری نگارش عبدالکریم کشمیری در تاریخ نادرشاه افشار و محمدشاه گورکانی که در کتابخانه مزبور به شماره ۱/APFIV/۱۱۸ به خط نستعلیق محمدحسین آزاد موجود و در ۹۴ ص کتابت شده است.

آثار

از آثار چاپ شده آزاد:

۱. درباره اکبری که اسناد برتری سیاسی و علمی مسلمانان هند و تصویر زنده و متحرک عهد اکبرشاه گورکانی در آن ارائه شده و آن را برای پاسخگویی به انگلیسی‌ها و دفاع از فرهنگ و تمدن قوم خویش نگاشته است.
۲. سخندان فارس از مهم‌ترین آثار وی که مجموعه سیزده خطابه اوست در کالج دولتی و مشتمل بر دو بخش: (۱) لغت‌شناسی فارسی با ذکر شواهد و مثالهایی از زبان سنسکریت. (۲) ادبیات فارسی. این کتاب، آگاهی آزاد از زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ و ادب ایرانی، و آشنایی او با دانش‌ها و روش‌های تحقیقی جدید و تسلط وی به انگلیسی، و اطلاع او از کارهای علمی و تحقیقی اروپائیان را به خوبی نشان می‌دهد و به وسیله قاری عبدالله خان ملک الشعرا از اردو به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۵ در کابل انتشار یافته است.
۳. آب حیات که آن را بحث‌انگیزترین و ارزنده‌ترین کار آزاد دانسته‌اند و نخستین کتاب در باب ادب اردو به زبان اردو به شیوه جدید است که براساس معیارهای نو نگارش یافته. نثر آزاد در این کتاب، زیبا و فصیح و تحت تأثیر زبان فارسی است. این کتاب در شرح تحول و تکامل زبان اردو و در بررسی شعر کلاسیک اردو و موضوعات آن از حیث تازگی و دقت و صحت در خور توجه است. نتیجه‌گیریهای آزاد در این کتاب، در مسائل مربوط به تاریخ زبان اردو و شعر و ادب آن، تاکنون اعتبار خود را حفظ کرده و پژوهشهای جدید، غالباً بسط نظریات وی بوده است. آب حیات در مدت ده سال تکمیل شده و گویند مانند آن نگارش نیافته و با وجود ایراداتی که بر آن گرفته‌اند، از مقبولیتی عظیم برخوردار گردیده و همه را شیفته ساخته، و تألیف آن برای مقابله با دعاوی انگلیسی‌ها بود که ارزش ادبیات هند را انکار می‌کردند.

۴. نگارستان فارس در تذکره شاعران فارسی.
 ۵. دیوان ذوق (استاد آزاد).
 ۶. سیرایران (سفرنامه آزاد به ایران که چاپ شده است).
 ۷. قصص هند که از آثار برجسته زبان اردو و مجموعه‌ای از داستان‌های سده‌های میانه هند است.
 ۸. نظم آزاد مشتمل بر مجموعه سروده‌های او.
 ۹. جامع القواعد که اثری بسیار ارزنده در صرف و نحو فارسی است.
 ۱۰. قند پارسی که نسخه دستنویس آن را به ایران آورد و پس از اصلاحاتی که توسط دانشمندی به نام حاجی محمد در آن انجام گرفت به چاپ رسید.
 ۱۱. نیرنگ خیال ترجمه آزاد از مجموعه سی مقاله تمثیلی از انگلیسی.
 ۱۲. آموزگار فارسی که پس از مراجعت از ایران به قلم آورد.
 ۱۳. ترجمه رساله نکاح به اردو - با حواشی - که در دهلی چاپ شده و اصل آن به فارسی از محمدباقر مجلسی است.
 ۱۴. نمایشنامه موسوم به دراما اکبر (اکبر امپراطور هند).
 ۱۵. آموزش ابتدایی زبان فارسی، به زبان اردو، که حدود بیست و پنج سال از کتابهای درسی بود.
- آزاد، پیشرو فعال و انقلابی نظم و نشر عصر خود بود. با افکاری روشن از روشهای گذشته انتقاد می‌کرد و پیوسته خواهان نوآوری بود. سبک نگارش جدید را در زبان اردو متداول ساخت و کتابهای ابتدایی تا مراحل دانشگاهی را آماده کرد. اشعاری به شیوه نوسرود و در این ضمن، سیاست انگلیسی‌ها علیه فرهنگ هند را نیز زیر نظر داشت و برای مقابله با آن قلمفرسایی می‌نمود. وی در مباحث فلسفی و دینی هم مطالعات و آثاری داشته و نگارنده زندگینامه او می‌نویسد: «از میان کتابهایی که وی مطالعه می‌کرد، شرایع الاسلام و شرح لمعه - هر دو در فقه شیعی - شرح تجرید خواجه طوسی در کلام، کتب حدیث و تفسیر و تاریخ ائمه در خور ذکر است و من نوشته‌های او را درباره شمس بازغه، اسفار، حکمة العین، شرح صدر، میرداماد، فلسفه هند و تصوف اسلامی و یادداشتهای بی‌شمار ملاحظه کرده‌ام.» هم از قول نگارنده مزبور نقل شده است که: «دو حاشیه از آزاد یکی بر نسخه‌ای از اسفار و دیگری بر نسخه‌ای از شرح صدر، در کتابخانه ما در لاهور موجود است که نشان می‌دهد وی در

عربی‌نویسی مهارت داشته است.^۱ «اما اینکه آیا هر یک از دو حاشیه مزبور در حدی هست که یک اثر علمی به شمار آید؟ یا فقط به اندازه یک یادداشت است؟ این دقیقاً مشخص نیست.

۸۲ شیخ رضاحسن علوی کاکوروی (۱۲۴۶-۱۲۴۶)

از بزرگ‌زادگان بود و در هیجده سالگی از تحصیل دانش‌های متداول فراغت یافت و در جرگه دانشمندان و ادیبان و شاعران درآمد. در انشای عربی و فارسی - نظماً و نثراً - مهارت داشت و با اینکه بیش از بیست سال نزیست، آثار بسیاری به نظم و نثر پدید آورد که بیشتر آنها در ادب و فنون ادبی است. اوراست:

۱. التوضیح لمزید تفصیح یزید که شاید در پاسخ برخی از سنیان که از یزید دفاع می‌کردند، و در توضیح رسوایی‌های وی نگاشته است.^۲
۲. مطارح‌الاذکیاء در حل مشکلات دانش‌های گوناگون.

۳. نفحه‌الهند که جلد اول آن در شرح منظومه لامیه‌العجم از مؤیدالدین اصفهانی طغرایی وزیر سلجوقیان است و جلد دوم آن در تلخیص سلافة‌العصر از سیدعلیخان شیرازی شارح صدرا و ...

- ۴ تا ۶. حاشیه بر میرزاهد - قطبی، و بر شرح تهذیب دوانی و بر شرح صدرا.^۳

۸۳ نواب ابوطیب صدیق حسنخان قنوجی (۱۳۰۷-۱۲۴۸)

نسب به عارف نامی جلال‌الدین حسین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت می‌رسانید که جد وی سیدجلال‌الدین حسین - مشهور به گل‌سرخ و از

۱. ترجمه مطلع‌الانوار ۸-۳۴ و ۷-۵۱۵؛ ترجمه تذکره علمای امامیه پاکستان ۱ و ۲؛ نزّه‌الخواطیر ۸/۴-۴۲۳؛ طبقات اعلام‌الشیعه - نباء‌البشر، شیخ آقا بزرگ (ص ۵۰۰) که از آن برمی‌آید مقاله‌ای هم در باب پاره‌ای از اغلاطی که در زندگینامه آزاد روی داده نوشته است؛ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی و دائرة‌المعارف تنبیح و اردو دائرة‌المعارف اسلامی ذیل عنوان آزاد؛ ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی ۱۸؛ فهرست مشترک ۵/۱۰-۵۱۴؛ مستدرکات اعیان‌الشیعه ۶/۲۶۴؛ قاموس‌الکتاب اردو ۲/۶۱.

۲. و برگردید به ص ۴۰-۱۳۹ و ۲۰۰ و ۲۸۷.

۳. نزّه‌الخواطیر ۷/۲-۱۸۱؛ حرکه‌التالیف ۲۸۷؛ تذکره علمای هند ۴-۶۳.

نسل امام هادی (ع) - از بخارا به هند آمد. پدرش نواب سید اولاد حسن در محضر استادانی همچون عبدالعزیز محشی شرح صدر اشاگردی کرد.^۱ صدیق حسنخان در بریلی (ایالت یوپی هند) تولد یافت و در کودکی رهسپار شهر اجدادی خود قنوج شد و در شش سالگی پدر را از دست داد. در قنوج به مکتب رفت و شماری از کتابهای فارسی را خواند و پاره‌ای متون مختصر در صرف و نحو و منطق و بلاغت را نزد برادرش احمد حسن فرا گرفت. چند ماهی هم در فرخ آباد اقامت گزید و در آنجا با دانشمندان و بزرگان دیدار کرد و کتابهایی مانند افق‌المبین - از میرداماد - شرح جامی، و رساله قطب‌الدین رازی در منطق را آموخت.^۲ در سال ۱۲۶۹ به دهلی رفت که به گفته وی، در آن «دارالعلم، از نام‌آوران هر فن، قدر قلیلی بر مسند افاضت جا گرم داشتند همچون صهبائی در زبان‌دانی فرس [= فارسی] و غالب در شعرگویی [فارسی و اردو] و شیخ علامه محمد صدرالدین خان»^۳ که سومی ملقب به صدرالصدور و در شعر فارسی متخلص به آزرده، و خود برترین استادان دهلی و از شاگردان عبدالعزیز دهلوی و از مدرّسان نامی شرح صدر بود و صدیق حسنخان در محضر وی کتابهایی مانند شرح صدر، شرح الهدایه میبیدی، شرح جرجانی بر مواقف عضدی، کتاب دوانی در منطق، شرح عقاید نسفی از تفتازانی، بخشی از صحیح بخاری و تفسیر بیضاوی، تحریر اقلیدس - از خواجه طوسی - هدایه در فقه حنفی، رساله قطب رازی و حاشیه میرزاهد بر آن، سلم‌العلوم و شروح آن از حسن لکهنوی و حمدالله شیعوی و قاضی مبارک، مختصر المعانی در علوم بلاغت و التلویح در اصول - هر دو از تفتازانی خراسانی - را فراگرفت^۴ و از وی به دریافت اجازه و دانشنامه‌ای فارسی مفتخر گردید که در بخشی از آن آمده است:

«مولوی صدیق حسن صاحب قنوجی، ذهن سلیم و قوّت حافظه و فهم درست و مناسبت تام به کتاب و مطالعة صحیح و استعداد تمام دارند؛ جمله کتب معقول رسمیه از منطق و حکمت، و از علم دین: بخاری و چیزی از تفسیر بیضاوی و معاملات هدایه و فقه و اصول فقه و عقائد و ادب از فقیر اکتساب نمودند و مستعدانه فهمیده

۱. اردو دائرة معارف اسلامی ۷/ ۳۲۰ و ۱۲/ ۱۰۳؛ نزهة الخواطر ۱/ ۱۰۹. ۲. اردو دائرة معارف ۱۲/ ۱۰۳.

۳. حظيرة القدس، صدیق حسنخان ۴۱۷.

۴. نزهة الخواطر ۸/ ۱۸۸؛ مجله المجمع العلمی الهندی ج ۶، ش ۱ و ۲، شعبان ۱۴۰۱، مقالة دکتر سید محمد اجتبا.

خواندند؛ و با وجود، به سعادت و رشد و صلاح و نیک نهادی و صفای طینت و غیرت و اهلیت و شرم و حیا، در اقران و امثال خود ممتازند.^۱»
صدیق حسن، در بوپال نیز در محضر دانشمندان دیگری شاگری کرد و از ایشان و از شیخ یعقوب مهاجر (نواده دختری عبدالعزیز) که در سفر حج وی را دید، اجازه گرفت.

مشاغل و ازدواج

صدیق حسن به مشاغل آزاد و حکومتی متعدد پرداخت و از آن میان: تدریس، وقایع نگاری، نظارت معارف، نظارت دیوان انشا، وزارت و غیره. و به دلیل مقام علمی و دیگر برجستگی هایی که داشت مورد توجه همگان بود و جمال الدین دهلوی - وزیر و شوهر و نایب ملکه بوپال (بهوپال) سکندریگم - دختر خود را به همسری او درآورد؛^۲ و ملکه بعدی بوپال - شاهجهان بیگم دختر سکندر بیگم - نیز که از زنان نامدار هند و شاعره ای اهل فضل و پارسی سرا بود و کتاب فارسی تاج الاقبال در تاریخ بوپال^۳ و نیز دیوان شعر و تهذیب التنوان از آثار او است، به زوجیت او درآمد و صدیق حسنخان، پس از آنکه امیرالانشای ملکه بود، به نیابت و ریاست بوپال رسید و حتی عنوان «مَلِک» گرفت و درآمد او از ماهی هشتاد روپیه، به مرز سالانه پنجاه هزار روپیه رسید و دولت انگلیس که زمامدار حقیقی هند بود، وی را «نواب والاجاه امیرالملک سیدمحمد صدیق حسنخان بهادر» لقب داد و خلعت های فاخر بر او پوشاند و انواع مراسم تشریفاتی را برای بزرگداشت وی مقرر داشت و سلطان عبدالحمید عثمانی هم وی را به اعطای نشان افتخار بنواخت. اما بعدها انگلیسی ها به وی بدگمان شدند و او را متهم کردند که مردم را به جهاد برانگیخته و ... سرانجام القابی را که به وی داده بودند، پس گرفتند و رسومی را که برای احترام به وی مقرر داشته بودند، ملغی کردند و از هر گونه دخالت در امور حکومتی ممنوع شد. با این همه، وقتی درگذشت، دستور دادند وی را همان گونه که

۱. اردو دائرة معارف ۱۲/۱۰۳. ۲. نزهة الخواطر ۵/۷-۱۲۴.

۳. این کتاب در سه دفتر به چاپ رسیده و به انگلیسی هم ترجمه شده است (فهرست مشترک

۱۲/۱۸۵۱-۲؛ فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی ۶/۱-۹۰۴؛ فرهنگ سخنران، عبدالرسول خیامپور ۲۸۸؛

نزهة الخواطر ۸/۱۸۵).

امیران و اعیان دولت را تشییع می‌کنند، با تشریفات رسمی به خاک سپارند. ولی او را به گونه‌ای که خود وصیت کرده بود - بر طبق مذهب سنت - به خاک سپردند و در تشییع او خلقی بسیار حضور یافتند و سه بار بر وی نماز کردند.^۱

آثار

صدیق حسنخان کتابهای فراوانی در دانش‌های گوناگون (علوم قرآنی، لغت، ادب، سرگذشت‌نامه، پزشکی، فقه، حدیث، اصول فقه، عقاید و کلام، اصول سیاست و حکمرانی، تصوف، اخلاق، تاریخ و ...) به جا گذاشت که شمار آنها از مرز ۲۲۰ می‌گذرد (۴۵ کتاب به فارسی، ۷۴ به عربی، ۱۰۳ به اردو) که اگر رساله‌های کوچک او را نیز به آنها ضمیمه کنیم، به ۳۰۰ می‌رسد. بسیاری از این آثار در هند و مصر و قسطنطنیه و دمشق و بیروت به چاپ رسیده و از مجموع آنها - چاپی و غیرچاپی:

چهل حدیث، کتابی در باب آنچه در خصوص جهاد و شهادت و هجرت وارد شده، ابجدالعلوم که در سه مجلد و ۹۷۰ ص چاپ شده و اثری مفید و دائرةالمعارف گونه است، کشف الالتباس در رد شیعه، خلاصه کشف زمخشری، مقالات الاحسان که آخرین اثر او و در آن، کتاب فتوح الغیب - از عبدالقادر گیلانی - را ترجمه کرده و تا نزدیک مرگ در اندیشه آن بوده، الفرع الثامی من الاصل السامی در مناقب به فارسی که در هند چاپ شده، شرحی فارسی بر بلوغ المرام موسوم به مسک الختام در چهار مجلد، کتابی در باب آنچه در کار قضا بایسته است، شرحی فارسی بر ثمار التنکیت، حسن المساعی و فلاح البرایا در اصول سیاست و حکمرانی، اتحاف النبلاء المتقین باحیاء مآثر الفقهاء والمحدثین و تقصار جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار هر دو فارسی، حظيرة القدس و ذخيرة الانس به فارسی که در ۵۵۵ ص چاپ شده، بشنود در فقه حنفی، تحفة شاهی به عربی با ترجمه فارسی، شرحی فارسی بر عقاید نسفی، ترجمة مراحل الارواح به فارسی در علم صرف، حجج الکرامه، النهج المقبول، عرف الجادی، البیان المرصوص، موائد العوائد در حدیث، منهج الوصول در مصطلحات حدیث، سلسلة العسجد در اسانید حدیث، افادة الشیوخ در احکام ناسخ و منسوخ، کتابی جامع به نام اکسیر فی اصول التفسیر (۹ کتاب اخیر نیز به فارسی است) شمع انجم در ذکر

۱. نزهة الخواطر ۸/ ۹۵-۱۸۷؛ الثقافة الاسلامية ۲۷، ۷۲، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱ و ۱۷۳.

شعراء زمن به فارسی در شرح حال ۹۷۱ شاعر پارسی‌گو به ترتیب الفبا که در ۵۴۸ ص چاپ شده و دو تکمله دارد؛ یکی نگارستان سخن منسوب به نورالحسن خان متخلص به نور فرزند صدیق حسنخان که مشتمل است بر احوال ۶۵۱ تن از شاعران فارسی‌گوی متأخر و معاصر مولف. و دیگری منسوب به سیدعلی حسن شاعر فارسی و اردو و فرزند دیگر صدیق حسنخان و مشتمل بر احوال ۲۰۲۴ تن از شاعران قدیم و جدید فارسی و موسوم به صبح گلشن. این هر دو تکمله در ۶۴۶+۲۲۴ ص در هند چاپ شده است.

مذهب

صدیق حسنخان سنی بود ولی با آنکه کتابی هم در فقه حنفی تألیف کرد، خود را ملزم به تبعیت از هیچ یک از چهار مذهب رسمی اهل سنت نمی‌شمرد و نسبت به کثیری از کسانی که در میان سنیان، پیشوایان بزرگ فقه و تصوف شمرده می‌شوند؛ خصوصاً ابوحنیفه، سوءظن داشت؛ هر چند که گفته می‌شود در پایان زندگی از این سوءظن توبه کرد. وی وابسته به گروهی بود که اهل حدیث و غیرمقلد نام دارند و به جای اتکا بر مذاهب و مکتب‌های فقهی، متکی بر مجموعه‌های کهن احادیث اهل سنت‌اند و معتقدند که هر مسلمانی اگر توانایی فهم قرآن و حدیث را داشته باشد، می‌تواند با مراجعه به این دو منبع، اجتهاد کند و رأساً و بدون توجه به نظریات فقیهان متقدم و اجماعات ایشان، احکام اسلامی را استنباط نماید. صدیق حسنخان به پیروی اهل حدیث در هند، از سویی تحت تأثیر وهابیان و نظریات ابن تیمیّه حرّانی و ابن قیم جوزیه و قاضی شوکانی یمنی بود و از سویی متأثر از آراء شاه ولی‌الله (پدرشاه عبدالعزیز محشّی شرح صدر).

با شیعه و امامان شیعه

صدیق حسنخان کتابی در ردّ شیعه نوشت؛^۱ و در پاره‌ای از دیگر آثار خود نیز به خرده‌گیری از این فرقه پرداخت و با این حال، در آثار و آراء وی از چند لحاظ مشابهت‌هایی با شیعه دیده می‌شود:

۱. هدیه العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی ۳۸۹/۶.

الف) تقدیس و گرامیداشتِ اهل بیت و امامان دوازده گانه؛ و در این مورد تاجائی پیش رفت که اثری موسوم به احیاء المیت بذکر مناقب اهل البیت و اثر دیگری موسوم به تشریف البشر بذکر الائمة الاثنا عشر پدید آورد که دومی به اردوست و در سال ۱۳۰۵ در آگره چاپ شده و ظاهراً همان است که در پاره‌ای موارد به نادرست به نام شریف البشر خوانده شده است.^۱ وی در آثار دیگر خود نیز از امامان شیعه یاد می‌کرد - و همه جا با حرمت - و به اقوال ایشان استناد می‌نمود^۲ و در حظيرة القدس می‌نویسد: «در این دور که آخرِ صد [= سده] سیزدهم از هجرت است و مقدمهٔ صدهٔ چهاردهم از غربت ملت ...، و عصرِ امام مهدی علیه السلام، نزدیک‌تر به ما رسیده» و در اثر دیگر خود، برخلاف سنیانی که ولادت امام علی (ع) در درون خانهٔ کعبه را منکرند، می‌نویسد: «آن حضرت در مکه مکرمه در درون بیت‌الله الحرام بزاد؛ و در این مکان مقدس، جز او هیچ کس تولد نیافت.^۳»

ب) عقیده به مسدود نبودن باب اجتهاد و نفی تقلید از مجتهدان متقدم، که در این مورد قبلاً توضیحاتی دادیم.^۴

ج) انتقادهای تند از کسانی که با امام علی (ع) جنگیدند؛ که در این مورد، در کتاب الروضة التّیّبة، نخست روایات متعددی از منابع اهل سنت آورده است که به موجب آن: امام علی (ع) در جنگ جمل و صفین به سپاهیان خود فرمان داد دشمنانی را که از صحنهٔ پیکار می‌گریزند، تعقیب نکنند و به زخمی‌هاشان حمله ننمایند و اسیرانشان را نکشند. و هر کس از ایشان که در خانه‌اش را به روی خود بسته یا سلاح را به زمین گذاشته، در امان شمارند و لباس هیچ مقتولی را در نیاورند؛ و از اموال ایشان جز آلات جنگی، چیزی را به عنوان غنیمت برندارند که بقیه متعلق به وارثان ایشان است؛ چرا که در مورد مال و جان مسلمانان، اصل بر آن است که تصرف در آنها حرام است.

سپس می‌نویسد: «سخن در باب آنان که با علی - خدا روی او را گرامی دارد -

۱. حركة التألیف ۲۸۱؛ قاموس الکتب اردو ۷۸۵/۱ و ۱۰۲۷؛ الثقافة الاسلامیة ۷۲.

۲. حظيرة القدس ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۹۰-۲۸۹، ۲۹۸، ۳۷۵، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۷۲، ۴۸۶-۸، ۵۰۵، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۲۵.

۳. همان ۳۴، نیز به ص ۱۱۱، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۹۸-۹، م. تراثاس ۷، ش ۱، ص ۱۴ و ۲۰ و ۲۱.

۴. نیز بنگرید به حظيرة القدس ۲۰-۴۱۹.

جنگیدند: هیچ شک و شبهه‌ای نیست که در همه برخوردهایی که حضرت داشت، حق با او بود؛ زیرا طلحه و زبیر و همراهانشان، با او بیعت کرده بودند و سپس از سر ستم و بیداد، بیعت او را شکسته و در میان سپاه‌یانی از مسلمانان بر وی شوریدند و بر او واجب بود که با آنان بجنگد. اما جنگ او با خوارج نیز تردیدی در وجوب آن نیست و احادیث متواتر بر آن دلالت دارد که ایشان همانگونه از دین بیرون شوند که تیر از چله کمان. و اما اهل صفین، ستمگری و سرکشی آنان آشکار است و اگر بر این مدعا هیچ دلیلی نبود مگر سخن پیامبر (ص) به عمار [که به دست اهل صفین به قتل رسید]: "گروه ستمگر تو را می‌کشند"، برای اثبات این دعوی کفایت می‌کرد. وانگهی معاویه کسی نبود که شایسته باشد با علی معارضه نماید. ولی او در طلب ریاست و دنیا برخاست و در میان قومی گنگ بود که عمل نیکو را نمی‌شناختند و دیگران را از کار زشت باز نمی‌داشتند. پس ایشان را فریب داد که او به خونخواهی عثمان برخاسته و آنان جانها و دارایی‌های خود را در راه او نثار کردند. و البته چنین کاری از مردم عامی شام جای شگفتی ندارد. بلکه از کسانی عجیب است که دین و بصیرتی داشتند - مانند برخی از یاران پیامبر (ص) و برخی از شاگردان فاضل ایشان که به او گراییدند - و ای کاش می‌دانستم که در این مورد، کدام امر برایشان مشتبه شده بود که به یاری سپاه باطل برخاستند و جانب اهل حق را فرو گذاشتند؟ با آنکه این فرمان خداوندی در قرآن را شنیده بودند که: "اگر گروهی بر دیگری ستم کرد، با ستمگر پیکار کنید تا به فرمان خدا باز آید و ترک ستم کند." و نیز شنیده بودند که در احادیث متواتر، سرکشی در برابر امامان، تا وقتی که از ایشان کفر صریحی مشاهده نشده، تحریم گردیده. و باز شنیده بودند که پیامبر (ص) به عمار یاسر فرمود: "ترا گروه بیدادگر و روگردان از حق می‌کشند." و آن‌گاه سپاه معاویه او را کشتند. و اگر بزرگی جایگاه یاران پیامبر (ص) و برتری والای نخستین سده‌های تاریخ اسلام نبود، می‌گفتم که عشق مال و مقام، همان سان که پیشوایان اعصار اخیر را فریفت، پیشوایان متقدم را نیز فریب داد. خدایا بیامرز. و سپس بدان که در قرآن و سنت پیامبر (ص) کسانی که به جنگ با اهل حق برخیزند، باغی [=بیدادگر و روگردان از حق] نامیده شده‌اند - چنانکه در آیه‌ای که آوردیم و در حدیث مربوط به عمار دیدیم - و بنابراین، باغی مسلمانی است که از فرمان امامی که خدا اطاعت از او را بر بندگان خود واجب کرده سرپیچی کند و در اقدام او

به اداره امور مسلمانان و از میان برداشتن تباهی‌ها، به نکوهش و عیبجویی پردازد. بدون آنکه بصیرتی داشته یا در مقام خیرخواهی بوده باشد. اکنون اگر جنگ مسلحانه با امام و ایستادن با سلاح در برابر او نیز به سرپیچی از فرمان امام افزوده شد، دیگر باغی‌گری به سرحد کمال و مرز نهایی رسیده و تک‌تک مسلمانان موظفند که با این باغی پیکار کنند.»

در پایان نیز ظاهراً عمل کسانی از صحابه مانند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلم و اسامه را (بی‌آنکه از ایشان نام ببرد) محکوم می‌کند که با اینکه آشکار بود معاویه «باغی» است، حاضر نشدند در سپاه امام علی (ع) با وی پیکار نمایند و حتی با امام بیعت نکردند و خلافت او را نپذیرفتند و امام نیز هیچ‌یک از ایشان را مجبور به بیعت نکرد و البته عبدالله بن عمر، بعدها با یزید و عبدالملک بن مروان و عامل خونخوار او حجاج بیعت کرد.^۱ باری صدیق حسنخان می‌نویسد: «خداوند فرمود: "اگر گروهی بر دیگری ستم کرد، با ستمگر پیکار کنید تا به فرمان خدا باز آید و ترک ستم کند." و با بودن این دستور، دیگر خودداری از جهاد برای یاری حق، دور از پارسایی است. و کوتاه سخن آنکه اگر کسی بلاشبیه باغی شناخته شد، و از ترک جنگ سرباز زد، خودداری از نبرد با او سرپیچی از فرمان خداست.^۲»

با فرهنگ فارسی

صدیق حسنخان از فرهنگ فارسی سرمایه‌ای وافر داشت. ده‌ها کتاب فارسی نوشت و یک تذکره شاعران فارسی و برگزیده اشعار آنان تألیف کرد و بسیاری از صفحات دیگر آثار خود را نیز به گفته‌ها و سروده‌های گویندگان و شاعران بزرگ ایران - نظامی، مولوی، سعدی، ابن‌یمین، حافظ و جامی و ... - بیاراست^۳ و آنچه را در ذیل احوال شاه‌غلام‌علی، یکی از مشایخ بزرگ هند و از مدرّسان مثنوی، آورده، نمونه‌ای است از برخورد بزرگان شبه قاره با پیشروان عرفان و ادب ایران: «می‌فرمودند سه

۱. مروج الذهب، مسعودی ۲/۳۵۳؛ علی و فرزندان، طه حسین ۱۹ و ۱۵۶.

۲. الزوّة النذیة فی شرح الذرّالبهية، صدیق حسنخان ۲/۲۰-۴۱۸.

۳. حظيرة القدس ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۱۸۸، ۲۵۹، ۲۷۰، ۳۰۲-۳، ۳۶۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۴۲-۳، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۶ و ...

کتاب نظیر ندارد قرآن شریف، صحیح بخاری و مثنوی مولوی روم قدس سره.^۱
صدیق حسنخان خود نیز شعر فارسی می‌گفته و مصراع‌های متعددی از حافظ را
تضمین کرده^۲ و این هم پاره‌ای از دیگر سروده‌های او:

گویند که دلدار بَرَد در دسر ما	باور نکم تا که نیاید به بر ما
آتشکده عشق بتانست دل من	پرهیز که برق نجهد از شر ما
من محو تجلی سراهای نگارم	آینه نیارید به پیش نظر ما

✽

به‌وصلی زنده‌گردان کشته شهبای هجران را

✽

دلبر من که همه خوبی عالم دارد	این قدر هست که آیین وفا کم دارد
کاش جانی ز سر نو به من مرده دهد	نازینی که دم عیسی مریم دارد

✽

تا صبح مرا دیده به‌راه قدمت بود	از حال شب هجر من زار چه پرسی
---------------------------------	------------------------------

✽

خواهم که شوم باد و ز گل بوی تو دزدم	گلچین شوم از سنبل تر موی تو دزدم. ^۳
-------------------------------------	--

با صدرا

صدیق حسنخان حکیمان را تکفیر می‌کرد^۴ و با این همه، هم در دوران تحصیل به فراگیری شرح صدرا همت گمارد - که دیدیم - و هم بعدها در تألیفات خود، در بسیاری موارد به نقل و توضیح مطالبی از آثار صدرا پرداخت و برای اثبات و تأیید معتقدات خود از آنها سود جست و برای نمونه:

- نیمی از آنچه را در اسفار ذیل عنوان «الفصل (۱۹) فی ذکر عشق الظرفاء والفتیان للاوجه الحسان» آمده،^۵ در حظيرة القدس نقل و ترجمه کرده و در پایان آن می‌گوید: «انتهی ملخصاً من الهیات الاسفار الاربعة لصدرالدین الشیرازی» و در حاشیه کتاب نیز می‌نویسد: «راغب در سفینه گفته که اسفار کتابی است جامع حکمت اشراق و عرفان. در بلاد روم [= ممالک عثمانی] شهرتی ندارد ولی ما نسخه‌ای از آن

۱. حظيرة القدس ۴۸۱؛ نزعة الخواطر ۴۱/۷ (در ضمن گفتگو از شاه عبدالعزیز - ص ۱۴۶ - گفتیم که غلامعلی

شاگرد وی بوده و به تدریس مثنوی می‌پرداخته). ۲. حظيرة القدس ۳۸۳-۴.

۳. تاریخ تذکره‌های فارسی ۷۵۵/۱. ۴. حظيرة القدس ۲۹۳. ۵. اسفار ۵/۷-۱۷۱.

را از عراق خواستیم و یک یا دو نسخه از روی آن رونویس شد.» که مقصود از این راغب، محمد راغب پاشا حنفی رومی صدرالوزراست که در سال ۱۱۷۶ درگذشت و کتاب وی موسوم به *سفينة الراغب* و *دفينة المطالب* در مصر چاپ شده است.^۱

— در جای دیگر نیز به این نکته پرداخته است که: «عشقه‌ای مجازی دلیل عشق حقیقی است» که این نکته را صدرا هم به تفصیل به بحث نهاده و *لطیفه* «المجاز قنطرة الحقیقة» را هر چه نیکوتر و تمام‌تر تبیین کرده است.^۲

— می‌نویسد: «اعمال خیر و شر صورت جنت و سقر گیرد» و در پیرامون این مطلب نیز در آثار صدرا به گسترده‌گی سخن رفته است.^۳ چنانکه در باب معاد، پاره‌ای از احادیث مورد استناد هر دو یکی است — از جمله حدیث *حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ* و ...^۴

— نیز می‌نویسد: «مسأله تجدد امثال که پیش صوفیه محقق گشته، آن را دو تقریر است و هر دو قریب به معقول. یکی آنکه افاضه وجود بر هر شیئی که بود، از مُفَیض مجرد از زمان و متعالی از آن است؛ که به اعتبارش ایجاد و ابقا در یک مرتبه باشد. یعنی در آنجا امتداد زمانی نیست که این ایجاد و ابقا از هم ممتاز شود. و این موجود مُفَاض [= افاضه شونده] زمانی است که در آن، تعاقب آنات ملحوظ می‌گردد. پس آن افاضه ایجاد که وی را نقصی نیست، با این شیء زمانی که هر آن نقص دارد، اختلاطی محقق است. و از اختلاط این مجرد با شیء زمانی، تجدد امثال صورت می‌گیرد. یعنی همان ایجاد، در ظرف زمان به آنات متعاقبه صورت بسته تجدد امثال گردیده. دیگر مقولاتی که در آن، وقوع حرکت می‌شود، اثبات تجدد در آنها به اعتبار حرکت جوهر می‌نمایند نه در نفس آن جوهر. چه در ذات جوهر، خود حرکتی نیست. بنابر آنکه حرکت را متحرکی و متحرک فیهی می‌باید و اینجا جز نفس جوهر چیزی دیگر نبوده است. لکن تحقیق آن است که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک اندر آن، همان وجود است که گاهی به صورت انسانی که جوهر است متلبس می‌شود و وقتی به صورت فرسی متحقق می‌گردد؛ و علیهذا القیاس. و همین است حرکت آن جوهر. پس چون در حقیقت شخص اکبر که هیئت مجموعه

۱. ایضاح المکنون، اسماعیل پاشا بغدادی ۱۷/۲ و ۵۰۴/۱.

۲. حظيرة القدس ۲۳؛ اسفار ۷/۱۶۰ و ۱۷۳-۴.

۳. حظيرة القدس ۲۶؛ مبدأ و معاد، صدرا ۷-۴۶۶؛ اسفار ۷/۸۲-۳.

۴. حظيرة القدس ۲۷؛ مفاتیح الغیب صدرا ۲۹۴.

عالم است و شامل زمان و تعقیبات اوست خوض نمایند، آن را به منزله ضوء آفتاب که تموّجی دارد دریابند. به سبب آنکه حضرت وجود با همه شئون و کمالات که مقتضی آثار خود است، یک بار که فوق زمان است به آن صورت جلوه نموده و خلع و لبسی در آن متحقق گردیده. لهذا اندر آن صورت کلیه جامعه - من حیث هی - تجدد امثال پیداگشته و چون آن وجود، متلبس به همان حکم، در هر ذره از موجودات متجلی است، بالضرورة آن تجدد، تحققی دارد؛ و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السحاب.^۱

نیز: «جلوت عین خلوت باشد و کثرت عین وحدت. تجدد امثال مسأله‌ای است معروف. حق تعالی در هر آن به شأنی تازه جلوه گر می‌گردد و در هر ساعت به جمالی بی‌اندازه پرده از رخ می‌افکند. لایتجلی فی صورة واحدة لشخص واحد مرتین ولا فی صورة واحدة للثنین. اسمای جلالیه در هر آن قلع وجود از موجودات می‌کند و اسمای جمالیه در همان آنش خلعت وجود دیگری می‌پوشاند؛ بل هم فی لبس من خلق جدید. چراغ را ببین که هر نفس شعله او هوا می‌شود و شعله تازه از پس او به وجود می‌آید. تو پنداری که شعله به یک حال باقی است. حق تعالی به مقتضای اسمای متقابل، در هر زمان نه، در هر آن متجلی است به ایجاد و اعدام اشیا. و چون اقل جزء زمان منقسم است به دو آن، در یک آن ایجاد کند و در یک آن اعدام؛ تا اجتماع مقتضیات در آن واحد لازم نیاید.^۲»

نیز: «هرگاه چیزی در چیزی نمود می‌شود، ظاهر غیر مظهر است. یعنی ظاهر دیگر و مظهر دیگر است. و آنچه نموده می‌شود از ظاهر در مظهر، شبه و صورت است نه ذات و حقیقت. الا وجود حق و هستی مطلق که هر جا که ظاهر است عین مظاهر اوست و در همه مظاهر بذاته ظاهر است.

صفات و نسب و اعتبارات که حقائق همه موجوداتند، در حقیقت هر موجودی ظاهر است و از اینجا گفته‌اند کل شیء فیہ کل شیء.

حقیقت هستی، ذات حضرت حق است سبحانه و تعالی. و شئون و نسب و اعتبارات آن، صفات اوست و اظهار [= آشکار نمودن] او مر خودش را. متلبس به این نسب و اعتبارات، فعل و تأثیر اوست و تعینات ظاهر که مترتب بر این اظهار است، آثار اوست.

۱. حظيرة القدس ۷-۵۶.

۲. همان ۱۳.

سیدآزاد [غلامعلی واسطی بلگرامی حنفی] در مظهرالبرکات دو تا تمثیل از برای هر دو مذهب [وحدت] وجود و [وحدت] شهود ذکر فرموده و گفته:

قال اهل الشهود تمثيلاً ...	الحديد الخضيب بالنار
ان يقل اننى انما النار	مفتن صبغة من السارى
لكن النار غير ذى الخضب ...	فهو فى الادعاء مختار
ماسوى الله عينه ابدا	قال اهل الوجود تدقيقاً ...
انما الله خضرم موج	لانرى غير ذاته احدا
فالورى من شئون جلوته	والورى كلها هى الامواج
	والبرايا شعاع جذوته ^۱

نیز: «عالم متبدل و متجدد می‌گردد مع الانفاس و الآتات. در هر آنی عالم به عدم می‌رود و مثل آن بوجود می‌آید و اکثر اهل عالم از این معنی غافل‌اند؛ کماقال سبحانه و تعالی: بل هم فى لبس من خلق جدید. یک حقیقت است که متلبس می‌شود به صور و اعراض عالم، و موجودات متعینۀ متعدده می‌نماید. و ظهور نیست او را در مراتب کونی جز به این صور و اعراض. چنانکه وجود نیست آنها را در خارج بدون او. ارباب کشف و شهود می‌بینند که حضرت حق در هر نفس متجلی است به تجلی دیگر و در تجلی او اصلاً تکرار نیست. یعنی در دو آن به یک تعین و یک شأن متجلی نمی‌گردد. بلکه در هر نفسی به تعین دیگر ظاهر می‌شود و در هر آنی به شأنی دیگر تجلی می‌کند. و سرّ در این آن است که حق سبحانه و تعالی را اسمای متقابلۀ است بعضی لطفیه و بعضی قهریه، و همه دائماً در کارند و تعطیل بر هیچ یک جائز نه. پس چون حقیقتی از حقایق امکانیه، به واسطه حصول شرایط و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد، و رحمت رحمانیت، او را دریابد، و بر وی افاضه وجود کند و ظاهر وجود به واسطه تلبس به آثار و احکام آن حقیقت، متعین گردد به تعین خاص و متجلی شود به حسب آن تعین، بعد از آن به سبب قهر احدیت حقیقی، که مقتضی اضمحلال تعینات و آثار کثرت صوری است، از آن تعین منسلخ گردد. و در همان آن انسلاخ، بر مقتضای رحمت رحمانیه، به تعین دیگر خاص که مماثل تعین سابق باشد متعین گردد. و در آن ثانی به قهر احدیت مضمحل گردد و تعین دیگر به رحمت رحمانیت حاصل آید؛ هکذا الی ماشاء الله. پس در هیچ دو آن به

یک تعین تجلی واقع نشود و در هر آنی عالمی به عدم می‌رود و دیگر به مثل آن وجود می‌آید. اما محبوب به جهت تعاقب امثال و تناسب احوال می‌پندارد که وجود عالم بر یک حال است و در ازمنه متوالیه بر یک منوال.

انواع عطاگرچه خدا می‌بخشد هر اسم عطیه جدا می‌بخشد
در هر آنی حقیقت عالم را یک اسم فنا یکی بقا می‌بخشد^۱

که بسیاری از این مضامین و تعبیرات، برگرفته از [یا دست کم مشابه با] همانهاست که در آثار صدرا و شاگردان و شارحان او بارها انعکاس یافته. از جمله: نظریه تجدد امثال و تقریر آن با استشهاد به آیه: "وتری الجبال..."، اعتقاد به حرکت در جوهر و اینکه وقوع حرکت در مقولات دیگر تابع آن است، و توضیح عقیده کسانی که جنبش گوهری را با این استدلال نفی می‌کنند که حرکت را متحرک و متحرک فیهی می‌باید و ردّ سخن آنان، نظریه کثرت عین وحدت و اینکه ناآگاهان از تجدد و نوشدن همیشگی در همه جا [یا از آفرینش نو] در شبهه و اشکال‌اند؛ بل هم فی لبس من خلق جدید، و اینکه خدا در هر دم با نامهای جمالی خلعت هستی بر عالم می‌پوشاند و با نامهای جلالی آن را از این خلعت عاری می‌نماید و در هر لحظه‌ای ایجاد و اعدام و فنا و بقا تحقق می‌یابد؛ و تشبیه جهان به شعله‌ای که هر لحظه به هوا می‌رود و فانی می‌شود و از نو شعله دیگری جای آن را می‌گیرد، حرکت وجود که صدرا آن را به یک معنی درست و به معنی دیگر نادرست شمرده، و اصل لا تکرار فی التجلی که به تفصیل به آن پرداخته و اینکه: فیض رساننده به هر چیزی او و ظاهر در هر چیزی اوست؛ و نوشدن وجود در هر آن، و تجدد خلق مع الآتات، و اینکه: مردمان در هر آنی نو می‌شوند و خدا را در هر دمی تجلی است، و نظایر این مطالب که در ضمن سخن از عبدالقادر اورنگ‌آبادی، منابع آنها را در آثار صدرا و شاگردان و شارحان او [از جمله فیض که رساله جداگانه‌ای در باب تجدد طبایع و حرکت وجود جسمانی با تجدد امثال نوشته] نشان دادیم و تکرار بی‌مورد است. و پاره‌ای دیگر از این مطالب نیز مشابه با [و شاید برگرفته از] دیگر تعبیرات و مضامین موجود در آثار ایشان – مانند اینهاست: – همه موجودات ممکنه، اعتبارت و شئون هستی واجب‌اند. حقیقت یکی است و جز آن هیچ نیست مگر شئون و تجلیات ذات او.^۲

۱. حظيرة القدس ۵-۶۴. ۲. اسفار ۱/۴۷.

– مراتب هستی‌ها، ظهورات هستی حقّ خداوندی‌اند که در صورت اعیان آشکار شده‌اند.^۱

– در جهان واقع جز هستی حق چیزی نیست. از فیض بخشش او، با بخشش او مظاهری آشکار شد. هستی، حق است و جز او نه. او در مقام ظهور عین هر شیء است و عین همهٔ اشیاست در ذات آنها.^۲

– آنچه در همهٔ مظاهر آشکار و در همهٔ شئون و تعینات قابل شهود است، چیزی نیست مگر حقیقت هستی و بلکه وجود حق به حسب تعدد شئون و تفاوت مظاهر او.

– در ضمن گفتگو از حرکت جوهری و با توجه به نظریهٔ وحدت وجود؛ وجود است که در مرتبهٔ فروتر، به صورت حیوان متلبّس می‌شود و در مرتبهٔ برتر به صورت انسان.^۳

– تشبیه موجود الهی به آهن گداخته‌ای که صفت آتش گرفته، و در آثار شاگردان و شارحان صدرا آمده، در کتاب صدیق حسنخان هم دیده می‌شود.^۴ همچنین مسخ انسان به صورت خر.^۵

شیوهٔ صدرا در استفاده از سخنان امامان شیعه در تأیید مبانی حکمی و عرفانی، در آثار صدیق حسنخان نیز مشهود است. از جمله سخنان امام علی (ع): لا تعرف الحق بالرجال (حظيرة القدس ۵۰۲، عرشیه ۲۸۶، مفاتیح الغیب ۳۲۰، اسفار ۶/۶) ما رأیت شیئا الا و رأیت الله (حظيرة القدس ۱۰۵، اسفار ۱۱۷/۱ و ۲۷/۵) و سخن امام باقر (ع): کلّما میّزتموه باو هامکم (حظيرة القدس ۲۱۱، اسفار ۴۲۰/۶) و امام صادق (ع): لا جبر ولا تفویض (حظيرة القدس ۲۰، اسفار ۳۷۵/۶).

دو فرزند صدیق حسنخان، میرعلی حسنخان بهوپالی متخلّص به سلیم، و ابوالخیر نورالحسن خان متخلّص به نور [اولاً] و کلیم [ثانیاً] نیز اهل فضل و ادب بودند و شعر فارسی می‌گفتند و دو تذکرة شاعران فارسی که مکمل تذکرة پدرشان است به ایشان منسوب است که ظاهراً دیگران به نام ایشان تألیف کرده‌اند؛ و اوّلی

۱. همان ۷۱/۱. ۲. همان ۳۳۷/۲.

۳. همان ۳۳۹/۲، م. مهر، س ۶، ش ۲، ص ۱۱۱-۲ مقالهٔ استاد بزرگوار راشد.

۴. اسفار ۲/۲ حاشیه: کلمات مکنونه، فیض، چاپ سنگی ۹۹ تا ۱۰۱؛ مجموعه رسائل حکیم سبزواری، اجوبهٔ مسائل

میرزا ابوالحسن رضوی ۲۵؛ حظيرة القدس ۶۶. ۵. حظيرة القدس ۳۹۰؛ اسفار ۹/۵.

کتابی موسوم به مواردالمصادر فراهم آورد که فرهنگی است فارسی در یک مجلد بزرگ و دوّمی آثاری به عربی دارد - از جمله منتخب عوارف المعارف شهاب الدین ابو حفص سهروردی.^۱

در شرح احوال صدّیق حسنخان، کتابهای مستقلی نیز نگارش یافته؛ همچون قرّة الاعیان و مسرّة الازدهان فی مآثر الملك الجلیل التّواب محمد صدّیق حسنخان و مآثر صدیقی تألیف پسرش سیّد علی حسنخان که در چهار مجلد چاپ شده است.^۲

۸۴ سید محمد باقر طباطبائی یزدی نجفی حائری (۱۲۴۹-۱۲۹۸)

در یزد تولد یافت^۳ و در کرمان و کربلا و نجف و ... به تحصیل علم پرداخت. از استادان او شیخ مرتضی انصاری دزفولی و سید محمد جواد شیرازی را نام می‌بریم که دومی امام جمعه کرمان بود و به تدریس مثنوی می‌پرداخت^۴ و یزدی، فلسفه و دانش‌های ریاضی را از او فراگرفت و دخترش را به همسری برگزید. یزدی در سامرا به میرزای بزرگ شیرازی پیوست و پس از نماز او منبر می‌رفت و مستمعان بسیار داشت و آثار فراوانی در دانش‌های گوناگون پدید آورد؛ از آن میان: شرحی بر مشاعر صدر که در جوانی نوشته، حاشیه بر شوارق لاهیجی و بر تحریر اقلیدس، و منظومه‌ای در حساب. وی در بیست و چهار سالگی به هند رفت و دو سال در آنجا ماند و در نزد علما و اعیان آن دیار محترم بود (شرح مشاعر را نیز در آنجا نوشت؟) و پس از بازگشت به ایران هم ظاهراً رابطه‌ او با هند قطع نشد و پاره‌ای از آثار وی

۱. الذریعه ۴۴۴/۹، ۲۴/۲۵۲ و ۱۰-۳۰۹؛ نزهة الخواطر ۷/۸-۵۰۵؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی، احمد گلچین معانی ۳/۲-۴۰۱، ۷/۱-۷۵۶؛ الثقافة الاسلامیة ۳۴ و ۸۹.

۲. نزهة الخواطر ۸/۱۹۵؛ قاموس الکتب اردو ۲/۲۷۶.

۳. تاریخ تولد وی در طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۳ ص ۱۳-۱۹۱) ۱۲۳۹ ذکر شده ولی در همانجا از قول دامادش می‌خوانیم که «سالهای عمر او به شمار آثار قلمی‌اش ۴۹ بوده» و با این مقدمه که در ذریعه (۲۵/۲۸۸) نیز آمده، سال تولد وی ۱۲۴۹ می‌شود و می‌توان احتمال داد که ۱۲۳۹ خطای چاپی بوده باشد. در تراجم الزجال از سید احمد حسینی (۱۱/۲-۶۱۰) تولد او در ۱۲۵۵ ضبط شده و چون وی پدر سید محمد طالب الحق است و سید محمد در سال ۱۳۳۰، ۶۵ تا ۷۰ سال داشته (شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد ۵/۱۲۳) تولد وی در ۱۲۵۵ درست نمی‌نماید.

۴. زندگینامه وی در مقاله دیگری به همین قلم آمده است (مجله تحقیقات فارسی، بخش فارسی دانشگاه دهلوی ۱۹۹۴ م).

(نفائس الفنون، نفحات الاسرار و...) در بمبئی به چاپ رسید و با این مقدمات، ذکر وی در جرگه شارحان صدرا در هند، بی‌مناسبت نیست. سید محمدباقر پدر سید محمد معروف به طالب‌الحق، و برادر سیدعلی یزدی، و عموی سیدضیاءالدین طباطبائی است که در حوادث دوره مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ ش و پس از آن، بارها نام ایشان به میان آمده است.^۱

۸۵ سید حیدرعلی رضوی لکهنوی شیعی (۱۳۰۲-۱۲۵۰)

در محضر مولوی ترابعلی سنی و مفتی محمدعباس و سید محمدتقی نقوی (هر سه از حاشیه‌نویسان بر شرح صدرا) شاگردی کرد و در معقول و منقول و ادب مهارت یافت. هم به قضا می‌پرداخت و هم به امامت جمعه و جماعت و افاده و تدریس. آثار متعددی پدید آورد؛ از آن میان: شرح زبدة الاصول شیخ بهائی و حاشیه بر کتابهای شرح حمدالله بر سَلَم و شرح لمعه و شرح صدرا.^۲

۸۶ قاضی عبدالحق کابلی حنفی (م ۱۳۲۱)

در کلکته در محضر عبدالحق خیرآبادی محشّی شرح صدرا، و در رامپور در خدمت عبدالحق رامپوری، افق‌المبین میرداماد و شفای بوعلی و غیره را درس گرفت. پس از پایان تحصیلات، در بوپال اقامت گزید و به افتا و قضا و تدریس (ازجمله تدریس شرح صدرا) پرداخت و سید عبدالحق حسنی، مؤلف کتاب گرانقدر نزّهة الخواطر و سرپرست اسبق حوزه عظیم ندوة العلماء و پدر ابوالحسن ندوی سرپرست اخیر، بسیاری از کتب درسی در منطق و حکمت و ریاضی را در نزد او خواند و شرح احوال و فهرست آثار او را در کتاب خود یاد کرد؛ از آن میان: کتابی در اسطرلاب، حاشیه بر خطبه قاموس فیروزآبادی و بر تعلیقه قاضی مبارک بر میرزاهد - مواقف، و

۱. طبقات اعلام ۲-۱۹۱؛ شرح حال رجال ایران ۵/۳-۱۲۲؛ تراجم الرجال ۲/۱۱-۶۱۰؛ الذریعه ۲۴/۲۴۱ و ۲۴۶ و ۲۸۸/۲۵.

۲. تجلیات ۲/۸۰-۲۷۹؛ الذریعه ۶/۳-۱۲۲ و ۱۳۸؛ نزّهة الخواطر ۸/۳۰-۱۲۹؛ طبقات اعلام، قرن ۱۴ ص ۶۹۲؛ ترجمه مطلع الانوار ۶-۲۳۵.

رساله‌ای نفیس در المثناة بالتکریر که ظاهراً در توضیح مباحثی به همین نام در شرح صدر است.^۱

۸۷ سید عباس حسین رضوی جارچوی (حدود ۱۳۴۵-۱۲۶۰)

شیعی مذهب و قاری و حافظ قرآن بود و در معقول و منقول تبخّر داشت. در کالج دهلی و دانشگاه اسلامی علیگر به تدریس پرداخت و طلاب شیعی و سنی به او علاقه‌مند بودند. در دانش‌های گوناگون آثار چندی به عربی و اردو پدید آورد که در فهرست آنها نام شرح صدر نیز دیده می‌شود و ظاهراً در توضیح آن نگاشته شده است.^۲

۸۸ ابوالحسنات محمد عبدالحی ایوبی لکهنوی فرنگی محلی حنفی

(۱۳۰۴-۱۲۶۴)

نسب وی به محمد سعید (برادر نظام‌الدین محشی شرح صدر) می‌پیوندد. در کودکی قرآن را از بر کرد و نزد پدرش عبدالحلیم محشی شرح صدر و دانی پدرش مفتی نعمه‌الله فرنگی محلی استاد ریاضی در عصر خویش درس خواند. سپس به حجاز رفت و از شیخ پدرش سید احمد زینی دحلان شافعی^۳ و دیگر علمای مکه و مدینه اجازه حدیث گرفت.

عبدالحی در معقول و منقول تبخّر داشت و به افاده و تدریس و خطابه می‌پرداخت. بسی از دانشمندان سنی همچون عین‌القضات حیدرآبادی مدرّس شرح صدر از محضر وی بهره‌مند شدند و بعضی از علمای شیعه مانند سید باقر مهدی جزولی، و سید محمد مرتضی نونهروی نیز معقولات و منطق و حکمت را از وی فرا گرفتند.^۴ با برخی از علمای معاصر خود مانند عبدالحق خیرآبادی مدرّس و محشی شرح الهدایه و نیز مدرّس اسفار مباحثه‌ها داشت و در عمر کوتاه خویش آثار فراوانی در

۱. نزهة الخواطر ۸/۶۱ و ۵-۲۲۴؛ الثقافة الإسلامية ۲۸۲.

۲. ترجمه مطلع الانوار ۳۴۱؛ طبقات اعلام قرن ۱۴، ص ۱۰۱۵. ۳. برگردید به ص ۲۷۶.

۴. نزهة الخواطر ۸/۸۸؛ مطلع الانوار ۵۹۶؛ تذکرة علمای هند ۷-۱۱۶.

دانش‌های گوناگون پدید آورد که شماری از آنها شرح و حاشیه بر کتابهای علمای ایران یا در توضیح شروح و حواشی آن کتابهاست.

آثار عبدالحق

- ۱ تا ۴. سه حاشیه بر تعلیقه غلام یحیی (محشی شرح الهدایه) بر حاشیه میرزاهد خراسانی بر رساله قطب‌الدین رازی و اثری در توضیح بخشی از رساله قطب.
۵. کتابی در حل حاشیه جلال دوانی بر تهذیب المنطق تفتازانی.
۶. حواشی بر شرح شریف جرجانی بر مواقف عضدالدین ایجی.
۷. تعلیقه بر حواشی میرزاهد بر شرح دوانی بر هیاکل النور شیخ اشراق.
۸. تکمله حاشیه پدرش بر شرح موجز نفیسی کرمانی در پزشکی.
۹. شرح مختصر منسوب به جرجانی.
۱۰. تعلیقه بر حاشیه ملا عبدالله یزدی در منطق.
۱۱. حاشیه بر تعلیقه کمال‌الدین انصاری (محشی شرح الهدایه) بر میرزاهد-دوانی.
۱۲. شرحی بر رساله عضدالدین ایجی در آداب مناظره.
۱۳. چارگل در علم صرف.
۱۴. رساله‌ای در ادای اذکار به زبان فارسی (فی اداء الاذکار بلسان الفارس).
۱۵. میسر العسیر فی مبحث المثناة بالتکریر^۱ که آن را در یک دو جلسه در یک دو روز نوشته و در آن می‌خوانیم: «من از هنگامی که شرح هدایة الحکمة از صدر شیرازی را خواندم، در نظر داشتم که رساله‌ای بنویسم و در آن، دشواریهای مبحث المثناة بالتکریر از آن کتاب را حل کنم و مشکلات آن را آسان گردانم؛ زیرا می‌دیدم که گروه دانش‌پژوهان در کشف مغلفات آن سرگردانند و جمعی از کاملان، در حل دشواریهای آن اندیشناک؛ چرا که توضیح این مبحث، منوط است به بیان اصولی که در حساب و هندسه مقرر گردیده و آن دو نیز از فنون دشوار است ... ولی به علت اشتغالات متعدد، از این کار باز می‌ماندم. تا وقتی که جماعتی از برادران، شرح مزبور را از من درس می‌گرفتند - و از میان ایشان: مولوی محمدحسین

۱. نزهة الخواطر ۸/۲۳۷؛ تذکرة علمای هند ۷-۱۱۴؛ حکمای اسلام، عبدالسلام ندوی ۲/۹-۳۲۸؛ الثقافة الإسلامية ۲۵۲.

آله آبادی،^۱ مولوی محمدبشارت کریم اسحاقپوری بهاری، مولوی محمد عبدالرحمن صاحبگنجی، مولوی محمد محی الدین بهاری - و چون به مبحث مزبور رسیدیم، پیش از آنکه درس من با ایشان تمام شود، نوبت تعلیم شرح الهدایه به مولوی محمد الباری نگرهسوی عظیم آبادی رسید و من دیدم که همه اینان، انتظار تألیف رساله‌ای را می‌کشند که اصول موضوعه مربوط به آن مبحث، در آن فراهم باشد و فروع مورد نظر، در آن بیاید... ولی من فرصت اجابت درخواست آنها را نداشتم تا مولوی عبدالاحد آله آبادی نیز این درخواست را بارها تکرار کرد و من پذیرفتم...»

تحلیلی بر رساله میسرالعسیر

رساله میسرالعسیر، در توضیح دومین برهانی است که صدرا بر دلایل هدایة الحکمه، در اثبات اتصال اجسام و ابطال جوهر فرد افزوده. در این رساله، نخست مصطلحات و مفاهیم ریاضی (هندسی - حسابی) که در برهان مزبور به کار گرفته شده، به تفصیل و در ضمن ده مقدمه تشریح گردیده و سپس خود برهان با مقدمات آن - از قضایای هندسی و اصول مقبول در ریاضیات و طبیعیات قدیم - به گفتگو نهاده شده و بر روی هم، از تمامی آثار متعددی که در توضیح این برهان نگاشته‌اند و من دیده‌ام، روشن‌تر و سودمندتر است و ظاهراً به همین دلیل، برخلاف بقیه، به کرات چاپ و منتشر شده است؛ و من سی و چند سال پیش که شرح الهدایة صدرا را در محضر استاد بزرگوار ابوالحسن شعرانی فرامی‌گرفتم، به دستور ایشان، تمام ده مقدمه مزبور، و بخش‌هایی از توضیحات مربوط به اصل برهان در میسرالعسیر را به فارسی برگرداندم و در اینجا با اندک تصرفاتی همانها را می‌آورم. تا هم کمکی باشد به فهم یکی از دشوارترین و بحث‌انگیزترین مباحث شرح الهدایه. و هم نمونه‌ای باشد از آنچه هندیان در مقام گزارشگری و روشنگری آثار صدرا پدید آورده‌اند - و با سپاس از کوشش‌های تمامی ایشان.

مقدمه اول: هر عددی چون درخودش ضرب شود، حاصل ضرب، مجذور و مربع نامیده می‌شود و مضروب، جذر است. چنانکه اگر ۴ را در ۴ ضرب کنیم، می‌شود ۱۶

۱. وی شاگرد مفتی محمدعباس شیعوی؛ محشی شرح صدرا نیز بوده و شرحی بر مثنوی معنوی نوشته است (نزه الخواطر ۴۲۵/۸؛ مثنوی چاپ کانپور با حواشی امدادالله و دیگران).

که مربع ۴ است و ۴ جذر آن. پس هر مقداری چون در خود ضرب شود، آنچه بدست می‌آید، مجذور و مربع مقدار اول است و مقدار اول جذر و ضلع مربع به شمار می‌آید. و ضرب یک مقدار در مقدار دیگر، عبارت است از بدست آوردن مقداری که دو ضلع آن، مضروب است و دو ضلع دیگر، مضروب فیه. چنانکه اگر ۲ ذراع را در ۳ ذراع ضرب کنیم، شکل مستطیلی بدست می‌آید مشتمل بر ۴ ضلع. و دو ضلع متوازی آن، هر یک ۲ ذراع است و دو ضلع متوازی دیگر، هر یک ۳ ذراع. و اگر ۱ ذراع را در ۱ ذراع ضرب کنیم، شکل مربعی بدست می‌آید متشکل از ۴ ضلع و هر کدام ۱ ذراع.

مقدمه دوم: هر عدد صحیحی اگر به عدد دیگری نسبت داده شود، کسر آن عدد دیگر شمرده می‌شود. پاره‌ای از کسرها نام معین دارند و با آن نام خوانده می‌شوند و پاره‌ای دیگر را با اضافه به عددی که کسر آن است باید خواند؛ دسته اول از نصف آغاز و به عشر ختم می‌شود چنانکه وقتی ۱ را به ۲، یا ۲ را به ۴ نسبت می‌دهیم، نسبت نصفیت در میانه برقرار است؛ هر چند که هر یک از آن دو، عدد مستقل است. این کسرهای نهگانه که هر یک به نامی ویژه خوانده می‌شوند کسرهای گویا نام دارند؛ زیرا با نام خود سخن می‌گویند. همچنین اعدادی که این کسرها از آن آنهاست، گویاست. اما دسته دوم کسرها مانند $\frac{1}{11}$ و $\frac{2}{13}$ نام ویژه ندارند و یکی را به عنوان ۱ جزء از ۱۱، و دیگری را ۲ جزء از ۱۳ می‌خوانند و آنها را کسرهای ناگویا و اعدادی را هم که این کسرها را دارند ناگویا می‌نامند. و برای تفکیک میان این دو دسته، ضابطه آن است که اعداد ۲ تا ۱۰ را اعداد گویا محسوب دارند که کسرهای آنها نیز گویاست. اما اعداد پس از ۱۰، آنهایی که دو یا چند برابر این اعداد گویا هستند آنها نیز گویا هستند. مثل ۱۴ که دو برابر ۷ است و کسرهای گویا دارد؛ مانند نصف که ۷ باشد و شُبع که ۲ باشد و نیز ۲۵ که چند برابر ۵ است و خمس دارد و خمس آن ۵ است. اما اعدادی که چنین نباشد گویا نیست مانند ۱۱ که دو برابر هیچ عددی از اعداد صحیح پیش از خود نیست، پس کسر گویا ندارد. و شاید از اینجا دریافتید که ۱ یعنی مبدأ اعداد کسر ندارد؛ زیرا پیش از آن، عدد صحیحی نیست که به آن منسوب گردد. آری گاهی نصف ۱ و ثلث و ربع آن را کسرهایی به نسبت ۱ محسوب می‌داریم که از موضوع بحث خارج است؛ زیرا سخن ما در مورد کسری است که خود به خود [و با چشم‌پوشی از نسبت آن به عدد دیگر] عددی باشد و نصف ۱ چنین نیست.

مقدمه سوم: هر کسری مخرجی دارد و آن کوچک‌ترین عددی است که این کسر از صحیح آن برداشته شده. پس مخرج نصف ۲ است اگرچه ۲ به صورت صحیح از ۴ و ۸ و ۱۰ و دیگر اعدادی که چند برابر ۲ هستند بیرون می‌آید. همچنین مخرج خمس ۵ است؛ زیرا به صورت صحیح، از هیچ عدد کوچک‌تر از ۵ بیرون نمی‌آید هرچند از اعداد بزرگ‌تر از آن، مانند ۱۰ و ۱۵ و دیگر اعداد چندبرابر ۵ بیرون می‌آید. و از اینجا روشن شد که عدد ۱ مخرج برای کسرها قرار نمی‌گیرد زیرا کسر صحیحی از آن بیرون نمی‌آید.

مقدمه چهارم: کسر یا مفرد است مانند نصف و ثلث یا مکرر است و آن، به این گونه که یک کسر را دو بار یا سه بار بگیرند. مانند دو ثلث و دو ربع و سه خمس که این، تکرار ذکر شیء است، یک بار پس از دیگری، و مخرج آن مخرج مفرد است زیرا با مفرد مغایر نیست بلکه همان است و مثل آن با آن است. نوع دیگر، کسر معطوف است و آن در موردی است که یکی از دو کسر به دیگری عطف شود. به شرط آنکه با یکدیگر مغایر باشند؛ [زیرا اگر یکی باشند - مانند ثلث و ثلث - از قبیل مکرر خواهد بود و همان دو ثلث است و فرقی در میانه نیست جز در لفظ]. مانند ربع و سدس، شُعب و ثُمن، که مخرج آن حاصلضرب مخرج یکی از دو معطوف است در مخرج معطوف دیگر. پس مخرج ربع و سدس ۲۴ است؛ زیرا ربع ۶، ۲۴ است و سدس آن ۴. قسم دیگر کسرهای مضاف است و آن در موردی که یکی از دو کسر، مضاف به دیگری باشد و مخرج آن، حاصلضرب مخرج یکی از دو مضاف در مخرج مضاف دیگر باشد. چه مضاف و مضاف‌الیه از یک جنس باشند یا دو جنس - مانند نصف‌النصف که مخرج آن ۴ است و نصف‌الثلث که مخرج آن ۶ است. گاهی هم کسر را به دو قسم تقسیم می‌کنند مفرد و مرکب. مرکب همان کسر مضاف است و مکرر و معطوف را در ضمن مفرد لحاظ می‌کنند و در اینجا مفرد در برابر مضاف است. گاهی هم کسر را به مفرد و مکرر تقسیم می‌کنند و معطوف را در ضمن مفرد و مضاف را در ضمن مکرر لحاظ می‌نمایند.

مقدمه پنجم: نسبتی که میان اعداد برحسب کسرها حاصل می‌شود، به عقیده استادان هندسه دوگونه است: مفرد و مؤلف. مفرد آن است که مضاف نباشد - چه اضافه‌ی بالانفراد و چه به تکرار و چه به عطف. پس نسبت نصف به ۲ نسبت مفرد است و همین‌طور نسبت دو ثلث به ۳ و نسبت ربع و سدس به ۲۴. نهایت آنکه اولی

یک نسبت است و در دومی به حقیقت دو نسبت؛ زیرا مثلاً دو ثلث عبارت است از ثلث و ثلث. پس نسبت دو ثلث به ۶ در حقیقت دو نسبت است ولی هر کدام از آنها مفرد است. و در سومی نیز دو نسبت است نسبت معطوف و نسبت معطوف علیه؛ زیرا نسبت ربع و سدس به ۲۴، در حقیقت دو نسبت است نسبت ربع به آن و نسبت سدس به آن. و در هیچ یک از این صور سه گانه، نسبتی واحد و مرکب از دو نسبت نیست بلکه در هر یک از آنها نسبتی مفرد است منتها در اولی فقط یک نسبت مفرد است و در دوی دیگر، دو نسبت مفرد. و مرکب نسبتی است متشکل از دو نسبت. به این گونه که یکی از دو کسر، مضاف به دیگری باشد مانند نسبت نصفِ ثمن به مخرج آن ۱۶ که مرکب است از نسبت نصف به ثمن و نسبت ثمن به ۱۶. پس ثمن ۱۶، ۲ است و نصف ۲، ۱ است. پس نسبت ۱ به ۲ و ۲ به ۱۶ نسبت مفرد است ولی نسبت ۱ به ۱۶ مرکب است از این دو نسبت. و از اینجا روشن می شود که در نسبت مرکب، سه عدد یا سه مقدار لازم است که اولی به دومی نسبتی داشته باشد و دومی به سومی نسبتی. پس نسبت اولی به سومی مرکب است و حاصل آن نسبت برمی گردد به اضافه نسبتی دیگر. پس اگر دو نسبت یکی باشند، به این گونه که کسر مضاف عین مضاف الیه باشد، و در آنجا سه عدد یا سه مقدار باشد، و نسبت اولی به دومی مانند نسبت دومی به سومی باشد، نسبت مرکب از آن دو، که نسبت اولی به سومی است، مثلاً بالتکریر نامیده می شود. مانند نصف النصف که نسبت آن به مخرج آن [یعنی ۴] مثلاً بالتکریر است و مرکب از نسبت نصف النصف یعنی ربع، که ۱ است، به نصف، که ۲ است، و نسبت نصف به ۴. و هر دو، نسبتِ نصفیت دارند. نیز مانند سدس السدس که نسبت آن به مخرج آن [یعنی ۳۶] مثلاً است و مرکب از دو نسبت یگانه: نسبت سدس سدس - یعنی ۱ - به سدس، و آن ۶ است و نسبت سدس به ۳۶. پس حاصل نسبت مثلاً بالتکریر، برمی گردد به اضافه یک نسبت به خود. و اخص است از نسبت مرکبه و نسبت مرکبه اعم از آن است. و اگر تألیف و ترکیب با دو اضافه یکسان تحقق یابد، به این گونه که کسر به خود اضافه شود و مضاف نیز به خود اضافه گردد، نسبت حاصله را مثلثه بالتکریر گویند مانند نسبت نصف نصف النصف به مخرج آن که ۸ باشد؛ زیرا آن، مؤلف و مرکب است از نسبت نصف نصف النصف، که ۱ باشد، به نصف النصف، که ۲ باشد، و نسبت نصف النصف به نصف، که ۴ باشد، و نسبت نصف به ۸. پس سه نسبت یکسان در آن است که از ترکیب آنها

نسبت ۱ به ۸ بدست می‌آید. و در اینجا به دو واسطه نیاز است و به ۴ عدد که نسبت اولی به دومی مانند نسبت دومی است به سومی و آن نیز مانند نسبت سومی به چهارمی - که اینها را اربعه متناسبه می‌نامند - و نیز مانند نسبت ثلث ثلث الثلث به مخرج آن که ۲۷ باشد؛ زیرا آن، نسبتی است مؤلف و مرکب از نسبت ۱ که ثلث ثلث ثلث آن باشد به ۳ که ثلث ثلث آن است، و نسبت ۳ به ۹ که ثلث آن است، و نسبت ۹ به ۲۷. پس در آن، ۴ عدد متناسب است. و اگر تألیف و ترکیب با سه اضافه تحقق یابد مثل نسبت نصف نصف نصف نصف به مخرج آن [یعنی ۱۶] مربعة بالتکریر نام دارد؛ زیرا مرکب از چهار نسبت است: نسبت عدد ۱، نصف نصف نصف نصف ۱۶، به ۲، که نصف نصف نصف آن است، و نسبت ۲ به ۴ - نصف نصف آن - و نسبت ۴ به ۸، نصف آن. پس در اینجا سه واسطه است و پنج عدد که نسبت اولی به دومی مانند نسبت دومی به سومی است و آن مانند نسبت سومی به چهارمی و آن مانند نسبت چهارمی به پنجمی. پس نسبت اولی به پنجمی مرکب و مؤلف و مربع بالتکریر است. و اگر تألیف و ترکیب، با چهار اضافه باشد نسبت حاصله مخمس بالتکریر است و همین‌طور تا ده. و کوتاه سخن آنکه، تألیف و ترکیب نسبت، اضافه یک نسبت است به دیگری و در اینجا باید عددی باشد که میان منسوب و منسوب‌الیه واسطه شود. پس اگر یک اضافه باشد، سه عدد باید باشد دو طرف نسبت و واسطه. و اگر دو اضافه در کار باشد، به دو واسطه و ۴ عدد نیازمندیم. و همین‌طور به تناسب ازدیاد اضافات، اعداد واسطه افزایش می‌یابد. و اما شمار نسبت‌ها، پس اگر یک اضافه باشد، دو نسبت خواهیم داشت؛ و اگر دو اضافه، سه نسبت. و همین‌طور به تناسب افزایش اضافات، شمار نسبت‌ها افزایش می‌یابد.

مقدمه ششم: نسبت نصف‌ها مانند نسبت دوبرابر‌ها و نسبت دو برابر‌ها مانند نسبت نصف‌هاست. یعنی نسبتی که میان دو عدد یا دو مقدار هست، عیناً در میان دوبرابر دو عدد یا دو مقدار مذکور نیز هست. و اگر نصف هر یک از آن دو عدد یا مقدار، یا ربع آن یا کسور دیگر آن را نیز بگیریم، آن نسبت عیناً برجا می‌ماند. چنانکه در میان ۲ و ۴ نسبت نصفیت است پس میان ۴ نیز که دو برابر ۲ است و ۸ که دوبرابر ۴ است عیناً همان نسبت برقرار است. نیز بین ۵ و ۲۵ نسبت خمسیّت است؛ پس بین ۲۰ که ۴ برابر ۵ است، و بین ۱۰۰ که ۴ برابر ۲۵ است، همان نسبت عیناً هست. همین‌طور بین ۲ و ۸ نسبت مثناة بالتکریر است؛ یعنی نسبت نصف النصف و

همین طور مابین ۴ و ۱۶ و مابین ۱۰ و ۸۰ نسبت مثلاًة بالتکریر است و آن نسبت نصف نصف النصف است و همین طور مابین ۲۰ و ۱۶۰.

مقدمه هفتم: ما بین ۱ و ۲ عدد صحیحی وجود ندارد؛ زیرا کسانی که ۱ را عدد می دانند، آن را مبدأ اعداد فرد می شمارند و ۲ را مبدأ اعداد زوج. و اگر میان آن دو، عددی باشد، یا زوج است یا فرد؛ اگر فرد باشد، دو عدد فرد در کنار یکدیگر قرار می گیرند یکی ۱ و دیگری آن عدد واسطه، و این محال است؛ زیرا هر عددی از عدد پیش از خود یکی بیشتر دارد. پس هر عددی که عدد قبل از آن فرد باشد زوج خواهد بود؛ چون از آن، یکی بیشتر دارد. پس آن عدد، فرد نمی تواند باشد. اگر هم بگوییم که عدد مزبور زوج است، باز بنابر آنچه گفتیم، دو عدد زوج در کنار هم جای می گیرند و این محال است. اما کسانی که ۱ را عدد نمی دانند گویند: اگر عدد میان ۱ و ۲ زوج باشد، دو زوج در کنار یکدیگر جا می گیرند و اگر فرد باشد لازم می آید که بیش از ۱ نباشد و الا زوج خواهد بود.

مقدمه هشتم: در میان ۱ و ۲ نسبت مثلاًة بالتکریر نیست بلکه از سوی ۱ نسبت نصفیت است و از سوی ۲ نسبت ضعیفیت و دو برابری. و هر یک از آن دو، نسبتی مفرد است. درحالی که تحقق نسبت مثلاًة بالتکریر، بلکه هرگونه نسبت مؤلفه، موقوف است بر وجود سه عدد متوالی که نسبت اولی به دومی مانند نسبت دومی به سومی می باشد؛ تا یک وسط داشته باشیم و دو طرف. و در میان ۱ و ۲ عددی نیست تا نسبت ۱ به آن، مانند نسبت آن عدد به ۲ باشد تا در میان آن دو، تکرر نسبت تحقق یابد. و کوتاه سخن، نسبت مؤلفه و مرکبه در میان دو عددی تحقق می یابد که در میان آن دو، واسطه ای باشد؛ نه دو عددی که میان آن دو واسطه ای نیست. پس در میان ۱ و ۲ فقط نسبت مفرد تحقق می یابد و نه مرکب.

مقدمه نهم: نسبت میان دو چیز بر دو نحو است. یکی آنکه در میان آن دو، عاد یعنی فانی کننده مشترکی وجود داشته باشد. به این گونه که یک شیء در منسوب و منسوب الیه مشترک باشد و چون آن شیء را بارها از دو طرف جدا کنند و بیفکنند هر دو نابوده شوند و این گونه نسبت را نسبت عددی می گویند؛ زیرا اولاً و بالذات، تنها در اعداد یافت می شود و هر دو عدد، عاد مشترکی میانشان هست که ۱ باشد و چون آن مشترک را بارها از آن دو جدا کنند و بیفکنند، هر دو نابود می شوند و چیزی از آن دو نمی ماند. این نحو از نسبت، در مقادیر و اجسام، نه بالذات بلکه از

حیث عروض عدد بر آنها یافت می‌شود. نحوه دیگر از نسبت نسبت صمیّه، و آن در مواردی است که در میان دو شیء، عاد مشترکی نباشد همان‌گونه که در اجسام، بر فرض پیوستگی اجزای آنها – می‌بینیم؛ زیرا هر جسمی بنابراین فرض، تا بی‌نهایت قابل تقسیم است؛ و بخش‌پذیری آن به اجزای کوچک‌تر، حدی نمی‌شناسد. پس در میان دو طرف این نسبت، وجود عاد مشترکی را نمی‌توان تصور کرد. بلکه هر جزئی از اجزای آن فرض شود تا بی‌نهایت بخش‌پذیر است. ولی اگر فرض کنیم که جسم، از جوهرهای فرد و تجزیه‌ناپذیر تشکیل شده، قابل تصور هست که در میان آنها، نسبت عددی برقرار باشد؛ زیرا یک جزء جای عدد ۱ را در میان اعداد می‌گیرد که چون آن ۱ را بارها از آن جدا سازند تمام جسم نابود می‌شود.

مقدمه دهم: دو نسبت عددیه و صمیّه، به لحاظ احکام، با یکدیگر متفاوت‌اند. بسیاری عوارض هست که عارض نسبت صمیّه می‌شود و نه عددیه – و به عکس – که این مطلب روشن است.

پس از مقدمات یاد شده، عبدالحی به نقل و توضیح برهان صدرای نفی جزء لایتنجری می‌پردازد و این هم مجمل نوشته وی:

مربع قطر مربع،^۱ به حکم عروس^۲ دو برابر مربع ضلع آن است؛ زیرا مربع اگر به وسیله قطر به دو مثلث تقسیم شود که یکی از زوایای هر یک قائمه باشد، قطر آن، وتر زاویه قائمه‌ای خواهد بود و دو ضلع محیط بر زاویه قائمه، دو ضلع مربع از همان اضلاع چهارگانه متساوی است. و به حکم عروس، مربع وتر مثلث قائم‌الزاویه، برابر است با مجموع دو مربع دو ضلع محیط بر زاویه قائمه. پس مربع قطر مربعی که وتر زاویه قائمه باشد، برابر است با مجموع دو مربع دو ضلع. پس دو برابر مربع یک ضلع از دو ضلع می‌شود؛ زیرا دو ضلع بر حسب فرض مساوی‌اند، پس مربع آن دو نیز برابر خواهد بود. پس آنچه با مجموع آن دو مساوی باشد، ضرورتاً دو برابر یکی از آن دو خواهد بود. و اگر دو برابر آن نباشد یا مساوی آن است یا کمتر از آن یا

۱. قطر مربع خط مستقیمی است که از یکی از زوایای مربع به زاویه مقابل می‌رسد و مربع را به دو مثلث متساوی‌الساقین تقسیم می‌کند که یکی از زوایای هر کدام عیناً یکی از زوایای قائمه مربع است و دو زاویه هر کدام نیز دو زاویه حاده؛ و مربع قطر، حاصل ضرب قطر در خود آن است.

۲. شکل عروس در هندسه از اکتشافات فیثاغورث است ولی به نوشته میرالمیر، شکل چهل و ششم یا چهل و هفتم از مقاله اولی از کتاب اقلیدس است و مدعی آن اینکه: در هر مثلث قائم‌الزاویه، مربع وتر زاویه قائمه، برابر است با مجموع دو مربع دو ضلعی که آن زاویه را احاطه کرده است.

بیشتر از آن؛ و تمام این صورتها باطل است. پس قطر، به ضلع مربع که همان ضلع مثلث قائم الزاویه است، نسبتی دارد که چون مثلاً بالتکریر شود و به خود اضافه گردد دو برابر می شود.

خلاصه اینکه: چون ثابت شد که مربع قطر مربع، دو برابر مربع ضلع است، لازم است قطری که جذر مربع قطر است به ضلعی که جذر مربع آن است نسبتی داشته باشد که چون این نسبت مثلاً شود ضعفیت گردد؛ زیرا در کتاب اصول اقلیدس روشن شده است که نسبت مربع به مربع نسبت جذر به جذر مثلاً بالتکریر است و با این توضیح:

عدد چون در خود ضرب شود، حاصل ضرب را مربع می نامند و چون در عددی دیگر ضرب شود، حاصل ضرب را مسطح می خوانند. مثلاً اگر ۴ در خود ضرب شود ۱۶ بدست می آید که آن را مربع می نامند و اگر در ۶ ضرب شود ۲۴ بدست می آید که آن را مسطح می خوانند. و نسبت مربع یک عدد به مسطح آن در آخر، مانند نسبت یکی از دو عددی است که در دیگری ضرب می شود به دیگری. مثلاً ۴، چهار سدس ۶ است و همین طور ۱۶ مربع مضروب ۴، سدس ۲۴ است - که مسطح ۴ و ۶ است - یا بگوییم ۶ نسبت به ۴ همانندی دارد؛ با زیادتِ دو سدس که ۲ باشد. و همین طور نسبت ۲۴ به ۱۶، همانند است با زیادتِ دو سدس که ۸ باشد.

پس از این ها گوییم: اگر دو ضلع را دو خط «ح» و «د» فرض کنیم و اولی را ۳ ذراع و دومی را ۴ ذراع بگیریم، و مربع آن دو را دو خط «ا» و «ب» بگیریم، اولی ۹ ذراع و دومی ۱۶ ذراع خواهد بود. آنگاه «ح» را در «د» [یعنی ۳ را در ۴] ضرب می کنیم تا ۱۲ بدست آید که مسطح هر دو جذر است و وسط «ا» و «ب» قرار می گیرد و می شود: ۹، ۱۲، ۱۶ - سه عدد متوالی متناسب. و این به دلیل آنکه: نسبت «ا» یعنی ۹ که مربع «ح» یعنی ۳ است، به «ه» یعنی ۱۲ که مسطح دو جذر [۳ و ۴] است، مانند نسبت دو جذر است به ۳. پس نسبت ۳ به ۴، ۹ است؛ و همین طور ۹، ۱۲ از ۱۲ است؛ زیرا ۱۲ آن ۳ است. همین طور نسبت «ه» که مسطح دو جذر [یعنی ۱۲] است به «ب» که مربع «د» یعنی ۴ است، مانند نسبت دو جذر است؛ زیرا چنانکه ۴

۱. در نسخه میترالسیر مورد استفاده من، متن این جمله مبهم بود؛ و به نظر می رسید که افتادگی دارد؛ و من برای تکمیل آن، به راهنمایی استاد شعرانی (ره)، نخست دو کلمه (کنسبة الجذرين) را افزودم و سپس ترجمه اش کردم.

مثل ۳ است با زیادی $\frac{1}{4}$ ، ۱۶ نیز مثل ۱۲ است با زیادتی $\frac{1}{4}$ ؛ و از این لازم می‌آید که نسبت «ا» به «ه» مانند نسبت «ه» به «ب» باشد؛ زیرا چنانکه اقلیدس ثابت کرده، نسبت‌های برابر با یک نسبت خود با یکدیگر مساوی‌اند. پس اگر نسبت «ا» به «ه» با نسبت ۳ به ۴ یکسان باشد، و نسبت «ه» به «ب» نیز با نسبت ۳ و ۴ یکسان باشد، نسبت «ا» به «ه» با نسبت «ه» به «ب» یکسان خواهد بود؛ و آن هنگام «ه» میان «ا» و «ب» قرار می‌گیرد و وسط واقع می‌شود؛ نسبت اولی به آن، مانند نسبت آن به دومی خواهد بود و سه عدد متوالی خواهیم داشت: دو طرف و یک وسط. نسبت طرف اول، یعنی ۹ که مربع جذرِ اولی یعنی ۳ است، به وسط – یعنی ۱۲ که مسطح دو جذر است – مانند نسبت وسط است به طرف دوم، یعنی ۱۶ که مربع جذر دوم یعنی ۴ است، و آن همان نسبت $\frac{2}{4}$ است؛ زیرا همان‌طور که ۹ سه چهارم ۱۲ است، ۱۲ نیز سه چهارم ۱۶ است؛ پس نسبت طرف اول به طرف ثانی – که آن دو، دو مربع دو جذرند – این نسبت عیناً مثلاًة بالتکریر است؛ پس ۹ سه چهارم سه چهارم ۱۶ است و در میان دو جذر، نسبت $\frac{2}{4}$ است؛ و نسبت مربع اول به مربع دوم مانند نسبت جذر اول به جذر دوم است: مثلاًة بالتکریر.

و چون در میان ۱ و ۲ عدد صحیحی نیست، بنابراین در میان آن دو و در میان اعداد بالاتر، هیچ نسبت مرکبه‌ای وجود ندارد؛ چه رسد به مثلاًة بالتکریر؛ زیرا این نسبت محتاج به یک وسط است که نسبت یکی از دو طرف به آن، مانند نسبت آن به طرف دیگر باشد تا به سبب آن، در میان طرفین، نسبت مرکبی پدید آید و چون آن نسبت در میان ۱ و ۲ وجود ندارد، در میان اعداد بالاتر از آن نیز وجود ندارد.

پس نسبت قطر مربع که وتر زاویه قائمه مثلث است، به ضلع آن، از نسبت‌هایی است که اختصاص به مقادیر دارد و در اعداد یافت نمی‌شود؛ این نسبت مختص به مقدار، در میان دو مقداری تحقق می‌یابد که عاد مشترکی در میان آن دو نباشد؛ یعنی چنان امری در میان آن دو مشترک نباشد که با جدا کردن آن مشترک – ولو کراراً – آن دو از بین بروند. و این خصوصیت – یعنی نبود عاد مشترک – در اعداد تصورپذیر نیست؛ زیرا همه اعداد به ۱ منتهی می‌شوند که آن، عاد مشترک همه است و همه اعداد در آن اشتراک دارند و در مورد هر عددی، اگر ۱‌ها را از آن جدا کنند از میان می‌رود؛ و اگر چنین نباشد لازم می‌آید که ۱ مبدأ اعداد نباشد؛ امر محال. پس در اجسام، نسبت صمیّه تحقق می‌یابد که اختصاص به مقادیر متصله دارد و اعداد –

کمیت‌های منفصل - از آن بی‌بهره‌اند. و وجود این نسبت در اجسام، دلیل است بر پیوستگی آنها و بدین ترتیب روشن می‌شود که جسم طبیعی - بر وفق نظر مشائیان - یک واحد پیوسته؛ و هر یک از اجسام دارای طبیعتی مخصوص و منشأ آثاری خاص است؛ و آن‌گونه که متکلمان پنداشته‌اند نیست که جسم، مجموعه‌ای باشد از افراد ذرات تجزیه‌ناپذیر و تقسیم‌ناشدنی و فاقد ابعاد سه‌گانه که خود جسم نیستند ولی با قرار گرفتن در کنار یکدیگر، و سر به هم دادن، جسم طبیعی پذیرنده ابعاد را تشکیل داده‌اند.

در دنباله این توضیحات در رساله میسرالعسیر، مطالب برهان در پنج چهره گونه‌گون، و در هر یک به صورت دو مقدمه منطقی (کبری و صغری) و یک نتیجه (بطلان نظریه متکلمان و صحت عقیده مشائیان) ارائه می‌گردد و این هم دو از آنها:

الف) در میان اجسام و ابعاد، نسبت صمیّه - و نه عددیه - برقرار است و هر آنچه نسبت صمیّه در آن برقرار باشد، پیوسته و متصل است. که یکی از این دو مقدمه، کبری، از کثرت وضوح متفق علیه است و کسی در آن خدشه نکرده؛ اما دومی، صغری، صحت آن از این روی است که اگر نسبت صمیّه در میان اجسام تحقق نمی‌یافت، نسبت عددیه تحقق می‌یافت و این نیز باطل است. به دلیل آنکه اگر نسبت عددیه تحقق می‌یافت، لازم بود که در اعداد، مثلاً ضعیفه تحقق یابد که این هم محال است. پس باید همان نسبت صمیّه تحقق یافته باشد.

ب) نسبت صمیّه در ابعاد موجود است، و هر چه چنین نسبتی در آن موجود باشد مرکب از اجزای تجزیه‌ناشدنی نیست. و توضیح کبری اینکه: اگر مرکب از اجزاء تجزیه‌ناپذیر باشد، عاد مشترکی در میانه خواهد بود و در آن صورت، نسبت عددیه تحقق می‌یابد و نه صمیّه؛ و این خلف است و توضیح صغری اینکه: نسبتی که مثلاً آن، ضعیف است، در اجسام موجود است؛ و هر چه چنین باشد، نسبت صمیّه در آن موجود است؛ زیرا مربع قطر مربع، ضعیف مربع ضلع است؛ و نسبت مربع به مربع، نسبت جذر به جذر - مثلاً - است.



رساله میسرالعسیر بارها به پیوست شرح صدرادر هند انتشار یافته و در هامش آن، یادداشت‌هایی از عبدالحی با نشانی «منه» به چشم می‌خورد. آغاز آن: «ابتداء الکلام بحمد المفضل المنعم، رافع السماء بغير عماد.» انجام: «هذا آخر الکلام في هذه الرسالة؛ و قد

بقی بعد خبایا فی الزوایا لم یمنی من ایرادها الا خوف الاطالة. و کان ذلک فی الیوم الخمیس ۲۸ من الشهر ... صفر ... سنة ۱۲۹۱، حین اقامتی بالوطن حفظ عن شرور الزمن ... و الصلاة علی ... محمد و آله و اصحابه.»

از میان چاپهای آن نیز:

● ۱۲۹۱ لکهنو، به اهتمام مالک مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنوی و به دستور مولوی محمد خادم حسین عظیم آبادی. این چاپ از میسر العسیر احتمالاً همان است که نسخه‌ای از آن را به پیوست شرح صدر دیده‌ام که در سال ۱۲۹۱ در مطبعة نامبرده به طبع رسیده و در صفحه عنوان آن آمده: «برای نواب محمد کلب علیخان بهادر، والی دارالریاسة مصطفی آباد معروف به رامپور چاپ شده است.»

● ۱۲۹۳ لکهنو، در مطبع علوی، محمد علی بخش خان لکهنوی.

● ۱۳۰۸ لکهنو، مطبع علوی، به خط نستعلیق، به اهتمام مولوی محمد عابد علی، به دستور مولوی عبدالاحد مالک مطبع مجتبائی دهلی، و به اجازت مولوی محمد یوسف، و با دو تقریظ در ستایش از عبدالحی لکهنوی و کتاب او میسر العسیر به قلم: - مولوی محمد حسین آله آبادی که شرح صدر را بر عبدالحی خوانده^۱ و در تقریظ خود، به آثار متعددی که در توضیح مبحث مثناة بالتکریر نگارش یافته، و برتری اثر عبدالحی بر بقیه، اشاره کرده. آغاز نوشته او: «انّ ابهی قلائد یوشع بها اعناق الازدهان ...» و انجام: «المفتاق الی رب الکونین محمد حسین المجلی [المحیی؟] الاله آبادی صینت عن الآفات فی الامصار و البوادی.»

- محمد بشارت کریم اسحاقپوری حنفی که شرح صدر را بر عبدالحی خوانده و در تقریظ خود، صدر را این گونه ستوده: «صدر همام» و «صدر نحریر که اسفار او همه را فراگیر است ... خدا در روز رستاخیز که از رنج و سختی آن، رخسار خلق در هم و غمگین است، با لطف سترگ خود با وی عمل کند.» آغاز نوشته او: «حمدا لمن انفرجت زوایا نعمائه و شکرا لمن وسعت ...» و انجام: «الی ربها ناظرة مسفرة، ضاحكة مستبشرة» و در دنباله، چند قطعه ماده تاریخ از بشارت کریم.

در پایان این چاپ، از مصنف میسر العسیر با دعای زندگان (ادام الله ظلّه العلی) یاد شده؛ و از آنجا که وی در سال ۱۳۰۴ (چهار پنج سال پیش از این چاپ) درگذشته،

گمان می‌رود که این چاپ، از روی چاپ دیگری که پیش از ۱۳۰۸ و در حیات عبدالحی صورت گرفته، انجام پذیرفته باشد.

• ۱۳۳۹ لکهنو، فرنگی محل، مطبع یوسفی، به امر مولانا حاج مفتی محمدیوسف انصاری، به خط نستعلیق.

• ۱۳۹۰ دیوبند، کتبخانه رحیمیه، به امر مولانا محمداسحاق صدیقی، مالک مطبعة مجتبائی و مكتبة دیوبند، به خط نستعلیق.^۱

عبدالحی لکهنوی گذشته از رساله‌ای که در توضیح مبحث المثناة بالتکریر از شرح صدرا پرداخته، بر دیگر بخش‌های آن کتاب حواشی نوشته که قطعات متعددی از آن‌ها در هامش چاپهای متعدد شرح صدرا در هند انتشار یافته؛ از جمله همان چاپها که میسرالعسیر به پیوست آنها چاپ شده و برشمرديم. پاره‌ای مآخذ نیز از حاشیه عبدالحی بر صدرا چاپ علوی خان لکهنو یاد کرده‌اند^۲ که به نظر می‌آید یکی از همان چاپها باشد که معرفی کردیم.

در حاشیه عبدالحی بر شرح صدرا، از حاشیه‌های عبدالحی بحر العلوم هندی و شاه عبدالعزیز دهلوی و عمادالدین لبکنی و دیگران بر این کتاب استفاده شده و اینک آغاز یکی از حواشی وی که در ذیل عبارت صدرا «و اعترض ایضا بان الامکان والقابلية اوصاف ...» دیده می‌شود: «اعترض السابق کان اعتراضا بمنع التعریف؛ و هذا اعتراض علی کونه حدّاً؛ فرتبته متأخرة ...»^۳

عبدالحی نه تنها با شرح الهدایة صدرا که با آثار دیگر وی نیز آشنا بود و در میسرالعسیر و کتابهای دیگر خود، بارها از آنها اخذ و اقتباس کرد و بدانها استناد نمود. چنانکه در ضمن سخن از اثبات و انکار مربع قائم الزاویه متساوی الاضلاع، به حاشیه صدرا بر الهیات شفا بازگشت داده^۴ و در کتاب مصباح الذجی، و علم الهدی که تعلیقه نورالهدی است کراراً مطالبی از اسفار آورده^۵ و یک بار ضمن سخن از بازگشت عقیده عرفا در باب علم آفریدگار به نظریه حکیمان متاخر می‌نویسد: «اگر خواهی بر تأویل این بازگشت آگاهی یابی، به اسفار اربعه بنگر که در آن، تأویلی نفیس و

۱. میسرالعسیر، چاپ دیوبند پیوست شرح صدرا، میسرالعسیر، چاپ ۱۳۰۸ و ۱۳۳۹؛ معجم المطبوعات العربیة و المعریة،

یوسف الیان سرکیس ۱۱۷۴؛ یادداشتها. ۲. حركة التألیف باللغة العربیة ۳۷۸.

۳. شرح صدرا چاپ دیوبند ۲۶. ۴. میسرالعسیر ۱۶.

۵. مصباح الذجی، ۱۹۹، ۲۳۰، ۵۰-۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۶۹؛ نورالهدی ۳۸۷، ۳۹۳.

تحقیقی گرانبهاست و به یاری آن، می‌توان آیین صوفیان را از معتزلیان جدا کرد.^۱ همچنین وی از معدود استادانی است که در هند به تدریس اسفار می‌پرداخته^۲ و به پیروی صدرا، گاهی به اقوال فرزنانگان ایران باستان (حکمای فرس) استناد می‌نماید، از جمله در باب رب‌النوع‌ها، و در موارد متعدد از آثار عربی خود، جمله‌هایی از متون فارسی مانند اساس‌الافتاب خواجه نصیر و درة‌التاج قطب شیرازی را نقل می‌کند^۳ و کتابی هم در این باب که ذکر گفتن به زبان فارسی نیکوست نگاشته؛ و گاهی برای ارائه آنچه باید در همه رد و قبول‌ها در نظر داشت، همان کلام امام علی (ع) که صدرا بارها به آن استناد جسته – تعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال – را می‌آورد^۴ و در مواردی نیز بر صدرا خرده می‌گیرد و مثلاً شیوة وی در نهی از تکفیر حکما به دلیل نفی علم آفریدگار به جزئیات را مردود می‌داند^۵ و به نادرست بر وی معترض است که عصر ارسطو را پس از بطليموس انگاشته – همان اعتراض گذشتگان^۶ – با این همه، و با وجود اختلاف مذهبی با صدرا، پیوسته از وی با حرمت و غالباً با عنوان «علامه شیرازی» و «فاضل نامور در میان نزدیکان و دوران» و با دعای «رحمه الله» یاد می‌کند.^۷

با میرداماد

عبدالحی یا کتابها و آراء استاد صدرا میرداماد هم آشنا بوده و از قبسات و تقدیسات و افق‌المبین وی و نیز تعلیقه بر حواشی شرح قدیم تجرید به قلم شاگرد دیگرش نظام‌الدین احمد گیلانی (که از وی با لقب نظام‌الافاضل یاد می‌کند) مطالبی می‌آورد و در مناظره با مخالفان خود – از جمله عبدالحق خیرآبادی محشی شرح صدرا – از نوشته‌های میر یاری می‌جوید و به آن استناد می‌نماید و با آنکه نظریه وی در باب حدوث دهری را نمی‌پذیرد و قول متکلمان در خصوص قبلیت حقیقی را برتر می‌داند، و گاهی به نقل انتقادهای دیگران، از جمله محمود جونیوری، از میر می‌پردازد، ولی

۱. مصباح‌الدّجی، ۲۵۹. ۲. به گفته آقای فرخ علی جلالی.

۳. مصباح‌الدّجی، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۵۵ (و مقایسه کنید با شرح صدرا چاپ تهران ۵-۳۴، ۶۶، ۲۱۳).

۴. مصباح‌الدّجی، ۲۴۹ (و مقایسه کنید با اسفار ۶/۶؛ عریثه ۲۸۶؛ مفاتیح‌الغیب ۳۲۰).

۵. مصباح‌الدّجی، ۵-۲۴۴، ۲۴۸. ۶. همان ۲۵۵ (این اعتراض و پاسخ آن را در ص ۷۸ آورديم).

۷. همان ۱۹۹، ۲۳۰، ۲۴۳-۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۲۸، ۳۶۹؛ میرالمیر، ۱، ۶.

از میر با حرمت تمام و با عناوین تفخیمی مانند «السَّيِّدُ الْبَاقِر» و «الْمُتَبَقِّرُ فِي الْعُلُوم» - دارای دانش‌های فراوان» و با دعای رح (رحمت خداوند بر او) یاد می‌کند و غوطه خوردن وی در دریاها، حکمت یمانی را متذکر می‌شود و قاضی مبارک - دانشمند نامی هندی و از شارحان صدرا - را کسی می‌شمارد که در تمامی آثار خود مقلد میر است و پا در جای پای او می‌نهد.^۱

با خواجه طوسی و علامه حلی

عبدالحی، تشیع خواجه طوسی را انکارناپذیر می‌داند و او را به ناحق محرک مغولان در جنگ با المستعصم بالله و سرنگون کردن خلافت عباسی و تخریب بغداد می‌پندارد؛ و با این همه، از وی با حرمت تمام و با عناوینی مانند علامه، محقق، مولانا و با دعای رحمه الله یاد می‌کند و می‌نویسد: «در تدقیق و تحقیق، و حلّ مسائل دشوار علمی، و خصوصاً در نیکو تحریر کردن مطالب علمی آیتی بود. ابن تیمیه [از سنّیان متعصب که وهابی‌گری تحت تأثیر تعلیمات وی بوجود آمد] در داوری‌های خود نسبت به او ستم نموده و بیداد روا داشته؛ و به هر حال وی اگر چه شیعی است اما در دانش‌های عقلی خصوصاً ریاضیات، از محققان است.» در جای دیگر نیز می‌گوید: «در ایامی که بعضی از کتابهای ریاضی از جمله شرح تذکره خواجه و رساله اسطراب او را درس می‌گرفتم، در عالم رؤیا وی را دیدم و پرسش‌هایی از او کردم و او به خاطر اشتغال من به آموزش ریاضیات مرا ستود و شادمانی و خرمی خود را آشکار ساخت و نوید داد که در این رشته به کمال خواهیم رسید.^۲»

عبدالحی، آثار حکمی و دینی علامه علی‌الاطلاق شیعه حسن بن مطهر حلی را نیز می‌شناخته و شرح او بر شفای ابن سینا - موسوم به کشف‌الخفا - را خوانده و چند سطر از آن را در مصباح الذّجی آورده. در حالی که این اثر علامه، در میان ما ناشناخته است و حتی کتابشناسان و نسخه‌شناسان بزرگ شیعه در ایران و عراق و هند (مانند صاحبان ذریعه و کشف‌الحجب و مرآة الکتب و سیدعبدالعزیز طباطبائی)

۱. مصباح الذّجی ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۲۴-۴، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۸، ۳۶۳ (در خصوص حکمت یمانی برگردید به ص ۵۰).

۲. مصباح الذّجی ۱۶۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۲؛ هداية الوری ۱۶۱ (در خصوص اتهام خواجه به تحریک مغولان برای حمله به بغداد و پاسخ این اتهام بنگرید به مفاخر اسلام، علی دوانی ۱۰/۴-۱۰۹).

هیچ نسخه‌ای از آن سراغ نداشته‌اند و فقط نامی از آن می‌دانسته‌اند؛ و لذا مناسب است که آنچه را عبدالحی از آن نقل کرده، عیناً، بیاوریم: «و قد قال ابن المطهر الحلی فی شرح الشفاء المسمی بکشف الخفاء: ان الانسان بعدلحوق الاعراض و اللوازم لاتنفک عن الجوهریة؛ والا لبطلت ذاته؛ لان الجوهریة من الذاتیات، فیکون اللاحق قد لحق غیرالجوهر؛ لکنه اتمالحق ذات الجوهر. فالاشخاص فی الاعیان جواهر؛ و لم یخرج الانسان عن جوهریته بعد عروض التشخص؛ سواء کان فی الذهن او فی الاعیان.» سپس می‌نویسد: «فشرده گفتار او در اینجا پایان یافت و این سخنان بالصراحه حاکی از آن است که با تبدیل ظرف، تبدیل جوهریت تحقق نمی‌یابد.^۱»

با حسین بن عبدالحق اردبیلی و محقق خوانساری

عبدالحی در پاره‌ای موارد نیز از حاشیه شرح تجرید، نگارش فاضل اردبیلی، مطالبی نقل می‌کند و او را بدین گونه می‌شناساند: «حسین بن عبدالحق فاضل آلهی اردبیلی»^۲ که این مرد همان حسین بن عبدالحق اردبیلی از بزرگان علمای شیعه و از نخستین کسانی است که در دوره صفوی اقدام به تألیف کتابهای فارسی برای ترویج تشیع کردند.^۳

در میان متأخران بر صدران نیز عبدالحی آثار محقق خوانساری - از جمله حواشی بر حاشیه قدیم دوانی - را خوانده و از وی با عنوان «فاضل آقا حسین خوانساری» یاد می‌کند.^۴

درگذشت

عبدالحی در سال ۱۳۰۴ در لکهنو درگذشت و دو تن از فضلاء هندی معاصر وی - محمدسعید عظیم آبادی متخلص به حسرت و سید عبدالعلی متخلص به شرفی - دو قطعه فارسی در رثای وی سرودند که مصرع آخر هر یک، ماده تاریخ درگذشت

۱. مصباح الذی: ۲۸۱؛ مسیر العیر ۹، در مورد کشف الخفا بنگرید به ذریعه ۱۸/ ۳۴؛ مرآت الکتب، ثقة الاسلام تبریزی ۱۶۷/۳؛ کشف الحجب، اعجاز حسین ۴۶۶؛ مکتبه العلامة الحلی، عبدالعزیز طباطبائی ۲- ۱۶۱ (شاید هم بتوان احتمال داد که عبدالحی کشف الخفا را نخوانده و آنچه از آن نقل کرده، به واسطه مأخذی دیگر است و آنگاه چه مأخذی؟). ۲. مصباح الذی: ۲۱۱.

۳. روایات الجنات، محمدباقر خوانساری ۲/ ۲۰-۳۱۹. ۴. مصباح الذی: ۳۶۵.

اوست: «شد فرنگی محل ز علم تهی»، «وای استادِ زمانِ ما برفت».^۱ همچنین مولوی عبدالباقی لکهنوی و مولوی حفیظ‌الله بَنددوی اعظم‌گذهی - هر دو از شاگردان عبدالحی - هر یک اثر مستقلی در شرح احوال وی نگاشته‌اند.^۲

۸۹ حاجی سیداعجازحسن امروہوی شیعی (۱۳۴۰-۱۲۶۶)

نام اصلی وی محمدعلی بود. در محضر مفتی محمدعباس - از شارحان و مدرّسان صدرا - و شاگرد وی مولانا سیداحمدحسین، نیز از مدرّسان صدرا، به فراگیری دانش پرداخت و به دامادی مفتی مفتخر گردید. به ایران و عراق سفر کرد و منصب قضا داشت. برای تأسیس مدرسه سیدالمدارس در امروہ و پیشرفت امور آن، کوشش بسیار کرد. از دیگر کارهای او بنیادگزاری کالج شیعه و نشر کتابهای دینی بود. در علم رجال و تاریخ و حدیث مهارت داشت و آثار فراوانی به فارسی و عربی وارد و در دانش‌های دینی پدید آورد؛ ازجمله:

۱. مفاتیح المطالب فی خلافة علی بن ابیطالب به فارسی (چاپ شده).
 ۲. معیار الفضائل که قسمت دوم آن فارسی است.
 ۳. ترجمه من لا یحضره الفقیه تألیف ابن بابویه صدوق.
 ۴. کلمة الله العلیا در ردّ وحدت وجود که به اعتبار کتاب اخیر، اعجازحسن را از «خرده‌گیران بر حکمت متعالیه و منتقدان صدرا» محسوب داشته‌اند.^۳
- اعجاز حسین محشّی شرح صدرا که قبلاً از او نام بردیم، با این دانشمند یکی نیست؟

۹۰ مولانا برکات احمد طوکی حنفی (حدود ۱۳۴۷-۱۲۷۹)

در زادگاهش طوک در نزد پدرش دایم‌علی شاگردی کرد و در رامپور محضر عبدالحق خیرآبادی محشّی شرح صدرا را - که وی را خاتم‌الحکما می‌شمرد - دریافت و کتابهایی همچون شرح صدرا را در نزد او به درس خواند. در دهلی

۱. تذکره علمای هند ۱۱۵. ۲. نزہۃ الخواطر ۴/۸، ۱۲۳-۷، ۲۱۶؛ الثقافة الاسلامیة ۹۶.

۳. مطلع الانوار ۱۰۰، همان، ترجمه ۱۱۷؛ نشریه حوزه ش ۹۳، ص ۳۵۱؛ تذکره علمای امامیه پاکستان ۳۷۵؛ مستدرکات اعیان الشیعه ۹۰/۵.

پزشکی را از حکیم غلام نجف خان دهلوی فرا گرفت و پس از قرائت صحاح سته در بهوپال، به طوک برگشت و در آنجا به سرپرستی دارالشفا نائل گردید. در منطق و حکمت استاد بود و ریاست تدریس در دانش‌های عقلی به او رسید. روزگاری دراز به تعلیم پرداخت و از معدود استادان هندی است که علاوه بر شرح‌الهدایه، اسفار نیز تدریس می‌کرد. طالبان علم از دور و نزدیک به سوی او می‌شتافتند و گروهی از فضلا که پس از او از استادان بزرگ شدند، در نزد او شاگردی کردند؛ از جمله مولانا معین‌الدین اجمیری که شرح صدر را در محضر او فرا گرفت. وی با فرقه اهل حدیث که گرایش به وهابیان داشتند، مخالف بود و آنان را نکوهش می‌کرد. در اواخر زندگی رو به مشایخ و صوفیان و اهل دل آورد و گاهی جذبه الهی او را می‌ربود و حالت استغراق بر او چیره می‌شد. به مطالعه دلبستگی بسیار داشت و حتی شبی که درگذشت، از مطالعه باز نایستاد. آثاری در فلسفه و کلام و تصوف و حدیث پدید آورد که پاره‌ای از آنها حاشیه بر متون پیشین است؛^۱ از آن میان: کتابی در تحقیق وجود رابط، امام‌الکلام در تحقیق اجسام در فلسفه، حاشیه‌ای بر جامع ترمذی و حواشی بر کتابهای فلسفی و کلامی و بالاخره الحکمة البالغه که شرحی به نام الحجة البازغة لتردید هفوات الفلاسفة الزائغة نیز بر آن نوشته و در آن، نظریات حکیمان درباره جسم، هیولی، صورت نوعیه، حرکت، زمان، دهر و پاره‌ای موضوعات دیگر را مورد انتقاد قرار داده و در مقدمه آن می‌خوانیم: «متکلمان پیشین عقیده‌هاشان بر دلیل‌های نقلی و شرعی استوار بود و با دلیل‌های عقلی به اثبات عقاید دینی نپرداختند و برای نابود ساختن ترهات فیلسوفان و مزخرفات مشائیان و اشراقیان کوشش نمودند و این موجب شد که کوتاه‌بینان زبان به نکوهش دینداران دراز کنند و فیلسوف نمایان تیرهای ملامت را به سویشان نشانه روند و در میان ایشان ضرب‌المثل شود که استواری و نیرومندی، دلیل‌های فلسفی راست؛ و تسامح و ناستواری دلیل‌های دینی را. و من چون محضر عبدالحق خیرآبادی را دریافتم، او مرا با اصولی آشنا ساخت که به یاری آن، از مغلطه‌هاشان آگاه شدم و تدلیس‌هاشان را دریافتم و به دلم افتاد که دفتری فراهم آم و در آن، بنیاد نادرستی‌هاشان را ویران سازم ...

۱. نهضة الخواطر ۲/۸-۹؛ اظهارات آقای فرخ علی جلالی.

با صدرا

برکات احمد به منظور فهم و توضیح نظریات فیلسوفان که لازمه نقد آن است، از آثار متعدد صدرا - اسفار، حاشیه بر الهیات شفا، شرح الهدایه و حواشی شرح حکمة الاشراق - سود جسته و نزدیک شصت صفحه از الحجة البازغة را (البته نه یک جا بلکه به صورت متفرق) به نقل و نقد نوشته‌ها و نظریات مختلف وی، به اجمال یا تفصیل، اختصاص داده^۱ و آراء برخی دیگر از حکیمان را هم از کتابهای او نقل می‌کند؛ از خلسة ملکوتیه میرداماد به واسطه شرح الهدایه و از نامه فلسفی خواجه نصیر به یکی از معاصرانش به واسطه اسفار.^۲ و پاره‌ای از نقدهای صدرا بر استادش میرداماد، و نقدهای آقاحسین خوانساری بر صدرا را نیز بازگو کرده و در میان دو دانشمند اخیر با عنوان «فاضل مستدل - استدلال کننده» و «فاضل مجیب - پاسخگو» به داوری پرداخته است.

همچنین پاره‌ای از توضیحات و نقدهای عبدالعلی لکهنوی و عبدالحق خیرآبادی دو محشی شرح صدرا - را آورده و با اینکه گاهی از زبان خود و گاهی از زبان آقاحسین، صدرا را «الفاضل الصدرالشرازی»، «الفاضل صدراالفاضل» و «خبیر علام» می‌خواند^۳ در مواردی نیز وی و آراء وی را سخت نکوهش و با زبان تند و تیز تخطئه می‌نماید؛^۴ و این هم دو نمونه از برخوردهای او با صدرا:

۱. در برابر نظریه صدرا و بوعلی و دیگر فیلسوفان مبنی بر اینکه «صورت جسمیه نفس پیوستگی؛ و پیوستگی جوهری، ماهیت آن است؛ و این پیوستگی، جزئی از جسم مطلق است؛ و جسم مطلق، پیوسته است - به معنی اینکه پیوستگی برای آن ذاتی و داخل در حقیقت آن است - و صورت جسمیه، پیوسته است، به معنی اینکه پیوستگی آن، نفس ذات آن است نه اینکه قائم به غیر باشد؛ پس آن، هم پیوستگی است و هم پیوسته.»^۵ از نظریه متکلمان دفاع می‌کند: «پیوستگی مطلقاً - چه جوهری باشد چه عرضی - در مرتبه ذات جسم نیست. پس پیوستگی حقیقی مطلقاً درکار نیست و جسم، مرکب از اجزای تجزیه‌ناپذیر است و مطلوب دانشمندان ما همین است.»^۶

۱. الحجة البازغة ۱۵ تا ۳۱، ۸-۳۴، ۶-۴۲، ۶۳-۵۹، ۹۱-۸۷، ۱۰۰-۹۶، ۱۷۹، ۵-۱۹۲، ۲۳۲، ۵۳-۲۵۰ (مقایسه کنید

با: شرح صدرا، چاپ دیوبند ۱۸۵) ۵-۲۷۳، ۲۸۱-۳، ۳۲۱ (مقایسه کنید با اسفار ۱۹۹/۳ و ۲۰۰).

۲. الحجة البازغة ۲۵۰ (مقایسه کنید با شرح صدرا، چاپ تهران ۳) و ۳۲۱ (مقایسه کنید با اسفار ۱۹۹/۳ و

۲۰۰). ۳. همان ۱۸، ۲۰، ۹۷. ۴. همان ۳۲۲. ۵. همان ۱۳، ۱۵. ۶. همان ۳۸.

۲. در اثبات حرکت جوهری که از مهم‌ترین نظریات صدرا و از اساسی‌ترین موارد اختلاف میان وی و حکیمان پیش از اوست، به تفصیل سخن رانده و دلائل مخالفان را مردود می‌شمارد و پس از گفتگوهای دور و دراز می‌نویسد: «برخلاف آنچه پنداشته‌اند، در جوهر نیز حرکت هست»^۱ که آنچه وی در این باب مطرح کرده، نه تنها به لحاظ نتیجه بلکه به لحاظ مقدمات و حتی تعبیرات، با مباحث اسفار نزدیک است. مثلاً دلیلی که بر نفی حرکت جوهری از قول بوعلی آورده^۲ همان است که در اسفار از ابن سینا نقل شده^۳؛ همچنین وی از سویی تصریح می‌کند که نفی حرکت جوهری مبتنی بر نفی فرد تدریجی است و عقیده به فرد تدریجی عقیده به حرکت جوهری را اثبات می‌کند؛^۴ و از سوی دیگر به اقدام صدرا در پاسخگویی به اشکالاتی که بر نظریه فرد تدریجی وارد آورده‌اند اشاره و بیش از یک صفحه از سخنان وی در این باره را آورده و سپس به ایرادی که بر کلام او گرفته‌اند پرداخته است^۵ و در جای دیگر می‌گوید: «پس آشکار شد که حرکت در جوهر درست است و عقیده به فرد تدریجی، همان‌گونه که در مقولاتی که در آن حرکت واقع می‌شود، در این مورد نیز درست است و اگر ناپیوستگی حقایق متباین را مانع تحقق فرد تدریجی در جوهر انگارند، این مشکل در مقولات عرضی‌ای هم که حرکت در آنها واقع می‌شود هست. پس مانعی برای وجود فرد تدریجی در جوهرها نیست و مانع، اگر لزوم وجود حقایق متباین به وجودی واحد باشد، همان‌گونه که در جوهرها می‌توان ادعا کرد، در مقولات عرضیه هم قابل طرح است.»^۶

با میرداماد و آقا حسین خوانساری

برکات احمد از مصنفات میرداماد - قسبات، صراط‌المستقیم، خلسة ملکوتیه و بیش از همه: افق‌المبین - استفادة فراوان کرده^۷ و از وی غالباً با عنوان صاحب افق‌المبین، و گاهی السیدالباقریا صاحب قسبات نام می‌برد و نزدیک صد صفحه از کتاب خود را (البته نه یک جا) به نقل و نقد نوشته‌ها و نظریات وی - به اجمال و گاه به تفصیل -

۱. الحجة البازغة ۲۸۷. ۲. همان ۷-۲۷۶. ۳. اسفار ۳/۸۵-۸۶. ۴. الحجة البازغة ۲۷۵ و ۲۸۲.

۵. همان ۲۷۳. ۶. همان ۲۸۶.

۷. همان ۸-۳۴، ۴۲-۵۴، ۵۴-۲۴۹ (مقایسه کنید با شرح صدرا ۹۳) ۶-۲۸۴، ۲۴-۳۰۸، ۳۱-۳۲۷، ۹-۳۳۶، ۳۵۳.

۸-۳۶۱، ۸۲-۳۷۰، ۹-۴۲۸، ۴۳۱-۴۳۳، ۵۹-۴۴۸، ۷۱-۴۶۷، ۴۷۵-۵۱۱.

اختصاص داده؛ و مثلاً در مبحث «تحقیق حقیقت زمان» به پاسخ وی به یک پرسش فلسفی ده خرده گرفته^۱ و در گزارش و انتقاد پاره‌ای از آراء میر نیز از آثار صدرا سود جسته،^۲ و با تصریح به پیروی محمود جونپوری - حکیم بزرگ هندی - از میر، در مواردی همچون موجودیت زمان و مکان در اعیان، از انتقادات جونپوری و عبدالعلی لکهنوی و عبدالحق خیرآبادی به میر یاد می‌کند.^۳ و با اینکه میر را با عنوان الماهر العریف (استاد دانا) الفاضل، الباقر الذاکر (ذخیره‌گر و فربه به لحاظ معنوی) می‌خواند.^۴ گاه وی را به سختی نکوهش می‌نماید و «برباددهنده جان خود در پیروی از فیلسوفان لعنتی» و «افترازننده به اشعریان» می‌خواند و او را به عدم درک کلام امام رازی - که وی را بسی می‌ستاید - و به موفق نبودن در دفع ایرادات او متهم می‌دارد.^۵

همچنین از آقاحسین خوانساری که از نخستین شارحان و منتقدان صدراست بارها یاد کرده و بیش از شصت صفحه از کتاب خود را به نقل و نقد اجمالی یا تفصیلی آراء و نوشته‌های وی اختصاص داده^۶ و از آثار او مانند حاشیه بر شفا و حاشیه بر حاشیه ملا میرزا جان بر محاکمات، مطالب فراوانی آورده و چون خود در مقام نقادی نظریات فیلسوفان بوده، از آثار آقاحسین که در همین راه گام برمی‌داشته، حداکثر استفاده را کرده و حرمتی که به وی می‌نهد، بسیار بیش از آن است که به حکیمانی مانند میرداماد و صدرا، و در فصلی که به برهان‌های اثبات هیولی پرداخته، بیش از هشت صفحه از کتاب خوانساری مشتمل بر یازده وجه را نقل کرده و او را با عنوان افضل المتأخرین (برترین دانشمندان متأخر) ستوده و می‌نویسد: «گفتار او را با تمام طول و تفصیل آن آوردیم؛ زیرا گرچه پاره‌ای از مطالب گذشته ما در آن تکرار شده ولی این بزرگترین فاضل، همه کوشش خود را در راه ریشه‌کن کردن عقاید [= عقاید فیلسوفان] و نابودسازی گزافگویی‌های ایشان بکار انداخته. خداوند تلاش او را سپاس گزارَد و در روز سزا، نیکو نگاهش دارد.^۷»

در جای دیگر نیز می‌نویسد: «بیندیش تا بنگری که اندیشه حکم می‌کند که آنچه

۱. الحجة البازغة ۳۲۴. ۲. همان ۲۵۰ (مقایسه کنید با شرح صدرا ۹۳). ۳. همان ۳۵۳، ۳۸۲، ۳۱۱.

۴. همان ۳۲۷، ۳۲۷، ۳۱۳. ۵. همان ۳۶۱، ۳۶۱، ۳۶۳، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱.

۶. همان ۱۶ تا ۳۱، ۶۰، ۶۱، ۷۴-۶۸، ۸۲-۷۷، ۸۵-۸۰، ۹۵-۱۱۲، ۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳-۱۸۲.

۷. همان ۱۹۸ تا ۲۰۸، ۲۲۸. ۷. همان ۱۹۸ تا ۲۰۷.

محقق خوانساری گفت به حقیقت جویی نزدیک است و حق اینکه او تحقیقاتی آورده که کتابها از آن تهی است و خدا حق و صواب را به وی الهام فرموده و نیکی های او از خداست.^۱

برکات احمد افزون بر همفکری با آقاحسین، در پاره ای موارد از شیوه های او در نویسندگی نیز سود جسته. چنانکه به پیروی از وی، در کتاب عربی خود، الاتصال را با واژه ای فارسی (پیوستگی) معنی کرده است.^۲

از مجموع آنچه گفته آمد درمی یابیم که برکات احمد، نقد و ردّ فیلسوفان را راهی برای دفاع از سنت شناخته و از همین رو، در جای جای کتاب خود، حق را به پیشوایان سنت داده است. در یک جا می نویسد: «آشکار شد که متکلمان اشعری به هر سو رو کنند، حق با ایشان است و در مسأله ربط حادث به قدیم هم حق با ایشان است و حکیمان در این عرصه در نهایت سرگردانی اند.»^۳

با توجه به آنچه آوردیم، شگفت است که سنت گرایان در سرگذشت برکات احمد می نویسند: «در فلسفه توغل داشت و نشانه ای از حدیث در پیشانی او نبود»^۴ نزدیک به اتهامی که به امام غزالی نیز با وجود آن همه مبارزات او با فیلسوفان زدند^۵ و علت آن، صرف اشتغال او به فلسفه بود؛ هر چند به نیت خرده گیری از آن. در مورد برکات احمد نیز ظاهراً علت اتهام همین بود.

کتاب الحجة البازغة به درخواست «منشی ممالک سلطانیه، لسان دولت عثمانیه» در سال ۱۳۳۱ در هفت ماه و اندی تألیف شده و به سلطان آصف جاه نظام الملک نواب عثمان علیخان تقدیم گردیده و با تصحیح سیدمخدوم حسینی قادری معروف به ابوالخیر سیدخواجه پیر حسینی نظامی مدرس در مدرسه نظامیه حیدرآباد دکن، و به دستور سلطان مزبور، در سال ۱۳۳۴ در عثمان پریس حیدرآباد به چاپ رسیده است.^۶ شماره صفحات ۵۲۰ و در دنباله آن چند تقریظ از علمای سنت:

۱. مولانا محمد اشرف مدرس اعلی در مدرسه اسلامیة نعمانیة ملتان که در آن ابیاتی منظوم در نکوهش اشارات و هدایه و شرح آن از صدرا و شمس بازغه - اثر طبع مولانا عبدالعزیز ملتانی محدث سده ۱۳ - آورده است و این هم یک بیت آن:

۱. همان ۱۷۴. ۲. همان ۲۲ و ۲۷. ۳. همان ۴۶. ۴. نزّه الخواطر ۹۱/۸.

۵. غزالی نامه، جلال همائی ۴۲۸ و ۴۲۴. ۶. رؤیت.

ولاکان شرح الصدر یشرح صدورکم بل ازداد منه فی الصدور صدائکم

۲. تقریظ منظوم به عربی از مولوی سید عبدالسبحان مدرس اعلی در مدرسه مصباح العلوم آله آباد.
۳. تقریظ منظوم و منشور از مولوی محمدشریف صدر مدرسان مدرسه مظهرالعلوم، بنارس.
۴. تقریظ منظوم از مولانا محمداحمد هاشمی برکاتی مدرس مدرسه اسلامیة دارالعلوم نظامیة خلیلیة محمدآباد، تونگ (فرزند مؤلف).

یادداشت

در مجلد بعدی، شماری دیگر از شارحان و مروجان آثار و آراء صدر را در شبه قاره را معرفی می‌کنیم و از آن میان:

۱. محمدآقبال لاهوری
۲. مناظر احسن
۳. ابوالاعلی مودودی
۴. میرک کشمیری
۵. فضل الرحمن
۶. حافظ بشیرحسین
۷. مولانا مقصود احمد

و ...

یادآوری

چون بسیاری از نامهای هندی که در این کتاب آمده، برای خوانندگان ایرانی ناآشناست و امکان این نیز که در همه موارد به صورت مشکول (معرب) و با ذکر حرکات ضبط شوند وجود ندارد، در اینجا اهم آنها را به گونه‌ای که در هندی تلفظ می‌شود — با رسم الخط لاتین — می‌آوریم.

Sahalavi	سهالوی	Ajodhya	آجودھیا (آیودھیا)
Sehsawani	سَهَسَوانی	Azamgari	اعظم‌گدھی (اعظم‌گرھی)
Siyalkoti	سیالکوٹی	Afzalgarī	افضل‌گدھی (افضل‌گرھی)
Shalqami	شلقامی	Amrohavi	امروہوی
Shekhan	شیخن	Amethavi	امیتھوی
	طوکی (تونکی)	Barahvi	بارھوی
Ghazipuri	غازیپوری	Bansvi	بانسوی
Fatehpuri	فتحپوری	Badauni (Badayuni)	بدایونی
Qannoji	قَنوجی	Barelavi	بریلوی
Kakorvi	کاکوروی	Bhopal	بوپال
Kanpuri	کانپوری	Bohar	بوہار
Kadagi	کداگی (کراگی؟)	Bihari	بہاری
Karavi	کَرَوی	Buhari	بُہاری
Kashmiri	کشمیری	Bhatti	بہتی
Keshan Ganj Khagar	کَشَن گنج کھگر	Bijapuri	بیجاپوری
Kanturi	کنتوری	Phattarvi	پہتروی
Kokan	کوکن	Phulwarvi	پھلواروی
Gongohi	گنگوھی	Tonki	تونکی (طوکی؟)
Gawalyar	گوالیار - گوالیری	Tek Chand	تیکچند
Gopamavi	گوپاموی	Jarchavi	جارچوی
Laharpuri	لاہرپوری (لوہارپوری؟)	Jorkeva	جورکیو (جواکو؟)
Lala Munnu Lal	لالہ منو لال (لالہ منو لعل)	Jaunpuri	جونپوری
Lahori	لاہوری	Khaniwali/Khaivival	خانیوال (کھیوال)
Lachhmi Narayan	لچھمی نارایان	Rampuri	رامپوری
Labkani	لیکنی	Sarhindi	سرہندی
Lakhnavi/Lucknowy	لکھنوی	Saloni	سلونی
Manakpuri	مانکپوری	Selhati	سیلہتی
Madrasī	مدراسی	Sindholvi/Sandelavi	سندولوی و سندیلوی

Maharuni	مهارونی	Moradabadi	مرادآبادی
Mailapur	میلآپور	Marlapur	مزلآپور
Nagar Nehsavi	نگر نهسوی (نگر نتهوی)	Malanvi	ملانوی
Nonehravi	نونهروی	Mandyahon	مندیاہون
Hansavi	هانسوی	Mowdudi	مودودی
		Mohani	موہانی



